



تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی



ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ نحل

اشاره

ص: ۵

سورۀ نحل

فضیلت سوره:

از امام باقر(ع)روایت شده است که گفت:

«هر کس که سورۀ نحل را در هر ماه بخواند،از گرفتاری دین و وامداری در دنیا،و هفتاد گونه بلا خلاص خواهد شد که ساده ترین آنها دیوانگی و جذام و برص است،و جایگاه او در بهشت عدن خواهد بود که در میان باغهای بهشت قرار گرفته است».

نور الثقلین،ج ۳،ص ۳۸ از پیامبر محمد(ص)روایت است که گفت:

«کسی که آن را قرائت کند،خداوند متعال به حساب نعمتهایی که در دنیا به او عنایت کرده است رسیدگی نخواهد کرد،و اگر در روز یا شب خواندن این سوره از دنیا برود،پاداش کسی را به او می دهد که با نیکوترین وصیت از دنیا رفته است».

البیان،ج ۶،ص ۳۴۷

ص :۷

زمینهٔ کلّی سوره

از آن روی که سورهٔ نحل ما را بسیار به یاد نعمتهای خدا می اندازد،در نزد بعضی به نام سوره النعم شهرت یافته است،و دیگران آن را سورهٔ نحل می خوانند(و عسل نحل یعنی زنبور عسل یکی از بهترین نوشیدنیها است).پس زمینهٔ بحث کلی سوره-چنان که به نظر من می رسد-این است که با نعمتهای خدا چگونه باید رو به رو شویم...و خلاصهٔ گفتار در این خصوص از این قرار است:

۱-ناگزیر باید کسی را که این نعمتها را به ما ارزانی داشته است یگانه بدانیم و شریکانی برای او قائل نشویم.

۲-به تکمیل نعمتهای بیشمار او بپردازیم که بزرگترین آنها نعمت وحی و رسالت است.

۳-در استفاده و بهره برداری از این نعمتها خود را ملتزم به حدود خدا بدانیم و پرهیزگار باشیم.

آیات نخستین درس همهٔ موضوعهای بحث سوره را یکباره به یاد ما می آورد،و ما را بر آن وامی دارد تا به تدبر دربارهٔ آیهٔ دوم یُنَزِّلُ الْمَلاٰئِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ،أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ بپردازیم و از این راه ما را به یاد وحی و یکتاپرستی ۶/ و پرهیزگاری می اندازد که موضوعات اساسی را تشکیل می دهند.و همین امر است که ذکر حکیم و قرآن کریم از ما می خواهد که آن را از نعمتهای خدا بشماریم،و ایمان آوردن به او را همچون سپاسگزاری از او دربارهٔ ارزانی داشتن آن نعمتها به خودمان قرار دهیم.

سپس،همچون مقدمه ای برای یادآوری نعمتها،ما را به یاد آیات و

نشـانه هـاى خـدا مى انـدازد كه بزرگترين آيه ها آفرينش آسـمانها و زمين و سـپس آفريـده شـدن آدمى از نطفه است،و خلق كردن دامها و جانورانى است كه آدميزاد به آنها نياز دارد...

پس از يـاد كرد از مهمترين سودمنـديهاى انعـام و جانوران،آيـهٔ(۹)ايـن مطلـب را به يـاد مـا مى آورد كه راه اسـتوار براى يك زنـدگى پاكيزه و در نتيجه بهره مند شدن از نعمتهاى الاهى،همان راه است كه خداوند متعال ما را به آن راهنمايى كرده اسـت و ديگر راههـا منحرف است و مـا را به مقصـد نمى رسانـد،و بـدين گونه قرآن شـريف ميـان نعمت وحى و ديگر نعمتها به اين لحاظ كه متمم اساسى آنها محسوب مى شود،ارتباطى برقرار مى سازد.

در آيات(۱۰-۱۸)پروردگـار مـا را از نعمتهـاى آب و كشـاورزى و ميوه هـا،و اين كه چگونه خورشـيد و مـاه را مسـخر ما قرار داده،و دريـا و راههـاى دريـايى و ماهيـان و ديگر نعمتها را كه در آن آفريـده و در اختيار ما گذاشـته است آگاه مى سازد،و از نعمت كوه هـا و اين كه همچون لنگرهـايى براى اسـتحكام و تعادل زمين به وجود آورده است،و همچنين از مخازن آب و اين كه چگونه ستارگان را راهنماى ما در سفرها ساخته،با خبر مى كند.

و به مـا فرمـان مى دهـد كه به تفكر و تعقـل و به ياد آوردن و شـكر گزاردن بپردازيم،تا مگر به حقيقت يكتاپرستى راه يابيم،و بدانيم كه خدايى كه مى آفريند همچون شركاى ساختگى مشركان نيست كه چيزى نمى آفرينند.

آيه هاى يادآور آفريدگار جهان(۱۹-۲۹)پياپى از برابر چشـمان ما در ضـمن خواندن آيات قرآن مى گذرد،و ما را به ياد خدا مى اندازد كه علم او بر ما احاطه دارد و از همه چيز ما آگاه است،و بر ما لازم است كه از او بترسيم و به استكبار و خودبزرگ بينى نپردازيم،و از پرسـتش او سـبحانه و تعالى خوددارى نورزيم،چه از همهٔ اينها آگاه است و مسـتكبران را دوست ندارد.ما را از اين كه منكر رسـالت شويم بيم مى دهـد،و سـرنوشت گردنكشـان و مسـتكبران را به يـاد مـا مى آورد تا بر ما معلوم شود كه چگونه خداونـد خـانه هـا و ساختمانهـاى ايشـان را از ريشه كنـد و بر سـرهاشان در دنيـا فروريخت و نابودشان ساخت،و اما در سراى ديگر خوارى و

آتش بهرۀ آنان خواهد بود،و در آن هنگام که فرشتگان مرگ برایشان وارد می شوند حالت تسلیم نشان می دهند و اسلام می آورند،ولی آنان را به سبب تکبر و استکبارشان به دوزخ می افکنند.

۶/ سیاق در آیات(۳۸-۴۴)به بحث دربارۀ حالت استکبار که شاید بزرگترین گردنه و مانع در راه ایمان آوردن به وحی است می پردازد،و این کار با یادآوری بعث و رستاخیز صورت می گیرد و هدف آن بیان واقعیتی است که در کذب و انکار کافران تجلّی پیدا می کند.

در آیه های(۴۱-۴۲)پروردگار ما را به پاداش و مزدی که مهاجران به آن دست می یابند یادآور می شود،و شاید این تذکر برای آن باشد که بتوانیم در برابر فریبندگی و گمراه کنندگی نعمتها،که در میان آنها و حق اختیار کامل داریم تا یکی از آن دو را برگزینیم،مقاومت نشان دهیم.

بار دیگر به وحی بازمی گردد و آن را یادآور ما می شود.و از آن سخن می گوید که رسالت و رسول چیز تازه ای نیست که در جهان پیدا شده باشد و رسولان آن را از پیش خود ساخته و پرداخته باشند.

نوبتی دیگر(۴۵-۵۵)خداوند سبحان این مطلب را یادآور ما می شود که کسانی که مکّاری و پرداختن به کارهای بد و زشت را پیشۀ خود ساخته اند،از مکر خدا در امان نیستند.و شاید این گونه سخن گفتن خدا برای آن باشد که غرور و فریبندگی استکبار در نفس آدمی درمان شود،و سپس به ما تذکر می دهد که هر چیز در طبیعت به خدا سجده می کند و فرشتگان از پرستش او سرباز نمی زنند،بلکه از خدای خویش در هراسند،و خدا از قایل شدن شریکی برای خودش نهی کرده و به ترسیدن از او و از این کار دوری جستن فرمان داده است.مگر نه این است که نعمتها همه از آن او است،و اگر چیزی از آنها از دست ما خارج شود به او پناه نمی آوریم؟با وجود این،پس از آن که خدا ضرر و زیان را از ایشان دور ساخت بار دیگر به او شرک می ورزند.

سیاق به بیان پوچی و سفیهانه بودن اندیشۀ شرک و این که نعمتها از کسی

جز خـدا است ادامه می دهد،و به همین گونه از نسـبت دادن نمونه های بد به پروردگارمان سـبحانه و تعالی نهی می کند،و از جملـهٔ اینها است آن که کسـی داشـتن دختر را دوست نـدارد و از آن اکراه داشـته باشـد،ولی چنین پنـدارد که خـدا را دختران است.

هرگز چنین نیست و برترین و عـالیترین مثـل و نمونه از آن خـدا است و مثـل و نمونـهٔ بـد به مشـرکان اختصـاص دارد،و آتش جایگاه آنان است و شیطان سرور و سرپرست و دوست ایشان.

باشد که آیات اخیر ما را به ناگزیر بودن تسلیم به این که هر چه نعمت است از خدا است برانگیزد،و نعمتها و دارندگان نعمت مـا را مـات و مبهوت خود نسازنـد،یـا آنچه از وسایـل طبیعی که خاسـتگاه نعمت است مـا را چنین نکنـد.از آن روی از مات و مبهوت شدن به آنها سخن گفتم که سبب فروافتادن به حضیض شرک است و چون چنین شود آدمی ۶/ برترین مثل و نمونه را که خداوند متعال است از یاد می برد.

همچنین آیات(۶۴-۷۴)در همـان حـال که مـا را به یاد آن می آورنـد که روزی و وحی از خـدا است،مجموعه ای از نعمتها را همچون آبی که خدا از آسـمان فرومی ریزد و به آن زمین را زنده می کند،و نوشیدنی لذیذ و گوارای شیر خالص را نصیب ما می سـازد که از میـان سـرگین و خون برخاسـته است،و از میوه هـای درختان خرما و انگور شـربت شـیرینی به ما می چشانـد،و نوشـیدنی سومی را از زنبور عسل در اختیار ما قرار می دهد که شفای مردمان در آن است،از یاد نبریم و از این نعمتهای پاکیزهٔ خداوند بزرگ غافل و جاهل نمانیم.

اینهـا نعمتهای خـدا است،پس چرا بایـد سپاسـگزار جز او باشـیم و دیگری را به جای او بپرستیم؟و خـدا آدمی را از زنـدگی به مرگ می رساند،و بعضـی را عمر دراز می بخشد و در روزی رساندن سهم بیشتری نصیب آنان می سازد،پس آیا شایسته است که کسی جز او را بپرستیم و آیا کس دیگری هست که روزی ما در اختیار او بوده باشد؟

و او است آن که برای مردمان از خودشان همسران و فرزندگان و نوادگانی قرار داده،و آنان را از همه گونه چیزهای پاکیزه بهره مند ساخته،پس آیا سزا است که به نعمت خدا ناسپاسی کنند و جز او کسانی را بپرستند که چیزی از روزی ایشان در اختیار آنان نیست،یا او را با بدی قرین سازند و برای او مثلهای بد بزنند؟ چنان می نماید که این آیات از بهت و گیجی ما نسبت به نعمتهای الاهی می کاهد تا چنان شود که پرستش خالص مخصوص پروردگارمان شود،و دوستی خویش را تنها به او اختصاص دهیم.

به همین گونه آیه های(۷۵-۸۳)به یاد مردمان می آورد که اختیار قضا و قدر تنها به خدا اختصاص دارد و شریکان پنداری و ساختگی همچون بندگان فرمانبری هستند که هیچ کاری از دست آنان برنمی آید.پس آیا چه کس برای پرستش شدن شایسته تر است؟و خدا مالک غیب و پنهان آسمانها و زمین است،به همان گونه که ساعت و زمان برخاستن قیامت در اختیار او و از آن او است.و او است آن که بر آدمی نعمت علم را ارزانی داشته،در صورتی که آن گاه که از شکم مادر بیرون آمد هیچ چیز نمی دانست!و این مرغانی که در فضای آسمان پرواز می کنند و بر زمین فرونمی افتند،تنها خدا است که بدین گونه ساخته و پرداخته و آنان را از چنین خطری حفظ می کند.

بنا بر این سروری و ولایت مخصوص خدا است،و همو است که به کار جهان و جهانیان می رسد و نیز به نعمت ساکن بودن دایمی در یک مکان یا سکونت انتقالی در خیمه ها و نعمت کالاها و وسایل زندگی و نعمت خانه ها و سایه بانها و لباسهای پوشیدنی در ایام /۶ آرامش و جنگ،آیا این همه از نعمتهای خدا نیست که به ما ارزانی داشته است،پس چرا باید به این همه ناسپاس و کافر باشیم و نعمت خداداد را انکار کنیم؟ سیاق پیش می رود و در آیات(۸۴-۸۹)کافران و ستمگران و مشرکان را از آن بیم می دهد که پس از مرگ بار دیگر زنده می شوند و از گورها بیرون خواهند آمد و عذاب آنان تخفیف پیدا نمی کند و هیچ فرصتی برای جبران گذشته برایشان فراهم

ص :۱۲

نمی شود.و از دست شریکان پنداری که برای خدای خود ساخته بودند کاری برای ایشان برنمی آید و همه ناگزیر به خدا تسلیم می شوند،و هر چه در دنیا مقام بزرگترین داشته باشند عذابشان در آخرت سخت تر خواهد بود.و سیاق قرآن در این باره تأکید می کند که شهادت و گواهی رسول خدا نیز در کار خواهد بود،و این که کتاب باید قرین با گواهی بر مردم باشد و چنین است و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

قرآن در آیات(۹۰-۹۷)به آشکار کردن نعمتی از نعمتهای خدا می پردازد.و آن کتابی است که پروردگار از طریق وحی به بندهٔ خویش فروفرستاده تا از این راه نعمت را بر بندگان خویش تمام و کامل کرده باشد،و راههای بهره برداری سالم از نعمتها را به آنان بنمایاند.و خلاصهٔ گفتار در تنظیم زندگی به صورتی پاکیزه آن است که این زندگی با عدل و نیکوکاری و پرداختن حقوق صاحبان حق و خویشاوندان و دوری گزیدن از کارهای زشت و ناپسند و ستمگری، و همچنین وفادار ماندن به پیمان بسته شدهٔ میان بنده و پروردگارش و ملتزم بودن به ایمان همراه بوده باشد که قرآن دربارهٔ آن تأکید می کند و شاید این تأکید از آن جهت بوده باشد که ایمان مهمترین تنظیم کنندهٔ علاقه ها و پیوستگیهای اجتماعی است.

همچنین رعایت کردن برابری در مقابل قانون،تا چنان نباشد که گروهی گروه دیگر را ضعیف و ناتوان سازد،حتی چنان نپندارد که امید رستگاری بیش از آنان دارد،و از بهره برداری بد و ناپسندیده از سوگند دوری جستن نیز چنین است.

سپس شکیبایی و صبر است،که شاید در برابر فریبندگیها و گمراهسازیهای شهوات صورت پذیر می شود.

سیاق مؤمنان را به پرداختن به کارهای نیک و شایسته از آن روی تشجیع می کند که کلید دست یافتن به یک زندگی پاکیزه است.و کتاب بدین گونه برنامه ای برای یک زندگی پاک و شایسته در اختیار ما قرار می دهد.

ولی آیا چگونه می توانیم از قرآن بهره مند شویم،در صورتی که شیطان

پیوسته در صدد گمراه ساختن ما از آن است،یا ما را پیوسته از آن منحرف می سازد؟ پس خداوند متعال در آیه های(۹۸- ۱۰۵)روش فهم قرآن را برای ما آشکار می سازد.

نخست:با پناه بردن به خدا از شر شیطان در هنگام قرائت قرآن.

/۶ دوم:با تسلیم شدن به همهٔ آیات آن که روح القدس آنها را به فرمان خدا بر پیامبرش فرود آورده،پس اختلاف و کمبودی در آن وجود ندارد و از شبهه انگیزی کافران کاری برنمی آید که می گفتند فردی غیر عرب رسول خدا را تعلیم می دهد و این قرآنی که در اوج بلاغت جای دارد بر ساختهٔ او است! سوم:پرهیز کردن از«دروغ»بستن بر خدا.

راه رسیدن به ایمان تعالی و چیره شدن بر زندگی دنیا است،و برگزیدن آخرت بر آن.و بدین گونه است که نعمتهای دنیا برای کسی که مالک آنها است سودمند واقع می شود،ولی آن کس که نعمت بر او فرمانروایی و مالکیت پیدا می کند،و زندگی دنیا را بر آخرت برمی گزیند،خدا او را راهنمایی نخواهد کرد،از آن جهت که به خدا و رسالتهای او کفر ورزیده است.

بدین گونه آیات(۱۰۶-۱۱۳)ایستار سالم در برابر نعمتهای الاهی را برای ما بیان می کند،و بر ما آشکار می شود که دوستان زندگی دنیا که آن را بر نعمتهای خدا در سرای دیگر ترجیح می دهند،آن کسانند که سینه های گسترده برای کفر دارند و خداوند متعال افزارهای فهم را از ایشان دور می سازد و غافلان همین گروهند.

اما آن کس که نفس خویش را برتر از دنیا قرار داده،و پس از فتنه ها و بلاهایی که در راه خدا آنها را تحمل کرده به مهاجرت می پردازد و جهاد می کند و به عبادت می پردازد،باید بداند که خداوند آمرزنده و بخشنده است.

خود را برتر از دنیا نشان دادن در آن روز برای آدمی سودمند می افتد که هر کس به عذر آوردن دربارهٔ آنچه کرده است در برابر خدای بزرگ می ایستد.

کفر ورزیدن به خدا نعمتهای دنیا را نیز از آدمی سلب می کند،چنان که

خدا در قرآن از مردم شهری مثل زده که خداوند نعمت امن و روزی فراوان را نصیب ایشان ساخته بود،و چون کفر ورزیدند و کافر شدند،خدا لباس گرسنگی و هراس بر ایشان پوشاند و آنان را از آن چشاند.

چنین است کیفر آن کس که خداوند دنیا را به او ارزانی داشته ولی او به ندای رسول خدا پاسخ مثبت نداده است.در نتیجه چنین کسی نمی تواند از نعمت وحیی برخوردار شود که نگاهبان دیگر نعمتها است.

بنا بر این هرگز نمی توان از آیات خدا معنی ترک کردن نعمتهای خدا را دریافت،بلکه آنچه مقصود است این است که:

اولا:برای وابستگی به آنها برنامه ای تنظیم کنیم،به گونه ای که ما را به فراموشی خدا نکشاند.

/۶ ثانیا:برنامه ای برای بهره برداری از آنها بدان گونه که خدا مقرر داشته است تنظیم کنیم.

و بدین گونه آیات(۱۱۴-۱۱۹)حدود و مرزهای خدا دربارۀ بهره برداری از نعمتهای خودش را برای ما تنظیم کرده است،و این خود بعدی از ابعاد آن تقوا و پرهیزگاری است که آیات آغاز سوره ما را به مراعات کردن آنها فرمان داده است.

بر ما است که چیزهای پاک و پاکیزه را بر خود حرام نسازیم،بلکه از آنها بخوریم یا به گونۀ دیگر بهره مند شویم و در مقابل سپاسگزار خدا بوده باشیم.

اما آنچه حرام است مردار است و خون و گوشت خوک و آنچه برای جز خدا قربانی شده است(جز در هنگام اضطرار و ناگزیری).

نیز آنچه حرام است دروغ بستن بر او است به این که فلان حرام است و فلان حلال.

و اما جهودان بر خود ستم روا داشتند و خداوند متعال به سبب همین ستمگری ایشان بعضی از چیزها را بر ایشان حرام کرد.

ولی رحمت خدا بر این امت گسترده است،از آن جهت که خدا قلم را از ثبت گناه کسانی بازداشته است که چون از روی نادانی کار بدی انجام دهند

ص :۱۵

سپس آگاه شوند،توبه کنند و به اصلاح بپردازند.

قرآن کریم در آیات(۱۲۰-۱۲۳)،به عنوان مثالی از کسانی که ایمان آورده اند،از ابراهیم برای ما سخن می گوید،و از این که چگونه سپاسگزار نعمتهای الاهی بوده،و بر ما است که از ملت و دین او پیروی کنیم.

و اما داستان روز شنبه و حرام بودن شکار در آن مخصوص کسانی است که دربارهٔ آن اختلاف پیدا کردند(۱۲۴).

رسول فرودگاه وحی خدا است که با آن قوم خویش را با حکمت و اندرز نیکو به دین خود دعوت می کند.و او برترین نمونه برای دادگری و احسان و بردباری و ایستادگی و گشادگی سینه است.و سیره و روش رسول گواهی بر راستی رسالت او است،و بر این که خدا با کسانی است که پرهیزگارند و کارهای نیک انجام می دهند(۱۲۵-۱۲۸).

و بدین گونه سورهٔ نحل علاقه و پیوستگی سالم با نعمتهای خدا را به صورتی برای ما بیان کرده است که ایمان مؤمن از آن راه به پروردگارش افزایش می یابد،و همچنین تسلیم شدن و گردن نهادنش به رسالتهای پروردگار،و به دور افکندن شریکان پنداری و استقامت و ایستادگی در برابر تبهکاران،و الحمد للّه رب العالمین.

ص :۱۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . أَتىٰ أَمْرُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ اَلْمَلاٰئِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ (۲) خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۴) وَ اَلْأَنْعٰامَ خَلَقَهٰا لَكُمْ فِيهٰا دِفْءٌ وَ مَنٰافِعُ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ (۵) وَ لَكُمْ فِيهٰا جَمٰالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَ تَحْمِلُ أَثْقٰالَكُمْ إِلىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بٰالِغِيهِ إِلاّٰ بِشِقِّ اَلْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۷) وَ اَلْخَيْلَ وَ اَلْبِغٰالَ وَ اَلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهٰا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۸) وَ عَلَى اَللّٰهِ قَصْدُ اَلسَّبِيلِ وَ مِنْهٰا جٰائِرٌ وَ لَوْ شٰاءَ لَهَدٰاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

۶/

ص: ۱۷

۶[تریحون]

:از«أراح»به معنی بازگرداندن چهارپایان در هنگام شب به مراح یعنی استراحتگاه جانوران.

[تسرحون]

:یعنی آنها را در صبحگاه به جای چریدن و سرح می فرستید که مأخوذ از سروح است.

۹[قصد]

:به معنی راست بودن(راه)است.

۶/

و بر خداست که راه راست و درست را بر شما بنمایاند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

-به نام خداوند بخشندهٔ مهربان.» به نام خدا،به رحمت گسترده و همیشگی او،و به دانش او و حکمت او، و به قدرت او و تدبیر او،این سوره آغاز می شود.

مشرکان پیوسته در رسیدن به کیفر اعمالشان شتاب می ورزند،و چنان می پندارند که دیر کردن دلیلی بر نبودن آن است،هرگز چنین نیست...پس آن عبارت از فرمان خدا است که در تجسم پیدا کردن آنچه رسول خدا به آن بیم داده است صورت پذیر می شود و کیفر شما را برای شرک ورزیدنتان به شما می دهد،بدون آن که شفیعان بتوانند شما را از عذاب خدا رهایی بخشند.

فرشتگان میان هر آن و آن دیگر با فرمان خدا،همراه با روحی که حامل

ص :۱۸

رسالت پروردگار خویش برای مردم است فرود می آیند و آنان را به ضرورت یکتاپرستی و فرمان دادن به پرهیزگاری بیم می دهند.و هیچ کس نمی تواند از پاداش و کیفر بگریزد،بدان جهت که آفرینش آسمانها و زمین بر اساس حق استوار است،و هیچ الاهی نیست که بشر را از عذاب خدا که برتر و بالاتر از آن است که ایشان شریکی برای او قائل شوند،برهاند.

۶/ کیست که بر خدا استکبار نشان دهد؟!او همین انسانی است که اصل آفرینش او از نطفه است،و همو است که با کمال بیشرمی به جدال کردن دربارهٔ حقایق ادامه می دهد،و علی رغم آن که پیوسته نیازمند به نعمتهای خداوند متعال است چنین می کند؛پس این چار پایانی که خدا آنها را برای انسان آفریده و از آنها خود را گرم می کند،و سودمند می شود،و از بعضی از آنها می خورد و وسایل آرایش و رفتن به سرزمین دیگری را فراهم می کند که رفتن با پایش بدان جا سخت ناراحت کننده است،این همه نشانه هایی از رحمت و رأفت خدا به بشر است،و بدان گونه که پروردگار اسب و استر و خر را برای سوار شدن بر آنها و از آنها آرایشی برای خود فراهم آوردن است آفریده و آنها را از نعمتهای آشکار قرار داده،نعمتهای باطن و پنهانی نیز وجود دارد،و خدا است که نعمتها را فراهم ساخته و برنامه هایی مفصل برای سودمندی از آنها برقرار ساخته و به فضل خود راه مستقیم برای دست یافتن به آنها را برای ما بیان کرده،ولی هرگز ما را به آن مجبور نساخته است که به وسیلهٔ آنها نقل و انتقال پیدا کنیم،و اگر خدا بخواهد همهٔ مردمان را هدایت خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

میان آفریدن و فرمان دادن

[۱]

آشکار است که امر و فرمان خدا نوآوری و ایجادی است که به وسیلهٔ ارادهٔ او صورت اتمام پیدا می کند،و قرآن از آن با کلمهٔ-کن(باش)-تعبیر می کند می گوید:

إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ -امر او چنان است که چون

چیزی را اراده کند،به آن می گوید باش،پس آن هستی پیدا می کند»،و چنان می نماید که میان امر و خلق تفاوتی وجود دارد،و خلق با واسطه و بر حسب سنتهایی که خدا آنها را روان کرده است صورت می گیرد،در صورتی که امر به معنی خلق و آفرینش مستقیمی است که در آن ایجاد و نوآوری مورد ملاحظه قرار گرفته است.و عذاب خدا برای امتهایی که انحراف پیدا کرده اند،همچون رسالت و پیام رسانی رسولان و فرستادگان خدا دو امر الاهی ابداعی محسوب می شوند که از آن سنتهای شناخته شدۀ برای ما فرمانبرداری نمی کنند.

در آن هنگام که رسولان با بیم دادن مردمان رسالت خود را آغاز کردند، کافران خواستار آن شدند که آنچه بدان بیم داده شده اند هر چه زودتر فرا رسد،و تأخیر در آن را دلیلی بر عدم وجود جزا و کیفر دانستند،و این آیه برای آن آمده است که ایشان را از نزدیک شدن ساعت مجازات و کیفر آگاه سازد...

أَتىٰ أَمْرُ اللّهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ

-فرمان خدا رسید پس در رسیدن آن شتاب مورزید.» /۶ حقیقت آن است که شرک ایشان به خدا،و گمان ایشان به این که خدایان دیگری در کارند که از آنها در برابر خدا دفاع می کنند،همان چیزی است که آنان را مطمئن ساخته و سبب آن شده است که بیم دادن را جدّی نگیرند،و خدا آنچه را که برای او شریک تصور کرده اند نفی کرده است.

سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ

-او منزه و برتر از چیزی است که شریک او قرار می دهند.»

روح رسالتهای خدا

يُنَزِّلُ الْمَلاٰئِكَةَ بِالرُّوحِ

-خدا فرشتگان را یکی پس از دیگری،تأیید شدۀ به وسیلۀ روح فرومی فرستد،» [۲]

و روح-بنا بر آنچه از توجه کردن به آیاتی آشکار می شود که برای ما از آن سخن می گویند-:آن فرشتۀ بزرگی است که خدا به وسیلۀ او فرستادگان خویش را

ص: ۲۰

تأیید می کند،و در شب قدر همراه با فرشتگان دیگر به زمین می آید،و قولی دیگر آن است که:«روح کلمۀ حیات و زندگی است که خداوند سبحانه و تعالی به چیزها القا می کند و خواست و مشیئت او را می پذیرند،و القاء و فرو فرستادن آن را به پیامبر خویش ایحاء یعنی وحی کردن شمرده و در این باره چنین گفته است که:

وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا -و بدین گونه روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم»، (۱) پس وحی به معنی کلام و سخن پوشیده است و فهماندن آن از راه ایماء و اشاره صورت می گیرد،و القاء و تلقین کلمۀ او تعالی-کلمۀ حیات-به قلب پیامبر(ص)وحیی از روح به سوی او است». (۲)

و اگر روح فرستاده باشد،حرف«باء»در این جا به معنی استعانت است، یعنی کمک یافته و تأیید شدۀ به وسیلۀ روح،ولی در صورتی که روح جوهر رسالت ترکیب شدۀ از نور علم و هدایت بوده باشد که به گفتۀ خداوند سبحان بشر را زنده می کند: اِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ -چون خدا و فرستاده اش شما را به چیزی بخوانند که زنده تان می سازد،آن خواندن و دعوت را استجابت کنید و بپذیرید»،در این صورت روح به معنی نوری می شود که فرشتگان از آسمان به زمین می آورند،و این معنی نیز به این گفتۀ خدای تعالی نزدیک است که ۶/ : يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ -روح امر خویش را بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند».

مِنْ أَمْرِهِ

-از فرمان خود را» و فرشتگان به فرمان خدا روانه می شوند و بنا بر میل خود چنین نمی کنند،و به همین جهت بر بندگان برگزیدۀ خدا فرود می آیند.

عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ

-بر هر کس از بندگانش که بخواهد.» پس رسولان بندگان خدایند نه نیم خدا،و اما محتوا و جوهر رسالت از این

۱- ۱) -الشوری۵۲/؛

۲- ۲) -تفسیر المیزان علامۀ طباطبائی،ج ۱۲،ص ۲۰۶.

قرار است:

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاّ أَنَا فَاتَّقُونِ

-که(مردمان)را بیم دهید و آگاه سازید که خدایی جز من وجود ندارد،پس از من بترسید و پرهیزگار شوید.» اخلاص در عبادت و پرستش خدا را در همهٔ امور،که در تقوا تجسم پیدا می کند،مراعات کنید،و همین است که جوهر و خلاصهٔ رسالتهای الاهی محسوب می شود.

[۳]

در آن هنگام که پروردگارمان بندگان خود را از منحرف شدن از خط توحید بیم می دهد،این امر با اساس آفرینش سازگاری دارد،از آن روی که خداوند متعال آسمانها و زمین را به حق آفریده،و بدون شریک بر آنها تسلط و فرمانروایی دارد،پس افراد بشر اگر از سنت جهان انحراف حاصل کنند،هیچ کس نیست که بتواند آنان را از مجازات این انحراف رهایی بخشد،زیرا که خداوند از داشتن شریکانی که کفار برای او تصور می کنند برتر است پس هیچ کس نیست که آنان را از عذاب الاهی دور نگاه دارد.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

-آسمانها و زمین را به حق آفرید و از این که برای او شریک قائل شوید برتر و به دور است.» [۴]

انسانی که به مخالفت سنت جهانی برخاسته کیست؟!آیا از نطفه آفریده نشده است،که ناگهان او را به صورت جدال کننده ای می بینیم که حجت و برهانی پس از حجت و برهان دیگر اقامه می کند،و دنبال رأی و نظر خاص برگزیدهٔ خویش می رود،و آراء دیگر را باطل می شمارد،و گاه چنان است که بدون شرمساری به ایستادگی در برابر حق می پردازد!! ۶/ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ -انسان را که خدا از نطفه آفرید ناگهان چنین می بینیم که آشکارا به مخاصمهٔ در برابر خدا پرداخته است.» [۵]

انسان به طبیعتی که در پیرامون او جای دارد نیازمند است،و با آن به کنش و واکنش می پردازد،و بنا بر این ناگزیر می بایستی خود را با سنتهای کلی که

بر او فرمان می رانـد سازگـار سـازد،پس انعام و چارپایان همچون گوسـفند و گاو و شتر را می بینیم که خـدا آنها را برای آن آفریده است که بشر ابعاد گوناگون آنها را در معرض بهره برداری خود قرار دهد.

اولا:آنها با پشم و کرک خود آدمی را در سرما گرم نگاه می دارند.

وَ الْأَنْعٰامَ خَلَقَهٰا لَكُمْ فِيهٰا دِفْءٌ

-و چارپایـان را برای شـما آفریـد که از گرمی نهفتـهٔ در آنهـا خـود را گرم سازیـد.» ثانیـا:انعـام را(که شـتر و گـاو و گوسـفند است)سودمنـدیهای دیگری است از آن روی که انسـان را بر پشت خود حمل می کننـد و به این جا و آن جا می برنـد.آیا شتر کشتی صحرا نیست،و آیا گاوها بهترین وسیلهٔ کشاورزی تا این اواخر نبوده اند؟!زمین را آمادهٔ برای کشتن دانه می سازند،و از شیر و مشـتقات آن خانواده ها را سـیراب می سازند،و نیز به سـبب سـرعت تناسل خود ثروتی عظیم برای آدمیزادگان محسوب می شوند.

وَ مَنٰافِعُ

-و سودهـا و بهره هایی برای شـما دارنـد.» ثالثا:انسان از گوشت انعام زیرا که پاکیزه ترین منبع برای تغـذیه است بهره منـد می شـود که بهـترین خـوراک را برای او فراهم می آورد،و از همـهٔ حیوانـات بیشـتر و سـریعتر نسـلهای فراوان از خود بر جـای می گذارد.

وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ

-و از آنها می خورید.» [۶]

رابعا:و آن پاسـخگوی نیازی نفسانی بشر است که همان نیاز مسلط شدن بر طبیعت،و آن را برای رسیدن به هدفهای خویش در خـدمت گرفتن و بـا آن به کنش و واکنش پرداختن است.منظرهٔ چارپایان در آن هنگام که مقارن با رسـیدن شب از چراگاهها بـازمی گردنـد تـا صاحبانشـان آنها را به خوابگاهها برای استراحت کردن روانه سازنـد،منظره ای است که چشم را از بهجت و شادی و قلب را از سرور آکنده می سازد،و همهٔ ابعاد نفس بشری را که خواستار بازگشت به مادر طبیعت خویش است سیراب و خرسـند می کند،به همان گونه که در هنگام بیرون آمدن آنها از خوابگاهها و روانه شدن به چراگاهها،مایهٔ شادی و خوشـی صاحبان خود را فراهم

می آورند که برای جستجوی روزی از خانه ها بیرون می روند تا غرور مسئولیت را در جانهای خود سیراب سازند.

۶/

وَ لَكُمْ فِيهٰا جَمٰالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ

-و در آنها برای شما جمال و زیبایی دیدارشان در آن هنگام پیدا می شود که در شامگاهان آنها را به نزد خود باز می گردانید و در صبحگاهان برای چریدن به صحرا روانه شان می سازید.» آفرینندهٔ انسان و ایجاد کنندهٔ غریزه ها در جان او،همان آفرینندهٔ انعام و چارپایانی است که این غریزه را سیراب می سازند،و این همان حقی است که خدا ساختمان آسمانها و زمین را بر روی آن استوار ساخته است.

[۷]

خامسا:و آدمی در خشکی نیز همچون در دریا به مرکبهایی برای حرکت کردن به اطراف زمین نیازمند است،و در وجود انعام و مخصوصا در شتر این فایدهٔ بزرگ به ودیعه نهاده شده است.

وَ تَحْمِلُ أَثْقٰالَكُمْ إِلىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بٰالِغِيهِ إِلاّٰ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ

-و بارهای سنگین شما را به سرزمینی انتقال می دهند که جز با سختی و جان کندن نمی توانید به آن برسید.» إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ -و این همه بدان سبب است که پروردگار شما مهربان و بخشنده است.» از آن روی همهٔ این نعمتها را برای شما فراهم آورده که صاحب رأفت و رحمت است،و شاید فرق میان رأفت و رحمت در آن باشد که در اولی نفع و سودمندی آنی منظور نظر است،در صورتی که در دومی نفع در زمان حاضر و در آینده هر دو وجود دارد.

[۸]

در کنار انعام خدا برای انسان جانوران دیگری را برای سواری و بارکشی و نیز برای زینت آفریده است که در آنها-تقریبا- همان سودمندیها ولی به درجات متفاوت وجود دارد که بشر از آنها آگاهی ندارد.

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغٰالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهٰا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

-و اسبها و استرها و خرها را برای آن آفرید که بر آنها سوار شوید و زینت و آرایشی

برای شما باشد،و چیزهایی را می آفریند که از آنها خبری ندارید.» /۶ [۹]

و خـدایی که همه این نعمتها را آفریـده،به ما آموخته است که چگونه از آنها فایده برگیریم،و برنامه هایی قرار داده است تا از اسراف و تباهی کردن در آنها جلوگیری شود،یا در بهره مند شدن از آنها کارهای خلاف قاعده ای صورت نگیرد.

وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيلِ

-و بر خـدا است که راه راست و درست را به شـما بنمایانـد،» ولی مـا را به رفتن در آن مجبـور نمی سـازد،و در میـان مردمـان کسانی هستند که در راه کج و منحرف از حق پیش می روند.

وَ مِنْهٰا جٰائِرٌ وَ لَوْ شٰاءَ لَهَدٰاكُمْ أَجْمَعِينَ

-و بعضی از راهها کج و منحرف است و اگر او می خواست همهٔ شما را به راه راست هدایت می کرد.» /۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰ تا ۱۸]

اشاره

هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرٰابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ اَلزَّرْعَ وَ اَلزَّيْتُونَ وَ اَلنَّخِيلَ وَ اَلْأَعْنٰابَ وَ مِنْ كُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَ سَخَّرَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَ مٰا ذَرَأَ لَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَ هُوَ اَلَّذِي سَخَّرَ اَلْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَى اَلْفُلْكَ مَوٰاخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَ أَلْقىٰ فِي اَلْأَرْضِ رَوٰاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهٰاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لاٰ يَخْلُقُ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸)

باشد که ره بیابید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که پروردگـار آیات خود را به یاد ما آورد،از آفرینش آسـمانها و زمین،و سـپس آفرینش انسان از نطفه و بخشـیدن ملکهٔ سخن گفتن به او و سپس خلق انعام و اسبها و استرها و خرها،و از آفرینش بزرگتر و سپس بزرگتر پس از آن آغاز کرد و این همه را در دروس گذشـته یادآور ما شد تا مگر پرسـتش را تنها و خالص مخصوص او بدانیم و شـرکای پنداری را برای او ترک کنیم.

سپس سـیاق به تدریـج به بیـان نعمتهـای دیگر پرداخت و از نزدیکترین آنهـا به ما آغاز سـخن کرد،از سودمنـدیها که در باران برای ما به ودیعه نهاده است و از تغییر یافتن شکل ریزشهای باران و اختلاف شب و روز و منافعی که در باران نهاده است برای ما سخن گفت،و ما این پرسش را مطرح می کنیم که:آیا چه کس باران را از آسمان بر زمین فروریخت و چراگاهها و باغها را به وجود آورد و آب مخصوص آشامیدن را برای انسان و حیوان و گیاه در اختیار همگان قرار داد؟ او خدا است.

ص :۲۶

آیا چه کس در زمین بذر کشته شده را به مدد آب آسمانی رویاند،و درختان زیتون و خرما و /۶ انگور و دیگر میوه ها و محصولات زمینی را رویاند؟ او خدا است،ولی اندیشمندان از میان مردم آن کسانند که به این آیات الاهی راهنمایی شده اند؛و خدا شب و روز را مسخر انسان ساخت،و خورشید و ماه را به همان گونه در خدمت انسان قرار داد که ستارگان را که هر یک از آنها در فلکی گردش می کند.از این آیات کسانی بهره مند می شوند که به عقل خود راه این بهره مندی را بیابند.و در زمین برای بشر گونه های سود و منفعت فراهم آورد،پس هر که در یاد خدا باشد،با این آیات و نشانه ها به خالق و مدبر آنها هدایت می شود.

خداوند متعال دریا را چنان ساخت که انسان بتواند از آن گوشتی تر و تازه به دست آورد،و در ژرفنای آن انواع زینت به ودیعه نهاد،و آن را برای کشتیهایی که در آن با سر و صدا به پیش می روند آماده ساخت،و این همه برای آن است که آدمی بکوشد و روزی خود را به دست آورد و سپس بر این توفیق خود سپاسگزار خدا باشد.

چون از دریا به خشکی بیرون آیی،کوه هایی را می بینی که برای کرهٔ زمین نقش لنگرها را در کشتی ایفا می کنند و تعادل زمین را برقرار می سازند و از کج و راست شدن آن جلوگیری به عمل می آورند،و در آنها مخازن آبی را قرار داد که نهرها و رودخانه ها از آنها پدید می آید،و نیز در زمین راههایی را پدید آورد که آدمی به دانش خود به آنها راه می برد و باشد که از همین راه نیز به پروردگار خویش راه یابد.

خداوند سبحانه و تعالی در آسمان علاماتی قرار داد که افراد بشر با شناختن آنها راه خود را در جهتی که می خواهند حرکت کنند می یابند؛و در پشت سر هر آیه و نشانه حقیقتی نهفته است،و در آن سوی آیات جهانی حقیقت الوهیت قرار دارد؛ آیا ممکن است که آن کس که می آفریند همچون کسی باشد که از آفرینش عاجز است،پس چرا نباید از این همه نشانه ها پند بگیریم و در راه راست روانه شویم؟ همهٔ این نعمتها،که اگر بخواهی آنها را بشماری هرگز نمی توانی به شمارهٔ

آنها دست یابی،گواه است بر آن که او نسبت به بندگانش آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰]

خدا جهان را چنان ساخته است که برای ادامه یافتن زندگی و فراهم آمدن وسایل معیشت ورزی شما آبی از آسمان فروریزد که آن را بیاشامید،و به همان گونه با این آب چراگاههایی برای چارپایانتان فراهم آورده است،و آیا اگر باران نمی بود و فرونمی ریخت،چارپایان شما از کجا می توانستند آب نوشیدنی خود را به دست آورند؟! ۶/ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً لَکُمْ مِنْهُ شَرٰابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ -او است که از آسمان آب را برای شما فروریخت تا از آن بنوشید و درخت و گیاه در اختیار داشته باشید.» ازهری گفت:«شجر»به معنی چیزی است که از زمین بیرون می آید، خواه بر روی ساقه ای ایستاده باشد یا چنین نباشد.و این رأی به سیاق قرآن در این جا نزدیکتر است و به همین گونه به اصل معنی شجر که آشکار شدن چیزی یا مخلوط شدن آن با چیزی دیگر است.

فِیهِ تُسِیمُونَ

-در آن چارپایان خود را می چرانید.» بعضی از مفسران گفته اند که:آیه دلالت بر آن دارد که آب آشامیدنی تنها از آسمان(سماء)فرومی ریزد و راستی که چنین است.

[۱۱]

و با آبی یگانه که بر زمین یگانه فرومی ریزد،رنگهای گوناگون از میوه ها و چیزهای دیگر بهرۀ آدمی می شود.

یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ

-که با آن کشتۀ شما را می رویاند.» بیشتر خوراک مردمان از گندم و دانه بار و سبزیها از کاشتن و رسیدگی کردن به آنها فراهم می آید.

وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخِیلَ وَ الْأَعْنٰابَ

-و زیتون و خرما و انواع انگور.» و اینها از میوه هایی است که برای بشر سودمندی بیشتر دارد و پیش از

گونه های دیگر میوه ها در اقلیمهای مختلف زمین به وجود می آید.

وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ

-و از همۀ میوه های دیگر.» که خدا برای هر زمینی آنچه را که مناسب با آن است و می تواند نیازمندیهای مردم آن را تأمین کند،فراهم می آورد،پس از میوه و محصول هر سرزمین /۶ موادی فراهم می آید که بیشتر مورد نیاز مردم آن است.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

-در این آیت و اشاره و نشانه ای است برای آن کسان که بیندیشند و به تفکر بپردازند.»

مراحل علم و هدف از آفرینش انعام

[۱۲]

این آیه های قرآن با کلمات آینده خاتمه پیدا می کند:«یتفکرون- یعقلون-یذّکرون-لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون-تهتدون»،پس آیا چه ارتباطی میان آنها وجود دارد؟و برای چه به تدریج آمده است،در صورتی که این را می دانیم که تدبر و تفکر در پایانهای آیه ها سبب آن می شود که معانی آنها را نیکو فهم کنیم و بسا هست که از این راه به شناخت شاخۀ تازه ای از علم دست یابیم؟ چنان می نماید که مراحل پیدایش علم و شناخت در نزد انسان از این قرار است:

الف:مرحلۀ گردآوری پیشامدها و ارتباط دادن بعضی از آنها به بعضی دیگر و معرفت پیدا کردن به علاقه ها و پیوندهای ثابت میان آنها و-در نتیجه- دست یافتن به قانونی کلی که بر آنها حکومت می کند،و این از راه تفکر و اندیشیدن فراهم می آید،زیرا که تفکر-چنان که به نظر من می رسد-عبارت است از زیر و رو کردن دانسته ها و آمیختن آنها با یکدیگر و سپس به جدا کردن آنها پرداختن،و در المنجد آمده است که:«فکر،جمع آن افکار،عبارت از تردد خاطر و گرفتار شک و تردید شدن است برای تأمل و تدبر کردن و اندیشیدن در راه دست یافتن به معانی».

در آیه ای که گذشت،بعضی از حوادث آشکار(فروریختن باران،سبز شدن زمین،و گوناگونی میوه ها)با بعضی دیگر ارتباط پیدا کرد،و از مجموع آنها

آیت آفرینش از راه تفکر فراهم آمد،و پروردگار ما گفت: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ چه به وسیله زیر و رو کردن دانسته ها و معلومات بر ما معلوم می شود که این آیتی از خدا است.

ب:مرحلهٔ گنجینه ساختن حوادث و پیشامدها و بهره مند شدن از آنها برای فهم و دریافت پیشامدهای تازه،و چنان به نظر می رسد که این فرایند همان چیزی است که به نام«عقل»و«تعقل»نامیده می شود-بنا بر آنچه کلمه بر آن دلالت دارد-چه اصل کلمهٔ عقل الهام گرفتهٔ از عقال یعنی پایبند شتر است که با متوقف ساختن جانور او را از گرفتاری دور نگاه میدارد،و در حدیثی آمده است که:

«عقل محفوظ نگاه داشتن آزموده ها و تجربه ها است».

در این آیه از آن روی میان عقل و علم پیدا کردن به راز مسخر شدن طبیعت برای بشر ارتباطی به وجود آمده است که ۶/ دریافت و فهم این حقیقت دشوار است و به آزمایشهای گردآوری و ذخیره شدهٔ بیشتر نیاز دارد.پروردگار ما می گوید:

وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ

-و شب و روز را مسخر شما ساخت.» پس اختلاف پیدا کردن سنّتهای خدا در شب از لحاظ تاریکی و آرامش و میل طبیعت به راحتی و آسایش،و متفاوت بودن آن با روز و آن همه روشنی و سر و صدا و تلاش و کوشش،همه برای مصلحت بشر به وجود آمده است،به همان که مسخر شدن خورشید و ماه برای آدمی نیز به همین جهت صورت گرفته است.

وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ

-و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او مسخر آدمیزاد شده اند.» و مسخر بودن ستارگان برای بشر جز برای آن نیست که مردمان از آن سودمند شوند؛و دو آیت الاهی شب و روز وابستهٔ به تسخیر خورشید و ماه است.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

-و در این آیت و نشانه ای است برای کسانی که عقل و خرد خویش را به کار اندازند.» پس از راه انباشتن و افزودن بر شمارهٔ آزمایشها و سود بردن از آنها است که بشر به زودی به درجه ای از علم خواهد رسید که او را شایستهٔ برای شناخت رازهای

طبیعت قرار می دهد و بداند که هر چیز از آن به خاطر مصلحتی از بشر به وجود آمده است،و بر وی لازم است که در زندگی خویش از آن بهره مند شود،ولی هنوز در برابر ما مسافتی وجود دارد که می بایستی آن را بپیماییم تا به اوج علم و دانش برسیم.آیا این مسافت چیست؟آن تذکر است و پیوسته به یاد داشتن آزمایشها.

[۱۳]

پس از عقل نوبت تذکر است و آن مرحلهٔ پیشرفته در شاهراه معرفت است.

ج:و آن مرحله گردآوری آزمایشها برای عمل است،پس چگونه باید از طبیعت مسخر شدهٔ برای خودمان بهره برداری کنیم؟آیا هر چیز موجود در آن،در هر زمان،و برای هر شخص صالح و شایسته است؟هرگز...چه حقیقت چیزها با یکدیگر متفاوت است،و هر چیزی برای زمانی و شخصی سودمند است،با وجود آن که همهٔ آنها برای بشر آفریده شده است.

وَ مٰا ذَرَأَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ

-و آنچه برای شما و بهره مند شدنتان از آن در زمین به وجود آورد.» ۶/ آنچه خداوند در زمین آشکار ساخته و برای شما و به سود شما آفریده و خلق کرده است.

مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ

-با رنگهای گوناگون، در همهٔ اینها آیت و نشانه ای برای کسانی که به تفکر بپردازند وجود دارد.» [۱۴]

و خدا طبیعت را مسخر آدمی ساخت،ولی بر انسان لازم است که او نیز به نوبهٔ خود برای صورت پذیرفتن این تسخیر در پاره ای از اوقات تلاش کند،چه نعمتها چنان نیست که همچون آب از آسمان پیوسته فروریزد،بلکه نیازمند عمل برای روان شدن این تسخیر در پاره ای از اوقات است،همچون صید کردن در دریا برای دست یافتن به منافع آن،و تحمل کردن مشقت و سختی سفر برای بهره مند شدن از منافع بازرگانی.

وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهٰا

-و او است آن که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن گوشت تر و

تـازه بخوریـد و زینتی برای پوشـیدن به دست آوریـد.» پس دریا همچون مخزنی بزرگ برای بهترین انواع گوشـتها است که با کمترین کوشش به دست می آید،و نیز زینتهایی که در لباسها جلوه گری پیدا می کند.

وَ تَرَی الْفُلْکَ مَوٰاخِرَ فِیهِ

-و کشتیها را می بینی که در آن با بانگ کردن پیش می روند.» «مخر»ریشهٔ«مواخر»به معنی شکافتن آب است از چپ و راست که از آن بـانگی همچون بانگ طوفان برمی خیزد،و در این جا قرآن مرحلـهٔ چهارم علم را به یاد ما می آورد که عبارت اسـت از:

د:مرحلهٔ استفادهٔ عملی از علم که قرآن از آن به نام«اکتساب»یاد کرده است.

وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

-و برای آن که خواسـتار فضل خـدا شویـد و باشد که سپاسـگزاری کنید.» یعنی به تلاش در دریاها برای دست یافتن به روزی خویش که فضل و بخششی از خدا است دسترس پیدا کنید،و پس از آن مرحلهٔ پنجم می آید که چنین است:

ه:مرحلـهٔ خرسـندی نفس و جان است که نشانه ای از آن سپاسـگزاری است،چه برآورده شدن نیازمندیهای تن /۶ از راه نعمت کافی نیست،و تا زمانی که نفس ناراحت باشـد پیوسـته نگران است و حرص دست یافتن به چیزی گمشـده را دارد،ولی در آن هنگام که آدمی به شـکر گزاری پروردگار خویش قیام می کنـد،و این را می دانـد که نعمت حقی برای او نیست بلکه فضل و بخششـی از خـدا است،و به یاد ایامی بیفتـد که به آنها نیازمنـد بوده ولی دسترسـی به آنها نداشـته،و بدانـد که چگونه با تلاش خویش یـا بـا روزی قرار دادن خـدا آن نعمت را برای او به آن دسترس پیـدا کرده است،جـان و نفس او را آرامش و آسـایش فرامی گیرد و به شکرگزاری می پردازد.

در برابر آدمی پله و درجه ای باقی می ماند که با پیمودن آن به اوج و قلهٔ درجات عرفان و شناخت خدا صعود می کند،و آن درجهٔ هدایت است که آیه بعدی آن را یادآور ما می شود.

[۱۵]

به همان گونه که کشتی در دریا نیازمند لنگری است که با فرورفتن آن به عمق دریا از شر موجهای دیوانه در امان می ماند،به همان گونه هم زمینی که در فضا شناور است و بر گرد خورشید گردش می کند،نیازمند چیزی سنگین است که آن را از تکانهای شدید حفظ کند،و آن کوه هایی است که برای زمین حکم لنگر برای کشتی را دارند.

وَ أَلْقیٰ فِی الْأَرْضِ رَوٰاسِیَ

-و خدا در زمین لنگرهایی قرار داد.» یعنی بر روی زمین کوه های بلند را آفرید و نهاد.

أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ

-تا از سرگیجهٔ شما در ضمن گردش زمین جلوگیری به عمل آورد.» کاری همچون کار لنگر در کشتی داشته باشد که از سرگیجهٔ مسافران در برخورد با امواج شدید جلوگیری می کند.کوه ها از ریشه با یکدیگر پیوستگی دارند تا همچون دژ استواری برای زمین باشند و از جنبشها و تکانهایی که سبب زمین لرزه ها می شود و سبب آن گازهای درونی زمین است جلوگیری به عمل آورند.و همچنین کوه ها از بادهای تند و طوفانی نیز جلوگیری می کنند که پیوسته بر سطح زمین به آن سو و این سو در حرکت اند،و از قوت آنها می کاهند و،در عین حال،نیرویی اضافی به زمین می دهند که در برابر نیروی جاذبهٔ ماه مقاومت ورزد؛و از میان کوه ها چشمه های آبی را فراهم آورد که به منابع عظیم آب در شکم کوه ها ارتباط دارد.

وَ أَنْهٰاراً

-و نهرها و رودها.» /۶ این امکان وجود داشت که کوه ها مانع ارتباط پیدا کردن افراد بشر ساکن در زمینهای مختلف با یکدیگر شوند،و به همین سبب خداوند متعال در میان آنها راههایی پدید آورد و این از بزرگترین نعمتهای الاهی است که هرگز رشتهٔ پیوسته ای از کوه ها را چنان نمی بینی که در درازا به یکدیگر پیوسته باشند و مانع ارتباط پیدا

کردن مردمان ساکن دو دامنهٔ آنها با یکدیگر شوند.

وَ سُبُلاً

-و راههایی،» به همان گونه که انسان به وسیلهٔ این راههای زمینی به نیازمندیهای خویش دسترس پیدا می کند،به همان گونه لازم است که از آیات الاهی به حقایق راه یابد، چه آیات همچون راههایی است که ما را به حقایق می رساند.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

-باشد که هدایت شوید و راه حق را پیدا کنید.» [۱۶]

بشر از نشانه های راه به هدفهای خویش در دنیا دسترس پیدا می کند، و به همین گونه شایسته است که به میانجیگری آیات زمینی و آسمانی از حکمت و قدرت پروردگار خویش آگاه شود.

وَ عَلاٰمٰاتٍ

-و اینها نشانه هایی است.» همچون نشانه هایی که امروز بر کنار راهها مشاهده می کنیم و به وسیلهٔ آنها از هر جا که حرکت کنیم بدون رنجی به مقصد خویش می رسیم.

وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

-و آنان با راهنمایی ستارگان به مقصد خود هدایت می شوند.» چون چنان است که بشر به وسیلهٔ ستاره راه خود را در زمین پیدا می کند،در صورتی که رابطهٔ میان ستارگان آسمان و راههای زمین پوشیده است،چگونه ممکن است که نتواند به میانجیگری آیات الاهی به خداوند خویش هدایت نشود؟!و آیات خدا آشکارترین نشانه و گواه است و دلالتی آشکارتر دارد.و از آیات او در زمین پیامبرانند و پیروان ایشان که مؤمنان به نور آنان راه خود را می یابند.

پس چرا اینها را به یاد نمی آورید

[۱۷]

چگونه ممکن است که خالق از مخلوق تمیز داده نشود،و میان پروردگار آسمان و زمین،و ۶/ بندگان آفریده و ناتوان او که پروردگاران!(ارباب) زمین لقب گرفته اند تفاوتی وجود نداشته باشد؟! أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لاٰ يَخْلُقُ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ -آیا آن کس که می آفریند

همچون کسی است که نمی آفریند؟چرا این را به یاد نمی آورید و دربارهٔ آن نمی اندیشید؟!» [۱۸]

و به هر جا که نظر افکنیم آیه و نشانهٔ بزرگی از آیات خدا را گواه بر یگانگی او مشاهده می کنیم،و به هر سو که رو کنیم نعمتهای بیشمار الاهی را فراوان در پیرامون خویش می بینیم،پس نادانی از چیست؟و کفر از چه؟! وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ -و اگر در صدد شمارش نعمتهای خدا باشید،از عهدهٔ شمارش آنها برنمی آیید،و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» هر سنت الاهی خود نعمتی است،و هر موهبت و بخشش نیز نعمتی،و هر اندام و بلکه هر جزئی از یک اندام نعمت،بلکه هر یاخته نعمت است؛شمارهٔ یاخته های مخ از بیلیونها بیشتر است،و از دست رفتن هر یاخته سبب پیدایش نقص و عجزی خواهد شد.

پروردگار ما آمرزنده و صاحب رحمت و بخشندگی است،و اگر آمرزش و چشمپوشی او نمی بود،به سبب غفلتی که پیوسته نشان می دهیم و از یاد او بودن و بر نعمتهایش سپاس گزاردن دور می مانیم،می بایستی بعضی از نعمتها را از دست بدهیم،و چنین است که او به رحمت نعمتهای بیشمار خویش را از ما دریغ نمی دارد.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۹ تا ۲۹]

اشاره

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوٰاتٌ غَيْرُ أَحْيٰاءٍ وَ مٰا يَشْعُرُونَ أَيّٰانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَالَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لاٰ جَرَمَ أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ مٰا ذٰا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُوا أَوْزٰارَهُمْ كٰامِلَةً يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ مِنْ أَوْزٰارِ اَلَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اَللّٰهُ بُنْيٰانَهُمْ مِنَ اَلْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ اَلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تُشٰاقُّونَ فِيهِمْ قٰالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ إِنَّ اَلْخِزْيَ اَلْيَوْمَ وَ اَلسُّوءَ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۲۷) اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا اَلسَّلَمَ مٰا كُنّٰا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلىٰ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا فَلَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

ص: ۳۵

معنای واژه ها

۲۱[أیان]

:در چه زمانی است.

۲۷[تشاقون]

:به مخاصمه و نزاع می پرداختید.

۲۸[السلم]

:تسلیم شدن و خضوع و فروتنی نشان دادن.

ص :۳۶

سببهای تکبر و کیفر آن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چه کس شایستهٔ پرستیده شدن است؟آیا آن کس است که آفرید و نعمت بخشید و آمرزید و مهربانی نمود،یا آن کس که مگسی را نیافرید؟درس گذشته در این باره سخن می گفت.

اینک تکرار می کنیم و می پرسیم که پرستیده شدن شایستهٔ کیست؟خدایی که از آشکار و نهان خبر دارد،یا آن کسان که مشرکان آنها را خدا می خوانند،از بتانی که خود آفریده اند و هیچ چیز را نیافریده اند؟و تنها این نیست که از پنهان بی خبر باشند،بلکه از نعمت زندگی هم بهره ای ندارند،و عقل و شعوری ندارند تا در روز قیامت برانگیخته شوند؟! خدا خالق و پروردگار همه چیز و همه کس است،که تنها و بی شریک است،اما مشرکان به آخرت ایمان ندارند و سبب این است که دلهای ایشان منکر حق است و پذیرفتن حق برای آن دلها دشوار،و نیز بدان جهت به جستجوی علو و برتری برخاسته و گرفتار استکبار شده اند.

خداوند متعال از آشکار و نهان آنان آگاه است،و خدا مستکبران و خودبزرگ بینان را که هوای برتری در زمین در سر دارند،و با فهم و اصرار به مخالفت با حق برمی خیزند،دوست نمی دارد،و به همین سبب حقی را که از جانب خدا بر ایشان فرود آمده است کوچک می شمارند،و می گویند که آن افسانه های پیشینیان است.

۶/این گونه کسان سنگینی گناهان خویش را بر دوش دارند بدون آن که عذر

و بهانه آوردن چیزی از سنگینی آنها بکاهد،و همچنین چیزی از بار گناهان کسانی را که به میانجیگری آنان گمراه شده اند بر دوش دارند،و بار بسیار بدی را حمل می کنند.

مستکبران در آیات خدا مکر می ورزند،و با حیله گریهای گوناگون در صدد آن برمی آیند که از رسیدن مردم به آنها جلوگیری کنند،و این کاری است که پیش از ایشان کسان دیگری بر عهده داشتند،ولی خدا خانه های آنان را از بن ویران کرد و سقفها را بر سرشان فروریخت و عذاب از جایی که هیچ بر خاطرشان نمی گذشت آنان را در معرض هجوم خود قرار داد.

اما در روز قیامت ایشان را خوار می سازد و به شماتت از ایشان چنین پرسش می کند که:آنان که جز خدا می پرستیدید و عصای یکتاپرستی را برای آنها می شکستید،اکنون در کجایند؟!و آنان خاموش بر جای می مانند.و اما اهل علم خواری و بد کردن در حق مشرکان را به سبب کفرشان تثبیت می کنند.

کافران چه کسانی هستند؟ آن کسانی هستند که بر خود ستم روا می دارند،و در هنگام مرگ از کارهای خویش بیزاری نشان می دهند و آنها را منکر می شمارند و به این ادعا می پردازند که هیچ کار بدی را انجام نداده اند،ولی خدا با علم خویش از کارهای بدی که کرده بودند به آنان خبر می دهد و همهٔ آنان را روانهٔ آتش می سازد،از در گناهی که مرتکب شده بودند و جاودانه در آن باقی می مانند و به سبب تکبری که در زمین از خود نشان داده بودند گرفتار لعنت می شوند.

شرح آیات:

اشاره

چه کس را می پرستیم؟

[۱۹]

علم بشر محدود است و در مراحل مختلف تکامل پیدا می کند،و به چیزهای آشکار اختصاص دارد در صورتی که علم خدا بر آشکار و پنهان احاطه دارد،و از پنهان پیش از آشکار با خبر می شود،بدان جهت که هر چیز پیش از آن که

آشکار شود در پنهانی وقوع پیدا می کند.

وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ

-و خدا به آنچه پنهان می کنید و آنچه آشکارا انجام می دهید علم دارد و آن را می داند.» [۲۰]

آن کس که از ظاهر و باطن علم دارد،بیش از آن حق دعوت و به خود خواندن از کسی دارد که نه می آفریند و نه دانشی دارد!! /۶ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لاٰ یَخْلُقُونَ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ -و کسانی که آنان،جز خدا،به خدایی می خوانند،چیزی را نمی آفرینند و خود آفریده شده اند.» و سؤالی که پیش می آید این است که آنان کیانند؟ گفتند که:آنها بتانند،و به نظر من چنان می رسد که آنان طاغیان و مستکبران اند که بتان اشارهٔ به آنها است،و ما بنا بر همین نگرش به تفسیر آیات آینده می پردازیم.

[۲۱]

نخستین صفات خدایان پنداری این است که آنها مرده اند،و نه دانشی دارند و نه قدرتی،مگر به آن اندازه که خدا از علم و قدرت خود به آنان بخشیده است.

أَمْوٰاتٌ غَیْرُ أَحْیٰاءٍ

-مردگانند و از زندگان نیستند.» شاید تأکید بر این که زنده نیستند از آن روی بوده باشد که مقصود از مردگان اشارهٔ به مرگ حقیقی نبوده و به همین جهت تأکید لازم شده است.

وَ مٰا یَشْعُرُونَ أَیّٰانَ یُبْعَثُونَ

-و نمی دانند که چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد.» یعنی آنان چشم به راه رسیدن کیفر کفر خویشند بدون این که از زمان وقوع آن آگاه باشند،پس آنان در برابر خدا در معرض پرسش قرار خواهند گرفت.

طبرسی(ره)در ضمن تفسیر آیات گفته است:بتان مردگانند نه زندگان، و بیشتر مرده بودن آنان به اتکای به گفته خداوند متعال متکی است که گفته است:

«غیر أحیاء»تا به صورت مطلق زندگی را دربارهٔ ایشان نفی کند،و معنی وَ مٰا

يَشْعُرُونَ أَيّانَ يُبْعَثُونَ

آن است كـه:اين بتـان نمی داننـد كه چه وقت برای كيفر برانگيخته خواهنـد شـد،و به گفته ای ديگر«هم أمـوات»يعنی اين كه كـافران در حكـم مردگاننـد،بـدان جهت كه از حـق و دين رويگردان شـده و نمی داننـد كه در چه زمـان مبعـوث و برانگيخته خواهند شد! (۱)و اگر آيات را چنان تفسـير كنيم كه مقصود از آنها ارباب در آنها ارباب بشـری باشد،هيچ نيازی به اين تفسـيرها و توجيهات دور از ظواهر آيات نياز پيدا نمی كنيم.

۶/

[۲۲]

اما خدای بر حقی كه پرسـتش بايد به صورت خالص نسـبت به او صورت پذير شود،اللّه يعنی خدای يگانهٔ بی شـريك است،و ايمـان نيـاوردن بعضـی از مردمان به او جز به سـبب نقصـی نيست كه در آنان وجود دارد،از آن روی كه دلهای زشت آنان هر حقی را كه بر آنها وارد شود از خود دور می سازند.

إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَالَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَهٌ

-معبود شـما خـدای يگانه است،پس كسانی كه به آخرت ايمان نمی آورنـد دلهايی انكار كننده دارند،» و دليل انكارشان فخر فروشی و استكبار ايشان است.

وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

-و خود بزرگنما و متكبرند.» [۲۳]

ولی سـبب حقيقی انكار خويش را به سـبب اسـتكبار و خودپرستی پنهان نگاه می دارنـد،در صورتی كه خدا از آشـكار و نهان ايشان آگاه است،و از اين حالت آنان اكراه و بيزاری دارد.

لاٰ جَرَمَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ

- بدون شك خدا به آنچه پنهان می دارند و آنچه آشـكار می سازند عالم است،و او مسـتكبران را دوست نمی دارد.» كلمهٔ«لا جرم»از كسب گرفته شده(بنا بر آنچه در مجمع البيان از ابو مسـلم روايت شده است)،يعنی شـناختن اين امر نيازی به اكتساب و تحصيل علم

ص:۴۰

۱- ۳) -از كتاب نور الثقلين،ج ۳،ص ۴۸.

نـدارد،زیرا که آن را بدون زحمت و آشـکارا فهم می کنیم،و بعضـی گفته اند که «جرم»به معنی بریدن میوه از درخت است و چون«لا»بر آن افزوده شود بدان معنی است که چیزی که این امر را قطع کند،یا با آن مخالف باشد وجود ندارد.

[۲۴]

برای آن که اسـتکبار خویش را با پوشانـدن غلافی پسـندیدهٔ در نظر مردم بر آنان مخفی نگاه دارند،آنان را چنان می یابیم که خود را از دوستان گذشته نمایش می دهند و اندیشه های صحیح را به زمانهای گذشته نسبت می دهند و تو گویی که گذشت زمان حق را پیر می کند و آن را فرسوده و کهنه جلوه گر می سازد.

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ مٰا ذٰا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قٰالُوا أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ

-و چون به ایشان گفته شود که پروردگارتان چه چیز فروفرسـتاده است،می گویند که اینها اسطوره ها و افسانه های گذشتگان است.» أساطیر جمع اسـطوره است و آن چیزی است که مسطور و نوشته شده باشد، و بسا هست که این لفظ از آن حکایت می کند که آنچه نوشته شده باطل است.

۶/

کیفر استکبار

[۲۵]

مسـتکبر حق را دشـمن خطرناک خویش تصور می کند،بدان سـبب که وی قصد آن دارد که مردمان را در معرض بهره کشی خویش قرار دهد و بال طغیان و سرکشـی را بر سر آنان گسترش دهد،و اگر مردمان از حق آگاه باشند چنین فرصتی را برای او باقی نمی گذارنـد،و لـذا بانک تبلیغی در پی بانک تبلیغ دیگر علیه حق انتشار پیـدا می کنـد،ولی عاقبت کار چه خواهـد شد؟ عـاقبت آن تحمـل وزرهـا و بارهـای گنـاه کسان دیگری است که او با تبلیغ آنان را گمراه ساخته است و بایـد آنها را علاوه بر وزر و سنگینی گناهان خویش تحمل کند.

لِیَحْمِلُوا أَوْزٰارَهُمْ کٰامِلَةً یَوْمَ الْقِیٰامَةِ وَ مِنْ أَوْزٰارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أَلاٰ سٰاءَ مٰا یَزِرُونَ

-تا بارهای گناه خویش را به صورت کامل در روز قیامت بر دوش خود حمل کنند،و همچنین بارهای گناه کسانی که نادانسته به دست آنان

گمراه شده بوده اند،و چه بد باری را حمل کنند!» «أوزار»به معنی سنگینی گناهان است،از آن روی که گناه پایان نمی پذیرد،بلکه همچون باری سنگین بر جای می ماند که شخص گناهکار می بایستی کشیدن بار سنگین آن را تحمل کند،و گاه دو نفر در تحمل وزر گناهی شریک می شوند بدون آن که یکی از آنان سهمی سبکتر از دیگری داشته باشد،و در حدیث شریف نبوی آمده است:

«آن کس که سنتی نیکو را استوار سازد،پاداش آن و پاداش کسی که بدان سنت عمل کند،بدون آن که چیزی از آن کاسته شود به وی داده خواهد شد، و آن کس که سبب رواج سنتی زشت و بد شود،هم وزر آن را تحمل خواهد کرد و هم وزر کسانی را که به آن سنت عمل کنند».

آیه اشاره به آن دارد که هر کس به اجبار خود را بر دیگری مسلط سازد،اگر در این راه نبوده باشد که به آن فرد راه سلامت خودش را بیاموزد،این کار وی گناهی بزرگ است.

[۲۶]

مستکبران تنها به تبلیغ بسنده نمی کنند،بلکه بر ضد حق و جبههٔ آن به انواع مختلف مکر و فریب می پردازند،و مکر و حیله گری آنان با مکر کسانی که پیش از ایشان بوده اند شبیه است،و از این آگاهیم که خدا چگونه آن مکاران گذشته را با فروریختن سقفها بر سرهای ایشان هلاک کرد.

قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَی اللّٰهُ بُنْیٰانَهُمْ مِنَ الْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ

-کسانی که پیش از ایشان بودند مکر ورزیدند،پس خداوند ساختمانهای آنان را از شالوده ویران کرد و سقف از بالا برایشان فروریخت.» /۶ سقف به سبب متزلزل شدن شالوده هایی که بر روی آنها بنا شده بود و آنان در زیر آنها قرار داشتند فروریخت و آنان را هلاک کرد.

وَ أَتٰاهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَشْعُرُونَ

-و عذاب از جایی به سراغ ایشان آمد که انتظار آن را نداشتند.»

آنان سقف را می آراستند،و در محافظت آن کوشش می کردند،و ناگهان سقف به سب متزلزل شدن شالوده منهدم شد و فروریخت.

آیات سورهٔ عنکبوت بهترین تفسیر برای این آیه است،چه کفاری که به آب اعتماد پیدا کرده و ساختمان خود را بر پایه های تمدن بنا کرده بودند،در دریا غرق شدند و همچون قوم فرعون متلاشی شدند،و به همین گونه کسانی که همچون قوم عاد متکی به استحکام و استواری خانه های خود بودند،به سبب باد و سنگهایی که بناهای خود را با آنها بنا کرده بودند،به هلاکت رسیدند،و هر قومی که جز خدا بر پایه های مادی اعتماد کند،خدا آن پایه ها را متزلزل می سازد و از همین راه هلاکشان می کند،در حالی که آنان خبر از این ندارند که خطای بزرگ ایشان همین اعتماد کردن آنان بر نیرویی زوالپذیر بوده است.

[۲۷]

و این عذاب دنیایی آنان است نه عذابی که در آخرت خواهند دید،و استکبار ایشان هر چه زودتر به خواری و ننگ گرفتارشان خواهد ساخت.

ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُخْزِیهِمْ وَ یَقُولُ أَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِیهِمْ

-سپس در روز قیامت خوارشان می سازد و به ایشان می گوید که:کجایند شرکایی که عصای وحدت را به خاطر آنان می شکستید،» یا به تعبیر دیگر خودتان را برای آنها و دفاع از ایشان به زحمت می انداختید و با جبههٔ حق به مبارزه و قتال مشغول می شدید،در صورتی که شایسته چنان بود که با ایشان به جنگ بپردازید،اکنون کجایند؟ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَی الْکافِرِینَ کسانی که علم به ایشان داده شده بود خواهند گفت که خواری و بدی در امروز بهرهٔ کافران است.» پس یک عذاب نفسانی دارند که عار و ننگ است،و یک عذاب جسدی که آزارشان می رساند و ناراحتی و بد حالی برایشان فراهم می آورد،و این که ارزش علم و سودمندی آن را به ما الهام می کند،و بزرگترین سبب برای استکبار مستکبران و بهره کشی آنان از مردم وجود نداشتن علم در نزد مردمان است.

[۲۸]

و آیا کافران کسانی هستند که با زبانهای خود حق را انکار می کنند، یا این که هر مستکبر نسبت به حق و ستمگر بر جان خویش با چنین عذابی رو به رو خواهد شد؟ اَلَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ -آنان که فرشتگان در حالی جان را از ایشان باز می ستانند که بر خود ستم روا می دارند.» اما کسانی که پیش از رسیدن هنگام مرگ توبه کرده باشند وضعی دیگر دارند.

فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ

-خود را تسلیم می کنند(و می گویند که)ما کار بدی انجام نداده ایم.» در صورتی که پیش از این لحظه به استکبار می پرداختند و خود را برتر از حق و برتر از مسئولیت و قانون می پنداشتند و مردمان را مستضعف نگاه می داشتند، باید بدانند که:

بَلى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

-(نه چنین است و)خدا به آنچه می کردید دانا است.» استکبار با ستم کردن بر مردمان و خوار و حقیر شمردن ایشان آغاز می شود، و گاه یکی از مردمان پست در میان ایشان در برابر کسی که از او پستتر است چنین می کند،و در حدیثی مأثور از امام أمیر المؤمنین(علیه السلام)آمده است که:

«هر کس که بر این اعتقاد باشد که او بر دیگری برتری دارد،از مستکبران است».

پس من گفتم:حتی اگر چنان باشد که چون آن دیگری را در حال مرتکب شدن به گناهی ببیند و چنین بگوید باز هم چنین است؟و او گفت:

«هیهات هیهات،چه ممکن است که خدا گناه او را بخشیده باشد،و تو بایستی برای پس دادن حساب بر پای ایستی،آیا داستان جادوگران و موسی را نخوانده ای؟» [۲۹]

در آن هنگام به سوی درهای جهنم رانده می شوند،و هر یک از آنان

از دری وارد آن می شود که آن را در دنیا برای خود برگزیده بود،پس در میان ایشان کسی است که در طغیان بر بندگان را برای خود برگزیده بود،و کسی که در فرمانبرداری از گردنکشان،و کسی که در تباهی کردن در زمین و نظایر اینها را اختیار کرده بود.

۶/

فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ

- پس از درهای جهنم وارد آن شوید و جاودانه در آن بمانید،که جایگاه متکبران چه بد و نفرت انگیز است.» مقصود کسانی است که از حق خود را برتر شمردند و در زمین به استکبار پرداختند و دلهایی منکر حق و واقعیت داشتند.

چون آیات این درس را با آیه های درس گذشته مقایسه کنیم که در پیرامون علم جریان داشت،اینها را می بینیم که دربارۀ حالت خودبزرگ بینی و تکبر نسبت به حق سخن می گویند که از بزرگترین دشمنان علم است،و به تدریج از انکار به استکبار و تکبر پیش می رود،به همان گونه که در آیات پیشین این پیشروی تدریجی از تفکر به تعقل و سپس یادآوری و سپاسگزاری و سرانجام هدایت بود.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۷]

اشاره

وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اِتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ اَلْآخِرَهِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ اَلْمُتَّقِینَ (۳۰) جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ کَذٰلِکَ یَجْزِی اَللّٰهُ اَلْمُتَّقِینَ (۳۱) اَلَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ اَلْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ اُدْخُلُوا اَلْجَنَّهَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲) هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ اَلْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ کَذٰلِکَ فَعَلَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اَللّٰهُ وَ لٰکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۳۴) وَ قالَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اَللّٰهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ کَذٰلِکَ فَعَلَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَی اَلرُّسُلِ إِلاَّ اَلْبَلاغُ اَلْمُبِینُ (۳۵) وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اِجْتَنِبُوا اَلطّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اَللّٰهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ اَلضَّلالَهُ فَسِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ اَلْمُکَذِّبِینَ (۳۶) إِنْ تَحْرِصْ عَلی هُداهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لا یَهْدِی مَنْ یُضِلُّ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ (۳۷)

ص: ۴۵

معنای واژه ها

۳۴[حاق بهم]

:به ایشان رسید و احاطه شان کرد.

۶/

و انجام،از آن پرهیزگاران است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته سیاق ایستگاه کافران را در برابر رسالت آشکار ساخت،و اما متقیان و پرهیزگاران ایستگاهی نیکو دارند،چه فراهم آورندهٔ روش عمل بر حسب احسان و نیکوکاری است که در دنیا به پرداختن به حسنات و کارهای خوب

می انجامد،و در آخرت پاداش کامل بهرهٔ ایشان می شود و پرهیزگاران در آن با سلامت و خوشی استقرار پیدا می کنند.

آنجا جایی است که به بهشتها و باغهای جاودانی داخل می شوند،و در آنجاها نهرها را می بینند که از زیر درختان روان است و آرزوهای ایشان تحقق پیدا می کند،و چنین است پاداش پرهیزگاران که زندگیشان با خوشی پایان می یابد،و فرشتگانی که مأمور گرفتن جانهای ایشان در هنگام بیرون رفتن از این جهانند،به آنان مژدهٔ درآمدن به بهشت در نتیجهٔ پرداختن به کارهای نیک و شایسته می دهند.

کافران با عقلهای خویش هدایت نمی شوند،بلکه چشم به راه آنند که فرشتگان از آسمان فرود آیند تا با چشمهای خود آنان را رؤیت کنند،یا عذابی که به آن بیمشان داده بودند فرا رسد،ولی دنیا خانهٔ آزمایش است،و چون حقایق آشکار شود ناگزیر گرفتار عذاب خواهند شد،و توبهٔ ایشان،بدان جهت که خود بر خویشتن ستم روا داشتند و خدا ستمی بر ایشان روا نداشت،مورد قبول قرار نخواهد گرفت، و در آن هنگام است که بدیهای اعمال خویش را خواهند یافت،و آن عذابی که به استهزای آن می پرداختند آنان را فرا خواهد گرفت.

۶/ گروهی از کفار انحراف فکری و رفتاری خویش را،از طریق ارتباط دادن آن با اندیشهٔ«جبر»امری ناگزیری می دانند و می گویند:اگر خدا می خواست ما را از پرستش شرکای پنداری خودش و از پیروی قانون باطل بازمی داشت،و این بهانه ای قدیمی است و در برابر تبلیغ آشکار رسولان خدا کاری از آن برنمی آید،و دیگر این که آزادی و اختیار ایشان بر جای خود باقی است و برای انجام دادن کارهای زشت و بد و کفر ورزیدن هیچ جبر و عامل مجبور کننده ای در کار نیست، و خدا هرگز آنان را به پرستش طاغوت فرمان نداده،بلکه پیامبران را برای رهانیدن مردمان از طاغوت برانگیخته است،پس بعضی از آنان دعوت رسولان را پذیرفتند و هدایت شدند،و گروهی را که به این دعوت پاسخ مثبت ندادند،خداوند گمراه و بدبخت ساخت،و بنا بر این تکذیب کنندگان رسولان از آن روی به سخت ترین عذاب گرفتار خواهند شد که در قبول و رد و تصدیق و تکذیب خود کمال آزادی

را داشته اند،پس به آثار گذشتگان نظر افکنید.

خدا هیچ کس را بر هدایت یافتن مجبور نمی سازد،ولی آن کس را نیز که گمراهی را برگزیده است به راه راست هدایت نمی کند و به یاری او برنمی خیزد و احدی نیز در حق او چنین نمی کند.

شرح آیات:

اشاره

پاداش پرهیزگاران

[۳۰]

نظر مستکبران نسبت به رسالت از این قرار بود،اما مؤمنانی که ترس از خدا و پرهیزگاری را راهنمای خود قرار داده بودند،هرگز چنان نشد که گناهان همچون حجابی مانع به کار افتادن عقلهای ایشان و فهم حقایق شود،و چون از ایشان دربارهٔ رسالت سؤال می شد می گفتند که آن خوب است.

وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مٰا ذٰا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قٰالُوا خَیْراً

-و چون به کسانی که پرهیزگار بودند گفته شد که پروردگارتان چه چیز را فرو فرستاد،گفتند:خیر و نیکی را.» و شیرینی ایمان را کسی جز پرهیزگاران نمی تواند احساس کند،و آشکارترین نشانهٔ ایشان نیکوکاری است که سبب رسیدن آنان به حسنات و چیزهای خوب و نیکی در دنیا و آخرت می شود.

لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هٰذِهِ الدُّنْیٰا حَسَنَةٌ وَ لَدٰارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دٰارُ الْمُتَّقِینَ

-برای کسانی که نیکویی می کنند در این دنیا حسنه و نیکویی است،و دنیای دیگری خوبتر و نیکوتر،و چه زیبا و پسندیده است سرای پرهیزگاران.» [۳۱]

اما سرای پرهیزگاران تحقق یافتهٔ در باغهای بهشت جاودانی است.

۶/

جَنّٰاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهٰا تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ لَهُمْ فِیهٰا مٰا یَشٰاؤُنَ

-باغهایی جاودانی است که در زیر درختان آنها نهرها روان است،و هر چه را که بخواهند در آنجا خواهند داشت.» مطلق بودن،دلیل بر آن است که خواسته ها و آرزوهای اهل بهشت همگی

در آنجا صورت تحقق پیدا کند،و از وضعی که خواهند داشت کاملا راضی و خرسند خواهند بود،و این رضایت هرگز در دنیا ممکن نیست تحقق یابد،حتی گوینده ای از آنان گفته است:چنان نیست که هر کس هر چه را بخواهد به آن دسترس پیدا کند!و این مایۀ اختلاف و تفاوت بزرگی میان اهل بهشت و اهل دوزخ است.

کَذٰلِکَ یَجْزِی اللّٰهُ الْمُتَّقِینَ

-خدا پرهیزگاران را بدین گونه پاداش می دهد.» اما مؤمنانی جز ایشان چندان در آتش دوزخ باقی می مانند تا آثار گناهانی که مرتکب شده بودند از میان برود و آن گاه به بهشت درخواهند آمد.

[۳۲]

و شخص متقی و پرهیزگار در خطری عظیم باقی می ماند تا آن گاه که یقین،یعنی مرگ،او را دریابد،چه همه بیم آن دارد که مبادا پیش از آن که به پایان زندگی برسد پایش بلغزد،پس چون بر هدایت تا لحظۀ مرگ استوار بماند پاکیزه است.

اَلَّذِینَ تَتَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

-کسانی که فرشتگان پاکیزه جانهاشان را می ستانند و به ایشان می گویند:سلام بر شما،به سبب کارهایی که کرده بودید به بهشت درآیید.» با وجود آن که مسافت زمانی گسترده ای میان مرگ و داخل شدن در باغهای جاودانی بهشت وجود دارد،فرشتگان به متقیان در هنگام مرگشان مژده می دهند که حتما به آن درخواهند آمد،و علاوه بر این چنان کسان در این فاصلۀ پس از مرگ در باغها و بهشتهایی شبیه باغهای جاودانی در آرامشگاه راستینی در پناه فرمانروایی مقتدر به سر می برند.

[۳۳]

اما غیر متقیان،بزرگترین خطایشان آن است که چشم به راه آن اند که خطر آنان را فرا گیرد تا به وجود آن اعتراف کنند،ولی در این هنگام دیگر ایمان آوردن برای ایشان سودی ندارد،زیرا که دنیا سرای آزمایش است و اندازۀ ایمان و

تقـوای فرد در آن انـدازه گرفته و معلـوم می شـود که قوت اراده و عقـل او در آن هنگـام که به خطری او را بیم می دهنـد در حالی که هنوز آن را ندیده است چه مقداری دارد، اما پس از آن مردمان همه با یکدیگر برابرند،و هر کس از خطری که ببیند می گریزد، ولی تنها خردمنـدان و عاقلانند /۶ که از خطر در وقت منـاسب و در آن هنگام که بیم فرا رسـیدن آن به ایشان داده می شود فرار کنند.

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلاٰئِکَهُ

-آیا منتظر آن انـد تا فرشـتگان (مرگ)بر آنان وارد شونـد.» أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ -یا فرمان(عذاب)پروردگارت برسد.» و آن گاه ایمان آورند،و چه سودی ممکن است ایمان آوردن پس از دیدن عذاب برای ایشان داشته باشد؟! کَذٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ -کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند.» و خدا به بدترین صورت هلاکشان کرد.

وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَ لٰکِنْ کٰانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

-و خدا بر ایشان سـتم نکرد بلکه خود بر خویشـتن ستم کردند.» مثل این گونه کسان همچون مثل مردی است که با چشم خود چـاهی را ببینـد و به وجود آن اعتراف نکنـد مگر آن گاه که در آن فرو افتـد و اسـتخوانهایش بشـکند،و آن گاه بگویـد که به وجود چاه اعتراف می کنم!اگر چنین بودن درست باشـد،پس چرا چشم به تو داده شده است؛آیا برای آن نبوده است که راه را در برابر خود بـبینی و پیش از افتـادن در چـاه از افتـادن در آن بپرهیزی؟! چرا به آدمی عقـل بخشـیده شـده است؟آیـا برای آن نیست که غیب را ببینـد، چه دیـدنی را حتّی جـانور می بینـد!و برای چه به او اراده داده شـده؟آیـا برای آن نیست که بـا آن به چالش و مقاومت در برابر شـهوات بپردازد،و اما به دنبال شـهوات به راه افتادن چیزی نیست!با این خطر چه وقت آدمی در فکر رفع آن برمی آید؟!در آن هنگام که نخستین نشانه های آن آشکار شود،اما در آن هنگام که او را فراگرفته

است دیگر راه گریزی وجود ندارد! [۳۴]

دنیا بـدین گونه بر اساس سودمنـد شدن از عقل و اراده برای آدمی به وجود آمده است،و کافران فایده ای از آن به دست نمی آورند.

۶/

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

-پس نتیجـهٔ بـدیها و کارهـای زشـتی که انجـام داده بودنـد به ایشـان رسـید،و آنچه که مورد ریشـخند و اسـتهزای ایشـان بوده برایشان فرود آمد.» فکر و اندیشهٔ حقی که در معرض ریشخند آنان قرار داشت از آنان انتقام گرفت،به همان گونه که کارهای زشت و بد ایشان به سختیها و دشواریهایی تحول پیدا کرد که زندگیشان را تباه کرد.

[۳۵]

پس چشم به راه آن بودن که حق تبلیغ شـدهٔ به مردمـان به واقعی قابـل رؤیت تحول پیـدا کنـد،خطایی بزرگ است که هلاک شـدگان پیش از ما مرتکب آن شدنـد،و بر ما است که از آن دوری گزینیم؛و خطر دیگر قدری و جبری بودن است و اعتقاد به این که خـدا مـا را آزاد نیافریـده است تـا بـا عقل و اراده ای که به ما بخشـیده نیک و بـد را از هم بازشناسـیم و بر راه درست زنـدگی کنیم،و این که در کارهـایی که می کنیم آزادی کامـل و در برابر آن مسـئولیت تمـام داریم،و اگر جز این می بـود به اجبار و بدون اراده همهٔ کارها را به انجام می رسانیدیم،ما را بر آن مجبور می کرد که پرستش طاغیان را ترک کنیم.

وَ قالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

-کسانی که شـرک ورزیدنـد گفتند:اگر خدا می خواست ما چیزی را جز او نمی پرستیدیم.» نه به پرسـتش مال تجسم یافتهٔ در سرمایه داری می پرداختیم،و نه نیروی تجسم یافتهٔ در طاغوت را می پرستیدیم،و نه به بندگی و اطاعت از میراث تحقق یافته در پدران و نیاکان خویش متمسک می شدیم.

نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

-از خودمـان و پـدرانمان،و نه حرمت چیزی جز او را در نظر می گرفتیم.» تـا بگوییم که این حلال است و آن حرام بر حسب هوای نفس خودمان،که

جاهلیان چنین می کردنـد و گوشت شتر گوش بریـده(بحیره)و شتر به حال خود واگذاشـته به سـبب فراوانی نتاج(سائبه)و نظایر اینها را حرام می شمردند،و پیروان از جاهلیت امروز قوانینی را برای مقید کردن نیروها و تواناییهای مردمان وضع می کنند.و به تعبیر دیگر ما هرگز پیرو سروری دستگاه فاسدی نخواهیم شد و از قانونهای ساختهٔ بشر اطاعت نمی کنیم.

کَذٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ

-کسانی که پیش از ایشان بودنـد نیز چنین کردنـد.» به بنـدگی طاغوت پرداختنـد و برای خود جعل قانون کردنـد،و مدعی آن شدند که خدا این امر را بر عهدهٔ ایشان گذاشته است،ولی باید از آنان پرسید که:

پس خـدا برای چه فرسـتادگان خود را به رسالت برگزیـد؟ فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ -پس آیا بر عهـدهٔ رسولان کاری جز رساندن پیام آشـکار بوده است؟» /۶ پس نه خـدا امر زندگی را به بشـر تفویض کرده است،بدان سـبب که فرسـتادگانی بر آنـان مبعوث کرد،و نه این که چنـان می خواهـد که مردمان را به جبر و اکراه هـدایت کنـد،پس چون مجبورشان نمی کنـد از آنـان راضـی است،زیرا که وظیفـهٔ رسولاـن پس از ابلاـغ کردن پیـام پایان می پـذیرد،و در این هنگام است که مسئولیت خود انسان آغاز می شود.

کلمهٔ آشکار و رسا

[۳۶]

و بدین گونه خداوند فرستادگان را با کلام و سخنی به کمال آشکاری فرو فرستاد:پرستش خدا و طرد طاغوت.

وَ لَقَدْ بَعَثْنٰا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّٰاغُوتَ

-و در هر قومی فرسـتاده ای را فرسـتادیم تا به آنان بگویـد که:خـدا را بپرستیـد و از طاغوت اجتناب کنیـد.» طاغوت خود را بر مردمان تحمیل می کند،و در برابر او تنها خاموش ماندن

کافی نیست،بلکه او یک پلیدی است که اجتناب و پرهیز کردن از او واجب است،و باید خود را در برابر او نیرومند سازند و از او پرهیز کنند و بر او بشورند و به فرمانهای او گردن ننهند،و اگر چنین نمی بود خداوند متعال کار بندگان را به خودشان واگذار نمی کرد که برای خود فرمانروایی برگزینند،یا اگر خواستند در برابر کسی که در صدد بهره کشی از آنان و گمراه ساختن ایشان برآمده است خاموش بمانند،هرگز...بلکه حجت را بر ایشان تمام کرده و برای هر گروهی از مردم فرستاده ای را مبعوث کرده است که او را مقتدای خود قرار دهند و با هم به همکاری برخیزند تا هیچ کس از ایشان نتواند بگوید که من چیزی نمی دانستم و بی خبر بودم.

فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّٰهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلاٰلَةُ

پس بعضی از ایشان چنانند که خدا هدایتشان می کند،و بعضی دیگر چنانند که گرفتار گمراهی می شوند و خود سبب آن بوده اند.» آن کس که به هدایت می رسد،البته خدا راهنمای او است،ولی پس از آن که خود وی راه راست و هدایت را برگزیند و خواستار آن شود،و آن کس که گمراه می شود نیز خدا او را گمراه می کند ولی پس از آن که خود وی گمراهی را برگزیده است،و به همین سبب پروردگار ما گفت: حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلاٰلَةُ یعنی پس از برگزیدن گمراهی گمراه شدن وی وجوب پیدا کرد،و هر کس باید مسئولیت خود را تحمل کند.

فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ

-پس در زمین سیر کنید تا ببینید که پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» /۶۱ اگر خدا کفر را برای بندگانش پسندیده است،دیگر چرا باید کافران را عذاب کند؟! [۳۷]

و بار دیگر پروردگارمان تأکید می کند که هدایت اجباری از جانب خدا نیست،و به همین سبب هیچ کس نباید چشم به راه آن باشد که پیغمبری بیاید و او را مجبور به هدایت سازد،و نمی تواند بگوید که چون کسی برای مجبور کردن من به هدایت نیامده است پس من هیچ گناه و تقصیری مرتکب نشده ام.هرگز چنین

نیست...و تو مسئولی و رسول مسئولیتی درباره تو ندارد.

إِنْ تَحْرِصْ عَلىٰ هُداهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِی مَنْ يُضِلُّ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ

اگر اصرار بر هدایت یافتن ایشان داری،(این را بدان)که خدا آن کس را که به گمراهی رضا داده است هدایت نمی کند،و چنین کسان یار و یاوری ندارند.» پس خود را به این عذر و بهانه ها دلخوش ندارند،و منتظر کسی نباشند که برای هدایت ایشان مأمور شده باشد،هرگز چنین کسی برای راهنمایی ایشان نخواهد آمد،و تنها خدا یار و یاور است،و تو اگر به سوی او راهنمایی شوی به خوشبختی گمشده و مورد اشتیاق خویش دست خواهی یافت.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۸ تا ۴۴]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لاٰ يَبْعَثُ اَللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلىٰ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ اَلَّذِی يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمٰا قَوْلُنٰا لِشَیْءٍ إِذٰا أَرَدْنٰاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰) وَ اَلَّذِينَ هٰاجَرُوا فِی اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی اَلدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ اَلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِی إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنٰاتِ وَ اَلزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)

ص: ۵۴

آثار ایمان داشتن به آخرت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کافران برای گریختن از دشواری عالم شـدن به آخرت،با سوگنـدهای شدیـد و غلیظ به خـدا می گوینـد که خدا بار دیگر آن کس را که مرده است زنـده نخواهـد کرد!و خداونـد متعال برای آنان تأکید می کند که به آنان وعدهٔ برانگیخته و دوباره زنده شدن ایشان را داده است و هرگز خلف وعده نمی کند،و بیشترین مردمان از این حقیقت آگاهی ندارند.

هـدف از بعث آشـکار کردن حق در اختلافاتی است که آنان با یکـدیگر دارند،و ثابت کردن دروغ کافران،و در این کار هیچ دشواری وجود نـدارد،از آن روی که خدا هر گاه که چیزی را بخواهد و اراده کند به آن می گوید باش و هست شو و آن می باشد و هستی پیدا می کند.

در مقابـل کسـانی را می یابیم که مسـئولیت ایمان به حق را تحمل می کننـد،و به همین جهت هر زمان که در سـرزمین خود از آزادی عمـل کردن به حق محروم بماننـد به هجرت می پردازنـد،و خـدا وعـدهٔ نیکی به ایشـان در دنیـا و بیش از آن در سـرای دیگر می دهد که اکنون نعمتهای توصـیف ناپذیر آن برای ایشان پوشـیده است، بدان سبب که اینان در برابر رنج دنیا تحمل و شکیبایی نشان می دهند و هنگام مقاومت و ایستادگی در برابر کافران بر خدا توکل می کنند.

بعضـی از آنان به مناقشه و گفتگو درباره صـدق و راسـتگویی رسول می پردازنـد که بشـری همچون دیگر افراد بشـر است،در صورتی که می دانند خدا /۶ پیش از او نیز کسانی را به رسالت برگزیده بود که تفاوتی با دیگر مردمان جز در رسیدن

وحی پروردگار به ایشان وجود نداشت،پس از اهل علم و کسانی سؤال کنید که بینات و دلایل و کتابهای نازل شدهٔ خدایی را در یاد دارنـد.و قرآن کتاب و ذکری است که به محمـد(ص)بـدین منظور نازل شـده است که رسالتی را که بر آنان به تـدریج نازل شـده بود برای ایشان توضـیح دهـد،و عالیترین هدف برانگیختن عقلهای مردمان است و برانگیختن آنان به تأمل و تفکر و اندیشیدن.

شرح آیات:

اشاره

علم دلیل حقیقت است

[۳۸]

سیاق قرآنی معمولا در ضـمن یک سوره یا درس پیش از یک خطّ فکری را پیروی می کند،بدان سـبب که کتاب خدا است و هیـچ کـاری آن را از پرداختن به کـاری دیگر بازنمی دارد،و چون در پایانهای آیات این درس از قرآن کریم تـدبر کنیم،بر ما آشکار می شود که سیاق دربارهٔ علم با ما سخن می گوید،و علاوه بر آن از ایمان به بعث و رستاخیز،و از هجرت کردن در راه خـدا،و از رسـالت،بلکه علم عنوان خـط ارتبـاطی میـان موضوعهای مختلف این آیات می شود، بـدان جهت که علم مسـئولیتی عظیم دارد که مقرون بـا عمل باشـد،و به آن بانگ بردارد که مردمان به ایمان روی آورنـد و چون پاسـخی نشـنید به هجرت و مهاجرت در راه خدا بپردازد،و اگر علمی مقرون به عمل نباشد قرآن آن را علم نمی خواند،بدان سبب که علم-در اسلام-روی هم انباشـته شـدن معلومـات در حـافظه نیست بـدان گونه که،مثلا،حسـابگر(کـامپیوتر)آنها را انبار می کنـد،بلکه کشف کردن دانستنیها با وضوح به نور عقل است.و در آن هنگام که حقایق کشف می شود، عمل کردن به آنها نتیجهٔ فطری علم است.

ولی آیا عمل کردن به علم آسان است؟هرگز...مگر در حدیث شریف نیامده است که:

«سخن ما دشوار است و دشوار به نظر می رسد».

پس در برابر عمل سدها و گردنه هایی نفسانی و واقعی وجود دارد که

می باید از آنها بگذریم و بر آنها پیروز شویم.

و بعضی از مردمان برای آن که از مسئولیت علم بگریزند،خود را به نادانی می زنند و سوگندهای غلیظ یاد می کنند که جاهلند.

۶/ از سوی دیگر،علم به آخرت همچون سنگ شالوده برای علم است،زیرا که فهم و شناخت دنیا و آنچه در آن از مسئولیتها و ارزشها و حقایق وجود دارد،جز از طریق معترف بودن به آخرت به دست نمی آید،و اگر جز این باشد همه چیز در دنیا صورت لغز و معما و رازی بزرگ پیدا می کند.

به همین سبب منکر شدن آخرت همچون جهلی کلی به زندگی دنیا است که در یک لحظه پایان می پذیرد.

از جهت سوم:علم به آخرت ما را به آن مؤمن می سازد که حقی ثابت در این جهان وجود دارد،و ما به زودی آن را خواهیم شناخت و بر اساس آن در روزی به حسابمان رسیدگی خواهد شد،پس ناگزیر باید که به جستجوی آن برخیزیم و آن را محور اندیشیدن و به اندیشیده عمل کردن خویش قرار دهیم.

اگر محور بودن حق نباشد،بدان می ماند که اساس و شالودهٔ ساختمان فروریخته باشد،که بر اثر آن همه چیز منهدم می شود،پس اگر حق و باطلی واقعی وجود نداشته باشد،و حسن و قبح عقلی-بنا به تعبیر فیلسوفان-در کار نیاید،پس چه نیازی به آن داریم که به جستجوی علم بپردازیم؟و مقیاس در مبارزه ها و گفتگوها چه خواهد بود؟آیا مقیاس«من»است،یا«نیرومندتر»،یا«چیزی دیگر»؟ چنان می نماید که دو آیه به توضیح این حقیقت می پردازد:

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ

و سخت ترین سوگندها را به خدا در این خصوص یاد می کنند که خدا کسانی را که از دنیا می روند بار دیگر زنده از قبر برنمی انگیزد و زنده بیرون نمی آورد.» قسم یاد کردن دربارهٔ چیزی که شخص نسبت به آن نادان است،دلیلی برای تأکید او به جهل خویش و فرار از علم به حق است،و اگر جز این باشد چه

ص :۵۷

دلیل برای مؤکد کردن با قسم است که خدا مردگان را زنده نمی کند و برنمی انگیزد؟ بَلىٰ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ -آری،این وعدهٔ راست خدا است،ولی بیشترین مردم نمی دانند.» وعدهٔ خدا راست است،و وعده کرده است که هر کس بمیرد بار دیگر زنده خواهد شد،ولی بیشتر مردم این را نمی دانند.

علامهٔ طباطبائی گفته است:(یعنی نمی دانند که این وعده ای است که تخلف پیدا نمی کند، /۶ و قضایی است که به سبب اعراض و دوری گزیدن ایشان از آیات دلیل بر آن تغییر نخواهد یافت،و کاشف وعدهٔ او دربارهٔ آفرینش آسمانها و زمین،و عدل و احسان،و تکلیف فرود آمدهٔ در شرایع الاهی است). (۱)

بعضی گفته اند:معنی آن است که حکمت بعث را نمی دانند پس به آن ایمان نمی آورند. (۲)

به نظر می رسد که قرآن علم بیشتر مردم را علم نمی شمارد،تا اکثریت مقیاسی در نظر گرفته نشود،بلکه مقیاس حقی است که در آخرت آشکار می شود،و آیه با بیان حقیقت علم و مقیاسهای آن پایان می پذیرد،و خدا دانا است.

بعث برای چیست؟

[۳۹]

از هدفهای بعث و نشور پس از مرگ آشکار شدن حق است،و اثبات باطل بودن گفته های کافران،و بدین گونه یکی از حکمتهای ایمان به آخرت، ایمان آوردن به ملاک ثابتی برای حق است که مردمان به آن باز می گردند و دربارهٔ آنچه با یکدیگر در آن اختلاف داشته اند داوری صورت پذیر می شود.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰاذِبِينَ

ص: ۵۸

۱- ۴) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۴۷.

۲- ۵) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۳۶۰.

-تا بر ایشان آشکار شود که در چه چیز با یکدیگر اختلاف داشته اند،و کافران بدانند که آنان دروغگو بوده اند.» پس هیچ کس نمی تواند حق را به باطل مبدل سازد،و خود را به آن بفریبد که باطل گاه حق می شود،زیرا که رأی اکثریت-چنان که اعتقاد بیشتر مردم بر آن است-مقیاس باز شناختن حق و باطل است،هرگز...پس از ما روزی خواهد آمد که در آن حق از باطل با وضوح کافی بازشناخته خواهد شد.

[۴۰]

و کافران چنان می پندارند که بعث و نشور غیر ممکن است،و این را نمی دانند که چون خدا چیزی را بخواهد به آن می گوید:کن فیکون.

۶/

إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

گفتۀ ما برای (دست یافتن به)چیزی که وجود آن را اراده کنیم،آن است که به آن می گوییم باش و آن می باشد و هستی پیدا می کند.» تکرار کلمۀ«قول»شاید که برای بیان این مطلب آمده است که اراده عبارت از نعمتی در قلب نیست،یا اندیشیدنی در نفس و جان،بدان گونه که برای ما بشر چنین است،بلکه آن همچون گفتن(فعلی است)که خداوند آن را ابلاغ می کند و پدید می آورد،و در حدیث شریف از ابو الحسن-علیه السلام-در پاسخ یکی از یارانش که دربارۀ اراده از او پرسیده بود که آیا از خدا است یا از خلق؟ گفت:

«اراده در افراد بشر در ضمیر است و فعلی که پس از آن پدید می آید،و اما از خدای تعالی ارادۀ او همان پدید آوردن او است و نه چیزی جز آن،زیرا که او تأمل و توجه و تفکر نمی کند،و این صفات در او وجود ندارد و صفات آفریدگان است،پس ارادۀ خدا همان دخل او است نه چیز دیگر که می گوید باش پس می باشد بدون لفظ و گفتن با زبان یا اهتمام دربارۀ چیزی داشتن و نه دربارۀ آن اندیشیدن و نه این که چگونه خواهد شد،به همان گونه که خود و کیف و چگونگی

ندارد». (۱)

امر واجب هجرت

[۴۱]

بسیاری از مردمان آنچه را که می دانند کنار می گذارند و،از ترس جامعهٔ فاسد و طاغوت،به نادانی عمل می کنند،در صورتی که شایسته است که نسبت به آن تمرد نشان دهند و از عمل کردن به آن خودداری ورزند،پس اگر در معرض ستم قرار گیرند و کاری از دستشان برنیاید،از سرزمینی که درآنند هجرت کنند،و زمین خدا پر وسعت است و چه بهتر آن که از آن مهاجرت کنند و با نیرومندی بیشتر به سرزمینهای خویش بازگردند.

وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللّهِ

-و کسانی را که در راه خدا هجرت کرده اند.» و به منظور عمل کردن به فرمانهای او.

مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً

-پس از آن که ستم دیدند،در دنیا در جایگاهی نیکو جای خواهیم داد.» پس هر چه زودتر خدا برای ایشان سرزمینی گسترده و زندگیی نیکو و آزادی و امنیت و آسایش از خطر فراهم می آورد.

۶/

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ

-و هر آینه پاداش آخرت بزرگتر است و کاش آن را می دانستند،» و بر آنان است که تنها در بند پاداش دنیا نباشند،و فایدهٔ علم آن است که ما را پیش از مردن به پهنه های گستردهٔ آخرت منتقل می کند و از پاداشهای بزرگی که در آن است آگاه می شویم.

[۴۲]

این همه به شرط آن است که دیدن آزار در راه خدا را تحمل کنند،و به فشار طاغوت تسلیم نشوند،و قضیهٔ مکتبی خویش را فراموش نسازند.

۱- ۶) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۵۹.

اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

-کسانی که شکیبایی نشان دادند و به پروردگارشان توکل داشتند.»

راه معرفت و شناخت

[۴۳]

آنان دربارهٔ رسالت محمّد(ص)بدان جهت مجادله می کردند که او فردی همچون خود ایشان بود،و آیا خدا هرگز مردانی را به رسالت برگزیده است که به صورتی از دیگران تمایز و برتری داشته باشند؟! وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ -و ما پیش از تو جز مردانی را به رسالت نفرستادیم که به ایشان وحی می کردیم.» بر انسان است که خود به جستجوی حقیقت برخیزد،پس اگر آن را نیافت در جستجوی کسی برآید که آن را یافته است،از آن گونه کسان که علم و معرفت شخصیت آنان را ساخته و پرداخته است،و با شناخت آثار آشکار و نوشته های موجود در کتابها از جز خود تمایز پیدا کرده اند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

-پس،اگر نمی دانید،از آن کسان که می دانند بپرسید.» ولی اگر می دانید حق تقلید کردن از دیگران را ندارید،به همان گونه که پیروی از کسانی که از بینات و زبر آگاهی ندارند نیز روا نیست،یا این که چنین آگاهی را دارند ولی عملا از آن سودی نمی برند و خود شخصا از وحی سودی و از پندهای راهنمای آن بهره ای نگرفته اند.و این آیه و آن که پس از آن می آید، شرطهای تقلید را بیان می کند و به عبارتی دیگر،شرایط پیروی جاهل از عالم را معلوم می سازد،و آنها به حقایقی عقلی اشاره دارند که جان بشر فطرتا آنها را می پذیرد.

۶/

شواهد و کتابها

[۴۴]

عالم طبیعت و دانشمند تاریخ و آگاه به طب و نظایر آن نمی تواند در

پیونـد بـا دین در امـور مربـوط به زنـدگی مـورد تقلیـد قرار گیرنـد،بـل عـالم دین کسـی است که ادلّه را یـادآور می شود و با محتویات آگاه است.

بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ

-به گواهیها و نوشته ها.» بیّنات به معنی گواهیهای آشـکار است،اما زبر عبارت از کتابهایی است که دربارهٔ علوم الاهی فراهم شده است.و از آن روی که بینات در آیات دیگری از قرآن گاه در کنار کلمهٔ هدی آمده،همچون این گفتهٔ خدای تعالی: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ ،پس معنی آن -چنان که به نظر من می رسد-تفصیلات آشـکار کننـده تعلیمـات آسـمانی است،در صورتی که هـدی یـا کتابهـای حاوی آن،بینشـها و اشارات محکماتی است که تنها بعضی از آنها به تفصیل بیان شده است.

و بنا بر این تفسـیر کلمـهٔ بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ متعلق به این گفتـهٔ خداوند متعال است: أَهْلَ الذِّکْرِ ،و بعضـی دیگر آن را متعلق به این گفتهٔ او دانسته اند که: وَ ما أَرْسَلْنا .علامهٔ طباطبائی را نظر آن است که:(یعنی آنان را با بینات و زبر فرستادیم،و این اشاره است به آن که معنی در آیـهٔ پیشـین آمـده،و می خواهـد بگوید که بشـر بودن رسولان تنها بر حسب عادت است،و چنان است که تا یادی از آنان می شود در ذهن شـنونده این سؤال پیش می آید که آنان با چه چیز فرسـتاده شده اند؟پس به این پرسـش پاسـخ می دهد که با بینات و زبر،اما بینات برای اثبات رسالتشان،و اما زبر برای محفوظ ماندن تعلیمات ایشان است). (۱)

و من می گـویم:به همـان گـونه که پروردگارمـان فرسـتادهٔ خود را بـا بینـات و زبر فرسـتاد،به همین گونه هم اهـل ذکر به آنها یـادآوری می شونـد،بـا علم به این که متعلق آن نزدیکترین لفظهـای سابق است که در این جا ذکر است /۶ مخصوصا با اضافه شـدن به اهل،و مخصوصا بـدان سـبب که کلمه غامض و دشوار است و بیشتر از کلمـهٔ «أرسـلنا»سـبب سؤال انگیزی می شود،و سپس بنا بر رأی ایشان کلمهٔ وحی

۱- ۷) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۵۹،و نزدیک آن است آنچه در المجمع و جز آن آمده.

شایسته تر است نه«أرسلنا»،پس نیک در این گفته بیندیش.

هدف بعثت

بدین گونه وحی به رسول برای آن فرستاده می شود که سبب تحقق یافتن یکی از دو امر شود:

اول:این که رسول همچون پیشوایی باشد که دیگران از او پیروی کنند،و این چیزی شبیه تقلید است.

دوم:این که عقلهای مردمان برانگیخته شود و افکار خاموش و راکد ایشان به حرکت درآید،و مستقیما به تحصیل علم بپردازند،و هدف نخستین همهٔ مردمان را شامل می شود،در صورتی که دومی به عقلا اختصاص دارد.

وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

-و ذکر و قرآن را از آن روی به تو فروفرستادیم تا برای مردم این مطلب را آشکار سازی که آنچه به سوی ایشان فروفرستاده شده چیست تا مگر به اندیشیدن و تفکّر بپردازند.» ۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۵ تا ۵۵]

اشاره

أَ فَأَمِنَ اَلَّذِينَ مَكَرُوا اَلسَّيِّئٰاتِ أَنْ يَخْسِفَ اَللّٰهُ بِهِمُ اَلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلىٰ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلاٰلُهُ عَنِ اَلْيَمِينِ وَ اَلشَّمٰائِلِ سُجَّداً لِلّٰهِ وَ هُمْ دٰاخِرُونَ (۴۸) وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ مِنْ دٰابَّةٍ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخٰافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ (۵۰) وَ قٰالَ اَللّٰهُ لاٰ تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اِثْنَيْنِ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَإِيّٰايَ فَارْهَبُونِ (۵۱) وَ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لَهُ اَلدِّينُ وٰاصِباً أَ فَغَيْرَ اَللّٰهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ مٰا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اَللّٰهِ ثُمَّ إِذٰا مَسَّكُمُ اَلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذٰا كَشَفَ اَلضُّرَّ عَنْكُمْ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴ لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

ص:۶۳

اوست خدای یکتا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسانی که با مکر و حیله به گناهان و کارهای زشت می پردازنـد،و با افکار خود به رفع و دفع آنها می پردازنـد،شایسته چنان است که از مکر خویش غافل نمانند،چه گاه ممکن است که خدا به سبب ایشان بخشی از زمین را فرو برد،یا از جایی که هیچ توقع آن را ندارند عذاب خدا فرارسد و آنان را احاطه کند،در صورتی که خود به جستجوی معاش خویش در خشکی و دریا مشغولند و توان دور کردن عـذاب را از خودشـان ندارنـد،یـا عـذاب خـدا در حـالی آنـان را گرفتـار خود سـازد که بـا کمـال هوشـمندی بیدارند و قدرت رد کردن آن عذاب را از جانهای خود ندارند،ولی خدا عذاب دادن به ایشان را از آن جهت برای ایشان به تأخیر می اندازد که نسبت به ایشان مهربانی دارد.

چرا با مکر به سیئات و کارهای بد می پردازند؟برای چه به پرستش پروردگار خویش نمی پردازند؟آیا به مخلوقات خدا نمی نگرند که چگونه به هنگام

حرکت سایهٔ آنها از سمت راست به سمت چپ منتقل می شود!و همهٔ این آفریدگان خاضعانه به خدا سجده می کنند،و حتی هر چه در آسمان و در زمین است،از زندگان و فرشتگان سجده می کنند بی آن که از خود استکبار نشان دهند،و آنان از پروردگار خویش بیمناکند که مبادا عذاب او بر سر ایشان فروریزد و به همین جهت از همهٔ فرمانهای خدا اطاعت می کنند.

اما مردمان چنانند که بعضی از ایشان شرکایی برای خدا برمی گزینند،در صورتی که او به ایشان فرمان داده است ٦/ که دو خدا نپرستید،زیرا که خدایی جز اللّه یعنی خدای یگانه وجود ندارد که باید از او بیمناک باشند،و این که هر چه در آسمانها و زمین است از آن خدا است،و او را حاکمیت مطلق و واجب است،پس چرا از جزا بیمناک می شوند و او را می پرستند؟!در صورتی که نعمتها همه از او است،پس چون نیازمند نعمت شوند به او پناه می برند و خواستار رفع نیاز خود می شوند،ولی چون سختی و زیان از ایشان دور شد به پذیرفتن شریک برای خدا می پردازند،و نسبت به خیری که از جانب خدا به ایشان می رسد کفران نشان می دهند، پس آنان را به تنعم از نعمت واگذار تا فردا بیاید و از سرنوشت حتمی خویش آگاه شوند.

شرح آیات:

اشاره

حاکمیت الهی

[۴۵]

خدا حاکم است،و دین واجب از آن او است،اما کسانی که برای خود به عنوان قانون نظامهای باطلی را طرح ریزی می کنند،و با نیروی خیال به بدعتگذاری آن می پردازند تا به هدفهای بد و زشت خویش که برای آنها نقشه کشی کرده اند برسند،هرگز از عذاب خدا در امان نیستند.

أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئٰاتِ

-آیا کسانی که با مکر و حیلهٔ خویش به کارهای بد و زشت و گناه می پردازند،از این در امانند.» یعنی به مکری پرداخته اند تا به وسیلهٔ آن به بدکاری و گناه مشغول شوند،و

هدف چیزی بوده ولی آنان حیلهٔ شیطانی خویش را برای دست یافتن به آن به کار انداخته اند،گناهی سنگین تر از گناه آن کسان دارند که به خطا یا بر حسب تصادف گناه می کنند،آیا چنین کسان از مکر خدا ایمنی دارند؟که مثلا:

أَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ

-که خدا آنان را با زمین فروبرد،یا عذاب از جایی ایشان را فرا گیرد که هیچ چیزی دربارهٔ آن نمی دانند.» از بالای سر یا از اطراف ایشان.

علامهٔ طباطبائی می گوید:این آیه و دو آیهٔ پس از آن بیم دادن و تهدیدی برای مشرکان است،و آنان کسانی هستند که دیگری جز خداوند متعال را پرستش می کنند،و برای خود مقرراتی در زندگی وضع کرده اند که در زندگی از آنها پیروی می کنند،پس آنچه می کنند همه خواستهٔ خودشان است و از شرایع فرو فرستادهٔ خدا روی می گردانند که ۶/ از راه پیامبری به ایشان رسیده است،و در این باره به برهانهای واهی تمسک می جویند که برای خود آفریده اند و همه سیئه و گناه است.و اضافه کرده است که:سیئات مفعول مکروا با متضمن بودن معنی عمل است:یعنی با مکاری و حیله گری به گناه و کارهای زشت می پردازند. (۱)

و کلمهٔ«الدین واصبا»در سیاق،بنا بر استنباط علامهٔ طباطبائی بر معنی تشریع در شرک دلالت دارد.

[۴۶]

و بشر نیازمند به کسب است،و اکتساب احاطه شدهٔ با خطرها است،و خداوند سبحانه و تعالی انسان را در آن هنگام که برای دست یافتن به روزی تلاش می کند محفوظ می دارد،ولی چون به ساختن قوانین باطل برای سعی و کوشش بپردازد،خدا او را طعمهٔ خطرها قرار می دهد.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ

یا آنان را در گشت و گذارشان گرفتار می سازد.»

۱- ۸) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۶۲.

یعنی در ضمن گردش در برّ و بحر برای اکتشاف روزی.

فَمٰا هُمْ بِمُعْجِزِینَ

-پس از آنها کاری همچون معجزه برنمی آید.» و نمی تواننـد از رسـیدن عـذاب به خودشان بگریزنـد،و از دست عقوبت فرار کنند.

گونه های عذاب الاهی

[۴۷]

عذاب خدا رنگهای گوناگون دارد:

اول:عـذاب ناگهانی است که شـخص انتظار رسـیدن آن را نـدارد،و بدون بیم دادنی از پیش فرامی رسد،مثل فرورفتن زمینها و خانه ها و زمین لرزه ها.

دوم:عذابی که بشر خود به سبب خطاهای خویش سبب آن می شود، همچون آن که بر کشتی نشیند و کشتی واژگون شود.

۶/ سوم:عـذاب تـدریجی همچون آن که خدا قومی را به قحطی عذاب دهد که به تدریج از میان خواهند رفت.و برای هر یک از رنگهـای عـذاب درد خاصـی است که از مـا می خواهـد تـا از آن بپرهیزیم،و قرآن مـا را از همـهٔ آنهـا بیم داده است.پس از رنگهای اول و دوم عذاب آیه های اول و دوم به ما بیم داده اند،و اما دربارهٔ رنگ سوم خداوند می گوید:

أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلیٰ تَخَوُّفٍ

-یا آنان را گرفتار کاستی سازد.» طبرسـی گفته است:تخوف و تنقص بـدان معنی است که پیوسـته و یکی پس از دیگری آنان را بگیرد تـا هیـچ کس از ایشـان بر جـای نمانـد،و این همـان حـالتی است که ترس از نـابودی و خوف از هلاـکت با آن همراه است،و گفته می شود:

تخوّنه الدهر یعنی روزگار به او خیانت کرد. (۱)

در حدیثی مأثور آمده است:

«تخوف همان تیقظ یعنی بیدار و هشیار ماندن است».

۱- ۹) -مجمع البيان،ج ۶،ص ۳۶۳.

در واقع معنی اصلی تخوف همان تیقظ است که عبارت از بیدار ماندن بر ترس و انتظار کشیدن برای پیشامدی هراس انگیز است،چه انسان از آن می ترسد و تمام کوشش خویش را برای دوری جستن از آن به کار می اندازد،و به سبب دردی جسدی یا روانی که برایش فراهم می آید از این کار عاجز می ماند،و بسا هست که این گونه از عذاب از هر گونهٔ دیگر دردناکتر است،و به همین سبب پروردگار ما به بندگان خود اطمینان داده است که او نسبت به بندگان خویش رؤوف و مهربان است.

فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ

-پس(بدانید که)پروردگار شما رؤوف و مهربان است.» پس علی رغم شایسته بودن آنان به عذاب تدریجی،به رأفت و رحمت خویش پیاپی نعمت خویش را به ایشان می رساند.

۶/

آیات آفرینش و حقیقت پرستش و عبودیت

[۴۸]

چرا باید برای خدا شریک قایل شوند؟آیا همهٔ جهان سجده کننده به خدا نیست،و در برابر مشیت و خواست او خضوع و خشوع نمی کند؟! أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلىٰ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ آیا به آنچه خدا آفریده است نگاه نکرده اند.» مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلاٰلُهُ -از چیزهایی که سایه های آنها از راست و چپ در حرکت است.» طبرسی می گوید:تفیؤ مصدر باب تفعل از فیء است،و گفته می شود(فاء الفیء یفیء یعنی سایه پس از آن که نور خورشید آن را از بین برد،بار دیگر به جای خود باز گشت)و بر آن اضافه می کند که:فیء چیزی است که نور خورشید آن را از میان برده است،و ظل به معنی سایه ای است که نور خورشید آن را از میان نبرده است،و از این جا چنین نتیجه می شود که معنی آیه تمایل پیدا کردن سایه های چیزها از طرف چپ و طرف راست است.

ص: ۶۸

عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمٰائِلِ

-از راست و از چپها.» شاید یمین در سیاق از آن جهت به لفظ مفرد یمین در مقابل لفظ جمع شمایل آمده است که گاه طرف راست مبدأ حرکت در نظر گرفته می شود که در این صورت طرف چپ عنوان پایان آن را پیدا می کند،و حرکت از یک مکان آغاز می شود ولی در جاهای مختلف پیش می رود.

سُجَّداً لِلّٰهِ وَ هُمْ دٰاخِرُونَ

-که سجده کنندگان به خدایند و نسبت به او خضوع و فروتنی نشان می دهند.» هر چیز به خدا سجده می کند و کوچکی و خضوع و خشوع خود را ابراز می دارد،در صورتی که آن را چنان می بینیم که گویی ایستاده است،از آن روی که تنها سایه های آن حرکت می کند،ولی در واقع به خدا سجده می کند و به تسبیح او می پردازد و نسبت به اوامر او فرمانبردار است، ۶/ و در سجود معنایی است که ما آن را از خضوع در نمی یابیم،و آن معنی فعل است.

[۴۹]

و به همان که جماداتی که در پیرامون آنها سایه ها در حرکت است و خود ظاهرا بی حرکت به نظر می رسند،ولی آنها به خدا سجده می کنند،و چنینند نیز زندگان در زمین و فرشتگان در آسمان.

وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ دٰابَّةٍ وَ الْمَلاٰئِكَةُ وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ

-و به خدا سجده می کند آنچه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان،و آنان استکبار نمی کنند.» با وجود آن که از ما بشر که خود بزرگ بینیم و در مقابل ارادهٔ خدا به چالش می پردازیم،بسیار بزرگترند.

[۵۰]

و هر چیز از پروردگار خودش که می داند ما فوق او و قاهر نسبت به او است می ترسد.

يَخٰافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ

از پروردگار خویش بیم دارند از بالای خود.» عذاب از بالا فرود می آید،و نیز چنین است پاداش،و پروردگار ما گفته

است: وَ فِی السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ و در آسـمان است روزی شـما و آنچه به شـما وعده داده شده است»و احساس فرد نیز در برابر پروردگار خویش که از لحاظ علم و قدرت بر او محیط است چنین است.

وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ

-و آنچه را که به آن فرمان یافته اند انجام می دهند.» [۵۱]

و در میان همـهٔ موجودات آفرینش تنها انسان باقی می ماند که نسبت به آنچه که در برابر خدا خاضع است خضوع می کند:به خورشید و ماه و ستارگان خضوع می کند،و به نورها و اشجار و احجار،و نیز در برابر ثروت و نیرومندی و تبلیغ خاضع است.

وَ قٰالَ اللّٰهُ لاٰ تَتَّخِذُوا إِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ

-و خدا گفت که دو خدا نگیرید که او خدای یگانه است.» پس چرا باید از طبیعت بترسـیم یا به پرستش آن برخیزیم،و چرا از طاغوت چندان در هراس باشیم که به او تسلیم شویم؟!پس بیایید تا تنها از پروردگار یگانهٔ بزرگ و بی نظیر بترسیم.

فَإِیّٰایَ فَارْهَبُونِ

-پس تنها از من بترسید.» /۶ «و آن کس که از پروردگار خویش بترسد،خداوند همه چیز را از او می ترساند،و آن کس که از پروردگار خویش نترسـد،خـدا او را از همه چیز می ترساند.» بیشتر آنچه از جانب بشـر برای عبادت صورت می گیرد،پرسـتش چیزهـا است که به سـبب هیبت و ترس انجـام می گیرد،پس بیاییـد تـا هیبت طبیعت را از خود دور کنیم و تنهـا از پروردگـار و آفریدگار طبیعت بیمناک باشیم!!

در گذشتن از ترس شرط عبادت است

[۵۲]

و چون از ترس از طبیعت رهـایی یـابیم و از هراسـیدن از آن خلاـص شویم،روی خویش را به پروردگار جهانیان و به سـروری قانونی او متوجه

می سازیم،و نسبت به فرمانروایی و سروری قانونی،و در نتیجه نسبت به دین واجب او خاضع می شویم.

وَ لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

و هر چه در آسمانها و در زمین است از آن او است.» آن کس که تسلط بر طبیعت به او اختصاص دارد،سیادت و سروری قانونگذاری نیز به او تعلق دارد.

وَ لَهُ الدِّینُ وٰاصِباً

-و دین واجب مخصوص او است.» طبرسی گفته است:(وصب الشیء وصوبا)یعنی دوام و ادامه یافت،و (وصب الدین)یعنی واجب شد. (۱)

أَ فَغَیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ

آیا از جز خدا می ترسید و پرهیز می کنید.» چرا باید از کسی که سیادت و سروری به او اختصاص ندارد هراس داشته باشیم؟ سیادت مخصوص خدا است،و تشریع و قانونگذاری که به این سیادت تجسم می بخشد از آن او،و مخالفت با تشریع او چیزی است که باید از آن حذر کنیم.

[۵۳]

و عملا ما در هر کار کوچک و بزرگ به خدا نیاز داریم،چه هیچ نعمتی وجود ندارد که از خدا نباشد،و در هنگام نبودن آن به او پناه می بریم تا آن را به ما باز گرداند،پس آیا سیادت مخصوص او است یا کسی یا چیزی دیگر؟! ۶/ وَ مٰا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ إِذٰا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ -و هر نعمتی که در اختیار دارید از خدا است،و چون زیانی با شما برخورد پیدا کند به او پناه می برید و از او درخواست رفع صدمه را می کنید.» [۵۴]

ولی به محض آن که رفع زیان شد،حجابهای شرک میان قلب آدمی و پروردگارش دوباره باز می گردد.

۱- ۱۰) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۶۵.

ثُمَّ إِذٰا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكَمْ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْكَمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

-و پس از آن که زیان از شما دور شد،ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان مشرک می شوند.» شرک در این جا گاه به معنی خضوع در برابر قانونی جز قانون خدا است،و لحظات نیازمندی بزرگترین گواه به سفاهت شرک است،چه در آن هنگام با آشکاری تمام از عجز و ناتوانی شرکا آگاه می شویم،پس آیا طاغوت و استیلای سیاسی فاسدی که بعضی در برابر آن خضوع نشان می دهند،همان است که کشتی را در آن هنگام که امواج دریا نزدیک به این است که آن را ببلعد نجات می دهد و از غرق شدن آن جلوگیری می کند؟! یا این که ثروت و ثروتمندان می توانند کودک مشرف بر مرگ ما را در اطاق پرستاری و توجه شدید و دقیق از چنان مرگی نجات دهند؟!آن چه کس است که در چنین هنگام به او متوسل می شویم؟آیا خدا نیست،پس چرا بار دیگر از او دور می شویم و به خضوع در برابر قانون بشری باز می گردیم؟! [۵۵]

این کفر ورزیدن به نعمتهایی است که خدا به ما ارزانی داشته است.

لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ

-تا به آنچه به ایشان عطا کرده بودیم کافر شوند و کفران ورزند.» شکر آن چیز است که نعمتها را باقی نگاه می دارد،اما کفر به آنها کاری است که صاحب آن باید با انجام دادن آن چشم به راه رسیدن روزی سیاه باشد.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

-پس بهره مند شوید که به زودی خواهید دانست.» و بهره مندی امروز پشیمانی بسیار درازی را در پی خواهد داشت.

ص :۷۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۳]

اشاره

وَ يَجْعَلُونَ لِمٰا لاٰ يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ اَلْبَنٰاتِ سُبْحٰانَهُ وَ لَهُمْ مٰا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوٰارىٰ مِنَ اَلْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي اَلتُّرٰابِ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ اَلسَّوْءِ وَ لِلّٰهِ اَلْمَثَلُ اَلْأَعْلىٰ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۶۰) وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّٰاسَ بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَكَ عَلَيْهٰا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مٰا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ اَلْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ اَلْحُسْنىٰ لاٰ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ اَلنّٰارَ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (۶۲) تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا إِلىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ اَلْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

معنای واژه ها

۵۹[یتواری]

:خود را از شرمساری و خجلت پوشیده و پنهان نگاه می دارد.

ص :۷۳

ارزشهای والا از آن خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

شرك مقتضی آن است که بشر از جزئی از نعمتهای خدا که به او داده شده،به خاطر خدایانی که به گمان خودش تأثیری حقیقی بر روی او دارند، چشمپوشی کند،و هیچ حقی در این خصوص ندارد و گفتهٔ او دروغی است که بر خدا بسته و مشرك بار مسئولیت خویش را بر دوش دارد و می بایستی در فردای قیامت نتیجهٔ آن را تحمل کند.

آنها به پروردگار خویش نسبتهای بد و نادرستی می دهند،پس چون خود داشتن دختر را ناخوش دارند،برای پروردگار خویش دخترانی جعل می کنند،در صورتی که برای خودشان پسران را که مشتاق داشتن آنان هستند قایل می شوند،و در آن هنگام که به یکی از ایشان خبر می دهند که همسر وی دختری برای او به دنیا آورده است،از شدت خشم چهرهٔ او سیاه می شود و خود را از مردمان پنهان می کند، و به این فکر می افتد که آیا دخترش را زنده به گور سپارد یا او را با تحمل خواری و زبونی نگاه دارد؟ آنچه که پروردگار خویش را بدان صورت توصیف می کنند،به جهت نداشتن مقیاسی برای حق،بسیار بد است،و سبب آن کافر بودن ایشان به آخرت است که بدترین پیشوایان و نمونه ها را برای خود بر می گزینند.

پس آنان را-علی رغم نسبت بدی که به خدا می دهند-به گمراهی خودشان واگذار،چه اگر بنا بود که هر وقت مردمان به ستمگری بر نفس خود می پردازند خداوند آنان را مورد مؤاخذه و عذاب دادن قرار دهد، /۶ دیگر بر روی زمین

جنبنده ای باقی نمی ماند،ولی او-بنا بر حکمتی-آنان را تا موعدی معین به حال خود رها می کند،و چون اجلشان فرارسد نه یک ساعت پیش می افتد و نه یک ساعت تأخیر پیدا می کند،و آنان را می بینی که خدا را به چیزی توصیف می کنند که خود از چنان بودن اکراه دارند،و خیال می کنند که عاقبت نیک خواهند داشت در صورتی که چیزی جز آتش نصیب ایشان نخواهد شد،و آنها در آن گرد خواهند آمد،و این تنها مخصوص آنان نیست،چه خدا پیامبرانی را با همین رسالت بر مردمان مبعوث کرد،و شیطان کارهای زشت ایشان را در نظرشان آراست،و او در آن روز مجازات ولی آنان است و عذابی دردناک را می بایستی بچشند و تحمل کنند.

شرح آیات:

اشاره

شرک بردگی و خواری است

[۵۶]

شرک عبودیت و در قید بودن است،و از دست رفتن استقلال و آزادی بشر در برابر نیروهای طبیعی یا اجتماعی،و شرک در غل و زنجیرهایی تجسم پیدا می کند که انسان آنها را به نام نظامها و قوانین بر خود می نهد و زندگی خویش را مقید به آنها می سازد،و بشر معمولا این نظامها را تقدیس می کند.

در یک سخن:شرک همان عقب نشینی داوطلبانه از رزق خدایی است به مصلحت طبیعت یا مصلحت مراکز نیرومند.

وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لاَ يَعْلَمُونَ

-و برای چیزهایی که آنها را نمی شناسند،» مقصود بتان و سران قبیله ها و رؤسای احزاب و نیرومندان استیلا یافته است،و هر چه که انسان نمی داند که آیا خدا به فرمانبرداری و پیروی از او فرمان داده است و در این پیروی مصلحت راستین او وجود دارد یا نه؛مشرکان برای اینان..

نَصِيباً مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

بهره ای از آنچه روزی ایشان کرده ایم قرار می دهند.»

یعنی جزئی از نعمتهای خدا،و این به سبب نادانی ایشان از واقعیت بتان سنگی و بشری است /۶ که نمی دانند از آنها کاری برای آنان ساخته نیست،و خدا به آن رضا نمی دهد که بشر از مقداری آزادی و کرامت و حقوق خویش چشم بپوشد، بدان سبب که آن روزی که به وی بخشیده است به او اختصاص دارد و نباید به دیگری داده شود.

تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ

-به خدای سوگند که از دروغهایی که(بر خدا)بسته بودید مورد پرسش و مؤاخذه قرار خواهید گرفت.» [۵۷]

برای زندگی دو نمونه و دو خط است،اوّل:نمونهٔ ارزشهای والا،و خط نیرو و علم و آزادی،و دوم:نمونهٔ شهوتها و هواهای نفسانی،و خط ضعف و نادانی و بردگی.

مشرک نفس خویش را محور عقیدهٔ خود قرار می دهد،و همهٔ جهان را با آنچه خود دوست است و هوای آن را در سر می دارد مقایسه می کند،و معیارها در نزد او واژگون می شود،و نمونهٔ عالی در نزد وی به صورت پست ترین نمونه در می آید،به همان گونه که خط مشی خط ضعف و جهل و بندگی می شود.

به درجه ای خودخواه و خودپسند می شود که هر خیر و نیکی را به خود نسبت می دهد و به پروردگار متعال خویش دروغ را،و با وجود این که خیر و شر در نزد او خیر و شر واقعی نیست،او هر چه را که بد ببیند به پروردگارش نسبت می دهد.او را می بینی که خدا را دارندهٔ دختر تصور می کند،از آن روی که داشتن دختران را برای پدرانشان نقصی می پندارد،ولی در عین حال این را از خود طرد می کند که دخترانی داشته باشد،و پیوسته در جستجوی پسران است،پس اگر -مثلا-چنان فرض کنیم که پسران خیر و نیکی اند،پس چرا این خیر را به پروردگار خویش نسبت نمی دهد،بلکه تنها برای خود چنین می خواهد؟! وَ یَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنٰاتِ سُبْحٰانَهُ وَ لَهُمْ مٰا یَشْتَهُونَ -و برای خدا دخترانی قرار می دهند و برای خودشان آنچه را که دوست می دارند.» از پسران.

[۵۸]

در صورتی که خشم یکی از ایشان،در آن هنگام که به او خبر دختردار شدن می دهند،سخت شدت پیدا می کند.

۶/ و این نمونه ای از واقعیت شرک آلودی است که خود را از یکی از برترین نعمتها یعنی دختر خویش که مایهٔ بهجت و سرور خانه و خوش سیمایی آن است به سبب جهل و شرک خویش و خاضع بودنش به آداب جاهلیت محروم می سازد،و این سخت زشت و بد است.

و عادت زنده به گور کردن دختران از بدترین عادات شرکی بود،و نخستین بار که چنین حادثه در میان اعراب صورت گرفت مربوط به جنگی است که میان قبیلهٔ بنی تمیم و انوشیروان در گرفت و بنی تمیم شکست خوردند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآمدند.

وَ إِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

-و چون به یکی از ایشان مژدهٔ به دنیا آمدن نوزادی دختر می دادند،صورتش سیاه می شد.» از شدت خشم و غضب.

وَ هُوَ كَظِيمٌ

-و او خشم خویش را فرومی خورد.» بدان جهت که کسی را نمی یافت که خشم را از جان او دور کند.

[۵۹]

به سبب شرمساری از مردم می گریخت،تا به خانهٔ خلوت خویش درآید و در اندیشه حلّ مشکل خویش برآید،به این که آیا دختر خویش را زنده به خاک بسپارد،یا این که او را در نزد خویش نگاه دارد و خواری و ذلت را بچشد و آن را تحمل کند.

يَتَوٰارىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ

-از بدی مژده ای که به او داده شده خود را از دیگران پنهان نگاه می دارد(تا در این باره بیندیشد که)آیا او را با تحمل خواری نگاه دارد.» أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرٰابِ یا او را در خاک پنهان کند.»

أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ

-آگاه باشید که بد داوری می کنند.» ۶/ پس از مدتی که زنان و دختران همچون کنیزان در خدمت فاتحان جنگ به سر بردند،میان دو طرف قرارداد صلح بسته شد و اسیران بازگشتند و برای پیوستن به کسان خویش آزادی پیدا کردند،ولی شماری از دختران از این بازگشتن امتناع ورزیدند و همین امر سبب خشمگین شدن مردان بنی تمیم شد و عزم بر آن جزم کردند که اگر پس از این صاحب نوزاد دختری شوند او را زنده به گور کنند،و سپس بعضی از قبایل دیگر نیز به پیروی از ایشان برخاستند و زنده به گور کردن دختران در میان ایشان شیوع پیدا کرد. (۱)

خودپرستی ریشهٔ انحراف است

[۶۰]

و فرد جاهلی که به وجود مقیاسی برای حق جز شخص خودش قایل نیست،و هواها و شهوات و تمایلات فردی و اقلیمی خویش،و استکبار بر مردم،و ستم کردن به ناتوانان،و خیالات و افسانه های موروثی خود را میزان و مقیاس برای عمل خویش قرار می دهد،در نتیجه هر چیز را که پیوسته به طرف ضعف و ناتوانی و تسلیم شدن طرف مقابل شود،نمونهٔ اعلایی برای خود قرار می دهد،بدان سبب که تصور آن را نمی کند که روزی خواهد آمد و حق بدون پوشیدگی و فریب و نقص جریان پیدا می کند،پس به چه سبب باید به جستجوی آن بپردازد،و آن را اساس زندگی خویش و مقیاسی برای ارزیابی چیزها قرار دهد؟ و این نور،اندك اندك از قلب او دور می شود،نوری که پیوسته هدایت کنندهٔ او به حق است،پس در دل او چیزی جز تاریکی شهوات باقی نمی ماند.

لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ

برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند.»

۱- ۱۱) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۷۷.

این آیـۀ کریمه گواه است بر چیزی که آیـۀ دیگری در سورۀ(ص)به آن گواهی داده است: فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا نَسُوا یَوْمَ الْحِسٰابِ -پس میان مردمان به حق داوری کن،و پیرو هوای نفس مباش که تو را از راه خـدا دور می کنـد،و کسانی که از راه خدا گمراه شوند،در روز حساب به سبب آنچه که فراموش کرده بودند،به عذابی سخت گرفتار خواهند شد». (۱)

پس فراموش کردن حساب و روز آن سببی برای گمراه شدن است.

۶/

وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلیٰ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

-و مثـل و نمونـۀ برتر از آن خـدا است،و او توانـایی حکیم است.» بالاـترین مثـل و نمـونه ای که بشـر چشم به تحقق یـافتن آن دوخته است، رسـیدن به نیرو و فضـیلت است،تا فضـیلت به وسیلۀ قوتی که همراه آن است تحقق پیدا کند،و خدا عزیز و حکیم است،و هر کس که از نمونۀ خدایی پیروی کند،به فرمان او به عزت و حکمت خواهد رسید.

قرآن بـا این کلمه هر یک از ما را که خواسـتار یافتن آنیم راهنمایی می کنـد، چه در آن جا دو خط است،یکی خط هـدایت و عقل،و دیگری خط سـتمگری و طغیان،و آن کسـی که به آخرت ایمان داشـته باشد،با ایمان داشـتن به روز حساب به خطا بهتر راه خواهد یافت.

حکمت اجل

[۶۱]

ولی برای چه خـدای عزیز حکیم مردمان را به حال خود وامی گـذارد که به مخالفت با حق برخیزنـد،بلکه چیزهای بـد را به او نسبت دهند؟آیا همین دلیل بر آن نیست که خدا به آنچه می کنند راضی است؟هرگز...این همه از حکمت و رحمت او است.

۱- ۱۲) -المیزان،ج ۱۲،ص ۲۶.

وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَكَ عَلَيْهٰا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ

و اگر خدا مردمان را به ستمگریشان بگیرد،بر روی آن(زمین) جنبنده ای باقی نمی ماند،بلکه رسیدگی به کار آنان را تا اجل و رسیدن مدّتی از پیش تعیین شده به تأخیر می اندازد،و چون اجل ایشان فرارسد نه به اندازۀ یک ساعت پس می افتد و نه به همین اندازه از وقت خود پیشی می گیرد.» هر جنبنده ای بر زمین در زمانی نسبت به چیزی ستم روا می دارد،و همین برای سبب عذاب خدا شدن آن کفایت می کند،و بدان جهت که خدا آن کس است که زنده ها را برای انسان آفریده و آنها را مسخر او قرار داده،پس اگر انسان ستمی روا دارد همین برای سبب شدن برای هلاک همۀ جنبندگان کفایت می کند،و چنین بود که خدا فرعون را همراه با بخشی از جنبندگان غرق کرد،و قوم عاد و قوم ثمود و واژگون شدگان(مؤتفکه)و قوم لوط را با دوابّ(جنبندگان)و مواشی ایشان به هلاکت رسانید.

[۶۲]

و جاهلیان را از لحاظ گناهکاری تنها بستن دروغی بر خدا کفایت می کند،آیا ندیدی که چگونه برای خدا دخترانی قرار دادند که آنها را برای خود ناپسند می شمردند؟! ۶/ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مٰا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنىٰ -و برای خدا چیزهایی قایل می شوند که آنها را برای خود ناپسند می دانند،و زبانهای ایشان به دروغ چنان توصیف می کند که(عاقبت)نیک از آن ایشان است.» و چنان می پندارند که داشتن فرزندان مذکر چیزی نیکو است،و این که برای آنان چنین است،هرگز چنین نیست،و به مراعات حقوق آنان وفا نکردن سبب آن می شود که در وسط آتش دوزخ قرار گیرند.

لاٰ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النّٰارَ

-شکی در آن نیست که آتش از آن ایشان است.» و هیچ نیازی به تفکر ندارد.

ص:۸۰

وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ

-و این که آنان را به سوی آن می رانند.» یعنی شتابان روانهٔ دوزخ می شوند،از آن روی که در رفتن به آن بر دیگران پیشی می گیرند،و افراط به معنی اسراف است و سرّ آن این است که صاحب آن بر دیگران پیشی می جوید،و بنا بر این تفسیر معنی آیه آن می شود که صاحبان این نظریه پیش از دیگران به آتش درمی آیند.

این فرو افتادن برای چیست؟

[۶۳]

و این پرسش باقی می ماند که:چرا این گروه به این اندازه به حضیض فرومی افتند؟و چرا بر خدا دروغ بستند؟ بدان سبب که به انجام دادن کارهای بد پرداختند،و شیطان کارهای بدشان را برای ایشان آراست و آنها را نیک جلوه گر ساخت،و بدین گونه شیطان به صورت نزدیکترین دوست ایشان درآمد،و سبب رسیدن آنان به عذابی دردناک شد.

تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا إِلیٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ

-به خدای سوگند که به امتهایی پیش از تو(رسولان)فرستادیم، پس شیطان کارهای(بد)ایشان را در نظرشان آراست پس به همین سبب او دوست و ولیّ ایشان در آن روز است.» شاید لفظ«الیوم»دلالت بر مرحله ای از تزیین و آراستن اعمال به توسط شیطان بوده باشد،خواه در دنیا و خواه پس از مرگ،اما ۶/ در این جا انحراف ایشان از حق آنان را بر این وامی دارد که پیوسته به جستجوی شیطانهای بشری برخیزند تا از آنها پیروی کنند،و اما در آخرت همین اشخاص آنان را به سوی آتش جهنم می رانند.

وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

-و گرفتار عذابی دردناک خواهند شد.»

[سوره النحل (۱۶): آيات ۶۴ تا ۷۴]

اشاره

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ اَلْكِتَابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ اَلَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَ اَللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵) وَ إِنَّ لَكُمْ فِي اَلْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خَالِصاً سَائِغاً لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ اَلنَّخِيلِ وَ اَلْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِي مِنَ اَلْجِبَالِ بُيُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ اَلثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اَللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِكَيْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اَللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَ اَللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ فِي اَلرِّزْقِ فَمَا اَلَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اَللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَ اَللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّبَاتِ أَ فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اَللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللَّهِ مَا لاَ يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ شَيْئاً وَ لاَ يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلاَ تَضْرِبُوا لِلَّهِ اَلْأَمْثَالَ إِنَّ اَللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۷۴)

قرآن مقیاس حق و مظهر رحمت است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

حق را مقیاسی است که در آخرت در ضمن حساب تجسم پیدا می کند،و در دنیا کتابی آن را متجلّی می سازد که خدا برای از بین بردن اختلافات فروفرستاده است تا مردمان به حق دسترس پیدا کنند و هر کس که به آن ایمان آورد به رفاه و آسایش فراوان برسد.

کتاب مظهر رحمت خدا است،و به آب آسمان شباهت دارد که خدا آن را برای زنده کردن زمین پس از مرگ آن فرومی فرستد،و آن کس که به آن چنان که باید و شاید گوش فرا دارد،به میانجیگری این نعمت به رحمت خدا یقین پیدا می کند،و در حق خدا به آوردن مثالهای باطل نمی پردازد،بلکه به آن هدایت می شود که نمونهٔ اعلی را مخصوص پروردگار خویش بداند،مگر خدا نیست که در زندگی انعام عبرتی برای ما قرار داده،و چنان کرده است که از بعضی از دستگاهها و اندامهای قرار گرفتهٔ در شکم محتوی خون و سرگین،به ما شیری خالص و گوارا می نوشاند؟! از رحمت او است که از میوه های گوناگون خرما و انگور و جز آن خوراکی شیرین و رزقی نیکو در اختیار ما قرار گرفته است،و این خود عبرتی دیگر و آیتی برای گروهی از مردم است که تعقل می کنند و می فهمند.

۶/ پروردگار به زنبوران عسل الهام کرده است که در کوه ها و همچنین بر سر درختها برای خود خانه هایی بسازند،و همچنین در بناهای گوناگونی که مردمان به منظورهای مختلف می سازند،و سپس به آن فرمان داده است که از همهٔ میوه ها

ص :۸۳

بخورند،و این خورده ها به فرمان خدا در درون شکم زنبور عسل سرچشمه شربتی به رنگهای گوناگون درمی آید که وسیله ای برای شفا یافتن مردمان است،و بدین گونه اندیشمندان در آن سوی این پدیده به آثار رحمت خدا می رسند.

دگرگونیهای زندگی بشری و این که چگونه خدا او را می آفریند و سپس جان را از او باز می ستاند،و بعضی از مردمان چنانند که عمر دراز پیدا می کنند.و در آن هنگام وضعی ناپسندیده پیدا می کنند و چنان می شود که پس از دانا شدن هیچ علم و دانشی برای ایشان باقی نمی ماند.

بدین گونه خداوند بعضی از مردم را بر بعضی و به سبب آنچه به حکمت خویش به ایشان عطا کرده است،فضیلت و برتری می بخشد،پس صاحبان فضل و برتری نمی توانند رزق خود را به کسانی بدهند که نصیب کمتر داشته اند و با هم برابر شوند،و با وجود این مشاهده می کنیم که آنان به نعمت خدا کفران و ناسپاسی نشان می دهند و رزق و روزی را وسیله ای برای استعلاء و تسلط یافتن بر دیگران قرار می دهند.

نیز خداوند برای مردمان همسرانی از خود ایشان آفریده است،و به آنان فرزندان و فرزندان فرزندان عطا می کند،و چیزهای پاکیزه را روزی آنان مقرر می دارد،و با وجود این نعمت خدا را ترک می گویند و به باطل تجسم یافتهٔ در شریکان خدا ایمان می آورند که هیچ روزیی از آسمانها و زمین از آن ایشان نیست، و هیچ کاری از دست آنان بر نمی آید.

همهٔ این آیات و جز آنها دلیل بر آن است که خدا مثل و نمونهٔ برتر است،و بر ما روا نیست که پروردگار خویش را با آفریدهٔ خودش مقایسه کنیم و به آوردن مثالهای باطل بپردازیم،چه خدا حق را می داند و ما این را نمی دانیم،و هرگز روا نیست که نادانی بر عالم سبحانه و تعالی حکم کند.

ص :۸۴

شرح آیات:

اشاره

کتاب میزان حق است

[۶۴]

به همان گونه که حق را مقیاسی ثابت است که در روز باز پسین به شکل کیفر و پاداش تجلی پیدا می کند،و در آن جا ۶/ شهوتها با علم آمیخته نمی شود،و نه خرافات باطل با حق،به همان گونه در دنیا خدا کتابی فروفرستاده است که به حق سخن می گوید،و حق را از باطل جدا می کند.

وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ الْکِتٰابَ إِلاّٰ لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ

-و کتاب را بر تو فروفرستادیم مگر بدان جهت که برای ایشان آشکار سازی که آنچه سبب پیدا شدن اختلاف شده است چیست.» ولی این تنها هدف نیست،بلکه آمدن کتاب همچنین برای آن بوده است که انسان به سبب آن به ژرفنای حق راه یابد و به آن هدایت شود،و سپس با تطبیق کردن آن بر ذات خویش به رحمت و آسایشی فراوان دست یابد.

وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

-و راهنمایی و رحمتی باشد برای آن کسان که ایمان آورده اند.» آن کس که به حق ایمان نیاورد،از کتاب تنها یک فایده به او می رسد،و آن از بین رفتن اختلاف میان او و دیگران است،به همان گونه که اعراب،پیش از آن که ایمان در جانهاشان نفوذ کند به چنین استفاده ای دست یافتند،پس به اسلام همچون یک حکم سیاسی و نظام حکومت گردن نهادند،و این تسلیم شدن سبب پیدایش یک وحدت سیاسی در میان ایشان شد،ولی این پس از آن بود که ایمان آوردند و خود به حق رسیدند،و به خیر و نیکی فراوان دست یافتند.

قرآن باران رحمت است

[۶۵]

و کتاب خدا همچون آب آسمان است که خدا به وسیلۀ آن زمین را پس از مرگ آن بار دیگر به زندگی بازمی گرداند.

وَ اللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

-و خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیلۀ آن زمین را پس از مرگ آن زنده کرد،و در این آیت و نشانه ای برای آن کسان وجود دارد که گوش فرامی دارنـد و می شـنوند.» به زودی گوش به سه عبـارت خواهیم داد که همچون شـرطی لازم برای فرا گرفتن عبرت زنـدگی و فهم پیشـینه های طبیعت در نظر گرفته شـده،و آنها به ترتیب شـنیدن است و عقل و تفکر،و این مراحل علمی است که خدا نور آن را به انسان بخشـیده است،و چون به سالخوردگی پیشـرفته برسد که مرحلۀ احساس مستقیم است،یا تجربۀ ساده ای که از راه گوش به دست می آید،و نزدیکترین احساس به امور عقلی است،و همچنین وسیله ای برای نقل تجربه های نسلهای متوالی /۶ به یکدیگر،و نقل آزمایشـهای معاصـران به یکدیگر،و سـپس مرحلۀ حفظ و انباشـته شدن آزمایشها که عبارت از عقل است که در حدیث شریف بدین صورت از آن یاد شده:

«عقل از عقال و پایبند شتر است».

و«عقل حفظ تجربه ها است»و در پایان مرحلۀ تفکر پیش می آید که به واسـطۀ آن بعضـی از تجربه ها به بعضـی دیگر ارتباط پیـدا می کند که ما آن را تجزیه و تحلیل یا تعقل می نامیم؛و معلوم می شود که شـناخت حق بدون گذشـتن از همۀ این مرحله هـا صورت پـذیر نمی شود،ولی قرآن حکیم میان هر مرحله و آیتی الاهی،و حکمت بالغـۀ خود،رابطه ای برقرار کرده است که جز از راه تدبر نمی توانیم آن را بفهمیم.

انعام عبرت است و رحمت

[۶۶]

و نـام رحمت الاـهی در انعـام و چار پایانی تجلی پیـدا می کنـد که با کمترین نگاهی از آنها عبرت می گیریم،و از همین نگاه کردن به هدف آفرینش آنها آشنا می شویم،و آنچه به این هدف عالی برای آفرینش بشر ارتباط پیدا می کند،

علم است و عمل.

وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَهً

و برای شـما در انعام و چارپایان عبرت و پندی است.» که از طریق نظر کردن در آنها و تدبر در کارهاشان،به هدف از پیدایش آنها آگاه می شویم،ولی چگونه؟ نُسْقِیکُمْ مِمّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ -می نوشانیم به شما از آنچه در شکمهاشان،از میان سرگین و خون بیرون می آیـد.» فرث غـذایی است که از معـده به روده هـا راه یافته است تا پس از جـذب جوهر غـذایی آن و انتقال آن به جگر داخل در جریان خون شود و به مصـرف تغذیـهٔ همـهٔ یاخته های بدن برسد و باقیماندهٔ آن در چارپایان به نام سرگین از بدنشان خارج شود.

لَبَناً خالِصاً

شیری خالص را.» /۶ خـالص و پـاک از آلودگیها و جرثومه ها، سائِغاً لِلشّارِبِینَ -که گوارا است برای نوشـندگان،» و در آن به سبب خالص بودنش فایده و لذت وجود دارد و به همین سبب برای طبع بشری گوارا است و آن را دوست می دارد.

[۶۷]

و آیتی دیگر میوه های سودمنـد همچون خرما و انگور تازه است و آنچه از آنها از کشـمش و خرما و مشـتقات دیگر به دست می آید.

وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

-و از میوه های درختان خرما و انگور شـراب و سـرکه و روزی نیکو به دست می آوریـد و در این برای کسانی که تعقل کنند آیتی است.» در این شک نیست که میوه های خرما و انگور از لحاظ خوشـمزگی بهترین رزق و خوراک محسوب می شوند،و دربارهٔ«سکر»میان علما اختلاف نظر وجود دارد و بهترین سخن در این باره مأثور از ابن عباس است که گفت:«سکر حاصلی

از میوهٔ آن است که خوردن آن حرام است،و رزق حسن میوهٔ حلال آن». (۱)

گاه معنی سکر چندان گسترش پیدا می کند که سرخوش و شادمان شدن را نیز شامل شود و در این شک نیست که انگور و خرما سبب این انتعاش و سرخوشی می شوند،ولی به درجه ای نیست که حتی اگر در خوردن آنها افراط هم بشود سبب فقدان عقل شود.

زنبور عسل آیتی آشکار است

[۶۸]

و رزقی الاهی وجود دارد که با آنچه از زمین می روید یا از پستان خارج می شود،تفاوت دارد،و آن عسل است که خداوند زنبور عسل(نحل)را مأمور فراهم آوردن آن ساخته و به آن الهام کرده است که خانه های شش گوشه ای به عنوان لانهٔ خود در پناه کوه ها یا در میان درختان یا در ساختمانها بسازد.

۶/

وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ

-و پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام کرد که در کوه ها و درختان و جاهایی که مردمان بنای خانه های خود می سازند خانه ای برای خود فراهم آور.» بعضی گفته اند:عرش به معنی درختان موی است که برای آنها داربست ساخته باشند تا ساقه هاشان بر روی آنها گسترش پیدا کند.

معنی وحی

این پرسش برای ما پیش می آید:وحی چگونه است؟ پیش از پاسخ گفتن به این پرسش برای یافتن معنی کلمهٔ وحی به نقل آنچه راغب لغوی در معنی آن گفته است توجه می کنیم که گفت:وحی به معنی اشارهٔ سریع است،که گاه با سخن گفتن به صورت رمزی،و گاه با بانگ تنها و عاری از

۱- ۱۳) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۷۱.

ترکیب،و گاه با اشاره و مانند آن صورت می گیرد.

علامهٔ طباطبائی می گوید:و آنچه از موارد استعمال آن مفهوم می شود این است که به معنی القا و تلقین یک معنی و منظور به صورتی است که شخص دیگری جز آن کس که منظور فهماندن آن معنی به او است نتواند آن را بفهمد.

۱-پس الهام با القا کردن یک معنی در فهم جانور از راه غریزه از وحی است: وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ .

۲-همچنین ورود معنی در نفس است از طریق رؤیا: وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّ مُوسیٰ (سورهٔ القصص۷/).

۳-یا ورود معنی در نفس از طریق وسوسه: إِنَّ الشَّیٰاطِینَ لَیُوحُونَ إِلیٰ أَوْلِیٰائِهِمْ (سورهٔ الانعام۱۲۱/).

۴-و از گونهٔ وحی است سخن گفتن خدا با پیامبران و رسولان خود: وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّٰ وَحْیاً (سورهٔ الشوری۵۱/).

۶/ و رسیدن وحی از جانب خدا به زنبور عسل با محیط کلی آیات سوره متناسب است که ما را به آیات و نشانه های خدا در زندگی راهنمایی می کند،تا نقش الهام در علم آشکار شود که از فرستادگان کتاب آغاز می شود،تا به علمی برسد که خدا آن را از کسی که در سالهای عمر بسیار پیش رفته باشد سلب می کند.

از آن جا که این آیه به نقش الهام مستقیم از جانب خدا در زندگی زنبور عسل اشاره می کند،بر ما معلوم می شود که انسان چگونه مشمول این عنایت الاهی می شود.و آن کس که اندیشهٔ خویش را برتر از وحی فرو فرستادهٔ از آسمان بداند،بر آشکارترین و ساده ترین حقایقی که آدمی در میان آنها زندگی می کند،تکبر و گردنفرازی کرده است،و آن نوری است که راههای زندگی را روشن نگاه می دارد،و امکان آن هست که نامیده شدن این سورهٔ مبارکه به نام سوره النحل به همین مناسبت بوده باشد.

[۶۹]

سپس خدا به زنبوران عسل فرمان داد که از گلهای میوه ها بخورند که خلاصه و جوهر مواد میوه ها پیش از آشکار شدن آنها است،و در راههای خدایی

و نظامهایی که برای زندگی مقرر داشته است پیش رود،تا این گلها به نوشیدنی گوارایی مبدل شود.

ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً

-سپس از همهٔ میوه ها بخور و در راههای هموار پروردگارت پیش رو.» یعنی در راههای آماده شدهٔ به توسط پروردگارت پرواز کن،چه خدا به همان گونه که در زمین راههایی قرار داده،در هوا نیز چنین کرده است،و سیر در این راههای هوایی آسانتر و دست اندازهای آنها کمتر است،و هواپیمایان به دشواری آنها را پیدا می کنند،در صورتی که خداوند از طریق وحی آنها را به زنبوران عسل و همهٔ جانورانی که با بالهای خود حرکت می کنند نشان داده است.

یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ

-از شکمهای آنها شربتی با رنگهای گوناگون بیرون می آید.» و عسل چیزی است که زنبور عسل آن را از راه دهان دریافت می کند،و پس از آن که در درون شکم آن تغییراتی پیدا کرد به عسل تبدیل می شود و به همین سبب خداوند گفته است که عسل از شکمهای زنبوران عسل بیرون می آید.

فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ

-در آن شفا برای مردمان است.» از بیماریهای گوناگون،و به بدن سر زندگی و مصونیت و ایمنی از بیماریها می بخشد.

۶/

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

و در این آیتی برای آن کسان وجود دارد که می اندیشند و به تفکر می پردازند.» به این جانور خوار و کوچک در دنیا که زنبور عسل نام دارد،خداوند فرمان می دهد که هدف از آفرینش خود را تحقق بخشد،و وسایل این کار را به او می آموزد و این که چگونه خانهٔ خود را بسازد،و چگونه فرمانروایی برای خود انتخاب کند و چگونه به تولید مثل بپردازد،و این همه از سنتهای الاهی است که اهتمام ما را به خود جلب می کند،و ما را بر آن می دارد که با کمال خشوع معترف به آن شویم که این جهان عظیم و مهیب را خدایی است که شؤون آن را اداره می کند؛و چنان

می نمایـد که شـناخت رازهای زنبور عسل نیازمنـد بحثی کامل و پیوسـته است،و لـذا خداوند متعال در دنبال آیه به این مطلب اشـاره کرده است که زنبور عسل آیت و وسـیله و نشانه ای برای متفکران است،در صورتی که آیت میوه ها محتاج چنین بحث و جسـتجوی فکری نیست و تنها به محفوظ نگاه داشتن تجربه های کشاورزی نیازمند است،و به همین سبب در آن جا سیاق به آن اشاره کرده بود که میوه ها آیتی برای آن کسان است که عقل دارنـد و آن را به کار می اندازنـد،و در مراقبت بار آنها تنها به شنیدن اشاره کرد و گفت: لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ،و بدین گونه اسرار زندگی گوناگون است و بعضی از آنها با کمترین مطالعه و کتاب خواندن فهمیده می شود، در صورتی که بعضی دیگر نیازمند تحصیل و مطالعهٔ ژرف است و بعضی دیگر در میان این دو قرار دارد.

دلیل تدبیر

[۷۰]

و تغییرات و گوناگون شـدنهای زنـدگی بشری ما را به آن راهنمایی می کنـد که اراده ای متوجه به زندگی ما است،و این که خـدا ما را آفریـده است و هر گاه که بخواهد امانت خویش را از ما باز پس می گیرد و ما را می میراند،و گاه چنان می خواهد که کسـی چنـدان زیاد در سالهای عمر پیش رود که به سن پستی و بیچارگی برسد،و ناگهان خود را چنان ببیند که همهٔ علم و قدرت و کارشناسی را که در ایام جوانی به دست آورده از دست داده است.

وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ

-و خدا شـما را آفرید و سـپس جان و روان را از شـما می گیرد،و بعضی از شما چندان عمر می کنند که به پست ترین حالات عمر می رسند.» یعنی عمری فروافتاده،بدان صورت که در دوران کودکی بوده است.

لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

-تا بعـد از دانسـتن هیـچ چیز را نداند،و خدا دانای توانا است.» پس اصل علم آدمی بخششـی الاهی است،و به شـنیدن و عبرت گرفتن و

تعقل و تفکر افزایش پیدا می کند،در صورتی که علم خدا گسترده و دایمی است.

۶/

حدود آزادی بشری

[۷۱]

و انسان در زنـدگی آزاد است،ولی این آزادی محـدودیت دارد تا معلوم شود که دست غیبی مـدبر زندگانی او است،و حریت محـدودی که در اختیـار دارد برای آزمودن او است نه ذاتی او،و به همین جهت است که جایگاههـای مردمـان در جـامعه و به دسـت آوردن درجـات بلنـدی و پستی در آن که سـبب برتری یـافتن بعضـی از آنـان بر بعضـی دیگر می شـود،به ریشه هـایی آفرینشـی باز می گردد که تغییر دادن آنها دشوار یا غیر ممکن است،چنان که خدا بعضـی از مردم را در ذکاوت و هوشـمندی بر بعضـی دیگر برتری بخشیده است،یا در نشاط و فعالیت،یا در تندرستی و فراهم آوردن فرصتهایی برای پیشرفت،پس آیا این گونه کسان توانایی آن را دارند که این گونه خصوصیات و صفات خود را تغییر دهند؟هرگز...

وَ اللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

و خدا به بعضـی از شـما بر بعضـی برتری در روزی بخشیده است.» و آن نعمتی است که خداوند به کوشش خود انسان نصیب او می سازد،یا به سبب پاکیزگی جانش،یا برای آزمودن دیگران به وسیلهٔ او،همچون،دانش و تندرستی و ایمنی.

فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلىٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ

-پس کسـانی که برتری یافته انـد،روزی خود را به بردگان زر خریـد خویش نمی بخشـند تا در آن برابر با یکـدیگر شونـد.» و کسانی که خداونـد در روزی به ایشان برتری بخشـیده،توانایی آن را ندارنـد که روزی الاهی را به کسان پایینتر از خود که در زیر فرمان ایشانند بدهند.

و تعبیر قرآنی: مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ اشاره به برده داری و خرید و فروش بردگان دارد که در روزگار نزول قرآن شیوع داشته است و-به نظر من- همهٔ مراتب اجتماعی را شامل می شود که مقتضی برتری یافتن بعضی بر بعضی دیگر

و وجود تفاوتها در شایستگیهای طبیعی باشد،و سبب آن این است که شایستگی بالطبع سبب آن می شود که دارندهٔ آن نسبت به کسی که درجهٔ کمتری از آن را دارد هیمنه و سلطه پیدا کند،و دانش و نیرومندی نسبت به نادانی و ضعف برتری دارد و بر حسب اندازهٔ آن نسبت به کسی که هیچ علم و نیرویی ندارد تغییر پیدا می کند.

۶/ هیچ کس منکر آن نیست که مردمان در شایستگیهای طبیعی با یکدیگر اختلاف دارند،و این شایستگی را نمی توان از کسی که مالک آن است به کسی که در درجهٔ پایینتری قرار گرفته است منتقل کرد تا چنان شود که همگان با یکدیگر یکسان و برابر باشند.

نظام جهان استوار بر همکاری میان اجزاء آن است،و سنت خدا در میان مردمان بر آن جریان دارد که به تعاون و یاری کردن به یکدیگر بپردازند،به همان گونه که همهٔ اجزاء جهان هستی چنین می کنند،و برای برقرار شدن این همیاری و همکاری لازم است که بعضی از آنان به بعضی دیگر نیاز داشته باشند،و شایستگیهای ایشان با یکدیگر برابر نباشد،و اگر انسانها از یکدیگر بی نیاز باشند، همچون جانوران خواهند بود که تنها زندگی می کنند،و در طریق پیشرفت و رسیدن به درجات مختلف تمدن یک گام هم برنخواهند داشت.

أَ فَبِنِعْمَهِ اللّهِ يَجْحَدُونَ

-آیا نعمت خدا را منکر می شوند؟» نعمت تفاوت طبیعی موجود میان مردمان،که به همکاری و تعاون و پیشرفت می انجامد،نعمتی بزرگ است که باید از طریق رضا دادن مردم به آن و پذیرفتن آن همچون یک واقعیت،نسبت به آن سپاسگزار باشند،و سپس هر کس به سهم خود در راه خیر و فضیلت پیش رود.

نعمت همسران

[۷۲]

و در کنار نعمت تفاوت و تفاضل طبیعی،و نعمت نیازمندی دو طرفه،و در نتیجه نعمت تعاونی که بر بشر صورت امری واجب پیدا کرده،گونه ای دیگر از نیازمندی دو طرفه وجود دارد که میان مردم مبادله می شود و به تعاون

می انجامد و آن نیازمندی هر انسانی از زن و مرد به داشتن همسری است.

وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً

-و خدا برای شما از خودتان همسرانی آفرید و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوادگان پدید آورد.» پس اگر نیازمندی نفسانی و طبع شناختی(فیزیولوژیایی)و اجتماعی موجود میان زن و شوهر وجود نمی داشت،این تعاون و همکاری ژرف و گستردهٔ میان دو همسر هرگز به وجود نمی آمد.

آن نعمتی بزرگ است که خداوند متعال به ما ارزانی داشته و همسران را چنان آفریده است که گویی ۶/ همچون پاره هایی جدا شدهٔ از یکدیگر،و از هر پاره ای از مرد پاره ای از زن نشأت یافته است که پیوسته در جستجوی یکدیگرند تا آن گاه که مرد و زن با یکدیگر ملاقات کنند،و همهٔ پاره های دو وجود بدنی و روانی و عقلانی هر دوشان به هم برسند.

از همسران فرزندان پسر و دختر و همسران دختران یعنی«حفده»،یا پسران پسران چنان که در تفسیری دیگر آمده،یا پسران دختران چنان که در حدیث شریف آمده پدید آید،و اصل کلمه مشتق از لفظ حفد آمده است که به معنی تند به کار برخاستن است،و به همین سبب به یاران و اعوان به سبب سرعت در فرمانبرداریشان«حفده»می گویند. (۱)

چنان می نماید که حفید به معنی کسی است که به شخص خدمت می کند، خواه پسر پسرش باشد یا پسر دخترش یا همسر دخترش یا پسر دخترش.

وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ

-و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد.» و هر چه نسل فرد افزایش پیدا کند،نعمتهای خدا بر او نیز افزون می شود،در صورتی که حساب بشری مقتضی آن است که کاهش یابد،مگر این دلیل بر آن نیست که خدا رزّاق و روزی دهنده است؟

۱- ۱۴) -مجمع البیان،ج ۸،ص ۳۷۳.

أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ

-پس آیا به باطل ایمان می آورند.» و چنان می پندارند که روزی ده ایشان ثروتمندان یا دولت یا بتانند؟ وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ -و به نعمت خدا کفران می ورزند.» یعنی آن کسان را که خدا نعمت به ایشان عطا کرده است،می بینی که به نعمت او کفران نشان می دهند و رو به سوی شرکای پنداری او می کنند.

۶/

اصرار برای چیست؟

[۷۳]

آیا احمقی و گمراهی را می بینی؟چگونه خدای آفریننده و رزّاق ترک می کنند،و به پرستش کسی یا چیزی می پردازند که رزقی در تصرف ندارد،و نمی تواند رزق او را از میان ببرد؟! وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ -و به جای خدا چیزی را می پرستند که رزقی از آسمانها و زمین برای دادن به ایشان در تصرف ندارند و از هیچ توانایی و استطاعتی برخوردار نیستند.» کلمۀ استطاعت غالبا به معنی قدرتی است که بشر به دست می آورد،در صورتی که رزق و مالکیت گاه بدون رنج به دست می آید،و بتان نه چیزی را مالك اند و نه قدرتی دارند،یا به تعبیر دیگر:قادر بر روزی دادن،خواه کم باشد یا زیاد و گسترده؛نیستند.

[۷۴]

چگونه آدمی خدا را به آفریده اش تشبیه می کند؟ فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ الْأَمْثالَ -برای خدا مثل نزنید و مانند مجویید.» که بگویید:فلانی روزی ما را می دهد.

إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

-خدا می داند و شما نمی دانید.» خداوند می داند که او خالق رازق است ولی بشر هیچ نمی داند مگر آنچه خدا بدو آموخته،پس آدمی حق ندارد خدایش را با خیال درآمیزد و به وهمش درآورد یا کارش را از نظر کیف و مکان محدود سازد.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۵ تا ۸۳]

اشاره

ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنٰاهُ مِنّٰا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمٰا أَبْكَمُ لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلىٰ مَوْلاٰهُ أَيْنَمٰا يُوَجِّهْهُ لاٰ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلّٰهِ غَيْبُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا أَمْرُ اَلسّٰاعَةِ إِلاّٰ كَلَمْحِ اَلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷) وَ اَللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلطَّيْرِ مُسَخَّرٰاتٍ فِي جَوِّ اَلسَّمٰاءِ مٰا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اَللّٰهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ اَلْأَنْعٰامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهٰا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقٰامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوٰافِهٰا وَ أَوْبٰارِهٰا وَ أَشْعٰارِهٰا أَثٰاثاً وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ (۸۰) وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمّٰا خَلَقَ ظِلاٰلاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْجِبٰالِ أَكْنٰاناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرٰابِيلَ تَقِيكُمُ اَلْحَرَّ وَ سَرٰابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَيْكَ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اَللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهٰا وَ أَكْثَرُهُمُ اَلْكٰافِرُونَ (۸۳)

ص: ۹۶

معنای واژه ها

۷۶[أبکم]

:آن کس که گنگ و زبان بسته به دنیا آید و نتواند چیزی را بفهمد یا به دیگری بفهماند.

۶/

نعمت خدا را می شناسند ولی سپس آن را انکار می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گاه یکی از ما،به سبب قانونی اجتماعی یا نقصی طبیعی،قدرت طبیعی خویش را از دست می دهد،و از انجام دادن هر عمل عاجز می ماند،همچون بنده ای مملوک یا گنگ،و قرآن اینها را برای نشان دادن واقعیت حال کافری مثال می زند که قدرت ایمان و عدل و حق را از دست داده است.

خداوند سبحانه و تعالی که مؤمنان به او ایمان دارند،عالم و قادر است،و غیب آسمانها و زمین بر او آشکار،و قدرت او در ساعت قیامت متجلّی می شود،و فرمان او در فاصلهٔ چشم بر هم زدنی یا کمتر از آن جریان پیدا می کند.

خدا مصدر علم است،مگر نه آن است که ما را از شکمهای مادرانمان به حالی بیرون آورد که هیچ چیز نمی دانستیم؟و سپس به ما گوش و چشم و دلی

بخشـید تا به شکرگزاری او بپردازیم! خدا مصدر قدرت است،و او است که پرندگان را در جوّ آسمان مسخر کرد و هیچ کس جز خدا نمی تواند حافظ آنها باشد،و در این آیات و نشانه ها برای کسانی است که ایمان آورده اند.

خـدا مصـدر رحمـت اسـت،و برای مردمـان آرامش و آسایشـی در خـانه هاشـان فراهم آورده،به همـان گـونه که پوسـتهای ۶/ چارپایان را فراوان در اختیارشان قرار داده است،تا از آنها برای خود در سفر و حضر خانه هایی فراهم آورند،و از پشم و کرک و موی آنهـا کالاهـای خـانگی برای خود آمـاده می سازیـد،از بستر و فرش و پوشـش،تـا آن زمـان که از دنیـا به جهـان باقی و جاودانی آخرت انتقال پیدا کنید.

او است آن که سایه ها و پوششـهای زمان صـلح و جنگ را فراوان در اختیار انسان قرار داده است تا او را از گزنـد طبیعت و از جرأت و جسـارت دیگران محفوظ دارد،و از آن جهت نعمت خویش را بر آدمی تمـام و کامل کرده است که روی خویش را متوجه به جـانب خـدا سـازد،ولی او از این کـار اعراض و دوری می کنـد،و برای رسول همین انـدازه کـافی است که رسـالت خویش را به بندگان خدا ابلاغ کند،زیرا که دلایل کافی این مطلب را آشکار ساخته است که نعمتهای خدا را می شناسند ولی منکر آن می شوند،و بیشترین ایشان به پروردگار خود کافرند.

شرح آیات:

اشاره

ستمگری طاغوت

[۷۵]

در زمانی که مالکیت مطلق نظام حکمفرمای بر جامعه های بشـری پیش از انتشار نور قرآن بود،و بنـدۀ مملوک حق هیچ کاری را جز به اجازۀ مولای خود نـداشت،قرآن چنین بنـده ای را به عنوان مثالی برای واقعیت انسانی آورده است که خود را به غل و زنجیر شرک مقید ساخته،و خودش را بندۀ دیگری قرار داده،در صورتی که خدا او را آزاد آفریده است.

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ

-خدا مثل زد به بندۀ

مملوکی که بر هیچ چیز قدرت ندارد.» ما می توانیم همین مثل را برای ملتهایی بزنیم که نیرومندان آنان را به بردگی و بندگی خویش مجبور ساخته اند،و چیزی برای آنان باقی نگذاشته اند تا آزادانه در آن تصرف کنند،آیا این گونه کسان می توانند با کسی برابر باشند که خدا ایمان را همچون نعمتی به او عطا کرده،و جان او را از غل و زنجیرهای شرک و بردگی صاحبان مال و قدرت و نیروی گمراهسازی رهایی بخشیده است؟! وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ -و کسی که رزقی نیکو بهرهٔ او ساختیم که آن را در نهان و آشکارا به دیگران انفاق می کند،آیا این دو می توانند برابر با یکدیگر باشند؟!» هرگز چنین نخواهد بود.آن کس که خدا او را آزاد آفریده و به دوستی خیر او را آراسته است،هرگز به ریا انفاق نمی کند،و انفاق خویش را از ترس پوشیدهٔ از مردمان نگاه نمی دارد،بلکه با ارادهٔ آزاد خویش به انفاق می پردازد و هدفش جلب رضای خدا است،و ۶/ نه امید چیزی جز رضای او دارد و نه از خشم کسی می هراسد.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ

-سپاسگزاری مخصوص خدا است.» که برای انسان همهٔ فرصتهای نیک بودن و نیکی کردن را فراهم ساخته،و آزادی کامل در اختیار او قرار داده،و او را به احساسات خیرخواهانه مجهز ساخته است.

بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

-ولی بیشتر ایشان نمی دانند.» جهل آفت و بلای آزادی است،و از آن جهت که در میان اقوام گمراه رواج پیدا می کند،پس به بردگی طاغیان و گردنکشان درآوردن مردمان در میان این اقوام بسیار آسان صورت پذیر می شود.

تاریکی جادو و جادوگر

[۷۶]

این مثلی بود که قرآن حکیم آن را برای بیان واقعیّت شخصی زد که طاغوت آزادی را از او سلب کرده و او را به صورت موجودی عاجز درآورده بود،و

قرآن مثلی دیگر دربارهٔ واقعیت شخصی می زند که جادوگر آزادی را از او سلب کرده و او را به صورت شخص گنگی درآورده بود که به همین صورت از شکم مادر بیرون آمده و گوشهای او هیچ چیزی را نمی شنیده است،پس نتوانست که زبان و لغت را فرا گیرد و با اجتماع متمدن همکاری داشته باشد،و آزمایشهای او به حدود ذات خود او محدود ماند،همچون انسانی که در جنگل زندگی کرده باشد،آیا چنین کسی می تواند برابر با کسی باشد که به او عدالت و استقامت بخشیده شده بود.

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمٰا أَبْكَمُ لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلىٰ مَوْلاٰهُ

-و خدا دو مرد را مثل زد که یکی از آنها گنگ بود و هیچ کاری از دست وی بر نمی آمد و برای ولیّ خود عنوان باری را داشت که می بایستی آن را تحمل کند.» یعنی همچون بار سنگین بر دوش کسی بود که باید به کار او برسد و مواظب او باشد.

أَيْنَمٰا يُوَجِّهْهُ لاٰ يَأْتِ بِخَيْرٍ

-به هر جا که روانه اش می کرد کار خیری از او به دست نمی آمد.» ۶/ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ -آیا او می تواند با کسی برابر باشد که به عدل فرمان می دهد.» چه آن کس که به عدل فرمان می دهد زبانی فصیح دارد و قلبی قوی،در مقابل فشار خضوع پیدا نمی کند،و از تهدید نمی هراسد.

وَ هُوَ عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

-و بر راه راست پیش می رود.» پس توانایی آن را دارد که به هدفهای خود از نزدیکترین راه تحقق بخشد.و این دو مثال بیان کنندهٔ حال دو نفر است که یکی از آنان مشرک است و دیگری موحد،پس در آن صورت که مشرک بستهٔ بر ذات خویش است،و به عالم پیرامون خود هیچ توجهی ندارد،بلکه آیات خدا را منکر می شود و به پرستش ذات خویش می پردازد،و نمی شنود و به دنبال آن به تعقل و تفکر نمی پردازد،و به همین سبب نه

تنها قادر به طرح ریزی نقشهٔ سالمی برای نفس خود نیست،بلکه اگر دیگران برای او طرح ریزی کنند قادر به عمل کردن آن نخواهد بود-و در صورتی که مشرک چنین است-مشاهده می کنیم که شخص یکتاپرست نه فقط نسبت به شخص خویش جانب عدالت را مراعات می کند،بلکه دیگران را نیز به دادگری می خواند.

و این دو مثل را می توان بر نادان و دانا نیز تطبیق کرد،بدان سبب که سیاق از علم نیز سخن می گوید.

[۷۷]

و علم و قدرت نزد خدا،و علم کلید قدرت است.

وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

-غیب و پنهان آسمانها و زمین از آن خدا است.» و در اختیار علم او قرار دارد که بر همه چیز محیط است.

وَ مٰا أَمْرُ السّٰاعَةِ إِلاّٰ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

-و فرمان دادن به ساعت(و بر پا شدن قیامت و بر پا شدن آن)همچون چشم بر هم زدنی یا کمتر از آن طول می کشد.» إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -و خدا بر هر چیز قادر و توانا است.» /۶ هر کس که خواستار علم و قدرت باشد،باید به خدا ایمان آورد و بر او توکل کند.

[۷۸]

آیا علم ذاتی ما افراد بشر است؟که در این صورت باید از آغاز به دنیا آمدن عالم بوده باشیم.

هرگز چنین نیست.در آن هنگام که خدا ما را از زهدان مادرمان بیرون آورد،هیچ چیز نمی دانستیم،و سپس پروردگار وسایل ظاهری و باطنی را برای دست یافتن ما به علم و دانش فراهم آورد،پس به ما چشم و گوش بخشید،به همان گونه که به ما قلب عطا کرد.

وَ اللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ

-و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم آفرید.»

«سمع»احساسی است که ذکر آن در قرآن بر بصر که وسیلهٔ دیدن است از آن روی تقدیم پیدا کرده که نخستین وسیله برای انتقال آزمایشهای نسلهای پیاپی از طریق زبان به یکدیگر است،و آن که مفاهیم عمومی را که از ظواهر جزئی تجاوز می کند نیز انتقال می دهد،پس فایدهٔ آن مهمتر است و تعبیر از آن بدان سبب به صیغهٔ مفرد آمده(و نگفته است اسماع)که مفاهیم کلی به مجردات کلی نزدیکترند،و در آن عمومیتی ملاحظه می شود که به توسط افراد تجلی پیدا می کند،در صورتی که در جزئیات شناخته شدهٔ از طریق بصر و دیدن،تنوع و گوناگونی مورد ملاحظه است و به همین جهت به جمع نزدیکتر است.

وَ الْأَفْئِدَةَ

-و قلبها.» این دلها(قلوب)است که افکار را گردآوری می کند و به تحلیل و تجزیهٔ معلومات می پردازد،و اگر قلب نبود،حواس به اندازه ای برای انسان مفید بود که برای جانوران چنین است،یا کمتر از آن.

تا مگر سپاسگزاری کنید

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

-باشد که سپاس گزارید.» هدف برتر برای نعمتهای خدا بر بشر تکامل جسدی و مادی نیست،بلکه هدفی معنوی و روحی است،و به آشنا شدن و شناختن نعمتها و دریافتن اهمیت آنها و فواید بزرگی که دارند و /۶ بهره برداری از آنها در آنچه خدا فرمان داده است و نعمتها به آن اختصاص دارد،و از طریق آنها با مصدر و سرچشمهٔ خیر و کان رحمت یعنی دوست و سرور برتر آشنا شده است که همهٔ اینها بالاتر از استفادهٔ جزئی از این نعمتها برای رفع نیازمندیهای زودگذر است،و همهٔ اینها در معنی شکر جمع آمده است.

این آیه بدان معنی نیست که عقل و بر اثر آن علم از تکامل طبیعی در نزد بشر به وجود می آید،بلکه مطلب کاملا بر عکس این است،چه آیه بر آن تأکید می کند که پروردگار ما قلوب را مرکز عقل قرار داده است،پس بدون این نعمت

چگونه امکان آن پیدا می شد که دست یافتن به علم برای ما میسر شود؟ [۷۹]

شریفترین علم معرفت خداست،و معرفت بدون ایمان کامل نمی شود،چه شهوات و صفت شرک همچون سدهایی بلند از نفوذ کردن جریان معرفت به قلب جلوگیری به عمل می آورند.

منکر ایمان در پرندگانی که در فضا پرواز می کنند،چیزی جز آن را نمی بیند که دوربین عکاسی در عکسهای گرفته شدهٔ از پرواز آنها دیده می شود،در صورتی که بینش و بصیرت مؤمن به معرفت خدایی راه می یابد که پرندگان را در جوّ آسمان نگاه می دارد.

أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرٰاتٍ فِي جَوِّ السَّمٰاءِ مٰا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللّٰهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

-آیا به پرندگان مسخر و تحت فرمان در فضای جو نگاه نمی کنید و نمی دانید که آنها را جز خدا در آن حال نگاه نمی دارد،و در این برای کسانی که ایمان آورده باشند آیات و نشانه ها است.» یعنی در هوای محیط بر زمین،و اگر هوا نمی بود پرندگان قادر بر باقی ماندن در جو نمی بودند،و اگر قوهٔ جاذبهٔ زمین وجود نمی داشت،پرندگان به محض صعود در جو در کره ای دیگر پرتاب می شدند یا به فضای نامتناهی بالا می رفتند.

[۸۰]

به همین گونه قلب مؤمنی که خود را به خدا تسلیم کرده است، عبرتها و هدفهایی را که در ما ورای نعمتهای خدا وجود دارد می شناسد و از آنها آگاهی ندارد.

وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً

-و خدا برای شما از خانه هاتان جایگاه آسایش و آرامشی فراهم آورد که در آن ساکن می شوید.» /۶ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعٰامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهٰا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقٰامَتِكُمْ -و برای شما از پوستهای انعام و چار پایان خانه هایی فراهم آورد که در سفر و حضر و هنگام جا به جا کردن آنها را سبک می یابید.» یعنی چادرهای پوستی که برای حمل و نقل در مسافرت و جز آن به سبب سبکی آسان جا به جا می شوند.

وَ مِنْ أَصْوٰافِهٰا وَ أَوْبٰارِهٰا وَ أَشْعٰارِهٰا

-و از پشمها و کرکها و موهای آنها.» یعنی پشمهای گوسفند و کرکهای شتر و موهای بز.

أَثٰاثاً

-وسایل مورد نیاز خانه.» همچون فراش و فرش و چیزهای پوشیدنی که انسان از آنها بهره برداری می کند.

وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِینٍ

-و کالاهایی که به مقتضای فصل از آنها استفاده می کنید.» [۸۱]

اینها بود نعمت مسکن و کالاهای انسان که بشر را از تغییر یافتن سرما و گرما حفظ می کرد،و سایه های درختان در گرمای نیمروز عابران از صحرا را از گرمای وسط روز محفوظ می دارد،و غارها وسیله ای برای حمایت کردن از انسان در برابر سرما و گرما است و او را از وحوش و درندگان دور نگاه می دارد.

وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمّٰا خَلَقَ ظِلاٰلاً

-و خدا برای شما از آنچه آفریده است سایه ها پدید آورد.» همچون درختانی که خدا آنها را در زمین کاشته است تا مردمان در سایۀ آنها به آسایش برسند.

وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبٰالِ أَکْنٰاناً

-و خدا برای شما در کوه ها خانه هایی پدید آورد.» یعنی جاهایی که خود را در آنها پوشیده و پنهان نگاه دارید.

وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرٰابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرٰابِیلَ تَقِیکُمْ بَأْسَکُمْ

-و برای شما پدید آورده است لباسهایی را که سبب نگاهداری شما از گرما است،و لباسهایی که شما را از گزند و شدت ضربه هایی که به یکدیگر وارد می آورید حفظ می کند.» /۶ کَذٰلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ -بدین گونه نعمت خود را بر شما تمام می کند تا مگر تسلیم شوید و اسلام آورید.» خدا با رحمت گستردۀ خویش بدین گونه انسان ضعیف را احاطه می کند،

تا از حاجتی که به پروردگار خویش دارد آگاه شود،پس تنها رو به او کند و بر او تجبّر نشان ندهد.

بنا بر این هدف اعلی برای نعمتهای مسکن و آنچه بشر را از شرور و بدیهای طبیعت حفظ می کند،آن است که:او را به پروردگارش تسلیم کند تا بدین گونه نفس خویش را از خشم خدا دور نگاه دارد.

هدایت در میان اکراه و اختیار

[۸۲]

ولی قوهٔ دفع به درجهٔ اکراه و به زور به کار برانگیختن نیست،پس خدا می خواهد که انسان را با نعمتهای فراوانی که به او ارزانی داشته است هدایت کند،ولی هرگز نمی خواهد که او را به این کار مجبور سازد،پس چون از رسالت اعراض کند،بر رسول چیزی جز ابلاغ رسالت نیست.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَيْكَ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ

-پس اگر پشت گردانند،بر تو وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست.» [۸۳]

و نقص در آیات یا در وسایل معرفت بشر نیست،بلکه در ارادهٔ کفری است که عزم به باقی ماندن بر آن جزم کرده اند.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهٰا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكٰافِرُونَ

-نعمت خدا را می شناسند و سپس منکر آن می شوند و بیشتر ایشان کافرانند.» /۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۸۴ تا ۸۹]

اشاره

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لاٰ يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَ إِذٰا رَأَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا اَلْعَذٰابَ فَلاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۵) وَ إِذٰا رَأَى اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكٰاءَهُمْ قٰالُوا رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ شُرَكٰاؤُنَا اَلَّذِينَ كُنّٰا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ اَلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكٰاذِبُونَ (۸۶) وَ أَلْقَوْا إِلَى اَللّٰهِ يَوْمَئِذٍ اَلسَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷) اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ زِدْنٰاهُمْ عَذٰاباً فَوْقَ اَلْعَذٰابِ بِمٰا كٰانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنٰا بِكَ شَهِيداً عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

ص: ۱۰۵

به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود و عذرشان پذیرفته نخواهد بود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسانی که پشت می گردانند و با وجود شناختن نعمت خدا منکر آن می شوند -بنا بر آنچه در درس سابق دربارهٔ آنان گفته شد-چشم به راه روز عذاب بزرگند، که خداوند متعال گواهی را از هر گروه از مردمان برمی انگیزد تا در حق آنان گواهی دهد،و چون گواهی داده شد عقاب و کیفر ملازم آنان می شود بدون آن که کوششی برای اصلاح ایشان همچون در دنیا صورت گیرد،سپس در هنگام عذاب دادن تخفیفی به عنوان دلسوزی و مهربانی بهرهٔ ایشان شود،و مهلتی برای دخول در عذاب به آنان نمی دهند،و هیچ چاره و حیله ای برای ایشان جز این باقی نمی ماند که مسئولیت انحراف خویش را متوجه کسانی سازند که از ایشان به جای خدا

ص: ۱۰۶

اطاعت و پیروی می کردنـد،و آنـان همـان شـرکای پنـداری سـاختگی خودشاننـد که،به نوبـۀ خود،از آنـان تبری و دوری می جویند،و همگان خاموش می مانند و به خدا تسـلیم می شوند،و افکار تبریری و بهانه جویانه ای که خود به دروغ به خدا نسبت می دادند ناگهان از میان می رود.

ولی برای آن کـافران که بر کفر خویش جریمـۀ گمراه کردن مردم،و بریـدن راه را بر کسـی که خواسـتار پرداختن به کارهای موجب رضای خـدا می شد افزوده بودند،به سـبب تباهی کردن در زمین و گمراه کردن دیگران سـهم بیشتری از عذاب خواهد بود.

۶/

شرح آیات:

اشاره

چه کس گواه است؟

[۸۴]

هر نسل از بشـر،و هر گروه از مردم در شـهری یا روسـتایی زندگی می کند،و یکی از مردم آن ناحیه گواه بر ایشان خواهد بود که در رفتـار از برترین آنـان و نزدیکترینشان به خـدا است،و این گواهان از پیامبران و اولیا آغاز می شونـد و بنـدگان صالـح و علمـای عـادل را شامـل می شونـد و به کسـانی پایـان می پذیرنـد که در راه خـدا یـک گـام بر اطرافیـان خـویش پیشـی گرفته باشند،پس حتی چنین کسی بر نسبت گامهای پیشی گرفتن بر دیگران در راه خدا گواه بر ایشان خواهد بود.

وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً

-و روزی که از هر امت گواهی برمی انگیزیم.» این شـهید(گواه)پیشوای قوم خویش در نزد خـدا است،پس اگر آشـکارا از او پیروی کننـد،آنان را به بهشت می برد،و اگر به مخالفت با او بپردازنـد روانـۀ آتشـشان می سازد و علیه ایشان در نزد پروردگار جهانیان شهادت می دهد.

علامۀ طبرسی می گوید:خداوند سبحانه و تعالی بیان کرده است که در روز قیامت از هر امتی شهیدی برمی انگیزد،و این شهدا عبارتند از انبیا و دادگران در هر زمان،که درباره کارهای مردمان عصر خویش گواهی می دهند.و امام

صادق(ع)گفت:«برای هر زمان و امت امامی است و هر امت با امام خود برانگیخته خواهد شد». (1)

ثُمَّ لاٰ یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ لاٰ هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ

و سپس به کسانی که کفر ورزیده بودند اجازهٔ(عذرخواهی)داده نمی شود و عذرهای آنان پذیرفته نخواهد شد.» یعنی آنان نمی توانند به عذرها و بهانه ها متمسک شوند،و هیچ کس در صدد خرسند کردن یا اصلاح کردن آنان،چنان که در دنیا مرسوم است،برنمی آید تا سبب اصلاح آنان شود یا به سخن گواهان گوش فرا دارند.

[۸۵]

و در روز قیامت ستمکارانی که حقوق دیگران را غصب کرده و /۶ نسبت به احکام خدا تجاوز روا داشته بودند،بر آتش عرضه می شوند و هیچ تخفیفی در عذاب ایشان یا مهلت دادنی برای جبران گناه داده نخواهد شد.

وَ إِذٰا رَأَی الَّذِینَ ظَلَمُوا الْعَذٰابَ فَلاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ

و هنگامی که ستمگران عذاب را دیدند تخفیفی در آن و مهلتی برای تأخیر اجرای آن به ایشان داده نمی شود.» اما پیش از آن در دنیا می توانند با توبه کردن عذاب خویش را سبکتر سازند،و با دعا زمان رسیدن آن را به تأخیر اندازند.

مسئولیت انحراف

[۸۶]

در آن روز مبارزهٔ داغی میان مشرکان و کسانی از طاغوتان و نمادهای تباهی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که به بندگی و پرستش آنان پرداخته بودند درگیر می شود و هر گروه از گروه دیگر تبرّی و بیزاری می جوید.

وَ إِذٰا رَأَی الَّذِینَ أَشْرَکُوا شُرَکٰاءَهُمْ قٰالُوا رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ شُرَکٰاؤُنَا الَّذِینَ کُنّٰا نَدْعُوا مِنْ دُونِکَ

۱- ۱۵) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۷۸.

-و هنگامی که مشرکان شرکای پنداری خویش را دیدند گفتند:پروردگارا ایناننند شریکانی که ما جز تو می خواندیم.» از خدا می خواهند که عذاب خویش را بر ایشان نازل کند و از مشرکان چشم پوشد،بدان سبب که آنان-به پندار خویش-مجبور بوده اند و در برابر طاغوتان کاری از دستشان برنمی آمده است،فرزندان قبیله ای بودند که نیروی تمرد کردن نسبت به رئیس قبیله را نداشتند،گروهی مردم پستی بودند که علمی نداشتند تا با آن از عالمان دینی بد و از وسایل تبلیغ گمراه کننده انتقاد و خرده گیری کنند،و بنا بر این بر پیشوایان واجب است که به جای ایشان تحمل عذاب کنند،ولی شرکا یعنی طاغیان سیاست و اجتماع نیز به نوبهٔ خود از ایشان تبری و بیزاری نشان دادند.

فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

-پس گفتهٔ ایشان را رد می کنند و می گویند که شما از دروغگویانید.» پس این سخن را بیفکنید.

[۸۷]

و همگان،شریکان و مشرکان به ایشان،به پروردگار جهانیان خاضع می شوند.

۶/

وَ أَلْقَوْا إِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ

-در آن روز مشرکان به خدا تسلیم می شوند.» و خود را خاضع و خاشع نشان می دهند.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ

-و خدایانی که به دروغ ساخته و پرداخته بودند از میان می روند.» پس نخوت و غرور جاهلیت از ایشان دور می شود،و افکار باطلی که با آنها شرک خود را آراسته بودند،و نامهای درخشان و عناوین و شعارها و همهٔ آنچه به وسیلهٔ آنها تسلّط خویش را استقرار بخشیده بودند و دروغی که به خدا نسبت داده بودند،همگی از میان می رود.

ص :۱۰۹

عذاب گمراه کننده سخت تر است

[۸۸]

ولی این بـدان معنی نیست که شـرکا در عـذاب دیـدن بـا مشـرکان برابرنـد،هرگز...پیشوایانی که مردمان را گمراه کرده بودند عـذابی سـخت تر خواهنـد داشـت،بـدان سـبب که عقلهـای مردم را تبـاه کردنـد و آنـان را از بهره برداری از آزادی خـویش و پیشرفت در راه خدا بازداشتند.

اَلَّذِینَ کَفَرُوا

-کسانی که کافر شدند.» به خواست خود به خدا کافر شدند،و در برابر نعمت جاه و مال و علم به سپاسگزاری نپرداختند.

وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ

-و مردمـان را از رفتن در راه خـدا بازداشـتند.» این نعمتهـا را وسـیله ای برای تسـلط یـافتن بر مردم قرار دادنـد و مـانع پرداختن مردمان به بندگی خدا و عمل کردن به دستورات او شدند.

زِدْنٰاهُمْ عَذٰاباً فَوْقَ الْعَذٰابِ

-عـذابی بر جزا و عـذاب(طبیعی)آنان خواهیم افزود.» ۶/ بِمٰا کٰانُوا یُفْسِدُونَ -به سـبب تبهکاریها و فسادی که به آن پرداخته بودنـد.» بدان سـبب که راه خدا را بر مردم بسـتند،و با گمراه کردن مردم و دروغ بسـتن به ایشان فطرت پاك مردم را به تباهی کشـیدند،به همان گونه که با ایجاد ترس و هراس عملا از رفتن مردم بر راه خدا جلوگیری کردند،پس با سلب کردن آزادی و اسـتقلال مردم از ایشـان زنـدگی آنـان را به فساد کشـیدند،و این آیه دلیل بر آن است که گمراه کردن گونه ای از تبهکاری و افساد است.

[۸۹]

مبعوث شـدن رسول از جـانب خـدا گواهی بر مردم در زمـان خودش و زمانهـای بعـد از خویش است،پس از این که آنـان را صـاحب کتابی کرد که برای آنان سودمنـد است،و در آن به تفصـیل از راهها و برنامه های زنـدگی سـخن به میان آمـده،و هر کس که خود را به خدا سپرده و به او تسلیم شده باشد،از طریق آن به راه

خویش هدایت می شود،و عالیترین زندگی برای او فراهم می آید،و از یک زندگی برتر از آن در آخرت آگاه می شود و بشارت آن را به او می دهند.

وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هٰؤُلاٰءِ وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ

-و روزی(خواهد آمد)که در هر قوم و امتی گواهی از خودشان(برای گواهی دادن بر ایشان)برمی انگیزیم،و تو را گواه بر اینان آوردیم،و کتاب را بر تو فروفرستادیم که شرح و بیان هر چیز در آن آمده و راهنما و رحمت و مژده دهنده برای مسلمانان است.» /۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسٰانِ وَ إِیتٰاءِ ذِی اَلْقُرْبیٰ وَ یَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ وَ اَلْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۹۰) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اَللّٰهِ إِذٰا عٰاهَدْتُمْ وَ لاٰ تَنْقُضُوا اَلْأَیْمٰانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهٰا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اَللّٰهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلاً إِنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهٰا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکٰاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمٰانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ أَنْ تَکُونَ أُمَّةٌ هِیَ أَرْبیٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمٰا یَبْلُوکُمُ اَللّٰهُ بِهِ وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ مٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لاٰ تَتَّخِذُوا أَیْمٰانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهٰا وَ تَذُوقُوا اَلسُّوءَ بِمٰا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لَکُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ (۹۴) وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اَللّٰهِ ثَمَناً قَلِیلاً إِنَّمٰا عِنْدَ اَللّٰهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مٰا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ بٰاقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ اَلَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۹۷)

ص: ۱۱۱

پیوستگیهای کمال مطلوب در جامعهٔ اسلامی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته از فضیلت علم و ارزش تقوا و نیازمندی انسان به شهر از لحاظ ساختمانها و کالاهای آن،و به یک نظام یکتاپرستانهٔ دور از شرک،و به یک راهنمایی و پیشوایی آسمانی که در فرستادهٔ خدا تجسم پیدا می کند،سخن گفتیم، و اکنون درس حاضر ما را به آن فرمان می دهد که روابط اسلامی و کمال مطلوب و عالی در میان فرزندان آدم برقرار سازیم،به این که حق هر فرد را به او بدهیم،و برای ابراز نکویی و نیکوکاری چیزی بر آن بیفزاییم،و اساس زندگی خانواده را به بخشندگی قرار دهیم،و از فحشاء و منکر و تجاوز کردن به حقوق دیگران دوری گزینیم،و این است موعظهٔ خدا که هدف آن توجیه و راهنمایی انسان است.

ص: ۱۱۲

این که همگان پیمانها و سوگندهایی را که خدا را بر آن گواه گرفته اند محترم شمارند،و سوگندهایی را که در میان خود به تأکید اجرا کرده اند نشکنند،و همچون آن زن نباشند که در پایان روز همهٔ ریسمانهایی را که در آن روز با دوک خود ریسیده بود وامی ریسید و از ریسمانی بیرون می آورد،پس سوگند را وسیلهٔ فریب دادن برای دسترس پیدا کردن به بهرهٔ بیشتری از مال و دیگر چیزهای دنیا قرار مدهید،و نه برای آن که بعضی بر بعضی دیگر تسلط و تعالی پیدا کنید،چه خدا شما را با اختلافات طبیعی که با یکدیگر دارید در معرض آزمایش قرار می دهد،و فردا بر شما آشکار می سازد که کدام یک بر حق بوده و کدام یک چنین نبوده اید،و اگر خدا بخواهد در همین جا این امر را آشکار می سازد و صاحب /۶ حق را با غیب آشکار شده پیروز می گرداند،ولی او چنان خواسته است که شما را آزاد بگذارد تا سپس دربارهٔ اعمالتان از شما سؤال کند،تا بنا بر حکمت خود هر که را که خواهد گمراه سازد و هر که را که خواهد هدایت کند.

پس دین را وسیلهٔ دست یافتن به هدفهای مادی قرار مدهید،و سوگند به مکر و دروغ یاد مکنید تا از این راه قدمی که استوار در راه ایمان پیش رفت نلغزد و متزلزل نشود،و به پاداش بدی بر اثر فروریختن اعتماد میان خودتان گرفتار نشوید، و شما را از راه خدای تحقق یافتهٔ در وفاداری به عهد و پیمان باز ندارد،به همان گونه که عذابی عظیم را برای شما ثبت خواهد کرد.

پیمان خدا که به آن خیانت روا دارید،شأنی برتر و بزرگتر از یک مصلحت مادی دارد که برای همین به فروختن و از دست دادن آن یک می پردازید،پس آنچه در نزد خدا برای کسی وجود دارد که بر عهد و پیمان خویش ثابت می ماند،بهتر از مصلحتی دنیایی است که از بین می رود و تنها آنچه در نزد خدا است باقی می ماند، و خدا صبرکنندگان را به بهترین کارهایی که کرده اند پاداش می دهد.

این بهترین پاداش فراهم آمدن زندگی پاکیزه ای برای ایشان در دنیا است، و پاداشی نیکو در جهانی دیگر.

ص :۱۱۳

شرح آیات:

اشاره

عدل یک سنت اجتماعی و واجبی الاهی است

[۹۰]

بر هر یک از فرزندان مجتمع اسلامی واجب است که عادل و دادگر باشد،و حق فطری و قانونی هر کس را به او بدهد،و به عدل و داد رفتار کردن تنها مسئولیت دولت نیست،چه مجتمعی که فرزندان آن از لزوم جریان یافتن قانون و احترام و پاسداری از حقوق دیگران آگاهی نداشته باشند،برای دولتی که بر آن اجتماع حکومت می کند امکان ندارد که بتواند مردمان را به زور بر این کار وادارد.

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

-خدا به عادل بودن فرمان می دهد.» عدل با اختلاف درجاتی که آیهٔ آینده به آنها اشاره می کند،منافات ندارد، چه گاه می شود که برابری زشت ترین ستمگری است،چه نادان و دانا،و تنبل و با نشاط،فداکار و ترسو...و...و...برابر با یکدیگر نیستند.

/۶ علی رغم نیازمندی جامعه به قانونی که ابعاد عدالت و حقوق طبقات مختلف را بر حسب تلاشها و نیازمندیهای ایشان و حاجت مردم تعریف کند،و برای عدالت معانی مختلف بر حسب قوانین و عرفیات در نظر بگیرد،باید بدانیم که عدالت یک واقع فطری است که افراد بشر،هر چند در تفصیلات آن با یکدیگر تفاوت داشته باشند،در خطوط عریض آن با یکدیگر اختلافی ندارند.

ولی گاه مردمان در کاربرد عدالت و شناختن آن گرفتار دشواری می شوند، و به همین سبب نیازمند دستگاه قضا و داوری می شوند که همهٔ طرفهای دعوی به آن رضا نمی دهند،به همان گونه که شخص به نتایج آن به صورت صد در صد اطمینان پیدا نمی کند.

احسان و نیکوکاری برای عدالت ضروری است

به همین سبب قرآن به احسان فرمان می دهد،و آن تنازل و چشمپوشی شخص از بعضی از حقوق خود به خاطر دیگران است و میدان گستردهٔ آن عدالت را

فرا می گیرد و افزایش می یابد...پس می گوید:

وَ الْإِحْسٰانِ

-و بخشندگی و نیکویی کردن.» اسلام دربارۀ احسان نسبت به خویشاوندان تأکید می کند تا نخستین یاخته در کیان و هستی اجتماعی ساخته شود.

وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ

-و بخشنده دستی به خویشاوندان.» در بعضی از نصوص اسلامی آمده است که تفسیر«ذی القربی»اهل بیت رسول علیهم افضل الصلاه و السلام است،و«إیتاء»به معنی دادن خمس به ایشان که در آیۀ(۴۱)از سورۀ انفال آمد،و ما این را از سیاق گفتار دربارۀ گواه بودن رسول بر امت در درس سابق استنباط می کنیم.

وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ

-و از پرداختن به کارهای زشت و منکر و ستمگری نهی می کند.» /۶ «الفحشاء»چنان که در کتاب«المفردات»آمده:افعال بسیار زشت و قبیح است،و از ریشۀ کلمه چنان برمی آید که در گذشتن از حد است و با اسراف و تبذیر مناسبت دارد،و آشکار است که اسراف اصل و ریشۀ هر خطا و گناه و هر پستی و رذیلت است.

اما منکر گناهانی است که مردمان آنها را انکار می کنند.

ظاهرا معنی آن هر فحشایی است که در نزد مردم قبیح و زشت باشد،و آن از دیگر انواع فحشاء سخت تر است،در صورتی که بغی تعدی و تجاوز کردن به حقوق مردم به صورتی آشکار است،یا از طریق حیله و خدعه و فریب و...و...

يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

-به شما پند می دهد تا شاید پند گیرید.» اینها حقایقی است که قلب آدمی فطرتا از آنها آگاه است،و تنها نیاز به کسی دارد که آنها را به یاد او آورد و به آنها پندش دهد.

به پیمان وفا کردن نه آن را شکستن

[۹۱]

جامعه ای که برای روابط و علاقه های خود اساسی دارد و

تکیه گـاهی که در هنگام ضـرورت به آن باز گردد،می توانـد به آسانی با جامعهٔ اسـلامی قائم بر اساس ملتزم بودن به عهـد و سوگندی که تأکید شدهٔ با نام خدا است، روابط متبادل برقرار کند.

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً

-و به پیمـان خـدا که بسته ایـد وفـا کنیـد،و سوگنـدها را پس از تأکیـد کردن آنهـا که خـدا را بر آنهـا ضـامن خـود قرار داده ایـد،نقض و باطـل مکنیـد.» پس چـون فرزنـدان یـک جـامعه بـه ارزش توحیـد متمسـک و بـه آن معتقدنـد،و بـدان سـبب که سوگنـدهای خویش را برای دست یافتن به خواسـته های این زنـدگی دنیوی فـدا نمی کنند،به یکدیگر در کارهای اقتصادی و حتی در امور سیاسی اعتماد دارند.

اعتماد دو طرفی بزرگترین سـرمایه و اعتباری است که جامعهٔ اسـلامی در رفتار افرادش با یکدیگر مالک آن است، /۶ زیرا که شرف توحیـد و یکتاپرستی آنان را از آن باز می دارد که با ایمان داشـتن به رعایت و نظر خـدا بر خودشان،با یکـدیگر غـدر و مکر روا دارند و به فریبکاری بپردازند.

إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ

-خدا می داند که شما چه می کنید.» [۹۲]

در داسـتانهای عرب آمـده است که زنی از قبیلهٔ قریش را عـادت بر آن بـود که همراه بـا کنیزانش در سراسـر روز به ریسـیدن ریسـمان با دوک می پرداخت،و چون شب فرا می رسـید تابیـده ها را وامی ریسید و آنها را به حال اولشان بازمی گردانـد که پشم نتابیده بود و دیگر حالت ریسـمانی را نداشت،پس قرآن ما مردمان را از آن نهی کرد که همچون او باشـیم که خود را در کار دین به رنـج اندازیم تا آن را محکم کنیم،و چون دین خویش را محکم کردیم با پیمانشـکنی و نقض سوگند به نقض آن بپردازیم.

وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ

-و همچون آن زن مباشید که رشته خود را پس از استوار و نیرومند شدن وامی ریسید.»

ص :۱۱۶

أَنْکاثاً

-و پاره پاره می کرد.» در مجمع البیان آمده است که:هر چیز که پس از به هم تابیده شدن پاره های آن و به صورت ریسمان درآمدن نقض شود انکاث است،خواه ریسمان باشد یا شبیه آن.

تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ

-سوگندهایتان را وسیله ای برای خدعه و مکر ورزیدن در میان خود برمی گزینید.» یعنی سوگند را وسیله ای برای فریب دادن یکدیگر به کار می برید،و «دخل»در اصل هر چیز است که داخل در چیزی شود و از آن نباشد و بدین طریق از خدعه و خیانت شمرده شدن مصون بماند.

أَنْ تَکُونَ أُمَّهٌ هِیَ أَرْبی مِنْ أُمَّهٍ

-تا چنان شود که امتی برتر از امت دیگر شود،» و بر آن تسلط یابد و این برتری را با خدعه نگاه دارد، /۶ و سوگند یاد کردن و پیمان بستن و انگیزه های دست یافتن به برتری و سلطه چیزی جز ابتلا و آزمایش الاهی نیست.

إِنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِهِ

-و خدا شما را با آن می آزماید.» حق با گمراه کردن مردم باطل نمی شود،و چیز بد با خوب شمردن آن در نزد نفس و دیگران شایسته و صالح نخواهد شد،چه روزی در پیش است که در آن خدا حق را بر همهٔ مردمان مکشوف و آشکار خواهد ساخت.

وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ ما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ

-و در روز قیامت آنچه را که دربارهٔ آن اختلاف داشتید برای شما بیان می کند و آشکار می سازد.» [۹۳]

ولی چرا خدا در این دنیا واقعیت فریبندگان و مکارانی را آشکار نمی سازد که بر گردن مردمان تسلط دارند؟این را دو حکمت است:

نخست:برای آن که نعمت هدایت نصیب و بهرهٔ بعضی،و نور عقل از دیگران بنا به اختیار خودشان سلب شود،نه بر حسب علم او سبحانه و تعالی.

دوم:برای آن که صاحب کار نیک،و کنندهٔ کار بد به سبب عملی که با

آزادی و اختیار انجام داده بوده اند،پاداش و کیفر خود را دریافت دارند.

وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

-و اگر خدا می خواست شما را امتی یگانه قرار می داد،ولی هر کس را که خواهد گمراه می سازد،و هر کس را که خواهد راه یافته،و شما دربارۀ آنچه کرده بودید مورد پرسش و مؤاخذه قرار خواهید گرفت.»

آثار سوگند دروغ

[۹۴]

و سیاق بازمی گردد و از خدعه و فریب در سوگند نهی می کند،و مردمان را از آثار فکری و اجتماعی آن آگاه می سازد.

الف:پس از ناحیۀ فکری:وفا نکردن به سوگند و شکستن پیمان به سبب گمراهی صاحب آن است،پس چون این قدم استوار شدۀ با پیمان ناگهان با وفا نکردن به سوگند و شکستن پیمان لغزش و تزلزل پیدا می کند،دیگر از ثبات در اوضاع عادی چه سودی به دست می آید، /۶ چه ثبات قدم در آن هنگام ضرورت دارد که بادهای تند مصالح در حال وزیدن باشد.

وَ لاٰ تَتَّخِذُوا أَیْمٰانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهٰا

-و سوگندهای خویش را وسیله ای برای خدعه و خیانت در میان خود قرار ندهید که در نتیجۀ آن قدمی پس از استواری و ثبات آن لغزش پیدا کند.» ب:و از ناحیۀ اجتماعی:ممکن نیست که شخص سوگند خویش(و بر اثر آن شرف و نام نیک خود را در نزد مردم)را بتواند بیش از یک بار مورد استفاده قرار دهد،چه پس از آن مطلب بر همگان آشکار می شود،و حتی فکر پلیدی در نزد همگان شیوع پیدا می کند،و آن این که:مردم این شهر حرمت سوگند را نگاه نمی دارند،و بعضی از آنان چنین کرده اند،و چون ارزش سوگند اجتماعی سقوط کند،در گستردۀ برای اطمینان و همکاری بسته می شود و بر اثر آن ساختمان اجتماعی فرومی ریزد،و همگان مزۀ فاجعۀ سستی نشان دادن خودشان را نسبت به سوگند می چشند،و از راه موثوق و مورد اعتماد بودن خارج می شوند.

وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ

-و مزهٔ بـد دور شـدن از راه خـدا را که انجـام دادیـد بچشـید،» راه خـدا همه خیر است و پیشـرفت و آبادانی و آسایش مردم،و بازداشـتن مردم از راه خدا گاه سبب بسته شدن درهای تعاون می شود که سوگند از برترین آنها است،چه هیچ چیز از قوانین و وثیقه هـا و ضـمانتها و رهینه هـا به سـهولت سوگنـد در دسترس قرار نمی گیرد و در ترویـج اعتماد و تعاون به انـدازهٔ آن تأثیر ندارد.

وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ

-و به عذابی بزرگ خواهید رسید.» [۹۵]

و به همـان گونه که سوگنـد پیمـانی است که آن را بعضـی از مردم به بهـای انـدکی می خرنـد،و اگر ارزش قیمتی که فرد در مقابل فروش شـرف و پیمان و ایمان خود می گیرد انـدك باشـد،از آن روی انـدك است که هیبت عهـد و پیمان را ساقط می کند و در نتیجه باب رحمت بسته می شود.

وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً إِنَّما عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

-و پیمان خـدا را به بهای انـدك مفروشـید،و آنچه در نزد خدا است، اگر بدانید،همان برای شـما خوب است.» /۶ پس آن چه کس است که رحمت خدا را با چند درهمی که از پیمانشکنی یا دست یافتن به سلطه ای از بین رونده مبادله کند؟!

جاودانگی جزا

[۹۶]

با علم به این که خیری که در نزد خـدا است به بقای خداونـد سبحانه و تعالی باقی است،در صورتی که حطام و فریبندگیهای دنیا با نابود شدن عواملی که آنها را فراهم آورده بوده اند نابود می شود.

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ

-آنچه در نزد شـما است از میـان می رود،و آنچه در نزد خـدا است بـاقی می مانـد.» حقی که خـدا ثبات آن را تضـمین کرده است،ماندنی تر از باطلی است که ضامن آن غرور انسان است و فریبکاری شیطان،و خدا آسمانها و زمین را به حق

آفریده،و به همین سبب حرکت جهان در خدمت سلطه و استیلای حق است،در صورتی که باطل در جهت عکس حرکت طبیعی و تاریخ جریان دارد.

فطرت انسان حق است،بدان جهت که قوانین روانی و جسمی و اجتماعی فرمانروای بر ابعاد زندگی بشر از زمان آفرینش آدم تغییر نکرده و تا ابد چنین خواهد بود،پس اگر فطرت انسان بر اساس وفا کردن به عهد استوار باشد،مجتمع استقرار یافتهٔ بر اساس شرف پیمان ماندنی تر خواهد بود،و خیر خدا بیشتر از چیزی است که بعضی از افراد به میانجیگری مکر و حیله به چنگ می آورند.

چیزی که هست حق به زمانی برای ظاهرشدن نیاز دارد،و به همین سبب ما نیز به صبر نیازمندیم تا زمان به خدمتمان درآید.

وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

-و پاداش کسانی را که بردباری نشان داده اند در برابر بهترین کارهایی که انجام داده اند به ایشان خواهیم داد.» پس اعمال پاکیزه در ژرفنای زمان نمود پیدا می کند،در صورتی که عمل بد به همان گونه نابود که خس و خاك روان بر روی سیل،علی رغم ظهور و پدیدار بودن آنها،و در حدیث آمده است که:«باطل را سطوت و صولتی است،و حق را دولتی و جریانی».

۶/

حق صلاح است

[۹۷]

حق در واقعیت کوشش،همان صلاح است،پس هر که از حق پیروی کند،عمل او شایسته و صالح است،و با رشد طبیعت رشد می کند،و از این راه تخمهای زندگی پاکیزه را بر زمین زمان مبارك و فرخنده می افشاند،تا در دنیا پاداشی نیکو و در آخرت پاداشی کریمانه درو کند.

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

-هر کس،از مرد یا زن،عملی شایسته و صالح انجام دهد،و مؤمن باشد،او را با حیاتی پاکیزه زنده می کنیم،و

پاداش این گونه کسان را به بهترین کارهایی که انجام داده انـد به آنان می دهیم.» بدین گونه خدا برای کسـی که عمل صالح انجـام داده باشـد،کارهای بـدش را مشـمول آمرزش خود قرار می دهـد،و اعمال صالـح او را محفوظ می دارد تا به آنها جزای خیرش دهد.

در حـدیثی مـأثور آمـده است که«حیات پاکیزه رضا به قسـمت داشـتن است»و در این شک نیست که گنجی از گنجهای خـدا است که پایان نمی پذیرد، و هر گاه نفس بشری در ایستارهای خود در برابر آن پاکیزه باشد زندگی پاکیزه می شود،پس رضا و خرسندی از پاکیزه ترین همهٔ طیبات و پاکیزه ها است.

سخن انجـامین این که:پیمـان تنهـا اسـاس معاملات مالی در جامعه نیست، بلکه پیش از آن اساس تعاون سیاسـی است،و چون شرف پیمان در امتی معدوم شود،هر چه زودتر به گروه بندی سیاسی می پردازد،و از قدیم گفته اند که:«ملك و فرمانروایی وفا ندارد و ملك سترون و عقیم است».

به همین سـبب قرآن در این درس به حرام بودن پیمان شـکنی برای استیلا پیدا کردن قومی بر قوم دیگر،و این که قومی برتر از قوم دیگر باشد،تأکید کرده است.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۰۵]

اشاره

فَـإِذا قَرَأْتَ اَلْقُرْآنَ فَاسْـتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ اَلشَّيْطانِ اَلرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُـلْطانٌ عَلَى اَلَّذِينَ آمَنُـوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُـونَ (۹۹) إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى اَلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْـرِكُونَ (۱۰۰) وَ إِذا بَـدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ اَلْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْـرى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَـرٌ لِسانُ اَلَّذِي يُلْحِـدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هـذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اَللّهِ لا يَهْدِيهِمُ اَللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّما يَفْتَرِي اَلْكَذِبَ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اَللّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ اَلْكاذِبُونَ (۱۰۵)

ص: ۱۲۱

چگونه به فهم قرآن دست یابیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته با بعضی از تعلیمات اجتماعی و راهنمای قرآن آشنا شدیم که جز بی دینان و کافران کسی آنها را انکار نمی کنـد،و این خود دلیل است بر آن که قرآن از جانب خدا نازل شده است،ولی قرآن را کسـی می تواند بفهمد که از زیر نفوذ و سلطهٔ شیطان خارج شده باشد،و از این نفوذ تنها متوکلان خلاص می شوند که از شـر شیطان به خدا پناه می برند،ولی کسانی که با اطاعت از شیطان او را شـریک در کارهای خویش قرار می دهند،شیطان بر ایشان تسلط پیدا می کند و آنان را از دیدن نور قرآن بازمی دارد.

گـاه خـدا آیه ای را به آیـهٔ دیگر نسـخ می کنـد،از آن روی که به مصالـح عمومی که بر وفق زمان و اوضاع و احوال تغییر می پذیرد علم دارد،ولی مشرکان همین امر را فرصتی برای متهم کردن رسول به این که بر خدا دروغ می بندد قرار می دهند،و از

ص: ۱۲۲

آن جهت چنین می کنند که بیشتر ایشان نسبت به حکم آیات جاهلند.قرآن کتاب خدا است که روح القدس آنها را به حق از جانب او به رسولش نازل کرده است تا وسیله ای برای تثبیت ایمان مؤمنان و راهنمایی آنان و مژده دهندهٔ به یک زندگی بهتر به ایشان بوده باشد،و می گویند که:رسول از بعضی از مسیحیان تازه مسلمان شده تعلیم می گیرد،بدون این که از تفاوت میان زبان تکلم ایشان با زبان پیغمبر آگاهی داشته باشند،پس در آن حال که زبان آنان أعجمی یعنی غیر عربی است، قرآن ۶/ با زبان عربی صریح و آشکار با ما سخن می گوید،و جدل دربارهٔ قرآن جز به سبب انکار و بی ایمانی ایشان نیست،و خدا قلب جاحد و منکر بی دلیل را هدایت نمی کند،بلکه به او عذابی دردناک می چشاند.

چگونه امکان دارد که شخصی مخلص به پروردگار خویش و نیکخواه مردمان همچون محمّد(ص)که می داند دروغگویی دورترین خصلت از مؤمنان است،به دروغ چیزی را به کسی نسبت دهد،و این افترا و دروغ بستن بر خدا را کسی جز کسانی که به آیات او ایمان ندارند مرتکب نمی شود،و این گونه کسان واقعا دروغ می گویند؟!

شرح آیات:

اشاره

بر خدا توکّل کنیم

[۹۸]

قلب بشر را لفافی تاریک برخاستهٔ از طبیعت ضعف و جهل در آن،و از تأثیر جاذبهٔ طبیعت،فرومی پوشاند،و با وجود آن که به چنین کسی سهمی از نور حقیقت عطا شده که آن را عقل و اراده می خوانیم،بر انسان واجب است که از طریق برانگیختن عقل خویش به چالش با تاریکی محیط بر نفس و قلب خویش بپردازد و با توکل بر خدا به چالش و برانداختن ناتوانی و نومیدی و ترس خویش قیام کند.

سخت ترین پرده هایی که مانع رسیدن نور به قلب بشر می شود:خوف از حقیقت است،و هراس از رو به رو شدن با نیروهای باطل و فاسدی که حقیقت را

طرد می کنند.

پناه بردن به خدا،و بی واسطه از او خواستار آن شدن که آدمی را از خطر قوای طرد کنندهٔ حق حفظ کند،درمان مستقیم برای مشکل ترس از حقیقت،و ایستادگی در برابر تسلط شیطان بر قلب است.

فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ

-پس چون به خواندن قرآن می پردازی،از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.» برای رسیدن به اوج حقیقت تحقق یافتهٔ در قرآن،ناگزیر باید از حوزهٔ جاذبهٔ زمین تجاوز کنیم،و قوه ای که با آن می توانیم در برابر این جاذبهٔ تجسم یافتهٔ در شهوات ایستادگی کنیم،همان قوهٔ توکل بر خدا است، ۶/ و استعاذه و پناه بردن به خدا نوعی از توکل به او است،و تنها تفاوتی که با آن دارد در این است که استعاذه درخواستی عاجزانه از خدا است به این که انسان را از شرّ محیط بر او رهایی بخشد، و کدام شر خطرناکتر از شرّ معتقد بودن به اعتقادی باطل است،یا شر نادانی نسبت به حقیقت که وسوسه های شیطان سبب پیدا شدن آن در قلب می شود؟! در تمام مدت تلاوت قرآن ناگزیر می بایستی بشر از پروردگار خویش استعانت جوید.

توکل دژ مؤمن است

[۹۹]

شیطان به قلب شخص نفوذ می کند،و به شکل نیروهای سیاسی و اجتماعی محیط بر او درمی آید،ولی مؤمنی که بر خدا توکل می کند،خدا او را از این شیطان که در جان او همچون خون جریان دارد محافظت می کند.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

- شیطان را سلطه و استیلایی بر آن کسان نیست که ایمان آورده اند و بر پروردگار خویش توکل دارند.» ولی بر کسی که به خدا ایمان نیاورده است شیطان مسلط می شود،و او را به سبب سستی اراده اش از حقیقت گمراه می کند.

[۱۰۰]

آن کس که شیطان را دوست و سرور و پیشوای فرماندهٔ خویش انتخاب می کند،پس به خدا شرک می ورزد و شیطان را شریکی پنداری قرار می دهد،و گاه خدا را می پرستد و گاه شیطان را معبود و مطاع خویش قرار می دهد، اسیر و شکار شیطانی می شود که جز با پناه بردن به خدا رهایی از چنگال او امکان پذیر نیست.

إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ

-او بر کسانی مسلط می شود که او را دوست می دارند،و بر کسانی که به دست او مشرک شده اند.» معلوم می شود که شیطان بر دو گروه سلطه پیدا می کند،خواه شیطان ایشان انسی و بشری باشد و خواه جنّی،و آشکار باشد همچون طاغیان و مستکبران یا باطنی همچون عقاید باطل و عقده های نفسانی.

گروه اول:آن کسانند که شیطان را ولی و مولای خود قرار می دهند،و در وابستگی به او اخلاص نشان می دهند،همچون /۶ پیشوایان کفر،و اطرافیان فرعونها،و کسان و خویشاوندان پیرامون طاغیان و گردنکشان.

گروه دوم:آن کسان که از ترس و طمع به اطاعت از شیطان درآمده اند،و خواه از این دسته باشند یا از آن دسته،همه به صورت بندگان شیطان درمی آیند،و آزادی و استقلال خویش را از دست می دهند و ثروتهاشان به تصرف شیطان درمی آید.

نیروهای استکباری در زمین که در«آمریکا»و زمانی در«شوروی»و ماهواره های تبهکار آنها تجسم پیدا کرده است،از جانب خدای حکیم سبحانه و تعالی سیطره و استیلای بر ملتهای ضعیف و مستضعف به ایشان تفویض نشده،بلکه این خود مستضعفانند که نسبت به اندیشه ورزی(ایدئولوژی)آنان خضوع و تمایل نشان داده اند و خاضع مصالح ایشان شده اند،یا این خضوع برای ثروت و قوت ایشان به ترس یا از روی میل و رغبت بوده،و سبب آن شده است که عنان ثروت و قوت در اختیار آنان قرار گیرد و دیگران را به بردگی و اطاعت خود وادارند.

ص :۱۲۵

اینک برای رهایی چه باید کرد؟ ناگزیر باید مستضعفان نخست خویش را از شر اندیشه ورزی استعمار آزاد کنند،و از تابعیت مطلق نسبت به مال و صاحبان مال،و سپس به خدا باز گردند،و از شر شیطان به او پناه برند،از آن روی که طبیعت آسایش و بی طرفی را دوست ندارد،و قلب بشری یا فرمانبردار سلطهٔ خدا می شود و یا سلطهٔ طاغوت،پس چون ولایت و سروری خدا را کنار گذاریم،شیطان ما را به بندگی خود درمی آورد،و بی طرف ماندن میان حق و باطل ممکن نیست،به همان گونه که میان کفر ورزیدن به خدا و طرد حاکمیت او بر انسان و میان ایمان آوردن به طاغوت و نسبت به تسلط و بهره کشی او از آدمی فاصله ای وجود ندارد.

سیاق قرآنی به این معادله در آنجا اشاره کرده که پروردگارمان به ما فرمان پناه بردن به خدا و توکل کردن بر او داده است،و سپس آشکار می شود که شیطان از استیلای بر متوکلان به خدا عاجز است.

این سؤال برای ما پیدا می شود که:آیا معنی استعاذه تنها توجه قلبی به خدا است،یا این که باید راهنماییهای آسمان را در وحدت و شکیبایی و ایستادگی و تلاش و رهبری درست به کار بندیم که همهٔ اینها نمایندهٔ بعضی از معانی پناه بردن به خدا است،و بنا بر آن از راههای مقاومت و ایستادگی در برابر بندگی نسبت به شیطان انسی /۶ و جنی؟؟

شیطان اندیشه

[۱۰۱]

شیطان فرهنگی برای انسان خطرناکتر از همکارانش شیطانهای ثروت و ایجاد هراس و زینت است؟؟ چرا که قدرت انسان برای تمیز دادن حق از باطل چندان زیاد نیست،بدان سبب ساده که قلب بشری در معرض گردبادهای شهوتها قرار می گیرد و در نتیجه نور عقلش خاموش می شود،و اگر دخالت نیروی غیبی ایمان و توکل نباشد،بادهای شهوت بدان نزدیک می شود که مشعل عقل را خاموش کند.

از همین روی شبهه هایی خطرناک پدید می آید،و نیز به همین سبب حتی مؤمنان از وسوسه های شیطان خلاص نمی شوند،پس خدا به این امت در معرض رحمت قرار گرفته آنچه را که از وسوسه های شیطان پدید می آید،اگر مؤمن به آنها معتقد نباشد،می بخشد و می آمرزد.

از جملهٔ شبهه ها است آنچه شیاطین در پیرامون تغییر پیدا کردن احکام شرعی بر وفق متغیرهای اوضاع و احوال برانگیختن و گفتند:اگر رسول صادق و راستگو بود،هر روز قانون تازه ای مخالف با قانون سابق نمی آورد!بلکه گفتند:

اگر رسالتهای آسمانی راست بود،در آن صورت شرایع آن تغییر نمی کرد.

ولی خدا نیک می داند که چه چیز نازل کند،و آنان جاهلند و نمی دانند که زندگی در حال تغییر است،و هر قانون و شریعت با وضعی معین تناسب دارد،پس اگر دربارهٔ آن نازل شود حکیمانه است،و اگر از آن تجاوز کند سفیهانه.

وَ إِذٰا بَدَّلْنٰا آيَةً مَكٰانَ آيَةٍ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُنَزِّلُ

-و چون آیه ای به جای آیهٔ دیگر قرار دادیم،با آن که خدا نیک می داند که چه نازل کرده است.» از حکم نسخ و تغییر آگاه است.

۶/

قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ

-گفتند(به پیغمبر)که تو به دروغ آن را به خدا نسبت می دهی،و اکثر آنان جاهلند و چیزی نمی دانند.» چون این شبهه در قلب رسوخ پیدا کند،از بین بردن آن آسان نیست،و به همین سبب بر ما لازم است که همیشه در هنگام خواندن قرآن،و حتی در تدریس هر قضیهٔ علمی به خدا پناه بریم تا حق و باطل در ذهن ما با یکدیگر آمیخته و اشتباه نشود.

[۱۰۲]

کسانی که دروغ می گویند و رأی خود را هر روز تغییر می دهند،و حتی در فاصلهٔ یک ساعت چنین می کنند،در واقع از هوای نفس خویش فرمان می برند،در صورتی که قرآن را خدا به وسیلهٔ روح القدس که از لغزش به دور و از پیروی از هوای نفس منزه است فروفرستاده،و حکمت این روح که با رسول همراه است برای آن است که مؤمنان ثبات و استواری پیدا کنند،و از گمراهی شیطان و

شبهه انگیزی او در امان و معصوم بمانند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّک بِالْحَقِّ

-بگو که آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق فرود آورده است.» پس حق تجسم یافتهٔ در سنتهای خدا،در آفاق و انفس،همان باطن آیات است،که هر آیه ای مظهر سنتی الاهی رسوخ یافتهٔ در ضمیر آفریدگان به شمار می رود.و سنتها یگانه نیست و آیات نیز چنینند.و اختلاف میان آفریدگان وجود دارد،و دلیل بر وحدت و یگانگی آفرینندهٔ آنان است،و به همین گونه اختلاف در آیات خدا نیز کاشف سنتهای موجود است و علم خدا سبحانه و تعالی را آشکار می سازد.

لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا

-برای آن که کسانی که ایمان آورده اند ثابت و استوار باقی بمانند.» پس کسانی که ایمان آورده اند،به روح القدس متمسک می شوند،و روح القدس آنان را در سایهٔ نور خود قرار می دهد.

وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ

-و راهنمایی و بشارتی برای مسلمانان باشد.» هر که روی خود را به جانب خدا بگرداند و به او تسلیم شود،خدا او را هدایت می کند و او را به یک زندگی پاکیزه مژده می دهد،و چون تکامل یابد هر چه زودتر به ایمان دست می یابد،و مؤمن مالک نیرویی الاهی است که او را از کید شیطان و از شبهات او محفوظ می دارد،و همین به نام عدالت خوانده می شود،و به خطا می گویند که آن ملکه ای در نفس است؟؟ ۶/

از شبهه های شیطان

[۱۰۳]

و شبهۀ دیگری است که شیطان آن را طرح می کند.

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ

-و ما می دانیم که آنان می گویند که بشری او(پیامبر)را تعلیم می دهد،

زبان آن که چنین نسبتی را به او می دهند اعجمی(یعنی غیر عربی)است.» پس گفتند که:مردی به نام ابو فکیهه از وابستگان طایفهٔ بنی الخضرمی که زبانش غیر عربی بود و به پیغمبر خدا ایمان آورده بود،و از اهل کتاب بود، رسول خدا را تعلیم می دهد!! بعضی از تفسیرها آن کس را غیر از این شخص دانسته اند،و به هر صورت او زبان غیر عربی داشت در صورتی که قرآن به زبان عربی آشکار و واضح نازل شده است.

وَ هٰذٰا لِسٰانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ

-و این آشکارا زبانی عربی است.»

ردّ بر شبهه

ترجمه هر اندازه هم که مترجم بلیغ باشد،طبیعت زبان اصلی را که از آن ترجمه صورت گرفته است نشان می دهد،زیرا که هر لغت تعبیری از فرهنگی است که این لغت وابستهٔ به آن است،و زبان عربی قدرت آن را نداشت که افکار داخل شدهٔ از خارج این زبان را به دقت تعبیر و بیان کند،و ترجمه هرگز نمی توانست با چنین وضوحی در بلاغت و نیروی نفوذ در قلب صورت بگیرد مگر این که مترجم توانسته باشد در فهم محتوی موضوع به صورت عمیق دست یابد،و به موضوعی که از آن تعبیر می کند آگاهی کامل به دست آورد،پس چگونه رسول،در صورتی که تنها مترجم محض باشد،توانسته بود آن افکار مفصل و دقیق را از آن زبان بیگانه به صورت بسیار فصیح عربی درآورد؟! [۱۰۴]

و از این گذشته،قلبی که به خدا ایمان نداشته باشد،قدرت تعبیر کردن از خدا و سخن گفتن به نام او را با وضوح و صراحت و قدرت ندارد،بدان سبب که:

۶/

إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ لاٰ یَهْدِیهِمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

- کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند،خدا آنان را هدایت و راهنمایی نمی کند،و آنان را عذابی دردناك در پی است.»

و مؤمن به خدا بر خدا به افترا دروغ نمی بندد،مخصوصا با توجه به این امر که رسول اللّه آشکارا دربارهٔ وسعت دامنهٔ گناه افترا بستن بر خدا تأکید کرده است،پس چگونه امکان آن هست که اگر مؤمن باشد خود مرتکب چنین جرم و گناهی شود؟! إِنَّما يَفْتَرِى الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ -کسانی به خدا دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند،و آنان دروغگویان اند.» آن کس که به آیات خدا ایمان دارد،که شخص رسول اللّه بدون شک آشکارترین مصداق برای چنین کس بود،از دروغ گفتن می ترسد،و او به اندازه ای نیرومند است که نیازی به دروغ گفتن ندارد،و چندان عالم است که هرگز در گودال دروغ سقوط نمی کند.

به همین سبب در حدیث نبوی:از عبد اللّه بن جراد آمده است که از پیامبر(ص)پرسید که«آیا مؤمن زنا می کند؟گفت:امکان دارد!گفت:آیا مؤمن دزدی می کند؟گفت:گاه چنین می شود!گفت:آیا مؤمن دروغ می گوید؟ گفت:نه»و در پی آن پیامبر خدا(ص)این آیه را تلاوت کرد: إِنَّما يَفْتَرِى الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ .

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]

اشاره

مَنْ كَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اَللّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اِسْتَحَبُّوا اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا عَلَى اَلْآخِرَةِ وَ أَنَّ اَللّهَ لا يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكافِرِينَ (۱۰۷) أُولئِكَ اَلَّذِينَ طَبَعَ اَللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ اَلْغافِلُونَ (۱۰۸) لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفّى كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَ ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اَللّهِ فَأَذاقَهَا اَللّهُ لِباسَ اَلْجُوعِ وَ اَلْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ اَلْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۱۳)

معنای واژه ها

۱۰۹[لا جرم]

:حقا،ناگزیر.

۱۱۲[رغدا]

:پاکیزه و فراوان.

ص :۱۳۱

عاقبت ارتداد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در دروس گذشته پروردگار کریم ما را از کفر ورزیدن پس از ایمان و از لغزش پس از ثبات و استواری بر حذر داشت،و این بیم دادن به مناسبت آن بود که در آنجا سخن از پیمان شکنی و وفا نکردن به سوگند به میان آمده بود،و اینک به درسی رسیده ایم که در آن از کفر پس از ایمان به صورت کلی آن سخن می رود،و بیم دادن از خشم خدا مطرح است که دامنگیر هر کس می شود که-به گفتار یا کردار-از دین خود برگردد و مرتد شود،مگر کسی که به اجبار بر آن واداشته شده است که به زبان سخنی کفرآمیز بگوید،در صورتی که قلب او مطمئن است و هیچ تردیدی برای او پیش نیامده است،و مرتد کسی است که کفر را با تصمیم قاطع پس از ایمان پذیرفته و در معرض عذابی عظیم قرار گرفته است،بدان سبب که دنیا را بر آخرت برگزیده،که خدا نور هدایت را از این گونه کسان سلب می کند،و بر دلهاشان و گوشها و چشمهاشان مهر می نهد،و آنان از آشکارترین حقایق در پیرامون خویش غافل می مانند،و به تأکید در آخرت زیانکار خواهند بود.

در صورتی که صاحبان ثبات و استواری بر هدایت،علی رغم آن که در معرض پیشامدهای مکروه قرار می گیرند،و پس از ابتلا به سرزمینهای ایمن مهاجرت می کنند،باقی می مانند،که خدا نسبت به آنان آمرزنده و مهربان است و آنان را مشمول رحمت و عنایت خویش در آن روز قرار می دهد که هر کس از خود دفاع می کند،پس به جزای کامل عمل خویش رسد و ۶/ چیزی از آن کاهش پیدا نمی کند.

اما برای آن کس که پس از ایمان آوردن کافر شود،خداوند مثلی می زند

ص :۱۳۲

دربارهٔ شهری که ایمن و مطمئن بود و روزی مردم آن به صورتی گسترده و پاکیزه از هر جا می رسید،ولی آن مردم به نعمتهای خدا کفران ورزیدند و گرفتار گرسنگی و هراس بر اثر کارهایشان شدند،و هر چه رسول ایشان در آن کوشید که آنان را هدایت کند به سخن او گوش ندادند،بلکه به تکذیب او پرداختند و به خود ستم روا داشتند.

شرح آیات:

اشاره

ایمان،گونه ای مسئولیت

[۱۰۶]

ایمان چیست؟آیا تنها عمل است؟یا سخن محض؟ هرگز چنین نیست.آن دو مظاهری از ایمان است،ولی ایمان چیزی دیگر است.و آن طرز نگرش و معاملهٔ شخص به زندگی این دنیا است،و اندازهٔ متکی و مطمئن بودن به آن،و اندازهٔ دوست داشتن دنیا در مقایسهٔ با آخرت،پس آن که دنیا را با قلب خود خواستار است و آن را بر آخرت ترجیح می نهد،خدا راه را به او نشان نمی دهد.

در صورتی که ایمان ایستار قلبی است،پس نقش گفتار در آن چگونه است؟!آیا چنان نیست که نگرشها و ایستارهای بشر به گفتارهای آنان محدود شود؟! آری چنین است...ولی گاه انسان با زبان خود از چیزهایی سخن می گوید که در قلب و دل او نیست،چنان که شخص منافق به زبان ادعای آن می کند که مؤمن است و در واقع دروغ می گوید،و چنین است کسی که به زور به کفر ورزیدن با زبان کشیده شده ولی به هیچ وجه سخن او از قلب برنخاسته باشد و بر ایمان ثابت و استوار بماند.

عمار بن یاسر که از طرف کفار قریش در معرض عذابهای وحشیانه قرار گرفت،و با زبان خود به گفتن سخنانی پرداخت که آنان را شاد می کرد،از آن جهت که خدایان پنداری آنان را ستود و مدح کرد،و برای نجات جان خویش از

رسول اللّه(ص)بدگویی کرد،و در این باره آیهٔ کریمه نازل شد که بد گویی به رسول خدا از ترس از ایشان بوده است،و رسول به او فرمان داد که اگر بار دیگر گرفتاری مشابهی برایش پیش آید /۶ باز به همین گونه عمل کند.

مَنْ کَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِیمٰانِهِ

-هر کس که به خدا پس از ایمان آوردنش به او کافر شود.» آیا ممکن است کسی پس از ایمان آوردن کافر شود؟مگر نه این است که ایمان معرفت و علم است؟و چگونه شخص میان لحظه ای و لحظهٔ دیگر می تواند از عارف بودن به جاهل بودن تحول پیدا کند؟!.

آری...ایمان علم است،ولی علم تنها کافی نیست،بلکه ایمان عنصر دیگری دارد که یقین است و اعتقاد قلبی و ثبات و تحمل فشارها ایمان است و وابستگی و کوشش و فداکاری.

در حدیث شریف از ابو عبد اللّه الصادق(ع)آمده است که گفت:«و اما آنچه از ایمان بر قلب واجب شده،اقرار و معرفت و عهد بستن و رضا و تسلیم به آن است که خدایی جز اللّه(خدای یگانه)بی شریک وجود ندارد که همسر و فرزندی اختیار نمی کند،و این که محمد بنده و فرستادهٔ او است،و اعتراف کردن به آنچه از جانب خدا آمده است از پیغمبر یا کتاب،پس این است آنچه خدا بر قلب از اقرار و معرفت واجب کرده است و آن عمل او است،و گفتهٔ خدای عز و جل چنین است:

إِلاّٰ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمٰانِ وَ لٰکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً

(۱) .»

بعضی از مردم چنان اند که به محض قرار گرفتن در معرض فشار،از ایستار خود پایین می آیند،و پس از ایمان کافر می شوند،و بعضی دیگر بر عکس استقامت و ثبات بر ایمان نشان می دهند،و بعضی چنانند که با در خدمت گرفتن تقیّه جان خود را خلاص می کنند،و ایمان خود را همچون عمار نجات می دهند که پروردگار ما دربارهٔ او و همانندان او گفته است:

۱- ۱۶) -المیزان،ج ۱۲،ص ۳۵۹.

إِلاّ مَنْ أَكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ

-مگر آن کس که به زور مجبور شود و قلب او به ایمان مطمئن باشد.» حدیث مأثور دربارهٔ عمار می گوید:هنگامی که رسول اللّه ارادهٔ مهاجرت به مدینه کرد،به اصحاب خویش گفت:از پیرامون من پراکنده شوید،پس آن کس که قوتی داشته باشد تا آخر شب باقی بماند،و اگر چنین نیرویی نداشته باشد /۶ در اول شب برود،پس چون شنیدید که در زمین استقرار پیدا کردم به من ملحق شوید.

پس بلال مؤذن و خباب و عمار و کنیزی از قریشیان که ایمان آورده بود(و بنا بر حدیث او سمیه مادر عمّار بود،و همچنین نام یاسر پدر عمار هم روایت شده است)تا صبح در مکه باقی ماندند،و مشرکان و ابو جهل آنان را دستگیر کردند، پس به بلال دستور دادند که کفر ورزد و او امتناع کرد،پس زرهی آهنین را در مقابل آفتاب قرار دادند و آن را بر او پوشاندند،پس چون چنین کردند بلال پیوسته می گفت:أحد،أحد...و اما خباب را در میان خاربنها به این سو و آن سو می کشیدند.

و اما عمار کلمه ای به ایشان گفت که آنان را از تقیه و پرهیز او خوش آمد، و برای کنیز ابو جهل میخهایی حاضر آورد و آنها را وارد قلب او می کرد تا کشته شد، (۱) و سپس بلال و خباب و عمار را رها کردند.

پس در آن هنگام که به رسول اللّه(ص)ملحق شدند و او را از آنچه بر ایشان گذشته بود آگاه ساختند،و عمار در بیان حال خود ناراحت شد،رسول اللّه به او گفت:در آن هنگام که آن کلمات را می گفتی،قلبت چگونه بود؟آیا به آنچه گفتی راضی بود یا نه؟گفت:نه...پس از جانب خدا این آیه نازل شد: إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ .

عمار بدین گونه ایستادگی کرد و به فشارهای قریش تسلیم نشد،بلکه با

۱- ۱۷) -نیز شوهر این کنیز شهید یعنی یاسر کشته شد و آن دو والدین عمار بن یاسر بودند که نخستین دو شهید در راه خدا در اسلام بوده اند.

تقیه به چالش با ایشان برخاست،و بر ایستار ثابت خود باقی ماند.

دیگران از پا درآمدند و با آسودگی قلب کفر را پذیرفتند و در معرض خشم خدا سبحانه و تعالی قرار گرفتند.

وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ /۶ عَظِيمٌ

-ولی آن کسان که سینه ای گشاده برای پذیرفتن کفر دارند،در معرض خشم خدا قرار می گیرند و به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.» چه آنان خواستار آن شدند که طاغیان را راضی کنند،پس خدا بر ایشان خشم گرفت،و لفظ«فعلیهم»خبر لفظ«من کفر باللّه»است.

ریشۀ مشکل و مسئله

[۱۰۷]

و ریشۀ مشکل و مسئله به ایستار ایشان نسبت به دنیا بود که آن را از زندگی در سرای دیگر برتر می شمردند.

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا عَلَى الْآخِرَةِ

-بدان سبب که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دادند و دوستدار آن شدند.» یعنی دوستی ایشان نسبت به دنیا چندان زیاد شد که آن را بهتر و برتر از زندگی در آخرت شمردند.

وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ

-و خدا گروه کافران را هدایت نخواهد کرد.» پس آن کس که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و آن را دوست بدارد،خدا با سلب کردن نور عقل وی او را در معرض خشم خویش قرار می دهد،و او را در تاریکی جهل ذاتی خودش رها می کند،از آن روی که از ابتدا کفر را برگزیده بوده است.

این آیه حکایت از آن می کند که معرفت و یقین و هدایت،همه بعد از اختیار و گزینش سالم و برتر شمردن آخرت بر زندگی دنیا حاصل می شود.

ص :۱۳۶

ارتداد انحطاط است

[۱۰۸]

آن که از ایمان بازمی گردد و مرتد می شود،نه تنها به مقامی فروتر از شخص عادی که هنوز ایمان نیاورده است بازمی گردد،بلکه از آن بیشتر فرومی افتد،چه خدا«جل جلاله»فرصت هدایت را برای همیشه به سبب ایستار انکاری وی از او سلب می کند.

۶/

أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصٰارِهِمْ

-آنان کسانی هستند که خدا بر دلهاشان و گوشهاشان و چشمهاشان مهر نهاده است.» بلکه آنان همچون کسی می شوند که شعور ندارد و از ساده ترین حقایق و آشکارترین آنها غافل...

وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ

-و آنان غافلان اند.» [۱۰۹]

از آن روی که دنیا را بر آخرت برگزیده اند،در آن شک نیست که آخرت را نیز از دست داده اند...

لاٰ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ

-پس قطعا آنان در آخرت از زیاندیدگان خواهند بود.»

راه آمرزش

[۱۱۰]

آیا چه اندازه باید در مقابل فشار ایستادگی کنیم تا از جملهٔ مرتدان به شمار نیاییم؟خداوند برای ما مثلی زده و گفته است:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هٰاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا فُتِنُوا ثُمَّ جٰاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ

-و سپس پروردگارت برای کسانی که پس از گرفتاری و آزمایش هجرت کردند،و سپس به جهاد پرداختند و شکیبایی نشان دادند،آمرزنده و مهربان است.» آری این یک مسئولیت بزرگ است که باید هر مؤمن مستعد پذیرفتن آن باشد،و عزم بر آن جزم کند که به خواست خدا آن را انجام دهد،و از جامعهٔ جاهلی

پس از آمادگی برای فتنه هجرت کند(و آیا این را می دانید که ریشهٔ کلمهٔ فتنه داخل کردن طلا-در آتش است تا اندازهٔ خلوص آن آشکار شود؟!).

هجرت،پایان راه نیست،بلکه ناگزیر باید برای بازگشتن به وطن از دست رفته و آزاد کردن آن از طغیان تبهکاران جهاد کند،و در مقابل دشواریهای این جهاد شکیبایی نشان دهد.

در این صورت است که خداوند متعال گناهان پیشین آنان را می آمرزد، همچون خاموش ماندن پیشین ایشان در برابر ظلم،بلکه خضوع آنان در برابر ستمگر که از گناهان بزرگ است،خود شرک محسوب می شود،به همان گونه که خداوند لغزشهای بعد از آن ایشان را نیز می بخشد و می آمرزد.

۶/

[۱۱۱]

و آمرزش خدا نعمتی بزرگ است که مجاهدان صابر آن را برای روز قیامت خویش ذخیره می کنند که هر کس تنها حاضر می شود و هیچ کس جز عمل خودش نمی تواند به او یاری دهد یا سودی برای او داشته باشد.

یَوْمَ تَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

-روزی که هر کس خود به تنهایی دربارهٔ خود سخن می گوید و به دفاع می پردازد.» وَ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُونَ -و جزای عمل هر کس تمام به او داده می شود و به هیچ کس ظلم و ستم نمی رسد.»

عاقبت ارتداد در دنیا

[۱۱۲]

این همه مخصوص آخرت است،اما در دنیا کفر مردمان بعد از ایمان سبب آن می شود که نعمتهای خدا از جامعه سلب شود،و شهر ایشان به صورت شهری درآید که پیش از آن از آسایش و صلح برخوردار بوده و سپس کفر بر آن غلبه یافت و خدا فقر و جنگ را بر آن فرو فرستاد.

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً قَرْیَهً کَانَتْ آمِنَهً مُطْمَئِنَّهً یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکَانٍ

-و خدا برای شما شهری را مثل زد که قرین امنیت و اطمینان بود،و روزی آن به فراوانی از هر جا به آن می رسید.»

از آیه آشکار می شود که امن و ایمنی،و همچنین رفاه و آسایش اجتماعی را درجاتی است،و این که آن شهر در امن آشکار و امن قلبی می زیست که بالاترین درجات صلح و سلم است،به همان گونه که با روزی و رزق خود و شهرها و روستاهای پیرامون زندگی می کرد که از بالاترین درجات رفاه و آسایش است.

فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذاقَهَا اللّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ

-پس به نعمتهای خدا کافر شد و کفران ورزید،پس خدا لباس گرسنگی و ترس را به سبب کارهایی که می کردند بر آن پوشاند.» ۶/ و خدا از وضع آنان پس از کفر به این صورت یاد کرده است که مردم شهر خود را در شهری ملاحظه می کردند که گرسنگی و ترس آن را فراگرفته و پوشانده است.

این تنها شهر در تاریخ نیست که با چنین حادثه ای رو به رو شده باشد و هزارها شهر و روستا در تاریخ جهان مزۀ گرسنگی و هراس را به سبب کفران نعمت خدا و کفر ورزیدن به او چشیده اند،و در حدیثی مأثور دربارۀ یکی از این شهرها چنین آمده است:«این آیه دربارۀ قومی نازل شده است که سرزمین حاصلخیزی داشته و نهری به نام«ثرثار»از آن عبور می کرد،و از کثرت فراوانی و پرحاصلی به جایی رسیده بود که برای پاک کردن محل خروج فضولات غذایی از بدن،به جای آب یا سنگ،از خمیر نان استفاده می کردند و می گفتند که این نرمتر است،پس به نعمتهای خدا کافر شدند و آنها را ناچیز گرفتند،و خدا ثرثار را از آبرسانی به آنان بازداشت و چندان گرفتار شدند که به خوردن آنچه با آن استنجا می کردند پرداختند و آن را میان خود قسمت می کردند». (۱)

حجت کامل و بلیغ

[۱۱۳]

و بر آن مردم رسولی از خودشان مبعوث شد که آنان را به

۱- ۱۸) -المیزان،ج ۱۲،ص ۳۷۵.

شکرگزاری نسبت به خدا خواند،ولی دعوت او را نپذیرفتند و خدا آنان را به عذابی سخت گرفتار کرد.

وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ

- پس رسولی از خود ایشان بر آنان مبعوث شد که او را تکذیب کردند،و سپس گرفتار عذاب خدا شدند در حالی که ستمگر بودند.» در پایان این درس قرآن کریم شایسته است که چند نکتهٔ مهم را مطرح سازیم:

الف:داستان این شهر یا روستا که معمولا در هر دوره از زمان تکرار پیدا می کند،به ما چنین الهام می کند که مؤمن باید در مقابل فشاری که گاه شدیدتر از فشار بیم دادن است ایستادگی کند،و آن فشار تحریک و اغراء است،چه با آسایش و امنیت آزمندی نفس و شهوت آن افزایش پیدا می کند،و در نتیجه احتمال غافل ماندن از خدا و از حقوق ایمان آوردن به او نیز بیشتر می شود.

/۶ در آن حال که عمار در معرض تهدید قریش قرار گرفت و بیشتر اصحاب پیامبر(ص)با او بودند و با ایمان خویش در برابر بیم دادن بزرگ ایستادگی نشان دادند،بعضی از اصحاب پیغمبر را دنیا پس از پیروزی آنان در اسلام،فریب داد،و چنان در اموال مسلمانان فرورفتند که-به گفتهٔ امام علی(علیه السلام)-همچون «فرورفتن شتران در گیاهان بهاری»می نمود.

به همین سبب در آیات(۱۱۲ و ۱۱۳)دربارهٔ ضرورت رو به رو شدن با فشار فریفته شدن و به دنیا پرداختن تأکید شده است،و این پس از آن است که در آیات(۱۰۶-۱۱۱)در همین درس دربارهٔ مسئولیت مواجههٔ با ارهاب و بیم دادن جاهلی تأکید شده بود.

ب:پروردگار مهربان ما پیامبران را در مراحل ضعف و فروافتادن تمدنها به رسالت مبعوث می کند،تا از انحطاط مجتمع جلوگیری به عمل آید،ولی اغلب جوامع پیش از آن همراه با عوامل دیگر این فروافتادن اجتماعی تا پایان دردناک آن پیش می روند،و به همین گونه رسول این قریه مبعوث شد و چون او را تکذیب کردند

گرفتار عذابی دردناک شدند.

ج:در آغازهای این سورهٔ کریمه اشاره کردیم که سیاق آن الهامبخش روشهای بحث و راه یافتن به معرفت سخن می گوید،و در این درس خدا معنی ایمان را که از بالاترین درجات علم است به یاد ما می آورد،به همان گونه که آیهٔ کریمه ای از آن-نخستین آیه-به مسئولیتی اشاره کرده است که در پی ایمان می آید و بلکه جوهر آن است،و همچنین به استثناهایی که در مسئولیت پیش می آید.

و یک حدیث نبوی شریف به این آیه در این زمینه اشاره کرده و گفته است:«خدا از امت من چهار خصلت را نادیده گرفته:خطا،نسیان،اجبار،و آنچه بدان توانایی ندارند و این در کتاب خدا نیز آمده است: إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ . (۱)

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹]

اشاره

فَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اُشْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةَ وَ اَلدَّمَ وَ لَحْمَ اَلْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّهِ بِهِ فَمَنِ اُضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ اَلْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ إِنَّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى اَلَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا اَلسُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

۱- ۱۹) -همان منبع،ص ۳۵۹.

معنای واژه ها

۱۱۵[غیر باغ]

:این که خواستار حرام برای لذت یا به خود اختصاص دادن نباشد.

[و لا عاد]

:و نه این که از حدّ سد رمق و رفع گرسنگی تجاوز کند.

۶/

راه سپاسگزاری از نعمتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که شخص از نعمتهای خدا شکرگزاری کند،ناگزیر می بایستی از حدود تصرف در آنها آگاه باشد،و به مناسبت بحث از علم و ایمان و کفر و ارتداد که در گذشته به میان آمد،این درس کریم به ما فرمان می دهد که به شرطی باید از روزی خدا بخوریم که بدانیم از لحاظ محل پیدایش آن حلال است و از ناحیهٔ خود آن خوردنی پاکیزه و قابل خوردن،ولی بر ما لازم است که حقوق نعمت را ادا کنیم و برای دست یافتن به بعضی از آنها نسبت به غیر از خدا خضوع و خشوع نشان ندهیم.

نیز بر ما لازم است که در دین به فهمیدن احکام دست یابیم،و هیچ چیز را بنا بر هوا و هوس خویش حلال یا حرام نشناسیم.خدا مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه ای را که نام جز خدا در هنگام ذبح آن به جای نام خدا بر زبان آمده باشد

نخوریم،اما اگر این خوردن ناگزیری باشد و در آن تجاوز از حد نیاز و اسراف صورت نگیرد،خدا آن را می آمرزد،و نباید زبانهای ما به حلال بودن و حرام بودن از ناحیهٔ خودمان به حرکت درآید که این دروغ بر خدا بستن و افتراء است،و آن کس که چنین کند رستگار نخواهد شد،از آن جهت که جز متاعی اندک به دست نخواهد آورد و عذابی دردناک را باید تحمل کند.

خدا چیزهای دیگری را به سبب ستمگری مردمان حرام کرده،به همان گونه که در آیات دیگری اشاره به آن کرده است که ۶/ چیزهایی را بر بنی اسراییل به سبب ستمگری آنان حرام کرده بوده است.

گاه انسان عملی ناپسند را به سبب نادانی انجام می دهد و سپس توبه می کند و آنچه را که با عمل خود تباه کرده بود به ترمیم آن می پردازد،و خدا آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

حدود بهره مندی از نعمتها

[۱۱۴]

عمل کردن به عدالت در معاش با بهره مندی به صورت مناسب و شایسته از رزق خدا صورت پذیر می شود،و آن کسان که خود را از بهره مند شدن از نعمتهای خدا محروم می سازند و چنان می پندارند که این کار زهد و پرهیزگاری است،باید بدانند که این از تعلیمات آسمانی به دور است،چه پروردگار ما می گوید:

فَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ

-پس از آنچه خدا روزی شما قرار داده است بخورید.» ولی سر حدّ و مرز برای این بهره مندی وجود دارد،از این قرار:

الف:این که روزی از سهمیهٔ خودت باشد،نه از حق دیگران،تا خوردن آن بر تو حلال شود.

ب:این که طیب و پاکیزه باشد،پس خوردن چیز پلید همچون نجس و

حشرات-و پلیدیهای چیزهای زیانبخش و گندیده-روا نیست.

ج:این که حق نعمت را ادا کنیم،به این که بدانیم از جانب خدا است، و سپس ناکامان را فراموش نکنیم،و چون با مصرف کردن نعمت نیرومند شدیم، پس از سپاسگزاری از خدا به عمل خیر بپردازیم.

حَلاٰلاً طَیِّباً وَ اشْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّٰاهُ تَعْبُدُونَ

-که حلال و پاکیزه باشد و اگر خدا را می پرستید سپاسگزار نعمت او باشید.» [۱۱۵]

و روا نیست که شخص چیزهای پاکیزه را به نام دین بر خود حرام سازد،و چیزهای حرام /۶ معین و شناخته شده است.

إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ

-بر شما حرام کرد مردار و خون و گوشت خوک و هر چه را که در هنگام ذبح به نام جز خدا ذبح شده باشد.» یعنی به نام بتان که جاهلیان در برابر بتانشان به ذبح می پرداختند.

فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

-پس هر کس که ناگزیر از آن باشد که از حرام شده ها،بدون این که خود طالب آن باشد یا از حد نیازمندی تجاوز کند،بهره مند شود(بداند)که خدا آمرزنده و مهربان است.»

چگونه از خدا سپاسگزاری کنیم؟

[۱۱۶]

و برای آن که شکرگزار پروردگارمان باشیم،ناگزیر باید ملتزم به رعایت حدود و شرایع او باشیم،و از تحقیق در درستی قوانین شرعی جاری غافل نمانیم،و به همین سبب پروردگارمان ما را از آن بر حذر داشته است که ندانسته احکامی صادر کنیم یا به پیروی از چنین احکام گردن نهیم.

وَ لاٰ تَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هٰذٰا حَلاٰلٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ لاٰ یُفْلِحُونَ

-و با دروغی که زبانهای شما می سازد نگویید که این حلال است و آن حرام و این دروغ را بر خدا مبندید و(بدانید)که کسانی که دروغ بر خدا می بندند رستگار

نخواهند شد.» پس آنچه مایهٔ سعادت و خوشبختی انسان می شود دین حق است،و از هوا و هوسهایی که سبب افترا و دروغ بستن می شود و به آن نام دین می بندند هیچ خوشبختی و سعادتی به دست نمی آید!!

کیفر دروغ و بدعت

[۱۱۷]

پایان کار بدعتگذاران و دروغگویان و دروغبندان دردناک است، و بهره مندی آنان از دنیا اندک.

مَتٰاعٌ قَلِیلٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

-متاعی اندک(در این دنیا نصیب آنان می شود)و عذابی دردناک خواهند چشید.» از این آیه معلوم می شود که بدعتگذار تغییری در دین نمی دهد مگر برای تسکین هوای نفس خود یا نفس ۶/ سلطان و حاکم،و برای تحقق بخشیدن به مصلحتی ذاتی که خدا ما را از آن بیم داده و به عذابی دردناک تهدید کرده است که در مقابل آن خواهیم چشید.

[۱۱۸]

اینک سؤالی که پیش می آید چنین است:اگر محرّمات منحصر به چیزهایی باشد که پیش از این ذکر شد،پس به چه سبب بر بنی اسراییل چیزهای فراوانی از خوراکیها و جز آن حرام شده است؟! پروردگارمان در پاسخ این سؤال می گوید:

وَ عَلَی الَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا مٰا قَصَصْنٰا عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَ لٰکِنْ کٰانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

-و بر جهودان چیزهایی را حرام کردیم که پیش از این تو را از آن آگاه ساختیم،و ما به ایشان ستم روا نداشتیم بلکه خود بر خویشتن ستم می کردند.» بر خودشان تنگ گرفتند و ستم کردند،پس خدا چیزهایی را که بر ایشان حلال بود حرام ساخت،و در آیه ای دیگر آمده است: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ -پس به سبب ستمی که از یهودیان صورت گرفت،

بر ایشان چیزهای پاکیزه ای را که حلال بود حرام ساختیم»(سوره النساء/آیهٔ ۱۶۰).

توبه و اصلاح

[۱۱۹]

ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا اَلسُّوءَ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ -سپس پروردگارت برای کسانی که از روی نادانی به کار بد پرداختند و پس از آن توبه کردند و اصلاح شدند،پس از آن آمرزندهٔ مهربان است.» گاه فهم و علم شخص ناقص و محدود است و فرصت کافی برای جبران کار زشت خود به دست نیاورده،پس به سبب احمقی خویش(و نه به سبب نادانی)گناهی مرتکب می شود و به محض آن که به حال عادی خود بازمی گردد،از آن توبه می کند،و خدا آنچه را که پیش از آن از او صادر شده می آمرزد.

جهالت غیر از جهل است،پس جهل و ندانستن عذر شرعی در بعضی از موضوعات و احکام است،و با حق قبول توبه ای که خدا به صاحب جهالت وعده داده است تناسبی ندارد،در صورتی که جهالت عذر شرعی نیست،چه کافی است که صاحب آن به صورت مجمل و مختصر از حدود واجب شرعی که بر عهدهٔ او است آگاه شود ۶/ و امکان جستجو در آن باره پیدا کند و آن را بیابد.

در آیات متعددی کلمهٔ اصلاح بعد از توبه آمده،و این خود دلیل بر آن است که از توبهٔ ظاهری نفعی حاصل نمی آید،بلکه توبه باید نصوح و صادقانه باشد و حال شخص به وسیلهٔ آن اصلاح شود و از بد به نیک و از فاسد به صالح مبدل شود،و در آیه بحثهایی پیوستهٔ به علم اصول فقه وجود دارد که در کتابهای علمی مختص به آن می توان به آنها دسترس پیدا کرد.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]

اشاره

إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ کٰانَ أُمَّةً قٰانِتاً لِلّٰهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۲۰) شٰاکِراً لِأَنْعُمِهِ اِجْتَبٰاهُ وَ هَدٰاهُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۱۲۱) وَ آتَیْنٰاهُ فِی اَلدُّنْیٰا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَةِ لَمِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ أَنِ اِتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ مٰا کٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۲۳) إِنَّمٰا جُعِلَ اَلسَّبْتُ عَلَی اَلَّذِینَ اِخْتَلَفُوا فِیهِ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ فِیمٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) اُدْعُ إِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ اَلْمَوْعِظَةِ اَلْحَسَنَةِ وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۱۲۵) وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّٰابِرِینَ (۱۲۶) وَ اِصْبِرْ وَ مٰا صَبْرُکَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمّٰا یَمْکُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

سپاسگزاری از نعمت و برنامه های وحی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سپاسگزاری نعمت را افزایش می دهد،و مجتمع کافر در پوششی از گرسنگی و هراس قرار می گیرد،و فرد شاکر را خدا به صورت امتی برمی انگیزد و او را در گروه صالحان داخل می کند،چنان که ابراهیم که از گمراهی قومش خود را پاک کرد و به خدای واحد پیوست و سپاسگزار نعمتهای او شد،خداوند متعال او را

ص: ۱۴۷

بر گزیدهٔ خود قرار داد و به راه مستقیم هدایتش کرد،و در دنیا او را مشمول دریافت حسنات خود قرار داد،در آخرت به گروه صالحانش پیوست،و سپس رسول را فرمان داد که از برنامهٔ توحیدی دور از شرک او پیروی کند.

اما جامعه کافر و ناسپاس به نعمتهای خدا،مثلش همچون مثل بنی اسراییل است که دربارهٔ روز سبت(شنبه)اختلاف پیدا کردند،پس خدا آن را برایشان به تأخیر انداخت و شکار ماهی را در این روز بر آنان حرام ساخت و پروردگارمان در روز قیامت فرمان خویش را دربارهٔ آنان صادر خواهد کرد.

در پایان سوره خداوند متعال برنامه های وحی را در سه کلمه خلاصه می کند از این قرار:

۱-خواندن مردمان به راه خدا از روی حکمت،بدون آن که دعوت کننده عهده دار مسئولیت مردمان ۶/ از ایمان یا گمراهی آنان بوده باشد،بلکه ولایت و سروری این کار با خدای یگانه است.

۲-در هنگام قیامت کیفر به اندازهٔ گناه است،و انتقام به اندازهٔ جرم،و چشمپوشی از حق شخصی در راه خدا شایسته تر.

۳-با شکیبایی در برابر آزار مردمان ایستادگی کردن،بدون آن که مبلّغ و خوانندهٔ به خدا بر سرنوشت آنان اندوهناك شود یا از مکرشان در هراس افتد،بدان جهت که خدا با اهل تقوا و پرهیزگاری و احسان است و از آنان حمایت می کند.

شرح آیات:

اشاره

ابراهیم پیشوای سپاسگزاری

[۱۲۰]

بر انسان واجب است که شکر نعمتهای خدا گزارد،حتی در آن صورت که مجتمع پیرامون وی به این نعمتها کفران نشان دهد،مگر ابراهیم پیشوای عالی بشریت نبود که بر خلاف روش قوم نادان و جاهلی خویش به شکرگزاری نعمتهای خدا می پرداخت؟! إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ کٰانَ أُمَّةً -ابراهیم یک امت بود.»

اگر در عهد ابراهیم فرد مسلم و تسلیم شدهٔ دیگری به فرمان خدا وجود می داشت،خداوند متعال از او یاد می کرد،ولی تنها او بود که در برابر مجتمع فساد ایستاد و با آن چالش کرد...

قانِتاً لِلّهِ

-در برابر خدا خضوع و فرمانبری داشت،» و این خضوع وی برخاستهٔ از صمیم قلب بود.

حَنِیفاً

-و یکتاپرست بود،» و از راه گمراهی دوری جست و به راه خدای توانای دانا روی آورد.

۶/

وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ

-و از مشرکان نبود.» که پیرامون وی آکندهٔ از آنان بود.

در حدیثی مأثور از امام صادق(علیه السلام)آمده است که:«دنیا بود و در آن جز یک نفر نبود که خدا را می پرستید،و اگر دیگری جز او(در این پرستش)با او بود،از او با ابراهیم یاد می کرد،چه گفته است إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ پس او تا آن حد که خدا خواست در مقابل آن مشرکان بردباری نشان داد،و سپس خداوند تبارک و تعالی اسماعیل و اسحاق را به او بخشید و شمارهٔ آنان به سه رسید».

[۱۲۱]

آشکارترین صفتی از ابراهیم که با سیاق قرآنی در این جا مناسبت دارد،صفت شکر است که به سبب همین صفت خدا او را از میان میلیونها افراد بشر همزمان با وی برگزید و به راه راست او را رهبری کرد...

شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ

-که سپاسگزار نعمتهای او بود و خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد.» به همین گونه هر کس که سپاسگزار نعمتهای خدا باشد،خداوند متعال او را به راه راست هدایت خواهد کرد.

[۱۲۲]

و ابراهیم تنها نماند،بلکه خداوند فرزندان و ذریهٔ پاکیزه ای نصیب او کرد که دنیا را پر کردند،و او در آخرت در شمار صالحان محشور خواهد شد.

وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِینَ

-در دنیا

ص :۱۴۹

به او نیکی عنایت کردیم و در آخرت از صالحان است.» [۱۲۳]

و خدا او را پیشوای پیامبران و امام مردمان قرار داد،حتی این که پروردگارمان پیامبر بزرگ خود را فرمان داد که از دین و طریقهٔ ابراهیم پیروی کند، بدان جهت که او مستقیم و از لغزشها پاک بود.

ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

-و سپس به تو وحی کردیم که از ملت ابراهیم پیروی کن که یکتاپرست بود و از مشرکان نبود.» و خدا به هیچ وجه به پیروی از مشرک فرمان نمی دهد.

۶/

بنی اسراییل و آزمایش

[۱۲۴]

إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ -شنبه برای کسانی قرار داده شد که دربارهٔ آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند.» آیا معنی آیه در این سیاق قرآنی چیست؟! در تفسیر آمده است که«سبت»به معنی قطع و بریدن است،و روز شنبه بدان سبب به این نام خوانده شد که یهودیان فرمان یافته بودند که در این روز دست از کار بکشند.

سپس گفتند:اختلاف یهودیان در سبت بدان بود که آنان با فرمان خدا به استراحت کردن در این روز مخالفت کردند،پس این را برایشان واجب ساخت و این همچون ابتلا و آزمایشی برای ایشان بود.

بعضی گفته اند که:آنچه بر ایشان استراحت در آن واجب شد روز جمعه بود،و چون دربارهٔ آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند آن را عقب انداخت و شنبه را جایگزین آن ساخت.

شاید آیه به آن اشاره داشته باشد که بنی اسراییل به آن فرمان یافتند که روزی از هفته را دست از کار بکشند و به نیازمندیهای شخصی و خصوصی خود بپردازند،ولی در تعیین روز آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند،بلکه هر گروهی با

گروه دیگر در پرداختن به کسب به همچشمی و مسابقه پرداختند و همین سبب حیرت و سرگردانی آنان شد،و به همین جهت خدا شنبه را آن روز قرار داد تا اختلافات از بین برود،و این حکم امتحان و آزمایشی را برای ایشان داشت.

این گفته با سیاق مناسبتر است که دلالت بر آن دارد که بعضی از احکام شرعی بدان سبب وضع می شود که با اوضاع و احوال خاصی متناسب باشد،و پس از تغییر اوضاع و احوال آن حکم نیز از بین می رود،و این امری است که در بنی اسراییل فراوان صورت می گرفته است.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ فِیمٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ

-و پروردگارت در روز قیامت دربارهٔ آنچه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده بودند داوری خواهد کرد.» /۶

سفارشهایی برای مبلغان و خوانندگان به خدا

[۱۲۵]

در پایان سوره که آیات آن تقریبا به وحی اختصاص دارد،و به نام «نحل»خوانده می شود که خداوند به آن هر چه را که بخواهد وحی می کند، توصیه هایی به خوانندگان مردم به سوی خدا که حامل وحی به شمار می روند آمده است.

حکمت

اول آن توصیه ها دعوت کردن به سوی خدا با حکمت است،و آیات قرآن در سوره الإسراء که پس از این می آید،و همچنین در سورهٔ لقمان و در سوره های دیگر قرآن معنی حکمت را بیان کرده است که بعضی آن را جنبهٔ نظری علم می دانند ولی در واقع بیش از این است و از مجموعه ای از صفات نفسی و سلوکی بحث می کند که خدا در آیات آینده از آنها یاد کرده است...

اُدْعُ إِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ

-مردمان را با حکمت به راه پروردگارت بخوان.»

و این حکمت در سخن پاکیزه ای متجلی می شود که نه سستی در آن باشد و نه خشونت و درشتی،و آن حزمی است همراه با نرمی،و بلاغتی در وضوح،و زیبایی و جمالی در اتقان...

وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ

-و اندرز دادنی نیکو.» در هنگام بحث و جدال شایسته آن است که خشم خوانندهٔ به خدا برانگیخته نشود و احکامی زیانبخش و مخرب صادر نکند،و در برابر حریف از خود سستی نشان ندهد و از بعضی حقایق به طمع تسلیم شدن او به حقیقت چشم نپوشد...

وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ

-و با آنچه نیکوتر است به مجادلهٔ با ایشان برخیز.» و در حدیث شریف آمده است که جدال به احسن قرآن است و در این شک نیست /۶ که تفصیلهای سلوک نیکو در قرآن موجود است.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ

-و پروردگارت از هر کس داناتر است که چه کس از راه او گمراه شده،و راهیافتگان کیان اند.» پس متهم کردن مردمان به کفر و زندقه و ایستار سلبی و منفی نسبت به آنان اختیار کردن روا نیست،بلکه خدا به حساب آنان می رسد،و بر دعوت کننده و مبلّغ واجب است که دعوت آنان به سوی خدا را انجام دهد.

در حدیثی دراز معنی جدال به احسن چنین آمده است:به آن است که در همهٔ مراحل سخن گفتن از حق پیروی کند،و حقی را منکر نشود به این گمان که طرف مقابل حقی بزرگتر از آن را نفی کرده است،و باطلی را نپذیرد از آن جهت که -به پندار خود-حقی بزرگتر از آن را اثبات می کند،هرگز...شایسته چنان است که به وسیلهٔ خود حق به هدف حق برسیم.

آخرین سخن آن که:این آیه دلیل بر آن است که در اسلوب دعوت به سوی خدا باید حکومت و داوری عقل را مراعات کنیم.

ص :۱۵۲

عدل

[۱۲۶]

و توصیهٔ دوم به داعیان و مبلغان:ملتزم بودن به عدالت در برخورد با دشمنان است،پس نباید در عقوبت اسراف شود،بلکه باید دعوت کنندگان به خاطر مصلحت عامه از بعضی از حقوق خویش چشمپوشی کنند.

وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّٰابِرِينَ

-و اگر عقوبتی دیدید به مثل آن عقوبت کنید و اگر بردباری نشان دهید بدانید که این برای بردباران نیکوتر است.» در حدیثی مأثور از امام صادق(ع)آمده است که:هنگامی که رسول اللّه آنچه را که در حق حمزه بن عبد المطلب از طرف دشمنان صورت گرفته بود دید، گفت:«خدایا تو را می ستایم،و به تو شکایت می آورم،و از تو برای آنچه می بینم یاری می طلبم»و سپس گفت:«اگر پیروز شوم عقوبت می کنم و به مثله کردن و پاره پاره کردن دشمنان می پردازم»پس این آیه از جانب خداوند سبحانه و تعالی نازل شد: وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ /۶ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّٰابِرِينَ پس رسول خدا(ص)گفت«صبر می کنم،صبر می کنم».

استقامت و پایمردی

[۱۲۷]

و سفارش و وصیت سوم:صفات استقامت است.

وَ اصْبِرْ وَ مٰا صَبْرُكَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ

-و بردبار باش،و بردباری تو جز به خدا نیست و بر ایشان اندوهگین مباش و از مکری که می ورزند دلتنگ مشو.» پس بردباری با توکل بر خدا باید صورت گیرد،و شخص از تغییر کردن اوضاع و احوال و گفته های مردمان متأثر نشود،و در مواجهۀ با دشواریها سعۀ صدر داشته باشد.

[۱۲۸]

و در پایان سوره قرآن بر آن تأکید می کند که خدا خوانندگان به

خودش را به دو شرط تأیید می کند:

اول این که:از خدا بترسند.

دوم:به نیکوکاری و فرمانبرداری بپردازند.

إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ

-خدا با کسانی است که پرهیزگارند و از او می ترسند،و با کسانی که نیکوکاری می کنند.» امید آن داریم که خود از خوانندگان به خدا و از رهبران در راه او باشیم...

که او عزیز حکیم است.

ص :۱۵۴

سورهٔ اسراء

اشاره

ص :۱۵۵

فضیلت سوره:

از پیـامبر(ص)روایت است که گفت:«هر کس که سورهٔ بنی اسـراییل را بخوانـد و در هنگام یادآوری از پـدر و مادر رقت قلب پیـدا کنـد،در بهشت دو قنطـار از پـاداش به او داده می شود،و قنطـار هزار و دویست اوقیه است که هر یک اوقیه از آن نیکوتر است از دنیا و آنچه در آن است».

از صـادق(ع)نیز روایت است که فرمود:«هر کس سورهٔ بنی اسـراییل را در هر شب جمعه بخوانـد،از دنیا نخواهـد رفت مگر آن که قائم را درک کند و از اصحاب او باشد». (۱)

زمینهٔ کلّی سوره

شاید مهمترین موضوعی که در سورهٔ الاسـراء از آن بحث می شود،مسـئولیت انسان از اعمال خودش در موضوع رسالت الاهی بوده باشد.و سوره از گروهی از

۱- ۱) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۹۳.

مسئولیتهای شخص در برابر اجتماع سخن می گوید که از والدین آغاز می شود و به دیگر مردمان پایان می پذیرد.

در سوره مسئله شرک آوردن به خدا به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد،مگر چنان نیست که شرک ریشهٔ فساد و سبب شانه تهی کردن از مسئولیتهای انسان است؟ نیز در آن به تفصیل از نقشه های شیطان برای اغوا و برانگیختن بشر به کارهای زشت سخن به میان می آید،و قرآن مثالهای تاریخی متعدد در این خصوص می زند.

سوره با داستان فرزندان اسراییل همچون مثلی برای یک مجتمع آغاز می شود که گاه تلاش می کند و زمانی دیگر شجاعت خود را از دست می دهد،و به آن پایان می پذیرد.

این خلاصهٔ گفتار در چارچوب سوره است،و اما تفصیل آن بدین صورت است که زندگی بشر وسیله ای برای تجسم پیدا کردن سعی و کوشش او است،و این خلاصه ای از گفته ها در تمامی سورهٔ اسراء است،و نیز خلاصه ای از رسالتهای خدا را در اختیار ما قرار می دهد که در واقع همهٔ آنها یک حقیقت را جلوه گر می سازند.

۶/ پس از آن که قرآن به واقعهٔ اسراء و معراج اشاره کرد،بر ما معلوم می شود که معراج این امر را یادآوری می کند که خدا شنوای بینا است،و بنا بر این علم او بر بندگانش احاطه دارد و همین الهامبخش ما به ضرورت پرهیزگار بودن ما و ترسیدن از او می شود آیهٔ(۱).

و خلاصهٔ کتابی که خدا بر بنی اسراییل فرو فرستاد این است که جز خدا وکیل برای خود انتخاب نکنند(۲)چه شرک آوردن به خدا ریشهٔ هر تباهی و گمراهی است.

مگر آنان از ذریهٔ کسانی نبودند که پروردگارشان آنان را همراه با نوح در کشتی از جایگاهشان خارج ساخت تا از طوفان نجاتشان دهد.و نوح بندهٔ

سپاسگزار خدا بود(۳).

آری،ولی آنان فساد کردنـد(یا فساد می کننـد)دو بار در زمین،و کیفر خود را دریافت خواهند کرد(۵)،چه خدا پس از آن که وقت کیفر دادن به ایشـان می رسـد،در بـار اول بنـدگان نیرومنـدی را بر ایشـان مسـلط می سـازد که تخت فرمـانروایی آنان را واژگون سازند(۶).و پس از آن که بـار دیگر قـدرت خود را بازیافتنـد،میعـاد بار دوم فرا رسـید و خـدا آنان را گرفتار هلاکت سـاخت.برای چه؟ برای آن که خـدا در پـاداش احسـان و نیکی به ایشـان احسان و نیکی کنـد،و در برابر بـدی کیفری موافق با آن(۶-۷)،و سـنت خـدا در تاریـخ چنین است و جزای هر مجموعه را در برابر خلاصـهٔ کارهـای آنـان به ایشـان می دهـد،و در آخرت جهنم را زندان کافران می سازد(۸).

هدایت از خدا است که به میانجیگری قرآن به ما می رسد.اما ایمان و عمل صالح کاری است که بشر برای خود می کند،و در برابر آن پاداش بزرگ نصیب او می شود،در صورتی که کفر برای صاحب آن عذابی دردناک آماده می سازد (۹-۱۰).

جزاء تأخیر پیـدا می کنـد.و انسان عجول است و به همان گونه که خواسـتار خیر است و برای رسـیدن به آن دعا می کند،برای نرسیدن شر به دعا کردن می پردازد.ولی جزا می رسد(۱۱).

نگـاهی به آیات بیفکن،آیا چه می بینی؟ آیت شب را می بینی که خـدا به حکمت خویش آن را محو می کنـد،و آیت روز را می بینی که خدا آن را با حسن تدبیر خویش وسـیلهٔ دیدن و بصیرت قرار می دهد /۶ تا برای دست یافتن به معاش خود در آن تلاش کنی و سالها را بشماری و از حساب و محاسبه آگاه شوی.

پس هر چیز نظم و سامـانی دارد،و با تقـدیر و تـدبیر فراهم آمـده،و آن کس که مـدبّر کارهای روز و شب و تنظیم کننـدهٔ آنها است،در این باره به تفصیل برای ما سخن گفته است.

پس آیا روا است که بشر از این نظام و سازمان خارج شود؟هرگز.بلکه او نیز محکوم است که خود تلاش کند،و آنچه می کند در صحیفهٔ عملی که به گردنش آویخته است ثبت می شود،تا این کتاب را در روز قیامت گسترده ببیند و بخواند.

به او گفته می شود که کتابت را بخوان و به حساب خودت برس،تا اگر خطاکار بوده باشی خودت خویشتن را محکوم کنی(۱۲-۱۳).

هدایت یافتن بستهٔ به کوشش خودت و گمراه شدن برخاستهٔ از خود تو است،و هیچ کس بار گناه کسی دیگر را بر دوش نمی گیرد،و پروردگارت تا به رسول خویش مردمان را از کارهای زشت بیم نداده باشد،آنان را در برابر گمراهی عذاب نمی کند،و به همین گونه در آن هنگام که زمان هلاك شدن و برافتادن سرزمینی فرارسد،رسولی را می فرستد تا در مرکز آن مترفان و پیشوایان انحرافشان را از عذابی که خواهد آمد بیم دهد،ولی آنان از فسق و نافرمانی خدا بازنمی ایستند.

چون چنین شود حجت تمام شده است و آن دیار و مردم آن را به هلاکت می رساند.

بدین گونه خدا بسیاری از مردمان را،پس از طوفان نوح،برانداخته و به هلاکت رسانیده است.و هلاك فراگیر بهرهٔ مفسدان و تبهکاران خواهد شد و خدا آگاه و بینای به گناهان بندگان خویش است و به وقت خود عذاب را برایشان نازل خواهد کرد،پس نباید کسی چنین گمان کند که خدا از او غافل است (۱۴-۱۷).

تلاش و کوشش واقعا نتیجه بخش است،ولی به نیت افراد بشر بستگی دارد.پس آن کس که خواستار دنیا باشد خدا به اندازه ای که سنتها و حکمت او مقتضی آن است به او می بخشد.ولی جزای او در آخرت جهنم است که نکوهیده و طرد شده به آتش آن خواهد رسید.

اما آن کس که خواستار آخرت باشد و برای دست یافتن به پاداش آن تلاش کند،خدا پاداش کوشش و تلاش را به اندازهٔ لازم به او خواهد داد.

/۶ خدا به اوّلی در دنیای او مدد می رساند و به دومی در آخرتش.و عطای

پروردگار دور از دسترس همگان نیست،و بدین گونه زندگی بشر را مولود اراده و کوشش خود او قرار داده است.

به همان گونه که رزق و روزی مردمان در دنیا-به سبب تفاوت داشتن تلاش آنان با یکدیگر-متفاوت است،به همین گونه پاداش در آخرت نیز متفاوت خواهد بود(۱۸-۲۱)و سپس پروردگارمان ما را از شرک ورزیدن به خودش بر حذر می دارد(و چنان می نماید که مراد از آن در این جا پیروی از سنتها و روشهای اجتماع است که به ملامت دیدن و ناکامی و خذلان می انجامد)(۲۲).

او به ما فرمان می دهد که جز او را پرستش نکنیم(و به عبادت پدران نپردازیم و فرمانبردار فشارهای جامعه نشویم)ولی بر ما لازم است که با مردمان پیوستگیهای مثبت برقرار سازیم(در چارچوب یکتاپرستی)که مهمترین آنها احسان نسبت به پدر و مادر است و مخصوصا در هنگام رشد و رسیدن به سالهای پیشرفته تر عمر،و نسبت به آنان بخشنده دست بودن و طلب آمرزش برای ایشان(۲۳-۲۵).

پس از والدین فرد مؤمن ملتزم به مراعات حقوق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان است،و باید از تبذیر و ولخرجی خودداری کند،چه تبذیر او را در صف شیاطین(و گردنکشان و طاغیان)و کافران به خدا قرار می دهد که شکر نعمتهای خدا را نمی گزارند،و در هنگام اعراض و جدایی(مادّی)از آنان ناگزیر باید احسان(معنوی)را با گفتار شایسته از آنان دریغ ندارد(۲۴-۲۸).

پروردگار به ما امر می کند که در انفاق میانه روی را اختیار کنیم،نه بخلی داشته باشیم که مایهٔ بسته شدن دستها می شود،و نه اسرافی که به ملامت دیدن و تنگی می انجامد،مگر خدا به بندگان خویش رزق را به اندازه مقدر نمی کند،پس چرا به بخل یا اسراف بپردازیم(پس بر ما لازم است که از اصول حکمت در مصرف همچون پروردگار خودمان سبحانه و تعالی پیروی کنیم)و چرا باید به سبب ترس از فقر،با وجود پروردگار رزّاق و روزی دهنده،به کشتن فرزندان خودمان بپردازیم(۲۹-۳۱).

همان گونه که خدا از کشتن فرزندان در چارچوب مسئولیت خانوادگی

(که افکندن جنین را نیز شامل می شود)نهی می کند،از زنا به عنوان گناهی بزرگ و رفتاری بد نیز ما را بر حذر می دارد.

در چارچوب مسئولیتهای اجتماعی آدمکشی را،جز به حق،حرام کرده است.و برای ولیّ کسی که کشته شده حق قصاص کردن را مقرر داشته است.و از زیاده روی در قتل نهی می کند و به او مژده می دهد که پیروزی با او است /۶ (۳۲-۳۳).

اینها از مسئولیتهای انسان در برابر مردم است،و در سه کلمه خلاصه می شود:توحید(و فرمانبردار نشدن نسبت به رسوم و آداب و فشارها)و احسان و پاسداری از حقوق دیگران و محترم شمردن آن.

در درس هفتم نزدیک شدن محض به مال یتیم را حرام دانسته است(مگر آن که این نزدیک شدن نیکوتر از دوری جستن باشد)و به وفاداری به پیمان و به درست پیمودن پیمانه و وزن در معاملات فرمان می دهد.

شاید این مسئولیتهای اجتماعی و آنچه پس از این می آید سبب آن باشد که گذرگاههایی که از آنها ستمگری به کیان و هستی مجتمع راه می یابد جلوگیری شود،چه برپاداشتن عدل امکان ندارد مگر این که همهٔ درهای ظلم و مدخلهای طبیعی برای شیوع یافتن آن در اجتماع بسته شده باشد.و نیز پروردگار به لزوم پیروی از علم،و ترک بدگمانی و خودداری از تکبر و استکبار در زمین فرمان می دهد.و این را از حکمتی می داند که پروردگار پیروی از آن را به بندگان سفارش کرده و یگانه شمردن خدا سبحانه و تعالی همهٔ آنها را شامل می شود (۳۶-۳۹).

آری،ساختن جامعه با فضیلت استوار شدهٔ بر شالوده ای دور از تهمتها و برابر بودن همگان در برابر قانون است.

و خدا از شرک نهی می کند،مگر نه چنان است که شرک اساس هر جریمه و گناه است،و بهانهٔ رایجی برای هر فساد و از مسئولیت شانه تهی کردن؟ آیا این درست است که خدا برای آنان پسران را برگزید و از فرشتگان برای

خودش دختران،و این بهتانی بزرگ است.و قرآن برای ایشان از هر گونه مثل زده است ولی آنان بر بیزاری و نفرت خویش افزوده اند(۴۰-۴۱).

اگر آن خدایان،چنان که می پندارند وجود می داشتند،به چالش با سلطه و قدرت پروردگار صاحب عرش برمی خاستند،هرگز.خداوند منزه و برتر از آن چیزی است که می گویند.وجود آسمانهای هفتگانه و زمین گواه بر ۶/ قدسیت مقام او است و تسبیح او می کند،و هر چیز به حمد او در تسبیح است،ولی بشر از فهمیدن تسبیح و تنزیه آنها عاجز است.و خدا نسبت به نافرمانان و گنهکاران بردبار است و برای مؤمنان آمرزنده و مهربان.

اما درس هشتم از خطرهای کافر شدن به زندگی دیگر در آخرت سخن می گوید،و از این که خداوند میان رسول و کسی که به آخرت ایمان نمی آورد، حجابی پوشیده قرار می دهد که بر قلبهای کافران پوششی به جود می آورد و به همین جهت است که قرآن را نمی فهمند و خدا در گوشهای ایشان سنگینی و ناشنوایی پدید می آورد که هر گاه رسول در قرآن از یکتایی پروردگار خویش یاد می کند پشت می کنند و گریز و بیزاری خویش را آشکار می سازند.

تراکم یافتن نادانی و گمراهی و تعصب بی جا آنان را چنان کرده است که از پشت شبهه های باطل به سخنان رسول گوش می دهند،پس می گویند که او مردی گرفتار جادو شده است و به همین سبب گمراه شدند و به راه رسانندهٔ به حقایق هدایت نمی شوند.و آنان را می بینی که رستاخیز را انکار می کنند و می گویند:مگر ممکن است پس از آن که آدمی از دنیا رفت و استخوانهای او به صورت پاره هایی از خاک درآمد،بار دیگر خدا او را بیافریند؟!(۴۵-۴۹).

بدین گونه شبهه ها به صورت پردهٔ پوشیده ای میان آنان و قرآن و فهم حقایق آن درمی آید.

خدا آنان را سخت رد می کند و به یادشان می آورد که اگر از سنگ یا آهن یا از هر چیز دیگر که در نظر ایشان بزرگ است می بودند،خدایی که نخستین بار آنان را آفرید قادر بر آن است که بار دیگر آنان را به زندگی بازگرداند.سپس

می گویند:چه وقت؟و خدا می گوید که ممکن است آن زمان نزدیک بوده باشد.و آن روزی است که خدا آنان را می خواند پس به ستایش او دعوت را اجابت می کنند و چنان گمان دارند که در دنیا یا در عالم برزخ چند روزی بیشتر نبوده اند(۵۲).

از آن جا که شیطان دشمنی آشکار است،بر بندگان خدا لازم است که کلمات خود را چنان برگزینند که شیطان نتواند فساد کند و آنان را به جان یکدیگر بیندازد.

این که تعصب را برای قوم خود یا پاکیزه نشان دادن خویش ترک کنند، چه خدا به آنان داناتر است و هر که را خواهد می آمرزد و هر که را خواهد عذاب می دهد(۵۳-۵۵).

درس نهم بعضی از مسئولیتهای اجتماعی را که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند بیان می کند.

۶/ شاید مبارزات داخلی برخاستهٔ از بازمانده ها و رسوبهای شرک بوده باشد.

پس بیان بار دیگر به ابطال شرکای پنداری خدا بازمی گردد و می گوید که از آنان هیچ کاری برای یاری کردن به ایشان برنمی آید(۵۶).

بلکه آنان نیز به نوبهٔ خود در صدد یافتن راهی به سوی خدای پروردگارشانند و به او امید دارند و از او بیمناکند.

و همهٔ شهرها و مردم آنها پیش از روز قیامت در معرض هلاک قرار خواهند گرفت،که یا با عذاب صورت پذیر می شود و یا به مرگ.و پیشینیان آیات خدا را تکذیب کردند و مستحق عذاب شدند.و چون خدا خواستار هلاک آنان نبود،این عذاب را بر ایشان نازل نکرد،چه اگر به ایشان می رسید و پس از آن کافر می شدند سبب هلاک آنان را فراهم می آورد.و چون خدا به قوم ثمود که خواستار آیتی از او بودند شتر ماده را که آیتی مایهٔ بصیرت بود بخشید،به آن کفران ورزیدند و به همین جهت هلاکشان کرد.و حکمت آیات بیم دادن است تا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ -شاید هدایت شوند»(۵۷-۵۹).

به همین سبب خدا در عالم رؤیا چیزی را به رسول خویش نشان داد تا آن

را مایهٔ آزمایش آنان قرار دهد،به همان گونه که آنان را از درخت لعنت شده آگاه ساخت و بیمشان داد و سپس بر طغیان خویش افزودند(۶۰).

بدین گونه آیات تنها برای بیم دادن ایشان بود،و نه برای فرود آمدن عذاب بر ایشان.

یک پرسش مهم باقی می ماند:شرک اساسا برای چیست،و چرا مردمان اطاعت و فرمانبرداری را تنها مخصوص به خدا قرار نمی دهند،یا مخصوص کسی که خدا فرمانبرداری از او را وظیفهٔ ایشان قرار داده است،و چرا در زمینهٔ یک مجتمع مسلمان درختی ملعون همچون بنی امیه رشد می یابد و سروری و سیادت خویش را بر مردم تحمیل می کند؟در آیات درس دهم پاسخ این پرسش را به دست می آوریم که از آن داستان آفرینش و این که چگونه شیطان دشمن فرزندان آدم شد و نقشه های حیله گرانهٔ او از چه قرار است بر ما آشکار می شود.

داستان در آن هنگام آغاز شد که عصبیت ذاتی شیطان را فراگرفت و مدعی آن شد که خمیرمایهٔ او برتر و بالاتر از خمیرمایهٔ آدم است،و از سجده کردن به آدم ابو البشر که همهٔ فرشتگان به او سجده کرده بودند امتناع ورزید.

خدا او را تا روز قیامت مهلت داد،و در استیلای بر فرزندان آدم با خدا به چالش برخاست و خدا او را از این امر آگاه کرد که:

/۶ اولا:او سرانجام همراه با پیروان خود زیان خواهد دید.

ثانیا:این که با همهٔ وسایل مکر و حیله ای که در اختیار دارد،هیچ تسلطی بر بندگان خدا پیدا نخواهد کرد،زیرا که آنان بر خدا توکل دارند،و خدا برای وکالت بسنده است.

اما نقشه های شیطان چهار است:گمراه کردن از راه تبلیغ،ترساندن،و تباه کردن نظام اقتصادی و تربیتی،و غرور(۶۵).

ولی خدا کسی است که کشتی را در دنیا به پیش می راند و زیان را از آدمی دور می کند.و او کسی است که چون بخواهد سرزمینی را با مردم آن در دل زمین فروبرد،یا باد سخت ویرانگری فروفرستد،هیچ کس نمی تواند در مقابل او

ایستادگی کند و آنان را نجات دهد.

او است که به فرزندان آدم کرامت عنایت کرده است،و آنان را در خشکی و دریا به حرکت درمی آورد،و بر بسیاری از آفریده های خود فضیلت و برتری بخشیده است(۷۰).

بدین گونه کید و مکر شیطان سست است،بدان جهت که ولایت مخصوص خدا است و دین برای او و امر به دست او،و او است که کرامت انسان را می خواهد در صورتی که دیگران خواستار گمراه کردن اویند.

و ریسمان رهایی از امواج کید و مکر شیطان قرآن است.

چگونه باید در برابر مکر شیطان مقاومت کنیم؟و مبارزهٔ میان فرزندان آدم و ابلیس به کجا پایان می یابد؟و چه عبرتهایی از تاریخ در این زمینه می توان گرفت؟ چنان می نماید که درس یازدهم در پیرامون این پرسشها گردش می کند.

با گفتار دربارهٔ پیشوایی آغاز می شود که حدود خطر بشر را محدود می کند.

پس در روز بعث خدا هر گروه را به نام پیشوای ایشان فرامی خواند،و اختلاف مردمان در آن است که بعضی با نامهٔ اعمال در دست راستشان پیش می آیند و آن را می خوانند،و بعضی کور به محشر می آیند /۶ ،و پیشوای راهنما وسیله رهایی از مکر شیطان است.

قرآن پس از آن بیان می کند که چگونه رسول در معرض فشار تبلیغاتی قرار گرفت تا او را از آنچه به وی وحی می شود دور سازند و به چالش با او بپردازند.و رسول خدا برای ما نمونه و سرمشقی نیکو است،و به ما می آموزد که چگونه در برابر فتنه با توکل بر خدا ایستادگی کنیم که رسول(ص)چنین کرد و خدا او را ثابت و استوار نگاه داشت.و این مثلی برای امر گمراه کردن است،و قرآن مثلی برای مسئلهٔ ترساندن می زند که نزدیک بود پیامبر را از روی زمین بردارند و اگر چنین می کردند پس از آن جز اندکی برجای نمی ماندند.و این سنت خدا است(۷۷).

برای رو به رو شدن با اغوا و فریب ابلیس بر ما واجب کرده است که

نمازهای پنجگانه را برپا داریم و ما را به نماز مستحبّ شب فرمان می دهد که به توسط آن به پیامبر خویش مقامی ستوده و پسندیده بخشید.

برای آن که محافظ نظام اقتصادی و اجتماعی و تربیتی سالم باشیم و از تباهی کردن ابلیس در آن جلوگیری کنیم،بر ما لازم است که از خدا خواهان آن شویم که در ورود و خروج در کارها خواستار آن باشیم که خدا ما را موفق بدارد،و از جانب خود سلطه ای به ما عنایت کند که یاور ما باشد،و این که اطمینان داشته باشیم که حق پیروز است و باطل از میان خواهد رفت(۸۱).

برای ایمنی از مکر و تلبیس ابلیس بر ما است که به دو امر برخیزیم:

۱-به ریسمان قیادت و پیشوایی الاهی تجسم یافتهٔ در شخص رسول اللّه(ص)و خلفای او از پیشوایان و فقیهان پس از وی متمسک باشیم و بر روش او رفتار کنیم.و آیات این درس از صفات رسول در ایستادگی و شکیبایی و توکل و اطمینان داشتن به خدا سخن گفته است و گویی آنها برترین صفات برای آن پیشوا است که ما را از مکر شیطان در امان نگاه می دارد.

۲-تمسک جستن و عمل کردن به قرآن و آن را ریسمان محکم خدا دانستن.و در آیات درس دوازدهم آمده است که قرآن برای مؤمنین شفا دهنده و رحمت است،در صورتی که ستمگران را جز زیانکاری و خسران چیزی نمی افزاید، و امکان آن هست که از آیات این درس چگونگی استفادهٔ از قرآن و متمسک شدن به آن را استفاده کنیم،با این بیان که انسان به نعمتهایی که به او می رسد مغرور شود، که چون بیاید اعراض کند و از آنها دور شود،و چون از دست برود ۶/ یأس او را در زیر فشار قرار دهد.

مردمان با یکدیگر اختلاف دارند و هر کس بنا بر روش خود عمل می کند،و خدا می داند که راه برگزیدهٔ کدام یک از آنان بهتر به هدایت می انجامد.

اما قرآن از جانب خدا است و معجز است که اگر جن و انس به مدد یکدیگر برخیزند نمی توانند به چالش با آن برخیزند،و در آن از هر چیزی مثلی آمده است،و آنان خواستار آیات مادی اند بدون آن که به این امر توجه داشته باشند که

رسول بشر است و قرآن از خدا است،و بر او تنها وظیفه ابلاغ کردن آن به مردمان است.

شاید در این درس مهمترین محورهای این سوره قرار گرفته باشد،و آن اختصاص به مسائلی دارد که در پیرامون رسالت دوران می کند.و آن کس از آن بهره مند تواند شد که مؤمن به آن بوده باشد،و اما ستمگری که از نعمتهای خدا اعراض می کند و به آنها پشت می کند،و کسانی که با مقیاسهای مادی عمل می کنند،از وحی سودی عایدشان نمی شود.

چرا مردمان به هدایتی که برای ایشان آمده است ایمان نمی آورند؟و مهمترین عقبه ها و دشواریها در راه ایمان آوردن آنان به رسالتهای خدا چیست؟ اولا:این پندار ایشان است که رسول می بایستی فرشته بوده باشد.

ثانیا:شکی است که به بعث و نشور در روز بازپسین دارند.

بدین گونه آیات درس سیزدهم موانع و گردنه های دشوارگذری را که شیطان در راه ایمان آورده به رسالت پدید آورده است،از سر راه برمی دارد (۹۴-۹۹)و توضیح می دهد که فرستاده می بایستی از جنس کسانی باشد که بر ایشان مبعوث شده است،و اگر ساکنان زمین از فرشتگان می بودند،فرشته ای به عنوان رسول برای هدایت آنان مبعوث می شد.

پس از بیان این امر که خداوند سبحانه و تعالی گواه بر صدق و درستی رسالت پیغمبر است،و این که هدایت به دست خود او است،و هر کس را که او گمراه کند هیچ هادی و ولی و سروری نمی تواند برای خود پیدا کند،و کور و کر و گنگ در محشر حضور پیدا خواهد کرد،و عاقبت او جهنمی است که آتش و گرمی آن به پاداش عملی که انجام داده است پیوسته باقی می ماند(۹۸).

۶/ سپس و جدان آنان را در معرض سؤال قرار می دهد و می گوید:آیا این خدا که آسمانها و زمین را آفریده است،نمی تواند همانند آنها را بیافریند،و از آن روی آنان را گرفتار عذاب نمی کند که برای ایشان اجلی قرار داده که شکی در آن نیست،ولی آنان از فرصتی که در دست دارند بهره ای برنمی گیرند.

از آن روی که انسان بنا بر طبع خود ناسپاس و کافر نعمت است و بخیل و خسیس،پس به مربّی و راهنمایی نیاز دارد و او رسولی است که قرآن شفا دهندهٔ قلبها و سینه ها را برای او آورده است.

پیامبر ما محمد-صلّی اللّه علیه و آله-چیز تازه ای در میان رسولان نبود،و این همان رسالت خدا است که بر موسی علیه السلام نازل شد و خداوند متعال نه آیهٔ آشکار برای او قرار داد و فرعون او را با گفتن این که جادوزده است متهم کرد،و موسی بصیرتهایی الاهی را برای او آورد و نشان داد که فرعون دیگر فرزند و جانشینی نخواهد داشت.

آنچه برای محمد رسول خدا پیش آمد برای موسی رسول اللّه صلوات اللّه علیهما نیز پیش آمده بود،چه فرعون در صدد برآمد که موسی را از روی زمین براندازد،پس خدا او و همهٔ کسانی را که با او بودند غرق کرد و سرزمین او را تا مدتی پس از آن همچون میراثی در اختیار بنی اسراییل قرار داد.

این مثلی است برای گواهی خدا به راست بودن رسالتهایش،و نیز مثلی برای مکر و کید شیطان و مثلی برای رسیدن یاری خدا به بندگان مؤمنش،و این که حق پیروز است و باطل نابود خواهد شد.

و قرآن به حق نازل شد،و رسول کاری جز ابلاغ کردن آن نداشت،و از آن جهت به تدریج نازل شد که قلب رسولش به آن ثبات و استواری پیدا کند.

آیات آخرین درس چهاردهم بدین گونه آغاز شد(۱۰۵-۱۱۱).

در آن از سد راه و عقبهٔ دیگری در راه ایمان سخن به میان آمده است.و آن پاره پاره نزول پیدا کردن قرآن در سالهای بعثت است.و در آن تأکید می شود که قرآن را یارانی است که به آن ایمان آورده اند و چون آیات آن بر ایشان تلاوت شود به سجده می افتند،و ایمانشان به خدا افزایش پیدا می کند و قرآن بر خضوع و خشوع ایشان نسبت به پروردگارشان می افزاید.

۶/ این از صفات مؤمنان به قرآن است،و آنان گروهی از بندگان خدایند که ابلیس را سلطه و قدرتی بر ایشان نیست.

یکی از صفات ایشان آن است که خدا را-چنان که فرمانشان داده-به نامهای نیکش می خوانند،و به ریا بانگ خود را در نماز بلند نمی کنند و از ترس چندان آرام خدا را نمی خوانند که چیزی از آنان شنیده نشود،بلکه راه میانه ای را برمی گزینند...از آن روی که به نرمی راه می روند و سیرت ایشان میانه روی است و امت ایشان امتی وسط و میانه.

سوره الاسراء با سپاسگزاری و ستایش خدایی آغاز می شود که فرزند و شریک ندارد و نه ولی و سروری که او را از ذلت برهاند،به همان گونه که در ابتدا نیز با حمد خدا و تسبیح او آغاز شده بود(۱۱۱).

ص:۱۷۰

[سوره الإسراء (١٧): آیه ١]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سُبْحٰانَ اَلَّذِي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ إِلَى اَلْمَسْجِدِ اَلْأَقْصَى اَلَّذِي بٰارَكْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيٰاتِنٰا إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (١)

معنای واژه ها

١[أسری]

:شبانه سیر دادن و به سفر بردن.

۶/

داستان معراج

اشاره

شرح آیات:

اشاره

«بسم اللّه»به نام خدای صاحب قدرت و عظمت،و نور و کمال،و فضل و انعام«الرحمن الرحیم»و بخشندۀ مهربان.

ص :١٧١

سوره با تسبیح آغاز می شود،و تسبیح دلالت بر تنزیه و تقدیس دارد،و مادهٔ آن از(سبّح)یعنی پاک و پاکیزه است و هدف آن است که خدا را از هر کاستی و ناتوانی و محدود بودن دور بدانیم.

عقل بشری نمی تواند جز امور نزدیک به ذهن او یا متعارفی در طبیعت را ادراک کند،ولی از دریافت آنچه بیرون از آن است عاجز است،و اگر انسان بخواهد خدا را در حدود مفاهیم و معارف خویش تصور کند،چنان که بعضی گفته اند که:خدا سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَصِفُونَ -برتر از هر چیز است که بدان توصیفش کنند»به صورت انسانی است که بالای آن میانتهی و پایین آن پر،و همچون نور درخشانی است و تلألؤ دارد و دارای حواس پنجگانه است،جز این گونه سخن گفتن که هیچ معنی معتبری ندارد کاری از او برنمی آید. (۱)

تاریخ حکایت از آن دارد که بعضی از امتهای کافر و مشرک خدا را در حدود معرفت و دانش خود تصور می کرده اند،و امتی که نیازمند به کشاورزی و دامداری بوده آب یا گاو یا هر دو تای آنها را به اعتبار خدا بودن تقدیس می کرد.

امتی که به ستارگان و اوضاع آنها در آسمان نیازمند بود تا از آنها راه سفر خود را در بیابانها پیدا کند،خدا را ستاره ای یا ماهی یا خورشیدی تصور می کرد،و اما امتی که در قبیله می زیست و از سنتها و تقلیدهای موروثی پیروی می کرد، نیای بزرگ آن قبیله را تقدیس می کرد،و در نتیجه خدا را به صورت پیر مردی با اندام درشت و دارای ریش و سبیلی سفید در نظر می گرفت.

در یکی از کتابهای جدید که از غرور علمی نوشته شده بود،سخنان فراوانی آمده که خلاصهٔ آنها چنین است:

(از آن روی که خدا در هر جا وجود دارد و صوت و صورتی ندارد، بنا بر این قوهٔ جاذبه است).

بعضی گفته اند که خدا همان وجود و هستی است.

۱- ۲) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۲۸۹،به نقل از یکی از افراد نادان.

از امام صادق(ع)روایت شده است که گفت:

«اگر مورچه ای بخواهد خدا را تصور کند،برای او دو شاخک در نظر می گیرد». (۱)

اگر انسان بخواهد ورود در این میدان تصور را بر خود قطع کند،بر او واجب است که بگوید /۶ سبحان اللّه-خدا منزه است از این که تعریف و توصیف شود»و در حدیثی از امام باقر(ع)آمده است که ابن ابی نجران از او دربارهٔ توحید پرسش کرد و گفت که آیا می توانم او را به صورت چیزی توهم کنم؟در جواب او گفت:

«آری،از تصور عقل بیرون است و به حدی محدود نیست،پس آنچه وهم تو به آن برسد،بر خلاف آن است،نه چیزی به او شباهت دارد و نه اوهام به دریافت او توانا است،چگونه می تواند خیال و وهم به دریافت او راه یابد که او بر خلاف چیزی است که تعقل شود و آنچه به خیال و وهم تصور شود،تنها به چیزی غیر معقول و غیر محدود توهم می شود». (۲)

و در نتیجه آنچه قابل تصور ما باشد آفریدهٔ ما است و به ما بازمی گردد،و تنها چیزی که از پروردگارمان می توانیم بگوییم آن است که بگوییم او«سبحان اللّه»است،و چون چنین بگوییم:اندازهٔ یک گام به خدا نزدیک می شویم.

در حدیثی از امام باقر(ع)آمده است که در جواب کسی که از او در این باره پرسش کرده بود که آیا خدا را می توانیم بگوییم که یک چیز است؟گفت:

«آری،بدین گونه او را از دو حد بیرون می کنی:حد تعطیل،و حد تشبیه». (۳)

و معنی اعتراف به خدا همین است،و به همین جهت قرآن بیان خود را با تسبیح آغاز کرده و گفته است:

۱- ۳) -این حدیث بر حسب محتوای آن نقل شده نه به نص آن.

۲- ۴) -همان منبع،ج ۳،ص ۲۶۶.

۳- ۵) -همان منبع،ص ۲۶۲.

سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ - منزه است آن که شبانه برد بندۀ خویش را از مسجد حرام به مسجد اقصی که پیرامون آن را مبارک ساخته بودیم تا از آیات خود به او نشان دهیم،و او است آن که بسیار شنوا و بسیار بینا است.» آیا رابطۀ میان تقدیس و تنزیه خدا با آن حادثۀ تاریخی اسراء و معراج که برای رسول خدا(ص)پیش آمد چگونه بوده است؟ بعضی از مفسران گفته اند که تسبیح در این جا به معنی تعجب است،یعنی شگفتا،چگونه خدا شبانه /۶ بندۀ خویش را از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان عروج داد و بالا برد که این درست است،ولی این پرسش باقی می ماند که تسبیح با تعجب چه ارتباطی دارد؟در واقع هنگامی که ما از چیزی و امری تعجب می کنیم، شیطان و نفس فرماندهنده به بدی ما را به این وسوسه می اندازد که آن چیز یا امر تا حد الوهیت بزرگ است،و برای آن که از شر چنین شرکی خلاص شویم بر ما لازم است که به تسبیح و تنزیه خدا بپردازیم و به یاد خود بیاوریم که او از هر چیز عجیبی که ما را به بهت و حیرت می اندازد بزرگتر است.

به همین سبب است که در آن هنگام که خدا پیامبر(ص)را از مسجد حرام به مسجد اقصی سیر داد و سپس او را به آسمان بالا برد،امکان آن وجود دارد که بعضی چنان معتقد شوند که پیغمبر خدا است و برای رفع همین شبهه است که داستان با«سبحان اللّه»آغاز شده است.

و مفردات زبان عربی را معانی دقیقی است،مثلا:در آن هنگام که کسی صبح زود به جایی رود،دربارۀ او می گویند(بکّر)و چون اندکی پس از آن چنین کند می گویند(صبّح)و پس از مدتی دیگر(غدی)و سپس(أضحی)و اگر رفتن در روز صورت بگیرد می گویند(سرب)ولی رفتن شبانه(سری)گفته می شود.

قرآن در این آیه می گوید سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ یعنی شبانه او

را حرکت داد،پس چرا بعد از آن می گوید«لیلا»یعنی این حادثه شب هنگام اتفاق افتاد در صورتی که شب بودن زمان حرکت در«أسری»وجود داشته است؟ ممکن است دلیل آن چنین بوده باشد:

اولا:درست است که أسری بعبده از رفتن در شب حکایت می کند،ولی آیا این مطلب را نیز برای ما روشن می کند که بازگشت نیز در شب صورت گرفته است،پس کلمۀ«لیلا»در این جا بدان جهت آمده است که تأکیدی بر آن باشد که رفتن و بازگشتن هر دو در هنگام شب صورت گرفته است و تأکیدی برای معجزۀ إسراء باشد.

ثانیا:امکان آن هست که این شکل از بیان تأکیدی برای آن است که این حادثۀ عجیب در شب اتفاق افتاده که هنگام سکون و آرامش است،و کمتر رفت و آمد در آن اتفاق می افتد،و سپس این که عروج ایمانی بیشتر در شب صورت می گیرد تا در روز،و پروردگار ما گفته است: إِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً /۶ وَ أَقْوَمُ قِیلاً -در آغاز شب قدرت عمل کردن بیشتر و به استواری سخن گفتن بیشتر است».

اما دربارۀ محل شروع این حرکت میان روایات اختلاف است،و بعضی گفته اند که آن مسجد الحرام بوده،و بعضی آن را خانۀ ام هانی دختر ابو طالب دانسته اند،ولی می توان این دو را با یکدیگر جمع کرد و چنین گفت که:

رسول(ص)در خانۀ ام هانی بود و از آنجا به مسجد الحرام رفته و سفر از آنجا به مسجد الاقصی یعنی مسجد دورتر از مسجد الحرام آغاز شده است.

و اما عروج به آسمان از مسجد الاقصی آغاز شد که پیامبر در آن آیات بزرگ پروردگار خویش را مشاهده کرد،چه خداوند متعال می گوید: لِنُرِیَهُ مِنْ آیٰاتِنٰا تا آیات خود را به او بنماییم»و در آیه ای دیگر چنین آمده است: لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ -آیات بزرگ پروردگار خویش را دید»، (۱) ولی آن آیات بزرگ چیست و در کجا قرار دارد؟

ص:۱۷۵

۱- ۶) -سورۀ النجم/۱۸؛

قرآن چیزی دربارهٔ این آیات به ما نمی گوید،ولی در احادیث چیزهایی دربارهٔ آنها گفته شده است که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

اما چگونه دیدن این آیات و حوادث در یک شب صورت گرفت در صورتی که مشاهدهٔ آنها به زمانی دراز نیازمند است؟این همه پرسشهایی را برای علما سبب شده،پس بعضی گفته اند که:زمان در فضای بالا با زمان در کرهٔ زمین ما متفاوت است،و در این خصوص بحثهایی دراز و مفصل صورت گرفته که مجالی برای یاد کردن از آنها در این جا وجود ندارد،و به صورت کلی پرسشهایی فراوان در چگونگی حدوث اسراء برای شخص رسول پیش آمده که خلاصهٔ آن چنین است:

۱-چگونه رسول خدا فاصلهٔ دراز میان دو مسجد را در یک شب پیمود،در صورتی که پیمودن آن به هفته ها زمان نیازمند است؟ ۲-و سپس چگونه با وجود نیروی جاذبهٔ زمین بالا-رفتن به فضا برای او امکان پذیر شد،در صورتی که هم امروز /۶ چنین حرکتی جز با آماده بودن سفینه های پر طول و تفصیل فضایی میسر نمی شود،و با وجود این حرکت در حدودی بسیار محدود صورت می گیرد که به هیچ وجه با آنچه دربارهٔ معراج رسول اکرم گفته شده قابل مقایسه نیست؟ ۳-اگر همهٔ آسمانها عرصهٔ سفر رسول(ص)بود،چنان لازم می آید که سرعت حرکت چند میلیون برابر سرعت حرکت نور بوده باشد،چه بنا بر آنچه در روایات آمده،پیمودن این همه مسافت فقط در چند ساعت صورت گرفته بوده است.

پرسشهای دیگری سبب شده است که بعضی از علما خود دربارهٔ معراج دچار شک و تردید شوند،تا آن جا که بعضی را عقیده آن بوده است که معراج به شکل روانی صورت گرفته و حرکت رسول(ص)به تن و روان انجام نشده است.

ولی اجماع علمای آل البیت علیهم السلام بر آن است که معراج با جسم و روح هر دو بود،و شیخ الطائفه طوسی(قدس اللّه سره)و شیخ طبرسی(ره)و علامهٔ

مجلسی و دیگران چنین نظری داشته اند. (۱)

نیز بیشتر محققان از دانشمندان مسلمان چنین نظر داشته اند و برای آن روایات مشهور کتابهای صحاح گواهی می دهد،که رازی مفسّر معروف از آن خبر داده است. (۲)

و دلیل بر این است:

نخست:آیه بر آن صراحت دارد که عروج«بعبده»چنان صورت گرفته است که در این آیه آمده و آیات سوره النجم بر آن تأکید می کند: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْریٰ* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهیٰ* عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْویٰ* إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ مٰا یَغْشیٰ* مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغیٰ* لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ ». (۳)

۶/ این تعبیر بر آن صراحت دارد که عروج با تن و روان صورت گرفته و نه تنها با روح رسول(ص).

دوم:رسول(ص)داستان معراج را برای مردم مکه بیان کرد که بیشتر ایشان به آن کافر بودند و او را تکذیب کردند،و به آنان از چیزهایی خبر داد که آنها را در راه دیده بود و راستی آن سپس بر ایشان آشکار شد،و اگر عروج با روح او همچون در خواب صورت گرفته بود،مسئله چندان با اهمیت تلقی نمی شد و این همه سؤالها را پدید نمی آورد.

به صورت کلی باید بر این باور باشیم که عروج رسول همچون بالا-رفتن سفینه های فضایی نبوده،بلکه معجزه ای همچون صعود عیسی و ادریس(ع)و همانند کارهایی بوده است که خدا برای پیامبران خویش(علیهم السلام)از طوفان نوح و خاموش شدن آتشی که ابراهیم را در آن افکنده بودند و بلعیده شدن مارهای جادوگران فرعون به توسط عصای موسی(ع)و زنده شدن مردگان به دست عیسی بن مریم(ع)صورت گرفته بوده است.

۱- ۷) -رجوع کنید به تفسیر نمونه،ج ۱۲،ص ۱۳.

۲- ۸) -همان جا و نیز در تفسیر رازی.

۳- ۹) -سورهٔ النجم۱۳/-۱۸؛

همان گونه که قرآن خود اعجازی است که به چالش همـۀ علما و بلغا برخاست و هیـچ کس نتوانست مانند آن را بیاورد،سـفر شبانه و معراج رسول(ص) نیز معجزه ای الاهی است.

اما فهم این که معجزۀ معراج چگونه صورت گرفت،نیازمنـد پیشـرفت علم است،و باید راه درازی را بپیماید تا بتواند اسـرار این سفر جسمانی و روحانی شگفت انگیز را کشف کند.

آری،علم چنـدان پیش رفته است که اکنون می توانیم بفهمیم که چگونه پیمودن فاصـلۀ میـان دو مسـجد در یـک شب امکـان پذیر می شود،و سـپس چندان پیش رفته است که امر دیگر صـعود به فضا به صورت اجمالی ممکن است،در صورتی که همین دو امر برای پیشـینیان در آن هنگـام که سـفر اسـراء و معراج صورت گرفت امکـان نـداشت،و پس از این نیز علم چنـدان پیش خواهد رفت که بعضی دیگر از اسرار این سفر معجزه را کشف کند.

سرانجام برای آن که بـدانیم عروج رسول سـفری روحانی نیز بوده است و تنها جنبـۀ مادی و جسـمانی نداشـته،توجه به این امر لازم است که او فرشـتگان و پیامبران پیشـین و بهشت و دوزخ و کسانی را که در آنها به سر می برند در این سفر ملاقات کرده بوده است.

حدیث اسراء

در حدیثی روایت شدۀ از تفسیر قمی،از ابی عمیر،از هشام بن سالم،از ۶/ ابو عبد اللّه الصادق(ع)روایت شده است که گفت:

«جبرییـل و میکاییـل و اسـرافیل براق را برای رسـول خـدا(ص)آوردنـد،پس یکی از آنـان لگـام این اسب را به دست گرفت و دیگری رکاب را برای سوار شدن رسول خدا(ص)بر پشت آن نگاه داشت و سومی به مرتکب کردن لباس او پرداخت، و چون براق حرکت به خود داد جبرییـل همراه بـا نواختن یـک سـیلی به آن گفت:ای براق،آرام باش و سـر فرود آر،که هیـچ پیامبری پیش از این بر پشت تو سوار نشده،و

بعـد از او نیز هیچ کس همانند او بر تو سوار نخواهد شد،پس براق به پرواز درآمد و رسول(ص)را رو به آسـمان به ارتفاعی نه چندان زیاد بالا برد در حالی که جبرییل همراه با وی آیات آسـمانی و زمینی را به او نشان می داد،و در آن حال که من به سیر خود ادامه می دادم،کسی از طرف راست من بانگ برآورد که یا محمد!و من توجهی به او نکردم و پاسخی ندادم،سپس کسی از طرف چپ من بانـگ برآورد که:یـا محمـد!و به او نیز توجهی نکردم و پاسـخی نـدادم،آن گـاه زنی از پیش رو با دو بازوی برهنه که با آرایشی از هر گونه زینت دنیایی آراسته بود بانگ برآورد و گفت:ای محمد!به من نگاه کن تا با تو سخن گویم و به او اعتنـایی نکردم و پیش رفتم،و سـپس بانگی شـنیدم که مرا به وحشت انـداخت و از آن نیز در گذشـتم، پس جبرییل فرود آمـد و گفت نمـاز بگزار و من چنـان کردم،پس او گفت که:آیـا می دانی در کجا نماز گزاردی؟و من گفتم:نه،پس گفت:در طور سـیناء نماز گزاردی،در همان جا که خدا با موسی سخن گفت،و سپس سوار شدم و بدان گونه که خدا می خواست پیش رفتـم،و آن گـاه گفـت که:فرود آی و نمـاز بگزار،پس فرود آمـدم و نمـاز گزاردم،پس گفت:آیـا می دانی که در کجـا نمـاز گزاردی؟و من گفتم نه،و او گفت:در بیت لحم(جایگاه به دنیا آمدن عیسی بن مریم)،سپس سوار شدم و چندان پیش رفتیم که به بیت المقـدس رسـیدیم،و من دهانـهٔ براق را به حلقه ای بسـتم که پیامبران دهانهٔ مرکب خود را به آن می بسـتند،و به مسـجد درآمـدم در حالی که جبرییل در کنار من بود،و با ابراهیم و موسـی و عیسـی و چند نفر دیگر از پیامبران خدا(ع)رو به رو شدم که به سوی من پیش می آمدنـد و در کنار من جمع شدند و نماز اقامه شد و چون جبرییل در پیشاپیش ما راهنمایی می کرد-و بـدون تردید جبرییل بود که ما را ره می نمود-پس چون همگان گرد هم جمع آمدیم، جبرییل بازوی مرا گرفت و مرا پیش از دیگران جای داد و همگان با امامت من نماز گزاردند و به این کار افتخار نمی کنم،سـپس گنجور سه ظرف پیش آورد که در یکی از آنهـا شـیر بـود و در دیگری عسـل و در سـومی شـراب،و بانـگ کسـی را شـنیدم که می گفت:اگر آب را بگیرد غرق خواهد شد و امتش همراه با او،و اگر شراب را

برگزیند گمراه می شود و امتش همراه با او،و اگر شیر را اختیار کند هم خودش هدایت می شود و هم امتش،و گفت:پس شیر را گرفتم و از آن نوشیدم،و آن گاه جبرییل گفت:هدایت شدی و امتت نیز هدایت شد.سپس گفت که در مسیر خود چه چیز دیدی؟و من گفتم که گوینده ای از طرف راستم بانگ برآورد،پس گفت:

آیا پاسخ او را دادی؟و من گفتم نه،و توجهی به او نکردم، /۶ پس گفت که:او دعوت کننده و مبلغ قوم یهود بود که اگر دعوت او را اجابت می کردی امتت بعد از تو به مذهب قوم یهود درمی آمد،سپس گفت:چه چیز دیدی؟و من گفتم که گوینده ای از طرف چپ مرا خواند و من به او توجهی نکردم،پس گفت:او مبلغ نصرانیان بود و اگر دعوت او را پاسخ می گفتی،پس از تو امتت نصرانی می شدند،و سپس گفت:از پیش رو با چه چیز مواجه شدی؟و من گفتم که:با زنی با بازوان برهنه رو به رو شدم که آراستهٔ به زینت دنیا بود و به من گفت:ای محمد!به من بنگر تا با تو سخن گویم،پس گفت که:آیا با او سخن گفتی؟پس گفتم که:با او سخن نگفتم،و به او توجهی نکردم،پس گفت که:آن زن دنیا بود و اگر با او سخن می گفتی امتت دنیا را بر آخرت برمی گزید،سپس بانگی را شنیدم که مرا به وحشت انداخت،پس جبرییل به من گفت:ای محمد!آیا شنیدی که چه گفت، گفتم:آری،گفت:این پاره سنگی است که هفتاد سال پیش از این از جهنم پرتاب شده است،و گفته اند که چون آن سنگ بر روی زمین قرار گرفت، پیغمبر(ص)تا آن وقت که از دنیا رفت هرگز دهان به خنده نگشود».

۶/

داستان معراج

در حدیث اسراء و معراج بسیاری از پندها و حکمتها وجود دارد،و در عین حال حدیثی لذتبخش است که آدمی را از افقهای زمان و مکان دورتر می برد،و او

را به گردش کردن در افقهایی دور مشغول می سازد و آیهٔ قرآنی لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا به همین امر اشاره دارد.

در زمانی که مردمان بر این اعتقاد بودند که زمین مرکز گردش جهان است، و آسمان سقف آن و ستارگان همچون میخهایی کوفتهٔ در این سقف تا آسمان بر زمین فرو نیفتد و زینتی برای آن باشد،و گروهی از آنان چنان تصور می کردند که آسمانها عقلهای مجرد است که فساد به آنها راه ندارد،حادثهٔ معراج اتفاق افتاد،و احادیث آن را نقل کردند.

ناگزیر باید این را بدانیم که قصهٔ آسمانها،مثلا،با موضوع جسمی در بدن انسان همچون جگر تفاوت دارد،چه جگر عضوی پنهان در بدن انسان است که هر کس توجهی به آن ندارد،ولی آسمان چنان است که هر کس چنان تصور می کند که دربارهٔ آن چیزهای فراوان می داند،و این نتیجهٔ پیوند محکم او به آن است،چه هر روز خورشید و ماه و ستارگان را می بیند و تغییرات صورتهای فلکی را هر شب در آسمان مشاهده می کند،و به همین جهت ناگزیر تصور معینی از ۶/ آسمان در ذهن او رسوخ پیدا می کند که غالبا نادرست است،و بسیار اتفاق افتاده است که اسطوره های وابستهٔ به علم هیئت قدیم به صورت افکاری مقدس درآمده و مثلا، کلیسای مسیحی مدافع علم هیئت و نجوم بطلمیوسی شده و به سوزاندن یا کشتن کسانی برخاسته است که به مخالفت و چالش با آن پرداخته بودند،و همین حادثه ای است که گالیله،در آن هنگام که گفت:این زمین است که بر گرد خورشید گردش می کند و نه عکس آن،گرفتار آن شد.

با وجود این اشاراتی آشکار در بعضی از احادیث دربارهٔ ماهیت آسمان مشاهده می شود که امام علی(ع)در حدیثی دربارهٔ آن گفت:

«در آن سوی جهان شما چهل جهان دیگر وجود دارد».

چهل،عددی است که در زبان عربی دلالت بر فزونی و پرشماری دارد.

امام علی(ع)در مسجد کوفه می ایستاد و با کمال قدرت و اعتقاد می گفت:

«از من دربارهٔ راههای آسمان پرسش کنید که آگاهی من دربارهٔ آنها بیش

از آگاهی دربارۀ راههای زمین است».

امام رضا(ع)در حدیثی مفصّل فرموده است:

«هر زمینی را آسمانی است که گرداگرد آن را فرا گرفته است».

حدیث معراج

در درس گذشته حدیث از اسراء را به پایان رسانیدیم،و در این جا به بیان حدیثی از معراج می پردازیم که در آن چنین آمده است.

رسول خدا(ص)گفت:«پس جبرییل بالا رفت و من همراه با او به آسمان دنیا(یعنی نزدیکترین آسمان به زمین،از آن جهت که لفظ دنیا مؤنث أدنی است،و أدنی در مقابل اقصی به معنی دورترین است)و بر آن فرشته ای است به نام اسماعیل که صاحب و نگاهبان خطفه(ربودنی)است که پروردگار عز و جل دربارۀ آن گفته است: إِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ /۶ مگر آن کس که برباید ربودنی را که سپس در پی آن شهابی شکافنده روانه می شود»و هفتاد هزار فرشته در زیر فرمان دارد که هر یک از آنها هفتاد هزار فرشته را در زیر فرمان خود دارد». (۱)

پس اسماعیل گفت:ای جبرییل،آن کس که همراه تو است کیست،و او گفت که:محمد رسول اللّه(ص)است،پس پرسید که آیا مبعوث شده است؟و جبرییل گفت:آری،پس در گشوده شد(تو گویی آسمان را دری است،ولی برسان درهای معمول ما نیست)پس به او سلام کردم،و او به من سلام کرد،و برای او طلب آمرزش کردم،و او برای من طلب آمرزش کرد،و گفت:آفرین بر برادر پیامبر صالح،و فرشتگان به دیدار من آمدند تا وارد آسمان دنیا شدم،و هیچ فرشته ای با من ملاقات نکرد مگر این که خندان و شادمان بود،تا آن گاه که فرشته ای از فرشتگان به دیدار من آمد که آفریده ای به بزرگی او ندیده بودم،منظره ای

۱- ۱۰) -وظیفۀ آنان فقط اداره کردن آسمان نخستین است،و احادیثی در این باره وجود دارد که بال یکی از آنان از مغرب تا مشرق امتداد دارد،یا یکی از آنان بار زمین را بر روی بال خویش حمل می کند،و این همه جز اشاره هایی به گستردگی آسمانها نیست.

زشت داشت و خشمناک می نمود،و او نیز همچون دیگران در حق من دعا کرد، ولی نمی خندید و آن شادمانی را که دیگران داشتند نداشت،پس گفتم:ای جبرییل!این کیست که مرا از دیدار او ترس فرا گرفت،و او گفت:ترسیدن از او روا است،و ما همه از او بیمناکیم.او مالک نگاهبان دوزخ است،هرگز نمی خندد،و از آن گاه که مأمور نگاهبانی از دوزخ شده،هر روز از روز پیش خشم و غیظ او بر دشمنان خدا و نافرمانان نسبت به او افزایش پیدا می کند و انتقام خدا را از ایشان می گیرد،و اگر به کسی پیش از تو نخندیده،به هیچ کس پس از تو نیز نخواهد خندید،پس به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد،و مرا به بهشت مژده داد،پس به جبرییل گفتم:آیا به او فرمان نمی دهی که آتش را به من بنمایاند،و جبرییل به او گفت:ای مالک:آتش دوزخ را به محمد بنما،پس پرده از روی آن برکشید،و دری از آن را گشود،پس شعله ای درخشان در آسمان بالا رفت و چندان امتداد یافت که گمان کردم به زودی مرا فرا خواهد گرفت،پس گفتم:ای جبرییل به او بگو که پوشش را بر آن فروافکند،و به او فرمان داد و او گفت:باز گرد و آن در به جایگاه نخستین خود بازگشت. (۱)

۶/ سپس پیش رفتم و مردی درشت هیکل و گندمگون را دیدم و گفتم:

ای جبرییل!این کیست؟و او گفت که:این پدرت آدم است،و او نزدیک شد و گفت:روحی پاکیزه و بویی پاکیزه از تنی پاکیزه،و سپس رسول خدا(ص)سوره المطففین را از آیهٔ هفدهم به بعد خواند: کَلاّ إِنَّ کِتٰابَ الْأَبْرٰارِ لَفِی عِلِّیِّینَ* وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّیُّونَ* کِتٰابٌ مَرْقُومٌ* یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (تا پایان آیات)،گفت:پس بر پدرم آدم سلام کردم،و او به من سلام کرد،و برای او طلب آمرزش کردم و او برای

۱- ۱۱) -و از این حدیث چنان برمی آید که جهنم در چارچوب آسمان نخستین یعنی نزدیکترین آسمان به ما قرار دارد،و مثلا جهنم کره ای گداخته از کرات موجود در یکی از کهکشانها است،یا خورشیدی از خورشیدهای کهنه که در آن انفجارهایی صورت می گیرد که میلیونها بار از انفجارهای بمبهای اتمی در دنیا شدیدتر است،یا آنچه سرور و نبی ما محمد(ص)دیده است گوشه ای از جهنم بوده است و خدا عالم است.

من خواستار آمرزش شد،و گفت:مرحبا به پسر صالح و پیامبر صالح،مبعوث شدهٔ در زمانی صالح و شایسته.

گفت:سپس بر فرشته ای گذشتم که بر نشستنگاهی نشسته بود و همهٔ دنیا میان دو زانوی او قرار داشت،و به دست او لوحی از نور بود و به نوشته ای بر روی آن می نگریست،و به چپ و راست توجه نمی کرد،و اندوهناک بود،پس از جبرییل پرسیدم که این کیست؟گفت:این فرشتهٔ مرگ است و مأمور گرفتن روحها،و به جبرییل گفتم تا مرا به او نزدیک کند تا با او سخن بگویم،پس چنین کرد و چون نزدیک شدم به او سلام کردم،و جبرییل به او گفت که:این محمد پیامبر رحمت است که خدا بر بندگان خویش مبعوث کرده است،پس به من خوشامد گفت و با سلام بر من درود فرستاد.گفت:ای محمد!شادمان باش که هر چه خیر است در امت تو می بینم،و من گفتم:سپاس خدای منّان را است که نعمتهای خویش را بر بندگانش ارزانی داشته،و این از فضل پروردگارم و رحمت او بر من است،پس جبرییل گفت:او سخت کارتر از همهٔ فرشتگان دیگر است،پس گفتم:آیا همهٔ کسانی را که از دنیا رفته اند یا پس از این خواهند رفت او قبض روح می کند؟و او گفت:آری،و من به او گفتم که:آیا همهٔ آنان را در هر جا که باشند می بینی و خود مشاهده می کنی؟گفت:آری،و سپس ملك الموت گفت:همهٔ دنیا که خدا مرا بر آن تسلط بخشیده همچون یک درهم است که در دست کسی قرار دارد و هر گونه که خواهد آن را زیر و زبر می کند،و هیچ خانه ای نیست مگر آن که در هر روز پنج بار از آن دیدن می کنم،و چون خویشاوندان مرده بر او می گریند،می گویم که:بر او گریه مکنید که من آن اندازه می روم و بازمی گردم که هیچ یک از شما زنده باقی نماند،پس رسول اللّه گفت:مرگ برای همگان بلا و مصیبتی بزرگ است،و جبرییل گفت:پس از مرگ بلاها و مصیبتهایی بزرگتر از مرگ در پیش خواهد بود.

گفت:پس پیش رفتم و با گروهی رو به رو شدم که در برابر آنان سفره هایی مشتمل بر گوشت پاکیزه و گوشت پلید گسترده بود،ولی آنان گوشت

پلیـد را می خوردنـد و گوشت پـاکیزه را بر جـای بـاقی می گذاشـتند،پس گفتم:ای جبرییـل!اینـان چه کسانـند؟و او گفت:آن کسانند /۶ که مال حرام را می خورند و از مال حلال چشمپوشی می کنند،و اینان از امت تواند،پس رسول خدا(ص)گفت:

سپس فرشـته ای را دیدم که شـکلی شـگفت انگیز داشت.نیمی از بدن او از برف بود و نیمی دیگر از آتش،پس نه آتش سبب گـداختن برف می شد و نه برف آتش را خاموش می کرد،و او با آواز بلند می گفت:منزه است خدایی که گرمی این آتش را از گداختن برف جلو گرفت و به همین سبب برف آب نمی شود،و با سردی این برف از به کار افتادن گرمی این آتش گرفت و آن را از کـار انداخت.خداونـدا!به همـان گونه که میـان این آتش و برف سازگـاری به وجود آوردی،میـان قلبهـای بنـدگان مؤمنت نیز الفت و سازگـاری برقرار ساز.پس از جبرییل پرسـیدم که:ای جبرییل! این کیست؟و او گفت:این فرشـته ای است که خداونـد او را به اطراف آسـمان و اطراف زمینها مأمور کرده است،و او اندرزگوترین فرشـتگان خدا برای بندگان مؤمن خدا بر روی زمین است و آنچه را که می شنوی از آغاز آفرینش تا کنون به اندرز برای مؤمنان تکرار می کند،و دو فرشته را دیدم که پیوسـته دعـا می کردنـد،یکی از آنـان می گفت:خـدایا!به هر بخشـنده و انفاق کننـده جانشـینی و خلفی عطا کن،و دیگری می گفت:خدایا!به هر که از بخشش و انفاق خودداری می کند،تلفی عنایت فرما.

سپس پیش رفتم و گروه هایی را دیدم با دهانهایی همچون دهان شتر،که گوشـتها را از پهلوهای خود می بریدند و به دهانهای خود می انداختند،پس گفتم:

ای جبرییل!اینان چه کسانند؟و او گفت:اینان غیبت کنندگان و سخن چینان اند.

سپس پیش رفتم و ناگهان به گروهی برخوردم که سرهای آنان با سـنگ کوفته شـده بود،پس گفتم:ای جبرییل!اینان کیانند،و او گفت که:آنـان آن کسانـند که نمـاز عشـا نخوانـده به خواب رفته بوده انـد،و سـپس به کسانی رسـیدم که آتش به دهانهای ایشـان فرومی ریخت و از پشت آنان خارج می شـد،و چون از جبرییل پرسـیدم که اینان چه کساننـد؟گفت:اینان اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامیٰ

ظُلْماً.إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً -آن کسانند که اموال یتیمان را به ستم خورده اند و اکنون در شکمهای خود آتش می خورند و به زودی وارد در آتش افروخته خواهند شد»،و سپس پیش رفتم و به کسانی رسیدم که چون یکی از ایشان می خواست برخیزد،به سبب بزرگی شکمش از عهدهٔ این کار برنمی آمد،پس گفتم که:«ای جبرییل!اینان چه کسانند؟او در پاسخم گفت:اینان ربا می خورند و لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ -برپا نمی توانند بایستند مگر همچون کسی که ربا خوار است و در روز قیامت همچون کسی برمی خیزد که شیطان با تماس خود با ایشان آنان را آلوده و پلید کرده است»و به همین جهت آنان را در صبح و شام همچون آل فرعون بر آتش عرضه می دارند...و می گویند:

پروردگارا،ساعت چه وقت فرامی رسد؟؛گفت که سپس به پیش رفتم و زنانی را دیدم که آنان را با پستانهایشان آویخته بودند و من به جبرییل گفتم که آنان چه کسانند؟و او در پاسخم گفت که آنان زنانی هستند که اموال شوهرانشان را به میراث برای ۶/ فرزندان کسان دیگر باقی گذاشتند. (۱) سپس رسول خدا(ص)گفت:

خشم خدا بر زنی افزون می شود که نسب کسی را که از مردمی نیست وارد قومی می کند که از ایشان نیست و بر آنان برتری پیدا می کند و گنجینه های ایشان را می خورد.

سپس گفت:به فرشتگانی از فرشتگان خدای عز و جل گذشتیم که:خدا آنان را به گونه ای که می خواست ساخته بود،و چهره هاشان را به هر گونه که می خواست قرار داده بود،و هیچ بخش از بدنهای آنان نبود که تسبیح و حمد خدا نگوید و بانگ آن از هر ناحیه با صداهای مختلف به گوش نرسد،پس چون از جبرییل دربارهٔ آنان پرسش کردم گفت:آنان چنان که می بینی آفریده شده اند،و یکی از ایشان که در کنار مصاحبش قرار گرفته هرگز به کلمه ای با او سخن نمی گوید،و سرش را به طرف بالا بلند نمی کند و به طرف پایین فرود نمی آورد،و

۱- ۱۲) -یعنی آن زن فرزندی را که از زنا فراهم می آورد و آن را فرزند شوهرش قرار می دهد.

این همه به سبب هراس ایشان از خدا و خاضع بودن نسبت به او است؛پس چون به ایشان سلام کردم با اشاره کردن به توسط سر از خشوعی که داشتند پاسخم دادند، پس جبرییل به ایشان گفت:این محمد پیغمبر رحمت است که خدا او را به عنوان نبی و رسول بر بندگان خود مبعوث کرده است،و او خاتم پیامبران و سید و سرور ایشان است،آیا نمی خواهید با او سخن گویید؟آن گاه گفت که:چون این سخن را شنیدند،با سلام به من روی آوردند و به بزرگداشتم پرداختند و مرا به رسیدن خیر به خودم و امتم مژده دادند.

رسول در آسمانها

رسول خدا(ص)گفت:«سپس رو به آسمان دوم بالا رفتیم و در آن جا دو مرد مشابه یکدیگر را دیدیم و من از جبرییل دربارۀ آنها پرسش کردم،پس او به من گفت:خاله زادگان یحیی و عیسی اند،پس به آنان سلام کردم،و بر ایشان طلب آمرزش کردم،و آنان نیز برای من طلب آمرزش کردند،و گفتند:مرحبا به برادر صالح،و ناگهان فرشتگانی با خشوع را دیدم که خدا چهره های آنان را به هر گونه که می خواست آفریده بود،و هیچ یک از آنان نبود که با بانگهای مختلف تسبیح و حمد او نگوید.

سپس به آسمان سوم بالا-رفتیم و ناگهان با مردی رو به رو شدیم که از حیث جمال و نیکویی از دیگر آفریدگان برتر بود،و همچون برتری ماه در حالت بدر بر دیگر ستارگان،پس گفتم:ای جبرییل!این مرد کیست،و او گفت ۶/ برادرت یوسف است،پس بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد،و برایش خواستار آمرزش شدم و او برای من طلب آمرزش کرد و گفت:مرحبا به رسول صالح،و برادر صالح و مبعوث شدۀ در زمانی صالح،و در آن جا فرشتگانی را دیدم که در خشوع چنان بودند که آن را در آسمان اول و آسمان دوم توصیف کردم،پس جبرییل دربارۀ من با آنان سخن گفت همچون سخنانی که با دیگران گفته بود،و آنان نیز با من چنان سخن گفتند که دیگر فرشتگان سخن گفته بودند،سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم

و ناگهـان بـا مردی رو به رو شـدم و گفتم ای جبرییـل!این کیست؟و او گفت:او ادریس است که خـدا او را به مکانی رفیع بالا آورده است،پس بر او سـلام گفتم،و او به من سلام گفت،و برای او طلب آمرزش کردم،و او برای من طلب آمرزش کرد،و در آنجا نیز همچون در آسـمانهای دیگر با فرشـتگانی با خشوع نسبت به خدا مواجه شدم که مرا و امتم را مژدهٔ خیر دادند،سـپس فرشـته ای را نشسـتهٔ بر تختی مشاهده کردم که هفتاد هزار فرشـته در زیر فرمان او بودند و هر یک از آنان بر هفتاد هزار فرشـته فرمـانروا بود،سـپس بر جـان پیغمبر چنان گـذشت که او هموست، پس جبرییل بر او بانگ برداشت و گفت:بایست،و او تا روز قیامت برپا ایستاده خواهد بود.

سپس به آسـمان پنجم بالاـ رفتم که در آن بـا مرد پیری بـا چشـمان بزرگ رو به رو شـدم که هرگز پیری بزرگـتر از او ندیـده بودم،و در پیرامون وی گروهی از قوم او را مشاهـده کردم و از فزونی شـمار ایشان در شـگفت شـدم و گفتم:ای جبرییل! اینان چه کساننـد؟پس گفت آ:این هـارون پسـر عمران است که محبـوب قـوم خویش است،پس به او سـلام کردم و او به من سـلام کرد،و برایش طلب مغفرت کردم و او نیز برای من طلب مغفرت کرد،و در آن جا همچون در آسـمانهای دیگر فرشتگان خاشع فراوان دیدم.

سپس به آسـمان شـشم بالا رفتیم و در آن جا مردی گنـدمگون و بلند قامت را دیدم که گویی از مردم شـنوءه (۱) است،و اگر دو پیراهن می داشت موهای تنش از آنها سـر بیرون می آورد،و شـنیدم که می گوید:بنی اسـراییل چنان می پندارند که من در نزد خـدا گرامیترین فرد از فرزندان آدمم،و این مرد در نزد خدا از این مرد گرامیتر است(و اشاره به رسول اللّه می کرد)،پس از جبرییل پرسـیدم که این مرد کیست؟و او در پاسـخم گفت که:او برادرت موسـی بن عمران است،پس بر او سـلام کردم و او بر من سلام کرد،و برای او طلب آمرزش کردم و او نیز برای من چنین کرد،و در

۱- ۱۳) -شنوه قبیله ای از اعراب است که به بلند بالایی معروف اند.

آن جا نیز همچون در آسمانهای دیگر فرشتگان خاشع بودند. (۱)

۶/ سپس به آسمان هفتم بالا رفتیم و بر فرشته ای از فرشتگان نگذشتم مگر این که گفت:ای محمد!حجامت کن (۲) و به امتت فرمان ده که چنین کنند،و در میان آنان مردی با موهای تر و ریش جو گندمی بر تختی نشسته بود که چون از جبرییل دربارهٔ او پرسش کردم که او کیست که در آسمان هفتم بر کنار در بیت المعمور در جوار خدا نشسته است گفت:ای محمد!این پدرت ابراهیم است،و این جا جایگاه تو و پرهیزگاران امت تو است،و آن گاه رسول این آیه را برخواند: إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ (آل عمران۶۸/)پس بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد و گفت:مرحبا به پیامبر شایسته،و پسر شایسته،و مبعوث شدهٔ در زمانی شایسته،و در آن آسمان همچون در آسمانهای دیگر فرشتگانی خاشع بودند که مرا به خیر برای خودم و امتم بشارت دادند. (۳)

رسول اللّٰه(ص)گفت:و در آسمان هفتم دریاهایی از نور را مشاهده کردم که درخشندگی آنها چشم را از دیدن بازمی داشت،و دریاهایی از تاریکی و ظلمت،و دریاهایی از برف لرزان،و هر وقت که هراسان می شدم از جبرییل پرسش می کردم،و او می گفت:یا محمد!شاد باش،و از بزرگواری و بخشندگی پروردگارت سپاسگزار،و از آنچه برای تو کرده است به شکرگزاری از او بپرداز؛و گفت:پس خدا به قوت و یاری خود چندان استوار داشت که پرسشم از جبرییل و

---

۱ - ۱۴) -و بدین گونه می بینیم که رسول(ص)در هر آسمان با یک چند پیامبر برخورد می کند که این خود تعبیری از یگانگی رسالتهای آسمانی و وجود برادری در میان پیامبران است و از این که آنان با یکدیگر اختلاف درجه و مقام دارند.

۲- ۱۵) -حجامت کردن یعنی این که انسان هر سال مقداری از خون خویش را از بدنش بیرون کند.

۳- ۱۶) -پیامبران را چنان می یابیم که در گفتار با رسول خدا(ص)به او می گویند:مبعوث شده در زمان صالح و شایسته،و این دلیلی بر آن است که بشریت با گذشت رسالتها تکامل پیدا کرده و به مرحلهٔ رسیدگی و کمال در زمان رسول خدا(ص)و زمانهای پس از آن رسیده است،و انسان امروز به فضل رسالتهای خدا در درجات کمال رو به بالا پیش می رود.

شگفت زدگیم فزونی یافت،پس جبرییل گفت:ای محمد!آیا آنچه می بینی در نظرت عظیم است؟!اینها آفریده هایی از آفرینش پروردگار تواند،پس خالقی که اینها را آفریده است در بزرگی چگونه است،و آنچه نمی بینی از این هم بزرگتر است!! میان خدا و آفریدگانش هفتاد هزار پرده است،و من و اسرافیل نزدیکترین آفریدگان اوییم و میان ما و او تنها چهار پرده و حجاب وجود دارد:حجابی از نور و حجابی از ظلمت و حجابی از ابر و حجابی از آب.

و گفت:و از جمله عجایب آفریدهٔ خدا و تسخیر شدهٔ برای انجام کاری که او خواسته است،خروسی را دیدم که پاهایش تا ۶/ اعماق زمین رفته بود و سرش در نزدیکی عرش خدا قرار داشت،و او فرشته ای از فرشتگان خداوند متعال بود که خدا او را به آن سان که می خواست آفریده بود،و سپس رو به بالا چندان صعود می کرد که از هوا در آسمان هفتم سر برمی آورد و می گفت:تسبیح خدا می گویم در هر جا که بوده باشم...از بزرگی مقام پروردگارت تو نمی دانی که او در کجا است؛و آن خروس را دو بال بود که چون آنها را می گشود از مشرق و مغرب فراتر می رفت،و چون هنگام سحر فرامی رسید بالها را می گسترد و آنها را تکان می داد و بانگ به تسبیح برمی داشت و می گفت:سبحان اللّه الملک القدوس،سبحان اللّه الکبیر المتعال،لا اله الا اللّه الحی القیوم،و چون چنین می کرد همهٔ خروسهای زمین به تسبیح خداوند متعال بانگ برمی داشتند،و در آن هنگام که این خروس آسمانی خاموش می شد،همهٔ خروسهای زمینی نیز خاموش می شدند،و آن خروس را پرهای خردی به رنگ سبز و پرهای درشت با رنگی سخت سفید بود...و من هرگز مثل او ندیده ام،و در زیر پرهای سفید او پرهای سبزی دیده می شد با چنان سبزی که به مثل آن هرگز برنخورده ام.

گفت:سپس با جبرییل به پیشروی ادامه دادم و به بیت المعمور درآمدم، و در آن دو رکعت نماز گزاردم در حالی که گروهی از اصحابم با من نماز می گزاردند که جامه های تازه و نو بر تن داشتند،و گروهی دیگر لباسهای کهنه بر تن

داشـتند،پس دارندگان جامه های نو داخل شدند و دارندگان لباس کهنه نشسـتند، (۱)سپس بیرون آمـدم و با دو نهر رو به رو شـدم که یکی نهر کوثر نـام داشت و دیگری نهر رحمت،پس از کوثر نوشـیدم و بـا آب رحمت غسل کردم،سـپس همگان به سـوی من آمدنـد تـا داخـل بهشت شـدیم و در دو طرف آن خـانه هـای من و کسـان من بـود،و از خـاکش بـوی مشـک برمی خواست،و کنیزکی را دیدم که در نهرهای بهشت،شنا می کرد و چون از او پرسیدم که تو به چه کس تعلق داری،گفت:به زید بن حارثه.

۶/ انـار بهشت همچون دلوهـای بزرگ از درختهـای انـار آویخته بود،و با درختی رو به رو شـدم که اگر مرغی می خواست بر گرد آن بچرخد،هفتاد سال طول می کشـید،و هیچ خانه ای در بهشت وجود نداشت که شاخه ای از این درخت در آن آویخته نباشـد،پس گفتـم:ای جبرییـل!این چه درختـی است،گفت:این درخت طـوبی است،و خداونـد متعـال گفته است: طُوبىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ -طوبی از آن ایشان است و بازگشتگاهی نیکو»و رسول اللّٰه گفت که:چون به بهشت درآمدم،به خود بازگشتم و از جبرییـل پرسـیدم که این دریاها و هول و هراس و عجایب آنها چیست؟پس گفت:اینها خیمه های پوشـنده ای است که خـدای تبارک و تعالی به آنها پوشیده می ماند،و اگر آنها نبودند،نور عرش همه چیز را در آن پاره پاره می کرد.

و عاقبت به درخت سـدر پایانی بهشت رسـیدم که برگی از آن امتی را می پوشاند،و به آن چنان نزدیک بودم که خدای تعالی دربارهٔ آن گفته است:

قٰابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ -به فاصلهٔ دو کمان یا نزدیکتر از آن»،پس خداوند سبحانه و تعالی ندا کرد که: وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَکَ رَبَّنٰا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ -و همهٔ مؤمنان به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان او ایمان آوردند و ما میان احدی از رسولان او با دیگران

۱- ۱۷) -و قرآن حکیم در سورهٔ بقره می گویـد: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّٰادِ التَّقْویٰ -پس توشه فراهم آورید و بهترین توشه تقوی است»پس لبـاس تقـوی بهـترین لبـاس و زاد و تـوشه تقـوی بهـترین تـوشه اسـت،و هر چه برایت فراهم می شـود که بـا رسـول اللّٰه(ص)به بیت المعمور داخل شوی و در آن نماز گزاری.

فرق نمی گذاریم و گفتند که:شنیدیم و پروردگارا!برای رسیدن به آمرزش تو اطاعت کردیم و سرنوشت به دست تو و بازگشت به سوی تو است»پس خدای تعالی گفت: لاٰ يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اكْتَسَبَتْ -خدا هیچ کس را به چیزی بیش از توانایی او مکلف نمی سازد،و آنچه کسب می کند یا به سود او است و یا به زیان او»پس گفتم: رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا -پروردگارا بر ما کشیدن باری را تحمیل مکن همچون آن که بر کسان پیش از ما تحمیل کردی»،و خدا گفت:«لاحملنّك».

پس گفتم: رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اعْفُ عَنّٰا وَ اغْفِرْ لَنٰا وَ ارْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ - پروردگارا!باری را که طاقت کشیدن آن را نداریم بر ما تحمیل مکن و ما را ببخش و بیامرز و مشمول رحمت خویش ساز تو سرور و مولای مایی پس ما را بر کافران نصرت ده».

پس خداوند تبارک و تعالی گفت که:«این را به تو و امتت بخشیدم».

و امام صادق علیه السلام گفت:

«بر خدای تعالی هیچ کس گرامیتر از رسول اللّٰه وارد نشد تا خواستار این خصال برای امت خویش شود.» (۱)/۶ پس رسول خدا گفت:«پروردگارا!به پیامبرانت فضیلتهایی بخشیدی، پس به من نیز از آنها ببخش،و خدا گفت:در میان آنچه به تو بخشیدم دو کلمه از زیر عرش من است:«حول و قوتی جز به خدا نیست،و نجات از تو جز به تو بازگشتن وجود ندارد»گفت:فرشتگان به من گفته ای را آموختند که در صبح و شام آن را می گویم:«خدایا!ستم من به عفو تو پناه برده است،و گناهم به مغفرتت،و خواریم به عزتت،و فقرم به بی نیازیت،و وجه و ارزش فناپذیرم به وجه باقی و فناناپذیر تو».

---

۱ - ۱۸) -و اینها آخرین آیات از سوره البقره است و در ضمن مضمون حدیثی از رسول اللّٰه(ص)آمده است در آن جا که گفت:«نه چیز از امت من برداشته شد:خطا و فراموشی و آنچه نمی دانند...تا آخر حدیث».

سپس بانگ اذان را شنیدم که گویندهٔ آن فرشته ای بود که پیش از این در آسمان با او روبرو نشده بودم.

پس گفت:اللّه اکبر...اللّه اکبر.

و خدا گفت:«بنده ام راست گفت،من از هر چیز بزرگترم».

پس گفت:اشهد ان لا اله الا اللّه،اشهد ان لا اله الا اللّه.

و خدا گفت:«بنده ام راست گفت،من خدایم و معبود و خدایی جز او ندارم».

پس گفت:اشهد ان محمدا رسول اللّه،اشهد ان محمدا رسول اللّه.

و خدا سپس گفت:«بنده ام راست گفت،محمد بنده و فرستادهٔ من است،من او را مبعوث کردم و برگزیدم».

پس گفت:حیّ علی الصلاه،حی علی الصلاه.

خدا گفت:«بنده ام راست گفت که بنده را به گزاردن نماز واجب فراخواند،پس هر کس با میل رو کردن به خدا به سوی او روانه شود،همین کفارهٔ گناهان گذشتهٔ او خواهد بود».

پس گفت:حی علی الفلاح،حی علی الفلاح.

/۶ آن گاه خدا گفت:«به صلاح و نجاح و فلاح برخیزید و روانه شوید».

سپس پیامبر(ص)به امامت فرشتگان به همان گونه برخاست که در بیت المقدس به امامت پیامبران به نماز ایستاده بود.

حدیث را دنباله ای است که در آن رسول خدا(ص)مکلف به گذاشتن پنجاه نماز شد،و هنگامی که با موسی رو به رو شد و از این امر او را آگاه ساخت، موسی(ع)به او گفت که:امتت طاقت این کار را ندارند،پس نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه که از شمار آن بکاهد،پس رسول خدا(ص)چنین کرد و خدا شمار نمازهای شبانه روزی را به پنج نماز تقلیل داد،و بار دیگر موسی به او گفت که از خدایت بخواه که شمار نمازها را کمتر کند که امت تو طاقت آن را ندارند، ولی رسول اللّه(ص)از آن شرم داشت که چنین استدعایی را به خدا عرضه دارد و

گفت:بر آن خود و امتم شکیبا می شویم،و خدا گفت:«اگر این پنج نماز را تو و امتت بگزارید،هر یک نماز را برای شما ده نماز حساب می کنم».

احادیث دیگری نیز در این باره وجود دارد که با مراجعهٔ به آنها در کتابهای نصوص اسلامی می توانید آنها را جستجو کنید.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]

اشاره

وَ آتَيْنا مُوسَى اَلْكِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرائِيلَ أَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً (۲) ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً (۳) وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي اَلْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي اَلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً (۴) فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ اَلدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً (۵) ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ اَلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ اَلْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا اَلْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً (۷) عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً (۸)

۶/

معنای واژه ها

۴[و قضینا]

:قضا،به معنی پایان دادن به امری بنا بر احکام و داوری کردن است.

۶[الکرّه]

:بازگشتن و برگشتن.

۷[لیسؤوا وجوهکم]

:تا اندوهناکتان سازند.

[و یتبروا]

:از تتبیر به معنی هلاک کردن است.

۸[حصیرا]

:حصیر به معنی زندان است و به پادشاه از آن جهت حصیر می گویند که او از رعایای خود پوشیده و محجوب است.

۶/

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن روح مسئولیت را در انسان تقویت می کند،و برای او این امر را آشکار می سازد که طبیعت زندگی او چیزی جز نتیجۀ اراده و کوشش خود او نیست،و برای ما در این سوره مثلی از حال واقعی بنی اسراییل می زند،و این که چگونه در آن هنگام که به نیکوکاری می پرداختند پیشرفت کردند،و چون به بد کاری پرداختند عقب ماندند،و شرط دست یافتن به خوشبختی پیروی کردن از هدایت خدا است که حامل آن رسول وی است و آن را به صورت کتاب الاهی به ما می رساند،و رسالت کتاب در توکل بر خدا و طرد کردن شرکای پنداری او است.

فرزنـدان اسـراییل که خـدا آنان را از نسل نجات یافتگان از واقعـهٔ طوفان آفرید و با کشتی نوح(ع)آنها را نجات بخشـید که از بنـدگان سپاسـگزار پروردگار خویش بودنـد،بار دیگر خداونـد متعال آنان را با کتاب و رسول آورندهٔ آن موسـی(ع)از نعمت خویش بهره مند ساخت.

پروردگار در کتاب به بنی اسراییل به صورت مؤکد خبر داد که دو بار در زمین به فساد و تباهی می پردازند و طغیان می کنند و پس از بـار اول بر ایشان بنـدگانی از خود را مبعوث می کنـد،ولی آنان /۶ -به فضل خـدا-نیرومند می شوند و خدا به ایشان اموال و فرزنـدان بیشتر می بخشـد.و بنا بر نیرومنـدی یا ضـعف ایشان،و نیکوکاری یا بد کاری ایشان،آن بندگان همچون پیشتر نیرومند می شوند،و به مسـجد اقصـی بازمی گردند،و این سـنت خدا است که بر اساس جزا جریان پیدا می کند،و به دنیای تنها اختصاص ندارد،بلکه در آخرت نیز چنین است که پروردگار ما جهنم را به صورت زندانی برای کافران درمی آورد.

شرح آیات:

اشاره

آیا بر بنی اسراییل چه گذشت؟خداوند متعال می گوید:

[۲]

وَ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ أَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً -و به موسی کتاب دادیم و او را وسـیلهٔ هدایت فرزندان اسـراییل قرار دادیم که جز من برای خود وکیل انتخاب نکنند.» رسالت خدا برای بنی اسـراییل که حامل آن موسی در کتاب تورات بود در کلمهٔ(توحید خدا)خلاصه می شد و اثر توحید و یکتاپرستی در روش زندگی و عمل أَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً است،اعتماد کردن بر خـدا است و بهره منـد شـدن از مواهب بزرگی است که به انسان ارزانی داشـته،و اعتماد نکردن بر مردم و افکـار و چیزهـایی که در نزد ایشان است،و در نتیجـهٔ آن اسـتقلال سیاسـی و اقتصادی و فرهنگی برای ایشان فراهم می آید،از بزرگترین فواید یکتا شمردن خدا است.

چنان می نماید که این مهمترین چیزی است که با کلمهٔ إِنْ أَحْسَنْتُمْ

أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهٰا

-اگر نیکوکاری و احسان کنید به خود احسان کرده اید و اگر به بد کاری بپردازید باز هم به خود کرده اید»،بر ما الهام می شود،چه توکل کردن بر خدا و نه بر مردم رمز پیشرفت است،و عکس آن به پسرفت و عقب ماندگی می انجامد.

[۳]

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنٰا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كٰانَ عَبْداً شَكُوراً -از ذریّه و نسل آن کسانند که ما آنان را با نوح(در کشتی)حمل کردیم و او بنده ای سپاسگزار بود.» میان کسی که وارد کتابخانهٔ خود می شود و در آن کتابها را متراکم بر روی یکدیگر می بیند،و کسی که کتابها را می خواند و می فهمد و به نگاهداری آنها می پردازد،و درست و نادرست آنها را از یکدیگر بازمی شناسد،تفاوت فراوان است، پس چنان نیست که هر کس مالک کتابخانه ای باشد عالم و دانشمند است،به همان گونه که میان کسی که علمی را فراگرفته و فهمیده،و کسی که به این علم عمل می کند نیز تفاوت وجود دارد، /۶ پس هر عالمی عمل کنندهٔ و عامل به آن نیست، و به همین گونه میان کسی که از حقایق روانی و نفسانی آگاه است و آن کس که نفس خویش را به هدایت آن حقایق تربیت می کند،تفاوت موجود است،و اغلب مردمان عالمان غیر عمل کنندهٔ به علم خویشند،ولی چون اراده کنی که این حقیقت را به رفتار خود تبدیل کنی،از سپاسگزاران محسوب می شوی،ولی این کار آسانی نیست،و مسافت میان این دو حالت به اندازهٔ اراده وابسته است.

شناخت ذات مبدأ و آغاز شکر است

شکر در نزد انسان بنا بر یکی از دو ایستار در طبیعت پیرامون خودش تجسم پیدا می کند:

نخست این که:معتقد به آن باشد که موجودی شایستهٔ تکامل اصیل و ریشه دار است،و خود به خود تمایلات و اندامها و علم و خوشبختی و ترقی را ذاتا مالک است،و نیازی به آن نمی بیند که از کسی سپاسگزاری کند.

دوم این که:به آن معتقد باشد که از قطرهٔ آب ناچیزی پدید آمده و سرانجام

ص: ۱۹۷

یک انسان شده است،و سپس خدا به او اندامها و نعمتها را ارزانی داشته،و این گونه چیزها ملک ذاتی او نیست،بلکه خدا برای آزمایش وی آنها را به او بخشیده است،پس اگر بر این موهبتهای خدا داد سپاسگزاری کند،بر آنها افزوده می شود،و اگر کفران نعمت کند گرفتار عذابی شدید خواهد شد،و از گفته های خداوند متعال است: وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ (سورهٔ ابراهیم۷/).

بنا بر این هر نعمتی شایستهٔ ادا کردن شکری جزیل و ستایشی جمیل است، پس با چشم چیزها را می بینی،و با گوش می شنوی،و قلب با نظم معین به حرکت خود ادامه می دهد تا زندگی تو به فرمان خدا ادامه پیدا کند،و بر انسان است که از آنچه خدا برای او مقدر کرده است برخوردار شود،و جز به کار صالح و شایسته نپردازد،و به آنچه خدا حرام کرده است نگاه نکند،و جز کلام پاکیزه نشنود.و معنی شکر همین است.

بیشتر مردمان چنان اند که به جای آن که نعمتها عاملی برای ایشان باشد که صفت شکر را در ایشان مورد تأکید قرار دهد،و نسبت به آن که این نعمتها را به او ارزانی داشته یعنی خدا متواضع باشند،به تکبر و خودبزرگ بینی می پردازند و چنان می پندارند که خود به خود کمال یافته اند و به تقدیس خویش می پردازند ۶/ و بر آنند که این همه برخاستهٔ از خود ایشان است به همان گونه که قارون دربارهٔ خزینه های مالی که در اختیار داشت چنین گمان می کرد،اما مؤمنان هر چه بر مال و دانش و خصوصیات اخلاقی خویش می نگرند همهٔ آنها را از مواهب خدای متعال دانند و بر ایمان و سپاسگزاری خویش می افزایند.

در حدیثی از عایشه آمده است که رسول خدا(ص)از بستر خود خارج می شد و رو به گورستان بقیع به راه می افتاد و می گریست و به تضرع و زاری می پرداخت،پس عایشه به او می گفت که:ای فرستادهٔ خدا،مگر پروردگارت همهٔ گناهان گذشته و آیندهٔ تو را نبخشیده است؟و در جواب می شنید که:چرا، می دانم،پس به او می گفت که:پس چرا خود را به رنج می افکنی؟و رسول خدا

می گفت:

«مگر نبایـد بنـدهٔ سپاسـگزار او باشم؟» نوح بنـدهٔ سپاسـگزار خـدا بود،و خداوند متعال به فرزندان اسـراییل که پدرانشان را خدا همراه نـوح از طوفـان بزرگ نجـات بخشـیده بـود،فرمـان داد که شـکرگزار پروردگارشـان بوده باشـند،و سـپس برایشـان منت گذاشت و کتاب را به توسط پیامبری بزرگ یعنی موسـی(علیه السـلام)برای ایشان فرسـتاد و موسـی به خواست خدا آنان را از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهبری می کرد.

پس اگر آنان شـکرگزار نعمت خـدا می شدنـد،و از فرمانهای او پیروی می کردنـد،به خود نیکی کرده بودنـد،و این مطلب در کتاب خدا نوشته شده و آیه ای که پس از این می آید بیان کنندهٔ آن است.

ستمگر شمشیر خدا است

[۴]

وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ -و به فرزندان اسراییل در کتاب فرمان دادیم.» کتاب تورات بنی اسراییل از قضای خدا که هر چه زودتر تحقق پیدا خواهد کرد خبر داد که:

لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً

-که دو بـار در زمین به فساد و تبهکاری برمی خیزیـد و با برتری جویی سـخت به خود بزرگ بینی می پردازیـد.» علوّ و برتری جویی فرزندان اسـراییل به علوّ فرعون شـباهت دارد که پروردگار ما از آن چنین سخن گفته است: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً - فرعون در زمین به برتری جویی برخاست و مردم آن را به گروه هایی تقسیم کرد» (القصص/۴).

۶/ و علـوّ حـالتی از غرور ذاتی و خودبزرگ بینی ذاتی نسبت به حق است که صـاحب آن خود را برتر و بالاـتر از دیگران می پندارد...

[۵]

فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما -پس چون وقت نخستین آنها فرارسید.»

یعنی هنگام فساد و تبهکاری نخستین فرا رسید.

بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ

-بندگانی از خود را که سخت نیرومند بودند بر ضد شما برانگیختیم.» کلمهٔ«بأس»به معنی شدت و غلظت است و معمولاً در هنگام سخن گفتن از جنگ به کار می رود.

آیا آن بندگان چه کسانی بوده اند؟ممکن است آنان را بخت نصّر پادشاه بابل در سرزمین عراق بدانیم که با لشکریان خود بر سرزمین فلسطین حمله برد و تمدن یهود را پایان داد،و هفتاد هزار تن از مردم آن را به قتل رسانید،و هزاران کس از آنان را به اسارت به بابل برد؛پس جنگی میان بابل و سرزمین ایران درگیر شد که کورش اول پادشاه هخامنشی بر آن فرمان می راند،و با شکست خوردن بابلیان اسیران بنی اسراییل را به فلسطین بازگردانید،و معبد ویران شدهٔ آنان را بازسازی کرد،و چون بنی اسراییل چنین دیدند،بار دیگر به برتری جویی در زمین و فساد کردن دوبارهٔ در آن باز گشتند.

اگر مسئله از این قرار بود،آیا این امکان وجود دارد که قرآن مردمان خونریز و سفاکی همچون بخت نصر و سپاهیان او را عِباداً لَنا -بندگانی از خودمان» بنامد؟ آری این امکان وجود دارد از آن جهت که صالح و فاسد هر دو از بندگان خدایند،و گاه چنان است که فرد ستمگری وسیلهٔ انتقام گرفتن پروردگار از گردنکشان می شود،و در یک حدیث قدسی آمده است که«ظالم شمشیر من است که به وسیلهٔ او انتقام می گیرم و از او انتقام می گیرم».

فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ

-پس به تجسس و جاسوسی در دیار پرداختند.» و از همه چیز آن آگاه شدند.

۶/

وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً

-و پیشگویی و وعده عملی شد و فعلیت پیدا کرد.» هنگامی که بلا نازل می شود،دیگر دعا نمی تواند آن را دفع کند،و نه امر به معروف و نهی از منکر،و هنگامی که ولایت و سروری بر مردم،به سبب عمل

نکردن آنـان به فرمان خـدا و ترک کردن وظیفـۀ امر به معروف و نهی از منکر به دست اشـرار ایشان می افتـد،دیگر دعاهاشان مستجاب نمی شود.برای چه؟برای آن که گناه بر دو گونه است،و در آن هنگام که گناهی مرتکب می شوی و سپس دست به دعا برمی داری و با توبه به سوی او بازمی گردی،خداوند گناه تو را می آمرزد،ولی در آن صورت که جامعه فاسد شود،دیگر از دعـای فرد واحـد فایـده ای نصـیب آن نمی شـود،بلکه می بـایستی که همـۀ افراد مجتمع به تـوبه و بـازگشت به سـوی خـدا بپردازند و تبهکاری خویش را اصلاح کنند.

[۶]

ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ -سـپس زبردسـتی در جنـگ را به شـما بازگردانـدیم.» یعنی بنی اسـراییل بـار دیگر بر مردم بابـل و فرمانروایان بر ایشان پیروز شدند.

وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً

-و بـا زیـاد کردن مـال و فرزنـدان شــما و افزون شـدن جمعیـت بـه شــما مـدد رسانـدیم.» و«نفیر»جمع نفر و معنی آن شـمارۀ جنگندگان است.

انسان وابستۀ به عمل خویش است

[۷]

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها -اگر نیکی کنیـد به خود نیکی کرده اید،و اگر بدی کنید،باز هم به خود چنین کرده ایـد.» برتری و نیرومنـدی شـما به سبب کارهای نیک شـما بود.و آدمی در گرو عمل خویش است،که اگر نیکی یا بدی کنـد نتیجـۀ آن هر دو به صـورت نیـک و بـد بهرۀ خـود او می شـود.و چون از هرتزل مؤسـس استیلای صـهیونیان غـاصب در فلسـطین پرسـیدند که:یهودیان در مـدت چهار هزار سال به صورت مردمانی بدبخت و محروم زندگی می کردند،پس چه چیز آنان را به تأسیس دولتی برای خودشان برانگیخت؟ در جواب گفت:قرآن(محمـد)را می خواندم و در آن به این آیه برخوردم که إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها ،دانسـتم که بدبختی گریبانگیر جهودان شدۀ در عالم جز برخاسـتۀ از جانب خودشان نیست.

۶/ هنگامی که صهیونیان سرزمینهای دیگران را غصب کردند،و آنان را از خانه های خود بیرون راندند و به ستمگری و کشتن و سخت گرفتن بر دیگران پرداختند،خدا آنان را به حال خود وا نخواهد گذاشت،بلکه بندگانی را با نیرومندی شدید بر ایشان مسلط خواهد کرد که در نتیجهٔ تباهکاریهاشان گرفتار عواقبی شوند که در دو مرتبهٔ پیش از آن نیز گرفتار آنها شدند.

فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ

-و چون زمان وعدهٔ بازپسین فرارسید.» یعنی هنگام تبهکاری دوم،خدا اسپیانوس پادشاه روم را بر آنان مسلط ساخت که فرمانده سپاهیان خویش(طرطوز)را به فلسطین روانه کرد،و او به بیت المقدس درآمد،و مردم آن را کشت یا به اسیری گرفت و به کارهای بد و زشتی نسبت به بنی اسراییل پرداخت که خداوند متعال دربارهٔ آن گفته است:

لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمٰا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ

-تا اسباب روسیاهی شما را فراهم آورند و همچون در نخستین بار،به مسجد(اقصی) داخل شوند.» البته بخت نصر غیر از اسپیانوس است،ولی قرآن خواسته است که این امر را به یاد ما آورد که طاغیان و گردنکشان،خواه از شمال برخیزند یا از جنوب، همچون یکدیگرند،و روش یگانه و هدفی مشترک دارند.

آنچه پیش از این گفتیم یکی از تفسیرهای معروف دربارهٔ این آیات است، و تفسیرهای دیگری نیز برای آنها وجود دارد،مثلا:

۱-این که قدس(بیت المقدس)یک بار در زمان داوود و سلیمان (علیهما السلام)بنا شد که بخت نصر آن را ویران کرد،و بار دیگر در روزگار پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی ایران،که فرمانده سپاهیانی به نام طیطوس آن را خراب کرد و خرابه باقی مانده بود تا آن زمان که به دست مسلمانان در زمان خلافت خلیفهٔ دوم.

۲-گفته اند که:تبهکاری نخستین بنی اسراییل در آغاز اسلام بود که پس از آن بندگان مسلمان خدا به مقهور کردن آنان پرداختند.اما فساد دوم آنان هم

امروز است،و آن نیز به مدد خداوند متعال به دست بندگان مسلمان خدا سرکوب خواهد شد،و امیدوارم که،به خواست خدا،این سرکوبی نزدیک بوده باشد.

وَ لِيُتَبِّرُوا مٰا عَلَوْا تَتْبِيراً

-و آنچه را که بر آن دست یافته اند،سخت ویران سازند.» /۶ با بریدن درختان و برانداختن آبادیها و از بین بردن روییدنیها و نسلها.

[۸]

عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنٰا -باشد که پروردگار شما بر شما رحم کند،و اگر بازگردید ما نیز بازخواهیم گشت.» وَ جَعَلْنٰا جَهَنَّمَ لِلْكٰافِرِينَ حَصِيراً -و ما جهنم را زندان کافران قرار داده ایم.» بنی اسراییل از این حکمت بالغهٔ الاهی بهره برنگرفتند،و ستمگرانه با وابستگی به نیروهای تبهکار و ویرانگر به فلسطین آمدند و به کشتن و در به در کردن و ترساندن مسلمانان پرداختند،و به نام دست یافتن به سرزمین موعود هراس انگیزترین جرمها را در حق فلسطینیانی که ایمن می زیستند مرتکب شدند،و به حق که اگر دین ایشان ستمگری و تجاوز را برای آنان تجویز کرده باشد،چنین دینی دین خدا نخواهد بود،و با وجدان بشری سازگاری نخواهد داشت،بلکه این همه از عقده های نفسانی فراهم آمده که در سراسر تاریخ متراکم شده و امروز منفجر شده است،و اگر پروردگار عزیز و توانا به ایشان مهلت داده باشد،هر چه زودتر همچون عزیز مقتدری گرفتارشان خواهد کرد.

این دربارهٔ ایشان بود،و اما خودمان نیز آیه را در پس پشت خودمان قرار داده ایم،و نیز از حکمت نهفتهٔ در آن برخوردار نشدیم،پس به کسالت و تنبلی و غافل ماندن و اختلاف در میان خودمان ادامه دادیم،و از خشوع و تضرع نسبت به خدا خودداری کردیم و در هنگام احاطه شدن با بلا به اصلاح خود نپرداختیم،و بنی اسراییل هم امروز نسبت به ما به همان گونه عمل می کنند که بخت نصر نسبت به ایشان ستمگرانه عمل می کرد،و خدا به وسیلهٔ آنان از ما انتقام می گیرد،و هر چه زودتر به توسط هر کسی که بخواهد از ایشان انتقام خواهد گرفت،ان شاء اللّٰه.

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٩ تا ٢١]

اشاره

إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً (٩) وَ أَنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (١٠) وَ يَدْعُ اَلْإِنْسٰانُ بِالشَّرِّ دُعٰاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كٰانَ اَلْإِنْسٰانُ عَجُولاً (١١) وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنٰا آيَةَ اَللَّيْلِ وَ جَعَلْنٰا آيَةَ اَلنَّهٰارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسٰابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنٰاهُ تَفْصِيلاً (١٢) وَ كُلَّ إِنسٰانٍ أَلْزَمْنٰاهُ طٰائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ كِتٰاباً يَلْقٰاهُ مَنْشُوراً (١٣) اِقْرَأْ كِتٰابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ اَلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً (١۴) مَنِ اِهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً (١۵) وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا فَحَقَّ عَلَيْهَا اَلْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً (١۶) وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنَ اَلْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً (١٧) مَنْ كٰانَ يُرِيدُ اَلْعٰاجِلَةَ عَجَّلْنٰا لَهُ فِيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنٰا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاٰهٰا مَذْمُوماً مَدْحُوراً (١٨) وَ مَنْ أَرٰادَ اَلْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً (١٩) كُلاًّ نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَ هَؤُلاٰءِ مِنْ عَطٰاءِ رَبِّكَ وَ مٰا كٰانَ عَطٰاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً (٢٠) اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجٰاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً (٢١)

معنای واژه ها

۹[أقوم]

:دارای استقامتی شدیدتر.

۱۲[طائره]

:عملی که برای او مقدر شده.

۱۴[و لا تزر وازره]

:و هیچ نفسی بر دوش نمی کشد.

[وزر أخری]

:بار گناه دیگری را.

۶/

انسان مسئول

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن حکیم در آیات گذشته داستان بنی اسراییل را به صورتی نقل کرد که بحث در آنها در پیرامون ارتباط میان اعمال ایشان و آنچه در نتیجهٔ آن اعمال به آنان می رسید تمرکز پیدا کرده بود،خلاصه و مایهٔ عبرت را در این جمله خلاصه کرد که: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ، آیات این درس نیز تأکید بر آن نتیجه دارد،و از مسئولیت انسان فرد یا جامعه سخن می گوید،و ابعاد آن را بیان می کند،و این که چگونه بر انسان شایسته و لازم است که این اندیشهٔ خطیر را بفهمد،در صورتی که او هر چه بیشتر از آن دور است،چه او را به سعی و عمل جدی و مقاومت و ایستادگی می خواند که از سببهای پیشرفت است و بر نفس بشری دشوار می نماید.

به همین سبب خداوند متعال یک بار از تاریخ برای ما مثلی می زند،و بار دیگر اهمیت تحمل مسئولیت را در زندگی دنیا و نقش این احساس را در پیشرفت بشریت مورد تأکید قرار می دهد،و سپس روز قیامت را به یاد ما می آورد و از اندازهٔ

مسئولیتی که انسان در آن روز نسبت به اعمال خویش دارد بحث می کند.

۶/

شرح آیات:

اشاره

[۹]

در آن هنگام که خدا قرآنی را بر آفریدگان خویش نازل کرد که آنان را به راه راست هدایت می کند،حجت را برایشان تمام کرد.

إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

-این قرآن به چیزی(ما را) راهنمایی می کند که راست تر و استوارتر است.» هر کس را خواستار«هدایت»باشد،به آن هدایتی که دور از هوای نفس و گمراهی و خرافت باشد رهبری می کند،و در همهٔ میدانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تربیتی و...و...چنین است،و بدین جهت میان کوشش انسان از یک سو،و فطرت او و طبیعت موجود در پیرامون وی و تاریخ و سنتها از سوی دیگر،یک هماهنگی و همسازی برقرار می سازد،و به او خبر می دهد که انسان در گرو و وابستهٔ به عمل خویش است،و بنا بر این اگر عملش نیک باشد به سود او است،و اگر بد باشد به زیان او،پس می گوید:

وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً

-و به مؤمنانی که کارهای نیک انجام می دهند،بشارت و مژده می دهد که پاداشی بزرگ دریافت خواهند کرد.» ایمان به تنهایی کافی نیست بلکه مؤمن باید اعمال شایسته انجام دهد و در این صورت نزد خدا پاداش بزرگی خواهد داشت.

[۱۰]

وَ أَنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً -و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند،عذابی دردناک آماده ساخته ایم.» پس ایمان به آخرت به تنهایی عامل مهمی است که انسان را بر آن آگاه می سازد که در برابر کارهای خویش مسئول است،و در مقابل آنها پاداش بهرهٔ او می شود،و اگر در دنیا نرسد در جهان دیگر به او خواهد رسید،و همین آگاهی او را بر آن می دارد که مسئولیت و عمل پیوسته و مستمر را تحمل کند.

وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ -و انسان به همان گونه خواهان شر است که خواهان خیر.» خطای بزرگی که انسان مرتکب آن می شود،این است که پیوسته شرّ و بدی را خیر و نیک تصور می کند،و پرسشی که پیش می آید این است که:مگر عقل خیر و شر را از یکدیگر تمیز نمی دهد؟آری،او را عقل هست ولی چون حجابی از هواهای نفسانی /۶ و مصلحتها او را احاطه کرده است،در رسیدن به آنچه می خواهد شتاب می ورزد،و به انجام دادن گناهان بزرگ به این گمان می پردازد که بعضی از لذتهای آنی را در دسترس او قرار می دهد،و از آن جهت در مقابل سلطان ظالم و ستمگر شورش نمی کند که ترس از نابودی مصالح عاجل خود دارد.

وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً

-و آدمی عجول و شتابزده است.» همین طبیعت است که انسان را به این توهم می اندازد که گنجشکی در دست بهتر از داشتن ده گنجشک درآینده است،پس به سبب همین شتابزدگی است که به دنیا نزدیک می شود که زود به دست می آید،و از این امر غافل است که چه بسا که یک خوراک مانع دست یافتن به چند خوراک است،و از آخرت می گذرد و از راه آن منحرف می شود.

این گفتهٔ خدای تعالی که: وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً بیان کنندهٔ علت این گفتهٔ دیگر او است که: وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ ،چه رسیدن به خیر نیازمند صبر کردن است.و احساس مسئولیت در قلب شتابزده رشد نمی کند، بلکه در قلب مطمئن و بردبار چنین می شود،و شاید آیهٔ کریمه ما را به آن یادآور می کند که تأخیر پیدا کردن پاداش از وقت عمل انسان غافل را به ارتکاب گناه برمی انگیزد،بدان جهت که انسان عجول و شتابزده است.

عجله از ذات انسان است که از بی خبری و نادانی نسبت به آینده و محجوب بودن از غیب زمان سرچشمه می گیرد،در صورتی که صبر زادهٔ عقل است و علم به نتایج آینده،و معلوم است که ذات انسان از جهل است،و علم از آن خدا است،و بدین گونه بر روش آیاتی که ما را به مسئولیت تذکر می دهد تنظیم شده

است.

مسئولیت و عامل زمان

[۱۲]

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ -و شب و روز را دو آیت و نشانه قرار دادیم.» پس شب و آنچه از آرامش و سکون دارد،آیتی از آیات خدا است،و به همین گونه است روز و تحرك و فعالیت که آن نیز آیتی است.

۶/

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

-پس آیت شب را از بین بردیم و آیت روز را وسیلهٔ بینایی قرار دادیم،» از آن روی که با فعالیت و نشاط برای دست یافتن به رزق و روزی در حرکت شکوفان و آباد است.

لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ

-برای آن که به جستجوی بخششی از پروردگار خویش برخیزید و از شمار سالها و حساب آگاه شوید.» به دنبال یکدیگر آمدن شب و روز وسیله ای برای آگاهی یافتن از حساب زمان است-و این ظاهر آیه را نشان می دهد-اما هدف از آن بیان این امر است که حرکت زمان انسان را به تحمل مسئولیت در دنیا و دریافت حقیقت نفس خویش دعوت می کند،و انسانی که فکر او بسته می شود و از حرکت بازمی ماند،چیزی جز بیهودگی و وقتگذرانی به دست نمی آورد،و خدای تعالی در حدیثی قدسی گفته است:«ای پسر آدم،تو روزهایی و چون یک روز بگذرد پاره ای از تو گذشته است»پس آن کس که بداند زمان را قیمتی است(به حساب نفس خویش در ساعتها و دقیقه ها رسیدگی می کند)پیش می رود،بدان جهت که می داند که«آن کس که بر مرکب شب و روز سوار است،اگر هم ایستاده باشد با آن پیش می رود».

وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً

-و ما در میان همهٔ چیزها جدایی و

تمایزی از یکدیگر قرار داده ایم.» پس روزها برای خود حسابی دارند،و امروز با فردا تفاوت دارد،و این ماه از ماه دیگر،هر چند همهٔ آنها از آن خدا است،و خدا حقیقت زمان را به تفصیل برای ما بیان کرده است،تا به یاد داشته باشیم و واقعیت نفس خویش را بازشناسیم،و خدایی که امور شب و روز و خورشید و ماه را تنظیم بخشیده،و اندازهٔ آنها را با نگاهداری حساب سالها میسر ساخته،چنان نیست که از عملی که شخص به انجام دادن آن برمی خیزد یا گامی که برمی دارد،یا اندیشه ای که در ضمیر او می گذرد غافل بماند و آن را در کتاب او به ثبت نرساند،و در روز قیامت به حساب آن نرسد.

[۱۳]

وَ کُلَّ إِنْسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ -و برای هر انسان پرندهٔ (نامهٔ عمل)او را در گردن وی ملازم او ساخته ایم.» /۶ این آیه نیز دعوتی ضمنی برای تحمل مسئولیت است،بدان سبب که انسان را به مسئولیتش در برابر اعمال خود تذکر می دهد و به این که پاداش آن را در این دنیا یا در آن دنیا به دست خواهد آورد.

وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً

-و برای او در روز قیامت آن را در نامه و کتابی گسترده بیرون می آوریم.» پس هر انسان در نزد خدا کتابی دارد که در آن اعمال وی در دنیا به تفصیل آمده است و آن را برای خواندن او در روز قیامت بازمی کنند.

[۱۴]

اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً -نامهٔ عملت را بخوان که خود برای رسیدگی به حساب بسنده و کافی هستی.» انسان به اعمال خود اعتراف می کند،و خود دربارهٔ خویش حکم می دهد،و به محکمه ای برای صادر کردن حکم برای او نیازی نیست،در صورتی که محکمه و گواهان نیز حضور دارند.

سپس پروردگارمان برای ما از بعد دیگری از ابعاد مسئولیت توضیح می دهد و آن مسئولیت انسان در برابر راهیابیها و گمراهیها است،همچون مسئولیت نسبت به

کوشش و عملش،چه خدای تعالی می گوید:

[۱۵]

مَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها -هر کس که راه یابد به سود نفس خودش راه یافته است،و هر کس که گمراه شود به زیان آن گمراه شده است.» بسیار دیده می شود که مردمان گمراه شده ملامت این گناه را به گردن دیگران می اندازند،همچون این که می گویند:کسی در آنجا نبود که مرا هدایت کند،یا این که دولت و حکومت مرا گمراه ساختند،یا این که محیط فرهنگی و تربیتی مساعد با هدایت کردن من نبود.هرگز...خدا به هر کس قدرت کشف حقیقت و راهیابی را عنایت کرده است،و فرصت این هدایت را برای او فراهم آورده است،و او بدان جهت از هوای نفس خویش پیروی می کند که آن را راهی آسانتر و نزدیکتر به طبیعت جاهلی و شتابزدۀ خویش می یابد.

به همان گونه که او مسئول گمراهی خویش است،مسئول از اعمال خویش نیز هست،و ملامت را مخصوص دیگران دانستن وی کاری حرام است.

۶/

وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ

-و برندۀ باری برندۀ بار دیگری نخواهد شد.» پس هیچ کس نمی تواند دیگری را هدایت و راهنمایی کند مگر این که این شخص دیگر خواستار آن باشد که به وسیلۀ او هدایت شود،به همان گونه که هیچ کس نیز توانایی گمراه کردن دیگری را ندارد مگر در آن هنگام که این دیگری خواستار به گمراه شدن خویش به وسیلۀ گمراهی او باشد.و قرآن می گوید که:عمل هر کس برای خود او است،و هیچ کس نمی تواند حمال وزر و گناه عمل تو باشد.

آیه در این جا لفظ«وازره»را آورده که اسم فاعل برای مؤنث است که اشاره به نفس بشری دارد،و از این جا ارتباط میان نفس و مسئولیت عملی برای انسان آشکار می شود.

وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولاً

-و ما کسی را عذاب نمی دهیم مگر آن گاه که فرستادۀ خود را برای راهنمایی او برگزیده باشیم.» تاریخ به ما می گوید که عذاب بر هیچ امتی نازل نمی شود مگر پس از آن

که خدا هادی و راهنمایی برای آنان فرستاده باشد تا رسالتهای پروردگارشان را به ایشان برساند.

کلمۀ«الرسول»کلمۀ عامی است که شامل هر کس می شود که مستقیما حامل رسالت توحید باشد،همچون رسول اللّه(ص)،یا به صورت غیر مستقیم همچون امامان معصوم(ع)یا فقیهان مجتهد یا رساليان و مجاهدان.

امتها چگونه از بین می روند؟

دليل وجود مسئولیت بشر،کیفری است که در دنیا به سزای کارهای بد خود می بیند،و بر ما است که آخرت را به دنیا قیاس کنیم،و دلیل بر رحمت خدا و حکمت او است که هیچ کس را تا بر او رسولی نفرستاده باشد عذاب نمی کند،و خدای تعالی شهری را گرفتار هلاکت نمی سازد مگر این که با فرستادن رسولان حجت را بر ایشان تمام کرده باشد.

[۱۶]

وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا -و چون ارادۀ هلاک کردن شهری کنیم به متنعمان آن فرمان می دهیم تا در آن به فسق و فجور بپردازند.» /۶ در این جا قرآن حکیم ارتباطی را میان اسراف و هلاکت آن شهر نشان می دهد،ولی به چه سبب خدا چنین فرمانی را به مترفان و خوشگذرانان می دهد؟ آن که مأمور به این کار است در این جا حذف شده و معطوف بر این گفتۀ خدای تعالی است که: حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً ،پس خداوند سبحانه و تعالی مردمان را به هدایت و نیکوکاری و پرهیزگاری فرمان می دهد،ولی چون آنان به فرمان عمل نمی کنند بلکه فسق و نافرمانی نسبت به آن از خود نشان می دهند،و به محاربه با خدا و فرستاده اش برمی خیزند،آیا چه پیش خواهد آمد؟ فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً -اجرای فرمان دربارۀ آنان تحقق پیدا می کند و آنان را نابود می کنیم و به هلاکت می رسانیم.» یعنی مسئولیت ایشان تحقق پیدا می کند و حجت خدا بر ایشان کامل

می شود،و به سبب ترک آن هلاکشان می سازد،و شاید در آیه اشاره ای به یک حقیقت مهم تاریخی وجود داشته باشد و آن این که:خداوند متعال معمولا رسولان خویش را به شهرهایی روانه می سازد که فساد در آنها انتشار پیدا کرده است.و از آن روی مترفان بر آنها تسلط پیدا کرده اند که از گمراهی باز گردند و در سیر به طرف فنا و نابودی تا آخرین مرحله پیش نروند که معمولا چنین نمی شود و آنان توبه نمی کنند و مستحق چشیدن عذاب می شوند،و امکان آن هست که در آیه همچنین اشاره ای به دوره های مختلف تمدن در تاریخ وجود داشته باشد.

[۱۷]

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً -و چه بسیار ملتها که پس از زمان نوح آنان را برانداختیم و هلاکشان کردیم،و برای این هلاکت تنها آن کفایت می کند که خدا از گناهان بندگانش آگاه است و در آن باره بصیرت دارد.» پس اگر بگوییم که ما از قوم نوح یا قوم عاد یا قوم ثمود نیستیم،خداوند برای ما تأکید می کند که او به گناهان ما بیش از خودمان علم دارد،و مسئله منحصر به گروهی خاص نیست،بلکه سنت خدا در آفریدگانش چنین است.

[۱۸]

در آیهٔ(۱۲)از این سورهٔ مبارکه: وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً و این آیه با ما تکلم می کند و می گوید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ

-آن که خواستار عذاب عاجل باشد،آن را برای هر کس که بخواهیم به شتاب به او می رسانیم.» ۶/ پس اگر انسان خواستار دنیا باشد،خدا به اندازه ای که حکمتش اقتضا کند و بنا بر سنت خود به او می دهد.

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً

-و سپس جهنم را بهرهٔ او قرار می دهیم که نکوهیده و رانده شده به آن در خواهد آمد.» پس به نکوهش نفس خویش می پردازد و دیگران نیز در حق او چنین می کنند،یعنی او را از خود دور می سازند،و خدا نیز چنین می کند.

[۱۹]

وَ مَنْ أَرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعیٰ لَهٰا سَعْیَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ کٰانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً -و هر کس خواستار جزای آخرت باشد و در این باره سعی و کوشش خود را به کاربرد و مؤمن باشد،از کسانی است که از سعی ایشان سپاسگزاری می شود.» در آیه اشاره به آن است که کوشش آدمی در دنیا سودمند است،پس اگر خواستار دنیا باشد،خداوند سبحانه و تعالی از دنیا به اندازه به او می بخشد،و آن کس که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش کند خداوند از سعی و کوشش او سپاسگزاری می کند.

برای دست یافتن به رضا و خرسندی خدا و به بهشت درآمدن،تنها این کافی نیست که خواب آن را ببیند بلکه لازم است در این باره سعی و کوشش خود را به کار اندازد،و به عمل خویش ایمان داشته باشد،و با خلوص نیت به عمل مشغول باشد.

[۲۰]

کُلاًّ نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَ هَؤُلاٰءِ مِنْ عَطٰاءِ رَبِّکَ وَ مٰا کٰانَ عَطٰاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً -به هر یک از آنان و اینان از بخشش پروردگارت مدد می رسانیم و بخشش پروردگارت از هیچ کس بازداشته نمی شود.» گاه این پرسش برای شخص پیش می آید که:نیروی انسانی که به توسط آن راه خویش را برمی گزیند و در آن می کوشد،از کجا می آید؟ حقیقت آن است که نیروی اختیار و گزینش و نیروی کوشش و تلاش همه از جانب خدا می رسد،حتی گناهکاران و نافرمایان نیز قوت خویش را از خدا مدد می گیرند،پس بخشش خدا از هیچ کس ممنوع و بازداشته نیست،و این منتهای آزادی بخشیده شدهٔ به انسان است.

[۲۱]

اُنْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ /۶ دَرَجٰاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلاً -بنگر که چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم،و درجات آخرت بیشتر و برتریهایی بزرگتر است.» پس اگر فرق میان انسانی با انسان دیگر در دنیا به داشتن اموال بیشتر و

آسایش گسترده تر است،چنین فاصله ها و تفاوتها در آخرت بسیار زیادتر است،و فاصلهٔ میان آنها بیشتر،پس انسان مؤمنی را در آخرت می بینی که از گور خویش در روز قیامت خارج می شود و به سرعت از پل صراط می گذرد و وارد بهشت می شود،و مؤمن دیگری هست که مدت پنجاه هزار سال در صحرای قیامت باید منتظر بماند تا نوبت به رسیدگی به حساب او برسد،در صورتی که همسایهٔ منافق یا کافر او ملامت دیده و طرد شده به آتش جهنم افکنده می شود.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۲ تا ۳۳]

اشاره

لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً (۲۲) وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً إِمّٰا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ اَلْكِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ كِلاٰهُمٰا فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً كَرِيماً (۲۳) وَ اِخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ اِرْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صٰالِحِينَ فَإِنَّهُ كٰانَ لِلْأَوّٰابِينَ غَفُوراً (۲۵) وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً (۲۶) إِنَّ اَلْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا إِخْوٰانَ اَلشَّيٰاطِينِ وَ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً (۲۷) وَ إِمّٰا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ اِبْتِغٰاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهٰا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً (۲۸) وَ لاٰ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلىٰ عُنُقِكَ وَ لاٰ تَبْسُطْهٰا كُلَّ اَلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (۲۹) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً (۳۰) وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّٰاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كٰانَ خِطْأً كَبِيراً (۳۱) وَ لاٰ تَقْرَبُوا اَلزِّنىٰ إِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبِيلاً (۳۲) وَ لاٰ تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً فَلاٰ يُسْرِفْ فِي اَلْقَتْلِ إِنَّهُ كٰانَ مَنْصُوراً (۳۳)

۶/

معنای واژه ها

۲۳[و لا تنهرهما]

:نهر به معنی از خوراندن با درشتی و فریاد است.

۲۵[للاوابین]

:بازگشت کنندگان به خدا پس از گناه است.

۲۶[تبذیر]

:بخش کردن با اسراف است و اصل آن پخش کردن مال یا چیز دیگر است،همچون پخش کردن بذر در کشت.

۲۸[تعرضین]

:رویگردان شدن از چیزی.

[میسورا]

:سخن گفتنی با لطف و ملایمت.

۳۱[املاق]

:ترس از فقر.

ص :۲۱۵

مسئولیت اجتماعی انسان مؤمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات کریم جنبه هایی از مسئولیت اجتماعی انسان را بیان می کند،و همچون مثالی عملی برای اندیشه و مفهوم مسئولیت،قرآن حکیم دربارۀ قضیه ای از لحاظ نظری آن بحث نمی کند،مگر این که به بیان جنبۀ عملی آن نیز بپردازد،و نظریه ها را بدون برنامه های عملی آنها باقی نمی گذارد،به همان گونه که برنامه های عملی را بدون بحث کردن از ریشه های آنها رها نمی کند.

برای مسئولیت،انسان در زندگی دنیوی روابطی با برنامه های آورده شدۀ در آیات وجود دارد،و به همین سبب است که بعضی از مفسران گفته اند که فلان سوره اختصاص به برنامه های عملی دارد،و بعضی دیگر گفته اند که از قضایای نظری بحث می کند.و این هر دو نظر درست است،بدان جهت که سوره با ما دربارۀ یک واقعیت بحث می کند،خواه از جنبۀ نظری بوده باشد یا از جنبۀ عملی.

مثلا،آیات(۲۲)و(۳۹)از تعلیمات اجتماعی بحث می کند،ولی آیۀ (۲۲)چنین آغاز می شود: لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً ،ولی آیۀ(۳۹)با گفتن: وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقیٰ فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً خاتمه پیدا می کند.

۶/ اینک این سؤال پیش می آید که:چرا این آیات با موضوع واحدی آغاز می شود و پایان می پذیرد که بیان کنندۀ نهی از شرک ورزیدن به خدای سبحانه و تعالی است؟ شریک برای خدا قایل شدن ریشۀ هر مسئله و دشواری را تشکیل می دهد،

ص: ۲۱۶

خواه اجتماعی بوده باشد یا نفسانی،پس شرک جنبهٔ نظری آن است،در صورتی که جنبهٔ عملی آن را دروغگویی و مکر و خیانت و به وعده وفا نکردن و جز اینها تشکیل می دهد،و به همین گونه است ایمان به خدا و یکتا شناختن او از یک سو،و نماز گزاردن و روزه داشتن و به حج رفتن و جز آن از مظاهر پرستش خدا از جهتی دیگر نیز دو جنبهٔ یک قضیه را تشکیل می دهند.

و در این جا امری است که اشاره کردن به آن سودمند است،و آن این که خداوند متعال در آیهٔ(۳۹)از سورهٔ النحل می گوید: إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِیتٰاءِ ذِی الْقُرْبیٰ وَ یَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ،و در آیاتی از سوره الاسراء که پس از این می آید،به تأکید این معانی می پردازد،بدان جهت که عدل عبارت از آن است که:شخص در راه راست حرکت کند،نه به افراط بپردازد و نه به تفریط،و حقوق دیگران را بدهد،اما احسان بدان معنی است که:به دیگران در معامله نیکی کند،و احسان از بالاترین درجات پرداختن حقوق دیگران است،و بغی:کشتن است،و فحشاء:زنا کردن،و منکر:دروغگویی،و به همین گونه است دیگر معانی،و آن کس که بخواهد دربارهٔ تطابق این آیات با آن آیات تأکید کند،می بایستی به تفسیر ما دربارهٔ سورهٔ النحل باز گردد و به این گفته توجه پیدا کند که:«عدالت،دادن کل حقوق است و احسان،دادن بیش از حقوق می باشد».

شرح آیات:

اشاره

شرک ریشهٔ انحراف است

[۲۲]

لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً -با خدا معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و بی یار و یاور باقی خواهی ماند.» نهی از شرک در مقدمهٔ سخن گفتن دربارهٔ قضایای اجتماعی آمده است، زیرا که انسان گاه بتی را می پرستد و آن را معبود خود قرار می دهد،خواه این بت نمادی از رئیس قبیله یا صاحب مال یا صاحب قدرت باشد یا هر نیروی اجتماعی

دیگر،و چون چنین کند،پشیمان می شود /۶ و عقل به نکوهش او می پردازد و به همان گونه که صاحبان عقل نیز به نکوهش او می پردازند،و از نصرت خدا دور می شود.

از حقوق پدر و مادر

[۲۳]

وَ قَضىٰ رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ -خدا فرمان داده است که جز او را نپرستید.» پس واجب است که پرستش خالص نسبت به خدا صورت پذیرد،در صورتی که انسان می تواند به هر کس که بخواهد احسان و نیکی کند.

وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً

-و به پدر و مادر نیکویی کنید.» احسان به معنی بخشندگی همراه با رضایت خاطر است،که خدا آن را ستوده است.بر عکس عبادت که عبارت از فروتنی و تسلیم و در نتیجه بخششی همراه با اکراه است.

إِمّٰا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ کِلاٰهُمٰا فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً کَرِیماً

-و اگر یکی از آنان یا هر دو تای ایشان به پیری رسیده باشند و با هم زندگی کنید،پس به آنان حتی«اف»مگو و آنان را از نزد خود دور مران و با تکریم و احترام با ایشان گفتگو کن.» پدر و مادر چون پیر شوند روحیاتشان تغییر پیدا می کند و خواستار چیزهایی می شوند که فرزند نمی تواند آنها را به وفور برای ایشان فراهم آورد،و در این هنگام می بایستی که از فراهم آوردن آن خواسته ها،به اندازهٔ توانایی،خودداری نورزی و از گفتن کلمهٔ«اف»که مایهٔ ناراحتی آنان می شود خودداری کنی،و چنان با ایشان سخن گویی که مایهٔ پیدا شدن امید در جانهای ایشان باشد و با حیثیت و کرامت و احترام با آنان به گفتگو بپردازی.

[۲۴]

وَ اخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ -و برای آنان بال فروتنی و خواری را به مهربانی فرود آر.» بر مسلمان واجب است که در برابر پدر و مادر دو بال فروتنی و مهربانی را

چنان فرود آورد که پرنده ای با جوجه های خود چنین می کند،و این به معنی خضوع عقل و اراده نیست بلکه خضوع رحمت و شفقت است،پس بر تو فرزند واجب است که دو دست را به دعا بلند کنی:

۶/

وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً

-و بگویی:پروردگارا آنان را بیامرز و مورد رحمت خویش قرار ده که از کوچکی به تربیت و پرورش من پرداختند.» پدر و مادر چه بسیار برای بزرگ کردن فرزند خویش رنج می برند،و مادر در شبهای تاریک از خواب خوش خویش برمی خیزد،و بستر آسایش را به خاطر شیر دادن به کودک خویش ترک می کند،به همان گونه که پدر برای فراهم آوردن خوراک فرزندش با چه گرفتاریها و خطرها رو به رو می شود،و برای تأمین آسایش او بیدار می ماند،پس بر فرزند واجب است که برای پدر و مادر خویش از خداوند متعال طلب رحمت و آمرزش کند.و آیه دلیلی است بر این که:دعا کردن برای دیگران به همان گونه برای آنان سودمند است که شفاعت-که آن نیز دعا است- در حق گناهکاران سودمند است.

[۲۵]

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صٰالِحِينَ فَإِنَّهُ كٰانَ لِلْأَوّٰابِينَ غَفُوراً -خدا به آنچه در جانهای شما می گذرد داناتر است،پس اگر از صالحان بوده باشید،او برای بازگروندگان به سویش و توبه کنندگان آمرزنده است.» پس او می داند که در جانهای فرزندان از آرزوها و خواسته ها چه می گذرد، پس گاه می بینی که چون آنان بیمار شوند،فرزند به والدین خود دشنام می دهد،ولی خداوند ما را به آن می خواند که شیطان و وسوسه های او را از خود دور کنیم،و از آنچه گذشته است برای ایشان طلب رحمت و آمرزش کنیم،و همین است که تنظیم کنندۀ علاقه فرزندان را به پدر و مادر در این مجموعۀ آیات تنظیم می کند،و از طریق آن مسئله مبارزۀ میان نسلهای متوالی را از میان می برد،چه هر نسلی به صورتی در زندگی پیش می رود که با شکل پیش رفتن نسل پیش از خودش متفاوت

است،و در نتیجه به انتقاد از آن می پردازد،به همان گونه که معمولا۔ در برابر انتقادهای سختی از آن نیز قرار می گیرد،و راه برای حل این مسئلهٔ دشوار:

نخست:با احسان است که در نتیجهٔ آن نسل فرزندان در حال رشد واجب است که بخشی از نیروهای خویش را به مدد کردن به نسلی اختصاص دهد که نیروهای آن در شرف تلاشی و از بین رفتن است و از این راه ناراحتی از دست دادن بعضی از مصالح خویش برای او بهتر قابل تحمل شود.

دوم:با اخلاق نیکو،همچون مشورت کردن و احترام گذاشتن و فروتنی کردن از روی مهربانی و نه از روی کوچکی.

سوم:با چشمپوشی از بدیهای آنان و طلب آمرزش کردن برای ایشان،پس آیا آنان خطاکار بوده اند /۶ که باید از خدا برای ایشان آمرزشخواهی شود؟آری،و شاید آیهٔ اخیر اشاره به آن دارد که معلوم نیست چه کس گناهکار است،بلکه این را خدا می داند،پس دیگران را بی جهت خطاکار تصور نکنید.

انفاق زکات مال است

[۲۶]

وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِیراً -و به خویشاوند و مسکین و در راه مانده حقش را بده،و در این باره تبذیر مکن.» آن کس که مال فراوان در اختیار دارد و حقوق آن را نمی دهد،ناگزیر باید مسرف باشد،چه فرد دنیادار را اسراف و بخل از بخشش بازمی دارد،و اسراف چیزی جز به مصرف رساندن چیزی جز برای آنچه خدا برای آن مصرف آفریده است نیست،که به همین سبب عنوان منحرف شدن از مشیت خدا و سنتهای زندگی پیدا می کند،و هر چه بر خلاف اوامر خدا و سنتهای او در آفرینش باشد گونه ای از کفر است،و شیطان کافر است که دربارهٔ او خداوند متعال می گوید:

[۲۷]

إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کٰانُوا إِخْوٰانَ الشَّیٰاطِینِ وَ کٰانَ الشَّیْطٰانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً -و مبذّران و مسرفان برادران شیاطین اند،و شیطان نسبت به پروردگارش

کفران نعمت می کرد.» شیاطین از میان مردم طاغیان و آن کسانند که در مال خود به اسراف و تبذیر می پردازند و به همین سبب ناگزیر از جستجوی مال از راههای غیر مشروع برمی خیزند،و آن را جز از طریق همکاری با طاغیان به دست نمی آورند.

[۲۸]

وَ إِمّٰا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغٰاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهٰا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً -و اگر خواستار آنی که برای رحمتی از پروردگارت که امید داری به آن برسی،پس این اندیشه دوری جستن را با زبانی نرم و ملایم با آن در میان گذار.» اگر از ایشان اعراض می کنی،پس با خنده رویی و پاسخ دادن لطیف با ایشان رو به رو شو،و این کمترین حقی است که بر تو در برابر پیوستگان رحمی و خویشاوندان مراعات آن واجب است.

چگونه انفاق کنیم

؟ [۲۹]

وَ لاٰ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلىٰ عُنُقِكَ -و دستت را بسته قرار مده.» ۶/ در این جا قرآن بخیلان را به کسانی تشبیه کرده است که دستهای خود را بر گرد گردن بسته اند و چنان می پندارند که اگر دست به انفاق دراز کنی بر اثر آن خفه خواهی شد و به همین سبب از انفاق خودداری می ورزند.و آدمی مال را برای آن گرد می کند که در تصرف در آن آزاد باشد،و دشواریها بر او آسان شود،پس چون در بخشش آن بخل ورزد،هدف از مالدار شدن آلودگی پیدا می کند و به عکس آن درمی آید،چه در این صورت به صورت خدمتگزاری برای گرد کردن مال درمی آید، و بخل صورت فقر موجود پیدا می کند.

وَ لاٰ تَبْسُطْهٰا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً

-و نه آن را در هنگام بخشندگی باز و گشاده نگاه دار تا مبادا گرفتار ملامت یا پشیمانی و حسرت شوی.»

بر عکس بخیلان،کسانی دیگر هستند که در بخشندگی چندان گشاده دستی می کنند که همه چیز خود را از دست می دهند،پس به حسرت آنچه از دست داده اند آه می کشند،و در نتیجه مردمان نیز بر این کارشان به نکوهش و ملامت آنان برمی خیزند.

این گونه کسان بدان جهت توازن و اعتدال خویش را از دست می دهند که بی اندازه مسکینان و درویشان را دوست می دارند،و دربارهٔ آنان خداوند تبارک و تعالی می گوید:

[۳۰]

إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِیراً بَصِیراً -پروردگارت برای هر کس که بخواهد روزی او را گسترش می دهد،یا اندازه برای او نگاه می دارد،و او نسبت به بندگانش خبیر و آگاه است.» پس خدا روزی را به حکمت گسترش می دهد،یا به اندازه و تنگ می بخشد.پس کسی از آن نرسد که در اندیشهٔ بخشنده تر از خدا بودن برای بندگانش باشد.و شاید در آیهٔ گذشته رفتار بشر را به کلی از لحاظ ارتباط با مال تنظیم بخشد،و بر آدمی لازم است که در مصرف مال راه میانه را برگزیند و به اندازه انفاق کند،نه به افراط و تبذیر بپردازد و نه بخل ورزد.

اعتماد به خدا کلید خوشبختی است

[۳۱]

وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاٰقٍ -فرزندان خود را از ترس گرفتار شدن به فقر مکشید.» بعضی از اعراب از بیم فقر و فاقه فرزندان خود را می کشتند و خدا آنان را با این گفته اش اطمینان بخشید که چنین نخواهد شد:

۶/

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیّٰاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کٰانَ خِطْأً کَبِیراً

-ماییم که شما و آنان را روزی می دهیم(و بدانید)که کشتن آنان خطا و گناهی بزرگ است.» بدان سبب که کشتن فرزند شما را از نعمت داشتن فرزند محروم می سازد، از سوی دیگر از نعمت زندگی.

[۳۲]

وَ لاٰ تَقْرَبُوا الزِّنیٰ إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبِیلاً -و به زنا کردن نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت و پیمودن راهی بد است.»

زنا بدترین راهی است که انسان برای سیر کردن احساسی غریزی در خود روانهٔ آن می شود،زیرا که زنا ستم کردن به خویشتن و تجاوز کردن نسبت به قانون است،و به همان گونه که کشتن یک نفر که خدا آن را حرام فرموده،در حکم ظلم و ستمگری است،به همان گونه نیز خدا بازی کردن با سرنوشت نسلهای جوان را به خاطر اسراف در شهوتها حرام کرده است و از آن جهت چنین است که زنا بنای خانواده را فرومی ریزاند و در نتیجه شالودهٔ بنای اجتماعی استوار بر اصول تربیت و تکامل و تعاون را متزلزل می سازد،و به همین سبب است که در جوامع جاهلی که خانواده در آنها از بین رفته،بیشتر ارزشهای انسانی نیز نابود شده است.

[۳۳]

وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِیِّهِ سُلْطٰاناً فَلاٰ یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کٰانَ مَنْصُوراً -کسی را که خدا کشتن او را حرام کرده،جز به حق مکشید،و برای ولیّ کسی که به ستم و ناحق کشته شده سلطه و قدرتی(برای انتقام و قصاص)قرار داده ایم،پس نباید در کشتن بدان سبب که پیروز شده است اسراف کند.» برای ولیّ آن کس که به ناحق کشته شده حق قصاص کردن از قاتل مقرر شده است،ولی این ولی نباید از حدودی که برای آن معین شده تجاوز کند،و خشم خود را بر قاتل افزایش دهد،چه او به هر صورت از جانب خدا منصور و پیروز شناخته شده است.و این یکی از سنتهای خدا در زندگی است.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۴ تا ۴۴]

اشاره

وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْیَتِیمِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اَلْعَهْدَ کٰانَ مَسْؤُلاً (۳۴) وَ أَوْفُوا اَلْکَیْلَ إِذٰا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ اَلْمُسْتَقِیمِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (۳۵) وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً (۳۶) وَ لاٰ تَمْشِ فِی اَلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ اَلْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ اَلْجِبٰالَ طُولاً (۳۷) کُلُّ ذٰلِکَ کٰانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً (۳۸) ذٰلِکَ مِمّٰا أَوْحیٰ إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ اَلْحِکْمَهِ وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقیٰ فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً (۳۹) أَ فَأَصْفٰاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اِتَّخَذَ مِنَ اَلْمَلاٰئِکَهِ إِنٰاثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیماً (۴۰) وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَ مٰا یَزِیدُهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً (۴۱) قُلْ لَوْ کٰانَ مَعَهُ آلِهَهٌ کَمٰا یَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلیٰ ذِی اَلْعَرْشِ سَبِیلاً (۴۲) سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ اَلسَّمٰاوٰاتُ اَلسَّبْعُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰکِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً غَفُوراً (۴۴)

معنای واژه ها

۳۷[مرحا]

:از روی خوشحالی و هجوم نعمت و تکبر.

۴۰[أ فأصفاکم]

:آیا شما را برای آن برگزید؟ ۴۱[صرّفنا]

:به گونه ها و راههای مختلف تکرار کردن.

۴۶[أکنّه]

:پوششها و غلافها.

ص :۲۲۴

انسان در میان شرک و گریز از مسئولیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این جا سؤالی پیش می آید:اگر سورهٔ الاسراء از مسئولیتهایی سخن می گوید که برای انسان پذیرفتن آنها واجب است،پس چرا در این جا درس به بیان توحید و شرك و ابعاد آنها کشیده شده است؟و به صورتی کلی،به چه مناسبت پروردگار ما سبحانه و تعالی،هر وقت دربارهٔ مسئولیت بحث می کند،از قضیهٔ شرك و توحید نیز سخن می گوید؟ پاسخ:مسئولیت خود توحید است،و عدم قبول مسئولیت خود شرك،بلکه گریختن از مسئولیت و آن را پسندیده شمردن هدفی است که به دنبال شرك می آید.

در نفس بشری نیرویی است که ما آن را به نام نیروی فریبنده می خوانیم و کار آن خوب و پسندیده نشان دادن تنبلی و جمود و زیبا جلوه دادن فحشاء و منکر است،و این نیرو که انگیزندهٔ آن شیطان است،به همین گونه نیز تسلیم شدن به رخوت و در راه شهوتها روانه شدن را نیز در نظر آدمی می آراید،و از این گونه راهها است:

۱-مشاهدهٔ حتمیات که نفس را بر آن می دارد که خود را در برابر فشارهای طبیعت و جامعه ۶/ ناتوان پندارد،و در نتیجه به نام حتمی و ناگزیر بودن تاریخی یا اجتماعی یا طبیعی و مانند اینها از مسئولیت شانه تهی کند.

این گونه ای از خدا پنداری طبیعت و جامعه است و آن را برتر از قدرت خدا

شمردن،و برتر از اراده ای که خدا به انسان عنایت کرده است.

۲-اندیشهٔ فداء و قربانی کردن که بشر بنا بر آن چنین می پندارد که اگر انجام دادن فرمانهای دشوار و تحمل ناپذیر باشد،چه بهتر از این که پروردگارهای دیگری جز پروردگار اعلی تبارك و تعالی تصور کنیم و به آنها پناه بریم تا ما را از دشواری مسئولیتی که پروردگار اعلی تحمل آن را بر ما واجب کرده است، برهانند.

همین فکر فدا است که به مذهب نصاری نفوذ یافته است.

خواه پرداختن به شهوات از راه اول حتمیات بوده باشد یا از راه دوم فدا، ایمان به خدای بی همتای یگانه آن را نفی می کند و بشر را بدین گونه با مسئولیتهای بزرگی که دارد رویاروی قرار می دهد.

آن کس که به خدا ایمان دارد و میان خود و عقلش پرده و حجابی به وجود نیاورده است،در ژرفنای ذات و هستی خویش این را می داند که خدا او را در آنچه می کند آزاد گذاشته است تا هر گونه که می خواهد عمل کند.پس چون به این حقیقت برسد مسئولیتهای خودش را می پذیرد و تحمل می کند و به این امر اعتقاد دارد که متغیرهای زندگی او،همچون تندرستی و بیماری،و برده داری یا عبودیت،و ثروتمندی یا فقر،و نظایر اینها نیز همه برخاستهٔ از خود او است،و انسان سادهٔ بدون عقده و دور از شهوتها پیوسته بر این حقیقت واقف است و همین احساس او را به قبول مسئولیت رهبری می کشد،زیرا که چون به واقعیت خود معترف باشد،برای خود نقشه ای حکیمانه ترسیم می کند تا از راه آن به هدفهای خود دست یابد.

در مقابل چنین انسانی،انسان دیگری را می یابیم که به تصور خود چنان می پندارد که برتر از عقل او چیزهای دیگری نیز وجود دارد-همچون امور حتمی تاریخ و اجتماع و اقتصاد و روانشناسی و آموزش و پرورش-پس یکی از چنین انسانها چنان می پندارد که این حتمیات است که انسان را می سازد،و وظیفهٔ انسان آن نیست که ۶/ قراری برخاستهٔ از فکر و ارادهٔ خودش را بسازد،بدان جهت که عقل در نظر او چیزی جز صورتی از مادهٔ تغییر شکل یافته نیست.

در قدیم پزشکان مردمان را بر حسب ساختمان مزاجی آنان تقسیم می کردند،و می گفتند که مزاج این یک صفراوی است،و از آن یک بلغمی و دیگری سوداوی و نظایر اینها،و به همین گونه چنان می پنداشتند که ارادۀ انسان تابع مزاج او است،ولی یکی از فیلسوفان معاصر می گوید که:منشأ ارادۀ انسان از غدۀ سپری(درقیه)است،پس اگر یکی از آنان پزشک شود و دیگری به صورت یک کارگر ساده باقی بماند،این امر به مقدار و نوع ترشحات غدۀ درقیۀ موجود در خون او بستگی دارد،و از همین راه این غده در قرارها و تصمیمات او مؤثر می شود.

فیلسوف معروف انگلیسی،برتراند راسل،گفته است که:طبیعتی که پیدا می کنی وابستۀ به چیزهایی است که می خوری،زیرا که عناصر شیمیایی موجود در انواع خوراکیها در مغز انسان و تصمیمات او مؤثر واقع می شود،و به همین گونه این نظریات شرکی قدرت اتخاذ تصمیم را از او سلب می کند،و در صورتی که انسان نتواند برای خودش تصمیمی بگیرد،به منزلۀ پری است که در گذرگاه باد قرار گرفته و بنا بر این نمی تواند به تحمل مسئولیت بپردازد،و بنا بر این نمی تواند از چیزی مسئول باشد.

اما فکر یونانی قدیم به متعدد بودن خدایان معتقد بود،خدایی برای جنگ، خدایی برای صلح،و خدایانی برای باران و تاریکی و روشنایی و نظایر اینها...و یونانیان بتهایی برای خود می ساختند که هر یک از آنها نماد قوایی بود که برای آنها تأثیری حتمی بر کارها و روحیّات خودشان قایل می شدند،و بدین گونه خود را از مسئولیت کارهای خویش برهنه می کردند و آنها را به خدایان نسبت می دادند،و بدین گونه آیات این درس ارتباطی میان مسئولیت و توحید برقرار می سازد،پس به آن آغاز می کند که از خوردن مال یتیم نهی کند(اشاره به حرمت مال)و به وفاداری به پیمان فرمان دهد(برای یادآوری از احترام پیمان)،و برای آبرو و جستجوی حقایق امور احترام قایل شود،سپس از شرک به خدا نهی کند و به تسبیح او بپردازد،و شاید محرّمات این درس راههای ستمگری را ببندد،و قوانینی اجتماعی گذاشته شود که از حقوق مردمان پاسداری کند،و این از حفظ حقوق یتیمان که حلقۀ ضعیفی در

اجتماع به شمار می آید آغاز می شود و سپس به پاسداری از حرمت وزن و پیمانه و احترام گذاشتن به آبروی مردم و لزوم وفادار به پیمان بودن و چیزهایی از همین گونه پایان می پذیرد.

۶/

شرح آیات:

اشاره

مسئولیتهای اجتماعی

[۳۴]

وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ -و به مال يتيم نزديك مشويد مگر به صورتی که نیکوتر باشد،تا آن گاه که به سن رشد و بلوغ خود برسد.» ولی و سرپرست یتیم حق آن را دارد که مال یتیم را در تصرف بگیرد و به مصلحت او از آن بهره گیری کند،ولی حق تصرف در آن را جز برای سود به دست آوردن برای یتیم ندارد،و چون به مرحلۀ بلوغ رسید می بایستی مال را به او تسلیم کند،از آن روی که یتیم ضعیف است،و بنا بر این حرام بودن تصرف در مال او بر حرمت و احترام اموال نیرومندان دلیل است.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كٰانَ مَسْؤُلاً

-و به پیمان وفادار باشید و بدانید که نسبت به آن مسئولیت دارید و دربارۀ آن از شما پرسش خواهد شد.» عهد و پیمان تکیه گاهی اجتماعی در اسلام است،و محور تعاون و تبادل فکری و سیاسی و تجاری به شمار می رود،و اسلام ما را به وفاداری نسبت به پیمانها،نخست به همین سبب برمی انگیزد،و در مرحلۀ دوم به سببی اخلاقی،و در مرحلۀ سوم برای آن که بر وفای به عهد حکم شرع جریان پیدا می کند.و نگاهداری عهد و پیمان یکی از مهمترین مسئولیتهای بشر در زندگانی او محسوب می شود.

[۳۵]

وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذٰا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ -و در پیمانه کردن درست پیمانه کنید،و برای وزن کردن ترازوی درست به کار برید.» القسطاس المستقیم:خرید و فروشی است که مغبون کردن و نادرستی در آن راه نیابد،و شاید احترام گذاشتن به کیل و پیمانه خود دلیلی بر پاسداری از

حقوق مردمان است،چه داخل در ضمن محترم شمردن قوانین کشور است و هرگز نباید برای مصلحت شخصی از آنها انحراف حاصل کنیم.

ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً

-که این نیکو است و نتیجه ای بهتر و زیباتر دارد.» این امری است که از لحاظ فطری و اجتماعی نیکو است،و پایان و عاقبتی نیکوتر دارد،بدان سبب که اگر غش و تزویر بر مجتمعی حاکم شود،بلایی بر سر آن می آید که رهایی از آن امکان ندارد،و سپس اگر تو به حقوق دیگران تجاوز کنی،آیا /۶ از آن بیم نداری که حقوق خودت نیز سلب شود.

[۳۶]

وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ -به دنبال چیزی که به آن علم نداری مرو و از آن پیروی مکن.» از امری پیروی مکن که از آغاز و انجام آن خبر و آگاهی نداری.

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً

-در برابر شنیدن گوش و دیدن چشم و آنچه بر قلب می گذرد از تو سؤال می شود و باید دربارهٔ آن پاسخ دهی.» چنان است که این آیه دربارهٔ مسئولیت اندامها و جوارح آدمی که می بایستی بنا بر مقیاسی صحیح تحرک داشته باشند،و این که قلب انسان نسبت به افکار و اندیشه ها و پندارها و حسد و کینه و جوارح آدمی در آنچه می کنند و غیبت و سخن چینی و غیره از او صادر می شود مسئولیت دارد.

این بزرگترین مسئولیت اجتماعی است،و اگر آدم مؤمن به تراز استوار نگاه داشتن قلب و گوش و چشم خویش در برابر آنچه با دیگر مؤمنان ارتباط پیدا می کند برسد،شایستهٔ آن است که وارد بهشت شود.

[۳۷]

وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً -و در زمین خرامان و از روی تکبر بر دیگران راه مرو.» إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبٰالَ طُولاً -هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و به دو پاره تقسیم کنی و نه این که در بزرگی به حدّ بزرگی کوه ها

برسی.» [۳۸]

کُلُّ ذٰلِکَ کٰانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً -همهٔ اینها در نزد پروردگارت بد و زشت و ناپسندیده است.» چنان به نظر می رسد که بنا بر تفسیر این آیه،شایسته است که گاه انسان به تکبر بپردازد،و این در آن هنگام است که با شخص ستمگر و ظالمی رو به رو شود، تا در برابر او این احساس بر وی دست ندهد که ضعیف و ناتوان است،و به همین جهت قرآن تأکید می کند که«سیّئه»مکروه و ناپسند است-پس آنچه جز سیئه است غیر مکروه خواهد بود-و بنا بر این تکبر نشان دادن به متکبر مکروه و ناپسندیده نیست، /۶ بلکه مستحبّ و دوستداشتنی است،چنان که در حدیث آمده است که:

«تکبر نشان دادن به متکبر عبادت است».

[۳۹]

ذٰلِکَ مِمّٰا أَوْحیٰ إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ -و این را پروردگارت بر حکمت بر تو وحی کرده است.» حکمت جنبهٔ عملی علم است،و در این جا حکمت به معنی رفتار نیکو است.

وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقیٰ فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً

-و با خدا به پرستش معبود و اله(إله)دیگری مپرداز که نکوهیده و طرد شده به جهنم افکنده خواهی شد.» چه اگر چنین کنی تو را به دوزخ خواهند افکند،و مردمان به ملامت و نکوهش تو برمی خیزند و از الاهان پنداریت کاری برای تو ساخته نیست،و این آیه به آن اشاره دارد که آدمی کسی است که از بت اله می سازد،و همچنین از طاغوت و گردنکش و جبار و شیطان،و در آن هنگام که انسان بتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی را می شکند و آنها را از بین می برد،می فهمد که به استقلال و آزادی خویش رسیده است و به همین سبب با عزمی راسخ به کشیدن بار مسئولیتهای خویش گردن می نهد.

[۴۰]

أَ فَأَصْفٰاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلاٰئِکَهِ إِنٰاثاً -پس آیا

خدا شما را به پسری خود برگزیده،و فرشتگان را به دختری؟» گویی کافران می خواهند به خداوند سبحان خدشه ای وارد کنند،زیرا فرشتگان را ضعیف می دانند،چه،تأنیث را سمبل ضعف به شمار می آوردند و انوثیت را به فرشتگان نسبت می دادند،ولی خداوند سخن آنان را چنین رد می کند:

إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِيماً

که در این صورت به گفتن چیزی سخت زشت و ناپسند پرداخته اید.» [۴۱]

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مٰا يَزِيدُهُمْ إِلاّ نُفُوراً و در این قرآن به صورتهای مختلف سخن را گردانیدیم تا مگر حقایق را بفهمند و از آن پند گیرند،ولی این کار جز دوری از حق و ترس از آن حاصلی برای ایشان نداشت.» خداوند در قرآن نمونه هایی را می آورد تا آیاتش را برای ما روشن کند و بدین ترتیب حقایق ایمان را بازشناسیم ولی بر عکس می بینیم که این یادآوری تنها بر حق گریزی کافران می افزاید.

۶/

[۴۲]

قُلْ لَوْ كٰانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمٰا يَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً -بگو که:اگر،چنان که می گویند،جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود می داشت،در آن صورت راهی به صاحب عرش پیدا می کردند.» پس اگر آلهه و خدایان پنداری متعدد می بودند،در راه آسمان پیش می رفتند و چنان که اینان ادعا می کنند در برابر بزرگترین خدا مقاومت می کردند و از زیر فرمان او خارج می شدند و او را شکست می دادند و سهم خود را از خدایی بازپس می گرفتند و پروردگار سبحانه و تعالی را مقهور خود می ساختند،و چون چنین نشده است چگونه مشرکان به خود اجازه می دهند که برای خود خدایان دیگری اختیار کنند.

[۴۳]

سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً -خداوند متعال منزّه و برتر از چیزهایی است که دربارۀ او می گویند.» از این خرافات ناچیز به دور است،و او کسی است که:

[۴۴]

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰاوٰاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ هفت آسمان و

زمین و کسانی که در آنهایند تسبیح او می گویند.» چه آسمانها با عظمتی که دارند و خورشیدها و ستارگان و منظومه هایی که در آنها است،و زمین با آنچه از سنگ و خاک و جز اینها که در آن است،همگی تسبیح گوی خدای یگانه اند و به یگانگی او گواهی می دهند،و آشکار است که همهٔ چیزها،هر یک به نسبت خود،از مقداری شعور برخوردارند.

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً

-و هیچ چیز نیست مگر این که به ستایش او تسبیح می گوید،ولی شما تسبیح آنها را فهم نمی کنید،و او بردبار و آمرزنده است.» پس همه چیز تسبیح خدا می کند ولی ما نمی توانیم الفاظ و تسبیحات آنها را دریابیم و ادراک کنیم،بدان جهت که هر چیزی برای خود لغت تسبیح گفتن مخصوص دارد.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۵ تا ۵۲]

اشاره

وَ إِذا قَرَأْتَ اَلْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً (۴۵) وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي اَلْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ اَلظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً (۴۷) اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ اَلْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (۴۸) وَ قالُوا أَ إِذا كُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً (۵۰) أَوْ خَلْقاً مِمّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنا قُلِ اَلَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ قَلِيلاً (۵۲)

ص: ۲۳۲

۶/

معنای واژه ها

۴۹[رفاتا]

:آنچه از چیزی که خرد و کهنه و پوسیده شده باشد.

۵۱[فسینغضون]

:نغض به معنی حرکت دادن سر است از روی استهزاء و مسخره کردن.

۶/

در پس پرده و حجاب بودن و لزوم اصلاح آن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که انسان ایستار معینی در برابر یک اندیشه اتخاذ می کند،دیگر نمی تواند از حقیقت آگاه و با خبر شود،بدان جهت که از پس حجاب و پرده ای به آن نگاه می کند.و این صفت کافران در نگاه کردن به آخرت و زندگی دیگر است که بیشتر مردمان اسیر آنند،و به همین جهت آیات قرآن را جز از پشت پرده نمی خوانند،و به آن جز به میانجیگری احکامی گوش فرا نمی دارند که خودشان صادر کرده بوده اند.

این سؤال باقی می ماند که:چگونه می تواند انسان به رسالت خدا نظری

ص :۲۳۳

برهنه از ایستارهای سبقت یافتهٔ بر آنها نظر کند؟ پاسخ چنین است:نیروی عقل در نزد آدمی محدود است،پس چون شهوتها بر قلب او متراکم شود،و ابر نادانی و گمراهی بر آن غلظت پیدا کند،به عملی دشوار و خواستار تلاش فراوان نیاز دارد که از این رسوبهای تراکم یافته پاک شود،و به همین گونه به جنبش و تکان سختی نیازمند است که بنای فکری فاسد را فرو ریزد و سپس بر جای آن ساختمان استواری بنا شود،و این کار آسانی نیست.و می پرسیم که:اراده چگونه سختی و استواری پیدا می کند،و عقل چگونه نمو می کند،و چگونه تکان سخت /۶ بنای اندیشه های فاسد را منهدم می سازد که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر در قلب آدمی تراکم پیدا کرده اند؟ و پاسخ چنین است:

به وسیلهٔ ایمان آوردن به آخرت،که آن نیروی تعادل و افزون شدن آرامش در انسان است،چه هر کس که به آخرت ایمان داشته باشد و از فرمانبرداری شهوتها دوری جوید،و فشارها را تحمل کند،و عقده های نفسانی را از خود بزداید،همهٔ اینها پاسدار قلب او از آن خواهند بود که گرفتار اندیشه هایی شود که او را به طرف شهوات و فشارها و عقده ها و...و...متمایل می سازد.

اما کسی که به آخرت ایمان نداشته باشد،خداوند تبارک و تعالی میان او و قرآن حجابی قرار می دهد که وی آن را نمی بیند و بنا بر این نمی تواند آن را بدرد و از شر آن خلاص شود؛چگونه چنین می شود؟از آن جهت که قلب او نمی تواند حقایق را فهم کند،و گوش او برای شنیدن آنها سنگین است،و در نتیجه از حقیقت یکتاپرستی می گریزد،و به جستجوی خدایان دروغین می پردازد،و لذا-در حالی که با یکدیگر نجوا می کنند-دیگر نمی توانند بشنوند و حال آن که پیامبر را جن زده و دیوانه می خوانند و لذا راه را گم می کنند و دیگر از طریق حق به دور می افتند.

ریشهٔ گرفتاری و مشکل آنان این است که به آخرت کافرند و می گویند:

چگونه ممکن است که ما پس از مردن و به صورت استخوانها و تن به خاک شده درآمده به زندگی بازگردیم؟اگر از سنگ و آهن ساخته شده بودند یا از هر چیزی

که در نظر آنان از اینها هم سخت تر است،آن کس که ایشان را نخستین بار آفریده، بار دیگر به زندگی بازشان می گرداند،اما این که چه وقت این کار صورت می گیرد بستهٔ به ارادهٔ خدا است و تنها او می داند که زمان آن چه وقت است،و امکان آن هست که نزدیک باشد و پس از خوانده شدن ایشان به بازگشت به توسط خدا، دعوت را بپذیرند و با ستایش پروردگار خویش بازگردند و چنان گمان کنند که جز اندک مدتی در گور درنگ نکرده بوده اند.

شرح آیات:

[۴۵]

وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً -و در آن هنگام که قرآن می خوانی،میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند پرده ای ناپدید و پوشیده ای را قرار می دادیم.» این طبیعی است که آنان که مرگ را به یاد دارند و به آخرت ایمان آورده اند و به آنچه از پاداش و کیفر که بهرهٔ ایشان خواهد شد،پیوسته به مسئولیت خویش توجه دارند،و با نظری واقعی به قرآن نگاه می کنند /۶ که از پندار و رؤیا و خواب دیدن به دور است،بلکه نظرشان برخاستهٔ از تأمل و تدبر کامل است،و لذا قلبهای ایشان بینا و بینش آنان نافذ است،اما کسانی که به روز دیگر ایمان ندارند،به سبب همین بی ایمانی از دیدن واقعیت محجوب و در پشت پرده قرار گرفته اند.

و بعضی از مفسران دربارهٔ«حجابا مستورا»گفته اند که یک نفر از کافران،در آن هنگام که رسول خدا(ص)به قرائت قرآن اشتغال داشت،ممکن نبود بتواند او را ببیند و در نتیجه به او آسیب برساند.

چنین به نظر می رسد که تفسیر نزدیکتر آن است که گفته شود:حجاب مستور داشتن آن نظر سلبی و منفی است که کافران نسبت به آیات قرآن برای خود برگزیده بودند،و آیات آینده-به نظر من-معنی حجاب مستور را آشکار می سازد.

[۴۶]

وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ -ما بر دلهای ایشان

پوششهایی قرار دادیم،تا نتوانند آن را بفهمند.» برای آن که قرآن را نتوانند بفهمند،خدا بر دلهای ایشان«أکنّه»قرار داد.

و این لفظ شکل صیغهٔ جمع لفظ کنان به معنی پوشش است،و همین پوشش آن حجاب مستوری است که خدا در میان قرآن و دلهـای کسـانی که به آخرت کافرنـد، به عنوان مجـازات آنان که بعث و رسـتاخیز را تکـذیب کرده و منکر قـدرت خـدا برای بازگرداندن مردگان شده و به پیروی از شهوتها و عصبیتهای خود پرداختند،پدید آورده بود.

از خود می پرسـیم که آیـا این حجـاب همـان سـنت الاهی نیست که در آفریـدگان او جریان یافته و حاکی از آن است که هر کس که در پـذیرفتن اندیشـهٔ فاسدی تعصب ورزد هرگز حقیقت را مشاهده نخواهد کرد،یا این که یک فعل الاهی تازه اسـت که خـدا به توسط آن بر گمراهی و کفر کافران می افزاید،و آنان را در گمراهی حیرت زده نگاه می دارد؟ آری،آن فعلی تازه است،و حجابی که خدا میان قرآن و کافران قرار می دهد.و این مجازات و عقاب بزرگی است که خدا خواسـتار گمراهی بشـر پس از کفر ورزیدن او به هدایت می شود،و بر ما واجب است که پیوسـته از گرفتار شدن به این عقاب بزرگ بر حذر بمانیم،و همیشه خواسـتار راهنمایی و هـدایت الاهی،و این که ما را پس از راه یافتن به هدایت گمراه نکند بوده باشـیم،که او پذیرنده و اجابت کنندهٔ این خواهش و دعا است.

۶/

وَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْراً

-و در گوشـهای آنان سـنگینی.» که در این حالت گوش سنگین قدرت آن را ندارد که به صورت درست وظیفهٔ خود را انجام دهد،به همان گونه که اگر عقل ضـعف و سستی پیدا کند، نمی تواند آنچه را که گوش یا دیگر اندامها به آن انتقال می دهند بفهمد.

وَ إِذٰا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً

-و هنگامی که تنها از خدای یگانه در قرآن یاد می کنی،با نفرت پشت می کنند و دور می شوند.»

از آن جا که کافران به یگانگی خدا اعتقاد ندارند،خواستار شنیدن قرآن نیستند،بدان جهت که اندیشه های قرآن با ایشان مخالف است و فرار ایشان به سبب ترسی است که از بیدار شدن ضمیر خود دارند.

[۴۷]

اندامهای بشر همچون دریچه هایی برای قلب او نسبت به جهان خارج از وی محسوب می شوند،و اگر بر قلب شهوتها و تعصب و اندیشه های باطل غلبه کرده باشد،این اندامها از کار می افتند یا بر خلاف آنچه مطلوب است عمل می کنند،زیرا که قلب بیمارگاه حقایقی را که بر آن وارد می شود به صورتی باطل تفسیر می کند که متناسب با بیماریهای غلبه یافتهٔ بر آن باشد،چنان که اگر کسی بر چشم خود عینك رنگین گذاشته باشد،همه چیز را بدان رنگ مشاهده می کند،و به همین گونه اگر کسی بر قلب خود گوشی و آلت گیرندهٔ گمراه کننده ای قرار داده باشد،همه چیز را از راه آن می شنود و همهٔ صداها را به میانجیگری آن به صورتی نادرست می شنود؛چنین کسی برای نفس خود قالبهای آهنگی معینی ساخته است که همه معلومات و دریافتهای تازه را در آنها قرار می دهد و بنا بر این از حقایق چیزی جز گمراهی بهرهٔ او نمی شود؛و پروردگار ما می گوید:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا یَسْتَمِعُونَ بِهِ

-ما بهتر به آن علم داریم که به وسیله چه چیز می شنوند.» شاید(باء بما)در اینجا برای بیان مدد گرفتن است و از احکام از پیش صادر شده و قالبهای فکری فراهم آمده ای حکایت دارد که به توسط آن به حقایق گوش می دهند و آنها را بر حسب هواهای نفس خود تفسیر می کنند،و آیات آینده دربارهٔ این قالبها به ما توضیح می دهد.

إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَ إِذْ هُمْ نَجْویٰ إِذْ یَقُولُ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ ۶/ رَجُلاً مَسْحُوراً

-در آن هنگام که به تو گوش می دهند و در آن هنگام که ستمگران به نجوی و بیخ گوش با یکدیگر گویند که جز از مرد جادوزده ای پیروی نمی کنید.» ایستارهای خود را نسبت به رسول خدا با دلایلی واهی پسندیده تصور می کردند و می گفتند که او جادوگر نیست بلکه اسیر جادو شده است،در صورتی که

مدعی آن بودند که رسول خدا(ص)راستگو و امین است،و به همین جهت چاره ای جز آن نداشته که بگویند او گرفتار مکر و خدعهٔ جادوگران شده و مسحور است.

قرآن این تهمت را سفیهانه می خواند و می گوید:

[۴۸]

اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً - بنگر که چگونه برای تو مثلی می زنند و با چه کسان تو را مقایسه می کنند،پس از راه گم شده اند و توانایی یافتن راه راست را ندارند.» به همین سبب بود که آنان رسول خدا(ص)را متهم به تهمتهای واهی می کردند و بر اثر آن توانایی فهم قرآن از آنان سلب شد و نمی توانستند مقصود از گفتارهای آن را چنان که باید و شاید دریابند و راهی به سوی حق پیدا کنند.

چنان که پیش از این گفتیم:ایمان به آخرت ضامنی برای اندیشیدن سالم در زندگی است،و کافران به آن بسنده نکردند که منکر آخرت شوند،بلکه در آن می کوشیدند که اعتقادات خود را با افکاری سخیف و شبهه هایی واهی توجیه کنند که آنچه پس از این می آید شبههٔ سوم است:

[۴۹]

وَ قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً -و گفتند:پس از آن که مردیم و به صورت استخوانها و چیزهای پوک و خاک شده درآمدیم،آیا می توانیم به صورت آفریده ای تازه از گور برخیزیم؟» اگر انسان در روزی مبعوث شود و از خاک برخیزد،پس برای چه به صورت خاک متلاشی شده درآمده است؟ این پرسشی بود که کفار با تعجب و استنکار طرح می کردند،پس خدا به ایشان چنین پاسخ داد:

[۵۰-۵۱]

قُلْ کُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِیداً* أَوْ خَلْقاً مِمّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ -بگو که:اگر سنگ یا آهن باشید*یا آفریده ای که به نظر شما بزرگ می نماید.» خواه سنگ می بودید یا آهن یا هر چیز دیگری که در ذهن خود آن را بزرگ می شمارید، /۶ همچون کوه ها و دریاها و صحراها و نظایر اینها.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنٰا قُلِ الَّذِی فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

-باز هم می گفتند که چه کس ما را(به زندگی بازمی گرداند)؟بگو:آن کس که نخستین بار شما را به وجود آورد و آفرید.» آشکار است که آفرینش بار دوم آسانتر از آفرینش نخستین است.و شاید کافران چنان می پنداشتند که در سنگ و آهن،به مناسبت سفت و سخت بودن آنها نمی توان تصرفی کرد،و همچون گوشت و استخوان نیستند،یا چنین گمان می کردند که آنها به جهت جامد بودن بر خلاف آدمیزادند که از مواد زنده ساخته شده است.

قرآن در پاسخ شبهۀ ایشان می گوید که سخن ایشان با مقیاسهای آفریدگان سازگار است،ولی خداوند آفریننده بر هر چیز توانا است.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هُوَ

-پس سرهای خود را تکان می دهند و می گویند که:این در چه وقت خواهد بود؟» یعنی سرهای خود را تکان می دهند و آن را همچون انسان شگفت زده ای به جلو می آورند و می پرسند وعدۀ ما کی خواهد بود اگر وعده ای داشته باشیم؟ این عادت انسان است که اگر دربارۀ امری دو احتمال ممکن بوده باشد، او احتمال وقوع آن یک از آن دو را می پذیرد که آسانتر باشد،و وقوع احتمال دوم را بعید می شمارد،ولی خداوند متعال دربارۀ این احتمال دوم تأکید می کند و می گوید:

قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيباً

-بگو ممکن است که نزدیک باشد.» چه اعتقاد آدمی به این که در هر لحظه ممکن است دنیا را ترک کند و قیامت در هر لحظه که خدا بخواهد صورت پذیر شود،او را در کارهای خرد و کلانش متقی و پرهیزگار خواهد ساخت.

[۵۲]

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً -روزی که خدا شما را می خواند و با ستایش او دعوتش را اجابت می کنید و چنان می پندارید که جز مدتی کوتاه(به حال مرده در گور)درنگ نکرده بوده اید.» ۶/ پس دنیا در برابر آخرت چیزی جز اندک نیست،چه میانگین عمر آدمی در دنیا هفتاد سال یا اندکی بیش از آن است،و این سالها در برابر جاودانگی بقای در

آخرت-خواه در دوزخ و خواه در بهشت-چیزی جز اندک نیست.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۰]

اشاره

وَ قُلْ لِعِبٰادِی یَقُولُوا اَلَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ اَلشَّیْطٰانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ اَلشَّیْطٰانَ کٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوًّا مُبِیناً (۵۳) رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ أَوْ إِنْ یَشَأْ یُعَذِّبْکُمْ وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً (۵۴) وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنٰا بَعْضَ اَلنَّبِیِّینَ عَلیٰ بَعْضٍ وَ آتَیْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً (۵۵) قُلِ اُدْعُوا اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلاٰ یَمْلِکُونَ کَشْفَ اَلضُّرِّ عَنْکُمْ وَ لاٰ تَحْوِیلاً (۵۶) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلیٰ رَبِّهِمُ اَلْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخٰافُونَ عَذٰابَهُ إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ کٰانَ مَحْذُوراً (۵۷) وَ إِنْ مِنْ قَرْیَةٍ إِلاّٰ نَحْنُ مُهْلِکُوهٰا قَبْلَ یَوْمِ اَلْقِیٰامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِیداً کٰانَ ذٰلِکَ فِی اَلْکِتٰابِ مَسْطُوراً (۵۸) وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیٰاتِ إِلاّٰ أَنْ کَذَّبَ بِهَا اَلْأَوَّلُونَ وَ آتَیْنٰا ثَمُودَ اَلنّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآیٰاتِ إِلاّٰ تَخْوِیفاً (۵۹) وَ إِذْ قُلْنٰا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحٰاطَ بِالنّٰاسِ وَ مٰا جَعَلْنَا اَلرُّؤْیَا اَلَّتِی أَرَیْنٰاکَ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَ اَلشَّجَرَةَ اَلْمَلْعُونَةَ فِی اَلْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمٰا یَزِیدُهُمْ إِلاّٰ طُغْیٰاناً کَبِیراً (۶۰)

معنای واژه ها

۵۳[ینزغ بینهم]

:در میان ایشان فساد و ایجاد شر می کند.

۵۷[محذورا]

:آنچه از آن حذر و پرهیز می شود.

۶/

روابط اجتماعی سازنده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که شیطان روحیهٔ دشمنی را میان بندگان خدا پراکنده نسازد،بر آنان لازم است که بهترین گفته را برگزینند و آن این است که شیطان دشمن بزرگ و آشکار انسان است و شایسته نیست که بشر خود را وکیل مردمان بداند(پس چنان که بخواهد به تکفیر آنان بپردازد و به عذاب خدا بر ایشان حکم دهد).

خدا به بندگانش داناتر است،پس او است(و نه کسی دیگر)که می تواند هر کس را که خواهد رحمت کند و هر کس را که خواهد عذاب دهد و علم او بر هر چه در آسمانها و زمین است احاطه دارد و برتری پیدا کردن بعضی از آنان بر بعضی دیگر به مشیت او صورت می گیرد،مگر نه این است که میان بندگانش تفاوت قایل شده و به داوود زبور بخشیده است؟ چنان می نماید که این آیات بیان کنندهٔ بعضی از مسئولیتهای واجب انسان را در مقابل یکدیگر بیان می کند و غیر مسلمانان را شامل می شود،پس گفتار نیکو و شتابزدگی نشان ندادن در محکوم کردن مردم و ترک حسد جزئی از مسئولیت مؤمن در برابر برادر خویش است.

۶/ شاید عوامل اختلاف از خالص نبودن توحید برخاسته و از رسوبات و

بازمانده های شرک بوده باشد،و به همین جهت است که سیاق بار دیگر به قضیه شرک می پردازد،و این که خدایان پنداری باطل نمی توانند زیان و ضرر را از آنان دور کنند یا به آن تغییر شکل دهند.

بلکه کسانی که ایشان آنان را به خدایی می خوانند،به نوبهٔ خود در صدد آنند که وسیله ای برای نزدیکی با خدا پیدا کنند،و امیدوار به رحمت اویند و از عذاب او می هراسند.

به رغم وجود خدایان باطل،خداوند همهٔ نیروها را تا پیش از روز رستاخیز می میراند تا روشن شود که آنها نمی توانند از مردم خود زیانی را دور کنند.

نخستینیان آیات خداوندی را ردّ کردند.ثمود که انکار کردند و به شتر ستم ورزیدند که این خود نشانه و آیه ای روشنی بخش است و آیات الهی نیست مگر برای ترساندن.

هدف از این ترساندن ما آزمون بشر است در حالی که قدرت و علم خداوند بر مردم احاطه دارد.خداوند آنها را با خوابی به رسولش الهام کرد مورد آزمون قرار داد،چنان که شجرهٔ ملعونه در قرآن را موجب فتنه دانسته است.(درخت زقوم که در دنیا تبهکارانی چون بنی امیه مظهر آن به شمار می آیند)،ولی آیات ترساننده تنها بر خود کامگی آنها می افزاید.

شرح آیات:

اشاره

سخن نیکو

[۵۳]

مشرکان این چنین شبهاتی را دربارهٔ پیامبر برمی انگیزانند.مسئولیت دعوتگران الهی در این میان چیست؟پاسخ آن است که درون مایهٔ رسالت دعوتگران الهی حق است و صواب.اگر آنها بهترین شیوه ها را در دعوت خود به کار بندند در حقیقت این شبهات را تکذیب کرده اند ولی اگر بهترین اسلوب را در دعوت خود برنگزینند،شیطان از این فرصت بهره خواهد برد و اشتباهات را در چشم مشرکان بزرگ خواهد کرد و دشمنی با مؤمنان را در قلب ایشان خواهد آراست و به

ص: ۲۴۲

۶/ همین ترتیب عمل خواهد کرد در خطاهایی که دعوتگران در تبلیغات خود مرتکب شده اند،مثل این که به زبانی کند یا تندروی به کار بندند.

وَ قُلْ لِعِبٰادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ

-و به بندگان من بگو تا سخنی را بگویند که نیکوتر است.» ظاهرا مراد بندگان در این جا بندگان صالح و شایستۀ او هستند.

إِنَّ الشَّیْطٰانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ

-و شیطان میان مردم شر و فساد ایجاد می کند.» پس شیطان در میان مردمان به دشمنی آمد و شد می کند،و روح دشمنی را می پراکند،و از کلمات فتنه انگیز و حتی از لغزشها و خطاهایی که مردمان معمولا نسبت به آنها چشمپوشی می کنند،برای ایجاد روحیۀ دشمنی در میان مؤمنان استفاده می کند.

إِنَّ الشَّیْطٰانَ کٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوًّا مُبِیناً

-شیطان برای انسان دشمنی آشکار بوده است.» پس عداوت او تازه و پوشیده نیست،و بر انسان عاقل لازم است که از دشمن سرسخت مجاهده گر با دشمنی خود دور و بر حذر باشد.

پس چرا پیرو گامهای شیطان باشیم،و به او فرصت راه یافتن میان صفوف خودمان و کاشتن تخم جدایی را در میان خودمان بدهیم؟

چگونه به مردمان نگاه می کنی؟

بعضی از مردمان احکامی سخت را نسبت به یکدیگر جاری می کنند بدون این که از واقعیت نفوس آنان آگاهی داشته باشند،و این که آیا خدا از آنان راضی است یا چنین نیست،پس آنان را به کفر و فسوق منسوب می دارند و به شمارش عیوب ایشان می پردازند،در صورتی که حدیثی شریف می گوید:

«رحمت بر آن بنده که عیبهای خودش او را از بیان عیبهای مردمان بازداشته است».

۶/ انسانی که مردمان را به خدا دعوت می کند،و حامل رسالت او بر دیگران است،نزدیکترین مردم به این لغزش شیطانی است که به قلب او راه می یابد و او را به این می خواند که بر تکفیر دیگران بپردازد و نام او را از فهرست مؤمنان حذف کند.

قرآن گرفتاری تکفیر را با این گفته علاج می کند که:در حق مردم به باطل حکم صادر نکنید،چه ممکن است که در حق کسی به منحرف بودن از راه راست حکم کنید و او سپس توبه کند و خداوند متعال از او درگذرد،در صورتی که حکم صادر شدهٔ علیه او بر جای مانده است و در نتیجه شخص صادر کنندهٔ آن حکم در گرو خطایی باقی می ماند که ممکن است از آن استغفار نکند،و برای آن به توبه نپردازد،و گاه ممکن است استغفار کند ولی خدا توبهٔ او را نپذیرد،برای این که آن شخص از گناه او درنگذشته است،و این گناهی است که در آخرت از آن رها نمی شود.

در حدیث آمده است که:«بدانید که ظلم بر سه گونه است:گونه ای که آمرزیده نمی شود،و گونه ای که ترک و رها نمی شود،و گونه ای که آمرزیده می شود؛و اما آن ظلمی که آمرزیده نمی شود شرک ورزیدن به خداوند متعال است،و خدا می گوید: إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ -خدا گناه کسی را که برای او شریک قایل شده است نمی آمرزد»،و اما آن که آمرزیده می شود ستم راندن بر نفس خویش بر اثر مرتکب شدن بعضی از گناهان کوچک است،و اما ظلمی که آدمی را ترک نمی کند ستمگری بعضی از مردم بر بعضی دیگر است که در آخرت سبب رسیدن قصاص سختی به شخص مرتکب آن ستمگری می شود،و آن مجروح کردن با چاقو یا ضربه وارد آوردن با شلاق نیست،بلکه چیزی است که اینها در برابر آن کوچک می نمایند».

بنا بر این گاه کسی وارد بهشت می شود که ما به منحرف و فاسق بودن او معتقدیم،در صورتی که خود به آتش افکنده می شویم.و خداوند سبحانه و تعالی در توصیف اهل جهنم گفته است: وَ قٰالُوا مٰا لَنٰا لاٰ نَریٰ رِجٰالاً کُنّٰا نَعُدُّهُمْ مِنَ اَلْأَشْرٰارِ

أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ* إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ -و گفتند که ما را چه شده است که مردمانی را نمی بینیم که آنان را از جملهٔ اشرار می شمردیم*و به مسخره کردن ایشان می پرداختیم،چرا از دیدار ما دور مانده اند؟»،پس برای مردم حکمهای فوری صادر نکنید بلکه لازم است که مقیاس ما در حکم و اظهار نظر وابستهٔ به مقدار ملتزم بودن ایشان به ارزشها بوده باشد.

بنا بر این به کارهای نیکی که انجام دادی مغرور مباش،و کارهای بد مردمان را بر ایشان عیب مگیر،و خود را برتر از دیگران مشمار.و باشد که شخصی عملی را در صورتی بر برادر دینی خود عیب شمارد که خود مرتکب کاری زشت تر از آن می شود،و شاید /۶ آن شخص به عذری ناگزیر از انجام دادن آن کار زشت بوده،و بر اثر فشارهای تربیتی یا اقتصادی یا اجتماعی مرتکب آن عمل شده است،در صورتی که شخص عیب جوی وی بدون فشار همان عمل را انجام می دهد،و در این صورت است که خدا گناه برادر او را می بخشد ولی خود او را از آمرزش محروم می سازد.

تو را ما به عنوان وکیل برای ایشان نفرستادیم

[۵۴]

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ ما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً -پروردگارتان به خوبی شما را می شناسد،اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود قرار می دهد،و اگر بخواهد عذابتان می دهد،و تو را به عنوان وکیل برای ایشان به رسالت نفرستاده ایم.» رسول همچون گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده ای به رسالت مبعوث شده است نه برای آن که وکیل خدا برای مردم باشد تا هر کس را که بخواهد در رحمت خدا داخل کند،و هر که را خواهد از آن خارج سازد.این کار تنها اختصاص به خدا دارد.

پس تو نمی توانی مردمان را،چنان که می خواهی،دسته بندی کنی؛آیا این

حدیث را که به روایت أبو ذر نشنیده ای که:رسول خدا(ص)گفت:«مردی گفت به خدای سوگند که او فلانی را نخواهد آمرزید،پس خدا گفت:چه کس با سوگند یاد کردن گفت که من نخواهم آمرزید؟پس بدانی که من او را آمرزیدم،و عمل آن دیگری را با گفتن این که خدا فلانی را نخواهد آمرزید باطل کردم».

[۵۵]

وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -و پروردگارت دربارهٔ آن کسان که در آسمانها و زمین جای دارند داناتر است،» و می داند که چه می کنند.(من)موصوله را که برای عاقل می آید ملاحظه کن، پس می توانیم بگوییم که:پروردگارت به آنچه در آسمانها و زمین از جنس عاقل زندگی می کند آگاهی دارد،خواه از جنس بشر باشد و خواه از جنس فرشتگان.

وَ لَقَدْ فَضَّلْنٰا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلیٰ بَعْضٍ

-و ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم.» پیامبران نیز همچون دیگر افراد بشر درجات فروتر و برتر دارند،و برترین پیامبران رسولانند،و برترین رسولان /۶ پنج رسولند که به نام اولوا العزم خوانده می شوند که برترین آنان رسول اللّه(ص)است،و رسول اللّه(ص)در حدیثی گفته است:

«به شش چیز از دیگر پیامبران برتری یافتم:جامعترین کلمات به من بخشیده شد،و با ترس دشمنان از من از فاصله ای برابر با یک ماه راهپیمایی نصرت شدم،و غنایم جنگی بر من حلال شد،و زمین محل سجود پاکیزهٔ من قرار گرفت،و به همهٔ آفریدگان مبعوث شدم،و پیامبری به من پایان یافت».

وَ آتَیْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً

-و به داود زبور دادیم.» چنان می نماید که زبور داوود کتاب دعا و مناجات داوود با خداوند سبحانه و تعالی بوده است،و چنان که معلوم شده،شمارهٔ کتابهای خدا صد و بیست و چهار است که هر یک از آنها به مقتضای اوضاع و احوال زمانی معین نازل شده است،و شاید تنها ذکر شدن کتاب داود به سببهای زیر می بوده باشد:

۱-خدا در آن از آمدن پیامبر محمّد(ص)بشارت داده و گفته است که به زودی زمین را میراث بندگان صالح خویش قرار خواهد داد.

۲-این که جهودان چنان می پنداشتند که خدا پس از موسی پیامبری مبعوث نخواهد کرد و او و پیامبر پس از او،به اعتراف خود ایشان پیامبر مرسل بود.

۳-برتری پیامبران بر یکدیگر به سبب مال و سلطه نبود بلکه به سبب رسالتها بود،و علی رغم آن که داوود پادشاه بود،در این جا از پادشاهی او سخنی به میان نیامده بلکه از زبور نازل شدهٔ به او سخن رفته،و تمایز آن با دیگر کتابها در آن است که کتاب دعا است،و این بزرگترین امتیاز آن در میان دیگر کتابها به شمار می رود.

خدایان پنداری و ساختگی

[۵۶]

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلاٰ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لاٰ تَحْوِيلاً -بگو:کسانی را که جز او(خدا)می پنداشتند(به یاری خود) بخوانید و(ببینید)که نه می توانند شما را از گرفتاری نجات دهند و نه آن را از شما دور کنند.» ناگزیر می بایستی ایمان به خدا را محور زندگی خویش قرار دهیم،زیرا که خدایان پنداری ۶/ نمی توانند سودی به ما برسانند یا زیانی را از ما دور کنند،و علاوه بر این که نمی توانند آنچه را که از ایشان خواسته ایم انجام دهند،برای انجام دادن آنچه برای خود می خواهند نیز توانایی ندارند،تا چه رسد به این که خواسته های مردم را برآورده سازند،و در این جا از کلمهٔ«زعمتم»یعنی مدعی شدید و به پندار خود ساختید،چنان برمی آید که انسان خود کسی است که طاغوت تسلط یافتهٔ بر خود و نیز بتان جامد را می سازد و برای آن نیرومندی تصور می کند و سپس از آن می ترسد،در صورتی که می داند هیچ کاری از دست آن برنمی آید و زیان و شری را از او دور یا به صورتی دیگر تحویل نخواهد کرد.

[۵۷]

أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ -آن کسان که به یاری خود می خوانند،خود خواستار آنند که وسیله ای برای نزدیکی به پروردگارشان به دست آورند،آیا کدامشان به او نزدیکترند؟»

آن کسانی که به گمان ایشان خدایانند،خود در صدد آنند که به پروردگارشان نزدیکی پیدا کنند،نیازمند رحمت اویند،و هر کس به فطرت خود،و بسا هست که به ایمان خویش خواستار نزدیکی به او می شود؛و دربارهٔ این آیه و آیات مشابه آن،گروهی از مفسران گرفتار حیرت شده و پرسیده اند که آن کسان که می خوانند کیانند و چگونه می خواهند وسیلهٔ نزدیکی به پروردگارشان را به دست آورند؟ بعضی چنان گمان کرده اند که آنها بتان اند،در صورتی که بعضی دیگر بر آنند که منظور فرشتگان و بندگان صالح خدا هستند که پیروان ایشان آنان را به جای خدا ارباب(جمع رب)خود تصور می کرده اند.

و حقیقت این است که هر یک از این دو نظر پاره ای از معنی آیه است،در صورتی که معنی شاملتر این است که هر چیز یا هر شخصی است که جز خدا از او فرمانبرداری شود،بدان سبب که اغلب فرزندان آدم به جای خدا به پرستش صاحبان نیرو و مال و جاه همچون پادشاهان و رهبران سیاسی و مترفان و صاحبان نعمت و خوشگذرانان و کشیشان و حاخامان می پردازند.

پس آیات،چنان که می نماید،شامل همهٔ آنان می شود،بلکه متمرکز بر آن است و در آن می کوشد که بشر را از یوغ پرستش آنها خلاص کند،و شاید قراءت سریع آیات شرک این الهام را به ما ببخشد که خدایان پنداری مورد پرستش جز خدا معمولا از افراد بشرند،و پروردگار ما می گوید: وَ إِذٰا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكٰاءَهُمْ قٰالُوا رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ شُرَكٰاؤُنَا الَّذِينَ كُنّٰا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ -و هنگامی که مشرکان شرکای پنداری خویش را دیدند گفتند:پروردگارا!ایناننـد شریکانی که ما جز تو می خواندیم»(النحل۸۶/).

و گفت: قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ تَعٰالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَوٰاءٍ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّٰهَ ۶/ وَ لاٰ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لاٰ يَتَّخِذَ بَعْضُنٰا بَعْضاً أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ -بگو:ای اهل کتاب! بیایید تا به کلمه ای یکسان میان ما و شما بازگردیم و جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم،و بعضی از ما بعضی دیگر را ربها(ارباب)ی خویش نگیریم»

(آل عمران۶۴/).

و گفت: اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ -خاخامان و راهبان خود را به جای خدا ارباب و پروردگاران خویش گرفتند»،و گفت: أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ -آیا ربهای پراکنده بهترند یا خدای یگانهٔ قهار؟» (۳۹/یوسف)،و گفت: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ -و بعضی از مردم آن کسانند که به جای خدا کسانی را همانند او و به اندازهٔ خدا دوست می دارند»(۱۶۵/البقره)،و گفت: اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ -کسانی که جز خدا می خوانید،بندگانی همچون خودتانند»(۱۹۴/ الأعراف).

بدین گونه از این آیات چنان الهام می گیریم که ارباب(جمع رب)و انداد (جمع ندّ همانند)و شرکاء(جمع شریک)بندگانی از بشرند.

وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ کانَ مَحْذُوراً

-و امیدوار به رحمت اویند و از عذاب او می هراسند،چه عذاب پروردگارت پرهیز کردنی و ترسناک است.» و رجا و امیدواری به درجهٔ ترس نیست،بدان سبب که ترس از عذاب آدمی را بیش از امیدواری اصلاح می کند؛و در حدیثی از امیر مؤمنان(ع)آمده است که:

«پس هر کس که مشتاق وارد شدن به بهشت باشد،شهوات را از یاد می برد،و آن که از آتش بترسد از محرمات دوری می جوید».

ترس از آتش آدمی را از چیزهای حرام دور نگاه می دارد،در صورتی که امید راه یافتن به بهشت سبب دوری او از شهوات می شود.

سنّت عذاب

[۵۸]

وَ إِنْ مِنْ قَرْیَةٍ إِلاّ نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً -و روستا و شهری نیست که ما (مردم آن)را قبل از روز قیامت هلاک نکنیم یا به عذابی سخت آن را معذّب

نسازیم و این در کتاب نوشته شده است.» بعضی گفته اند که:هنگامی که خداوند متعال در قرآن از شهر پاک و پاکیزه ای سخن می گوید،از آن با لفظ بلد و مصر نام می برد،و هر وقت که دربارهٔ بلدی ناپاک بحث می کند آن را قریه می نامد،هر اندازه هم که بزرگ بوده باشد.

آیه اشاره به قضیه ای بسیار مهم در زندگی قریه ها دارد که از فرمانبرداری پروردگارشان سرپیچی کرده بودند،و از آغاز انحراف مردمان آن قریه ها عذاب بر ایشان نوشته شد،ولی جریان نیافت و متوقف ماند،و چه بسا می شود که عذاب در این لحظه فرستاده شود،ولی سالهای دراز مردمان به آن معذب می شوند،و از این آیه چنین نتیجه می گیریم که:خدا به انسان مهلت می دهد،و اگر از راه خود انحراف کند،بر او است که حکم خداوند را دربارهٔ خودش تحمل کند،و نیز آیه به آن اشاره می کند که طبع بشر به انحراف تمایل دارد و همین تمایل عذاب پروردگار را به سوی او جلب می کند.

[۵۹]

وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ -و ما را از فرستادن آیات و نشانه های عذاب چیزی جز آن باز نداشت که پیشینیان آن را تکذیب کرده بودند.» مشکل افراد بشر اندک بودن آیات نیست،بلکه آن است که مردمان آیات را چنان که شایسته است نمی فهمند و به آن توجه نمی کنند و از ارزش آن آگاه نیستند،و در نتیجه آنها را تکذیب می کنند،و آشکارترین نمونه قوم ثمود است.

وَ آتَيْنٰا ثَمُودَ النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا

-و به قوم ثمود ماده شتر را که مایهٔ بصیرت بود بخشیدیم،پس به آن ستم کردند.» این ناقه نشانه ای کوهستانی و آشکار بود که از کوه بسته بیرون آمد تا آنان از شیر آن بدوشند و مصرف کنند،ولی با کمال تأسف همین ماده شتر،به سبب ستمی که آنان بر خود به میانجیگری آن روا داشتند،وسیلهٔ گرفتار شدن آنان به مصیبتی بزرگ شد.

سیاق قرآنی ما را از آن بر حذر می دارد که بدون آماده بودن خودمان برای

ص :۲۵۰

پـذیرفتن آیتی خواسـتار آن نشویم،چه اگر آیـات نـازل شود و ما پس از آن به آنها کافر شویم،مسـتوجب عـذاب سـخت خـدا خواهیم شد،از آن جهت که بر خودمان به سبب آیه ستم روا داشته ایم،چنان که قوم ثمود چنین کردند.

۶/ در تفسیر این آیه کریمه آمده است:بنا بر حدیثی مأثور از امام باقر علیه السلام آمده است که:از محمّد(ص)قوم او خواستار رسیدن آیتی برای خود شدند، پس جبرییل فرود آمد و این آیه را بر او از جانب خدا فروخواند: وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ و كنا اذا ارسلنا الى قريه آيه فلم يؤمنوا بها اهلكناهم فلذلك أخرنا عن قومك الآيات. (۱)

وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ تَخْوِيفاً

-و آیات را جز برای بیم دادن فرونمی فرستیم.» یعنی دو گونه از آیات وجود دارد،یکی«مبصره»همچون ناقهٔ صالح که قوم وی به آن کافر شدند،و دیگری آیتی برای«تخویف»و بیم دادن به عذاب آخرت همچون جنگ و گرفتاریهای زیانبخش دیگر.

و چون خداونـد متعـال فرسـتادن پیـامبران را با فرسـتادن محمـد(ص)پایان داد،پس آیاتی فرسـتاد تا مؤمنان را از عـذاب قیامت بترساند،و برای آن نبود که اگر به آن کافر شدند عذاب بر ایشان نازل شود.

رؤیا

[۶۰]

رؤیا چیست؟چنان معلوم می شود که برای هر یک از ما یک حس شـشم وجود دارد،و قصـد من حسـی است که به وسـیلهٔ آن پیامدهایی همچون نعمت یا مصیبت را پیش بینی می کنیم،و این حس نقشی اساسی در اوضاع و احوال دشوار ایفا می کند که جانها ملتهب و آشـفته شـده،و شایـد رؤیا(به خواب دیـدن)جزئی از این حس بوده باشـد،چه انسان در حالت بیـداری از دیـدن حقایق محجوب است و

۱- ۱۹) -تفسیر صافی،ج ۳،ص ۱۹۹.

تنها چیزهایی را احساس می کنند که با چشم می بینند و در زندگی روزانه گرفتار آنها می شود،در صورتی که در خوابها که حسهای دیگر از کار می افتد این حس ششم فعال باقی می ماند و به وسیلهٔ آن شخص اموری را مشاهده می کند،و بسیار اتفاق می افتد که خداوند متعال انسان را از آینده و امور متعددی در حالت خواب بیم می دهد و بر حذر می دارد،چیزی که هست بیشتر افراد بشر،به سبب گرفتار شدن به فریب دنیا و نعمتهای خدا در آن،از رؤیای خود بهره ای به دست نمی آورند،و نه از خطری که آنان را در میان گرفته است،و شاید در آیه اشاره ای به این نعمت کرده باشد.

۶/

وَ إِذْ قُلْنا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحاطَ بِالنّاسِ

-و در آن هنگام که به تو گفتیم که پروردگارت بر مردمان احاطه دارد.» از لحاظ علم و قدرت.

وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَيْناكَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ

-و رؤیایی را که به تو نشان دادیم جز برای فتنه و آزمایش مردمان قرار ندادیم.» وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ -و درخت لعنت شدهٔ در قرآن.» یعنی این آیه را اشاره ای به شجرهٔ ملعونه قرار دادیم:

وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلاّ طُغْياناً كَبِيراً

-و آنان را بیم می دهیم و چیزی جز یک گردنکشی بزرگ بر ایشان نمی افزاید.» خدای تعالی در آیه ای که پس از آن آمده است می گوید: وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً -و چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید چنین کردند مگر ابلیس که گفت:آیا من به کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟!».

حالت غرور و برتری جویی و تکبر بر مؤمن و بر آیات بیم دهندهٔ خدا،این همه برخاستهٔ از یک خطای قدیمی است که پدر ما آدم(ع)مرتکب آن شد،و ابلیسی که به فرمان خدا سجده نکرده بود او را بر این خطا برانگیخت،و همین تا کنون بر غرور و کبر انسان می افزاید.

ص :۲۵۲

شجرهٔ ملعونه

آیـا درخت لعنت شـدهٔ در قرآن چیست؟ تفسـیرها در معنی این آیه با یکـدیگر اختلاف دارد،و بعضـی آن را درخت زقوم می داننـد،یا می گوینـد مقصود از آن قوم یهود است،ولی تفسـیری که من آن را می پـذیرم و روایات فراوانی دربارهٔ آن از جانب همهٔ مذاهب اسلامی نقل شده به گونه ای است که چند سطر بعد نقل خواهم کرد،و پیش از بیان این تفسیر و روایتهای مربوط به آن،در این بـاره انـدیشه و فکر مهمی وجود دارد که بیـان کردن آن را بر خود لازم می دانم:در این شک نیست که رسالت اسـلام عظیم ترین و بزرگترین نمود پدیده ای است که ستارهٔ زمینی ما شاهد آن بوده است، ۶/ و در این شک نیست که آنچه بر این پدیـدهٔ جهانی از تغییرات هولناک گذشـته،آن نیز برخوردار از اهمیتی بزرگ است،و مهمترین تغییری که بر این پدیـده راه یافته،انتقال پیـدا کردن خلافت اسـلامی از خلفای راشـدین به سـلطنتی گزنـده که امویان آن را قاپیدند.این تغییر بزرگترین انحرافی است که در امت اسـلامی رخ داد،و طبیعتـا اسـلام که رسـالتی غیبی است در مقابـل این انحراف بزرگ خـاموش نمی ماند،و این تغییر خطیر در رسالت خدا است،و خدایی که رسالت خود و امت اسلامی را دوست می دارد، آن را ترک نکرده و از راهی یا راه دیگر به آن اشاره کرده است،و این اشاره واضح نبود،مثل آن که پیامبر همهٔ رهبران بنی امیه را سـر ببرد،زیرا این از شـأن رسالتهای آسـمانی نیست زیرا خداونـد می خواهـد مردم را به آزمون گیرد در عین حالی که خداونـد اجازه نمی دهد هیـچ امری بـدون حجّت آشـکار باشد بلکه به حق و باطل اشاره می کند و سـپس زمینه را بازمی گذارد تا مردم حق و باطل را برگزینند.

و در عین حال خدا امر را بدون حجتی آشکار رها نمی کند بلکه به حق و باطل اشاره می کند،و سپس میدان را ترک می کند و جای بحث را برای مسلمانان باقی می گذارد تا از حق و باطل یکی را برگزینند.

و تفسیر اختیار شده آن است که مقصود از رؤیا حادثه ای است که

رسول خدا(ص)در خواب دیده بود که میمونهایی بر روی منبر او بالا و پایین می روند و بر روی هم می جهند،و این سخن را به مردمان گفت،ولی کیست که آن را تعقل کند؟؟ صاحبان هوش و ذکاء،و اهل تحقیق ایمانی فقط آن کسانند که منبر رسول (ص)را مرکز پیشوایی و رهبری می دانند،و گروه هایی از امت وجود دارند که در آن می کوشیدند تا این مرکز را بدون حق به تصرف خود درآورند،و آنان بنی امیه بودند، و دیگران گفتند که خواب رسول همچون خواب خود ایشان بی اثر است،ولی حقیقت امر آن است که این دو خواب با یکدیگر بسیار تفاوت دارد،و ابراهیم پیامبر خدا می خواست فرزند خود را به سبب رؤیا قربانی کند.به فرزندش اسماعیل گفت: یا بُنَیَّ إِنِّی أَرَیٰ فِی الْمَنٰامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ -در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم»پس فرزند او اسماعیل پیامبر خدا به او گفت: یٰا أَبَتِ افْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰابِرِینَ -ای پدرم،مأموریتی را که بر عهده داری به انجام رسان که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت»،و بدین گونه رؤیای پیامبران در حکم وحی بوده است.

به همین سبب در حدیث آمده است که آن رؤیایی بود که در خواب دید بوزینگان بر منبر او بالا و پایین می روند،پس رسول خدا(ص)از آن ناراحت و اندوهگین شد.

/۶ سهل بن سعد از پدرش روایت کرد که:(پیامبر(ص)چون آن رؤیا را دید و تا زمانی که از دنیا درگذشت او را خندان ندیدند).

سعید بن یسار به روایت از ابو جعفر و ابو عبد اللّه گفته است(و بر این تأویل شجرهٔ ملعونه در قرآن بنی امیه اند که خدا پیغمبرش را به مسلط شدن آنان بر منبر او و کشتن ذریهٔ او آگاه کرده بود).

و از المنهال ابن عمر روایت است که گفت:بر علی ابن الحسین علیهما السلام داخل شدم و به او گفتم:ای پسر رسول خدا(ص)چگونه صبح کردی؟ گفت:(به خدای سوگند که چنان صبح کردم همچون بنی اسراییل در

مقابل آل فرعون،پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده بر جای می گذاردند،و پیغمبر خیر البریه(نیکوترین آفریدگان)را پس از رسول اللّه(ص)بر منبرها لعن می کردند،و هر کس که ما را دوست داشته باشد،به سبب این دوستی،از حقی که می بایستی به او داده شود می کاستند).

به حسن بصری گفته شد که:ای ابو سعید،حسین ابن علی کشته شد.

پس چنان گریست که دو شانهٔ او به حرکت درآمد و سپس گفت:وای بر امتی که پسر دعیّ(متهم در نسب)آن پسر دختر پیامبر آن امت را بکشد.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً (۶۱) قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاّ قَلِیلاً (۶۲) قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُوراً (۶۳) وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلاّ غُرُوراً (۶۴) إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلاً (۶۵) رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحِیماً (۶۶) وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاّ إِیّاهُ فَلَمّا نَجّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً (۶۷) أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ وَکِیلاً (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ یُعِیدَکُمْ فِیهِ تارَهً أُخْری فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُمْ بِما کَفَرْتُمْ ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ عَلَیْنا بِهِ تَبِیعاً (۶۹) وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً (۷۰)

۶/

ص: ۲۵۵

معنای واژه ها

۶۴[أجلب]

:راندن سواران و تاخت آوردن که به وسیلۀ بلند کردن صدا(جلب)صورت می گیرد.

۶۶[یزجی]

:إزجاء به معنی به حرکت در آوردن است.

۶۹[قاصف]

:شکنندۀ به سبب شدت آن(در وزیدن).

۶/

انسان در میان کرامت خدا و فریب شیطان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چرا بشر از قبول مسئولیتهای خود سرپیچی و تمرد می کند،و کیفر متمردان چیست و اصل و ریشۀ شرک در کجا و چگونه است؟ به داستان آفرینش نخستین بازمی گردیم:پس هر کس که از آغاز با خبر و آگاه باشد،به پایان و عاقبت رهبری می شود؛گفتۀ خدا را به فرشتگان که به آدم سجده کنند و همه چنین کردند مگر ابلیس که به ناحق و استکبار از قبول فرمان

پروردگارش سرپیچی کرد و گفت:(من از آتشم و چگونه می توانم به کسی که تو او را از گل آفریده ای سجده کنم)به یاد می آوریم که در نتیجه گرفتار لعنت خدا شد، و آن گاه به خدا گفت که:به زودی خواهی دید که فرزندان این آفریده ات را که بر من برتری بخشیده ای،چگونه گمراه خواهم کرد،به شرط این که مرا تا روز قیامت نگاه داری،و پروردگار ما عز و جل او و پیروانش را به آن بیم داد که کیفر این کار جهنم است که به آن خواهید رسید.

و علی رغم این تهدید،شیطان هر چه زودتر با تحریکات خود آنان را گمراه کرد.

و با سپاهیان خود به نبرد با ایشان پرداخت و در اموال و اولاد شریک ایشان شد،و /۶ با وعیدهای دروغین آنان را در معرض تهدید خود قرار داد،و بندگان راستین خدا هر چه زودتر به چالش و مبارزهٔ با او با توکل بر خدا پرداختند،و خدا برای وکیل بودن بسنده است.و او همه چیز را در اختیار دارد،و هر کس که او را بشناسد و بر او توکل کند دیگر برای مبارزهٔ با شیطان به چیزی نیاز نخواهد داشت.

پس او است که کشتیها را بر روی دریاها به مصلحت بشر به پیش می راند تا بر آنان رحمت کرده باشد،و چون در دریا گرفتار رنج شوند و خدایان پنداری که می پرستیدند از نظرشان دور شود،دست خدا آنان را،علی رغم دوری و اعراض کردن ایشان از او،از گرفتاری نجات می دهد و با ایمنی به کرانهٔ دریا می رسند و با رحمت خدا روبرو می شوند، بدون این که به یاد بیاورند که خدا قدرت بر آن دارد که در خشکی آنان را به زمین فروبرد،یا به وسیلهٔ باد سختی که ریگ و شن بر سر و رویشان می پاشد هلاکشان سازد،پس چون وکیلی را نمی یابند که از آنان دفاع کند،یا ترس بازگشتن به دریا آنان را فراگیرد،بادهای سختی سبب غرق شدن آنان را در میان می گیرد و به کفرشان در حالی غرق می کند که هیچ کس خواهان پول خون آنان وجود ندارد.

خدا فرزندان آدم را کرامت بخشید،و فرشتگان را به سجده کردن برایشان برانگیخت و آنان را در دریا و خشکی پیش برد،و چیزهای پاکیزه را روزی آنان قرار داد و بر بسیاری از آفریدگانش فضیلت و برتری بخشید و به آنان وعده داد که

در نبرد با شیطانی که در کمین ایشان است پیروزشان خواهد ساخت.

شرح آیات:

اشاره

ابلیس با سلطهٔ حق به مبارزه برخاست

[۶۱]

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ -و چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید،همه سجده کردند مگر ابلیس.» در سوره البقره اشاره کردیم که سجده کردن فرشتگان رمز و نمادی به فرمانبرداری طبیعت از انسان است،و چنین تعلیل کردیم که:بر هر طبیعتی از جهان فرشته ای موکل است،و بدین گونه فرشتهٔ باران،و فرشتهٔ باد،و فرشتگان دیگری برای دریاها و روز و شب و...و...وجود دارد،و آنچه از آدمی خواسته شده این است که خود را با نیروهای شر طبیعی هماهنگ سازد.

قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً

-گفت:چگونه به کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟» ۶/ چنان می نماید که ابلیس تعصب عنصری و نژادپرستانه داشته،چه می پنداشت که عنصر آتشی بر عنصر خاکی فضیلت دارد،و این را نمی دانست که اگر تکریم و بزرگداشت خدا با دمیدن قدسیتی در خاک و بخشیدن عقل و اراده به او نبود،خاک و گل ارزشی نمی داشت.

[۶۲]

قالَ أَ رَأَیْتَکَ هٰذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ -گفت:با من بگوی چرا این را بر من برتری نهاده ای؟» گفته اند:معنی کلمهٔ«أ رأیتک»مرا آگاه کن است،و شاید معنی آن این باشد که گمان می کنی که بر من پیروز خواهی شد،و در آن نشانه ای از چالش و تمرد است،و اسلوب شیطان ملعون سخت از مقام پروردگار جهانیان دور بود،چه روش و اسلوب او چالش و تحدی نشان دادن به هر کس بوده که خدا او را مکرم می داشت،و تو گویی که می خواست بگوید:خواهی دید که چه بر سر این کس وارد خواهم آورد که او را بر من برتری بخشیدی و به سجده کردن بر او فرمانم

دادی!! لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ -اگر به من تا روز قیامت مهلت دهی،» تا ببینی که چه بر سر او خواهم آورد!! لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاّٰ قَلِیلاً -ذریهٔ او را،جز اندکی،از پای درخواهم آورد و گمراه خواهم کرد.» هدف ابلیس چیست؟ هدف ابلیس احتناک فرزندان آدم است،و احتناک بنا بر آنچه مفسران گفته اند،مشتمل بر دو معنی است:

نخست:گرفتن با گردن است،یعنی پسران آدم را همچون بهائم می رانم.

دوم:ریشه کن ساختن،یعنی به صورت کامل بر آنان مسلط خواهم شد و (احتنک فلان ما عند فلان من مال)یعنی فلانی آنچه از مال در نزد فلانی یافت از او گرفت،و(احتنک الجراد الزرع)یعنی ملخ آنچه را که کاشته بودند به تمامی خورد،و«إلاّ قلیلا»یعنی مگر اندکی از آنان که نسبت به من تمرد کنند و به پیروی عقل خود بپردازند و این گفتهٔ شیطان است،و از این گفتگو چنان برمی آید که ابلیس می گوید:من از آدم تواناترم،تو او را بر من بزرگی و کرامت و برتری بخشیده ای و من او را به آتش در خواهم آورد.

۶/

[۶۳]

قٰالَ اذْهَبْ -(خدا به شیطان)گفت:برو.» که به تو فرصت و مهلت دادم.

فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزٰاؤُکُمْ جَزٰاءً مَوْفُوراً

-پس تو و همهٔ کسانی که از تو پیروی کنند،پاداشتان جهنم است که پاداشی گسترده و شایسته (برای گناهان)شما است.» خداوند متعال جن و انس را آفرید تا به پرستش او بپردازند،و فرزندان آدم را مکرم داشت و شایسته پرستش خویش ساخت،ولی چون فرزند آدم از حد خود خارج شود و در خط شیطان بیفتد،در آن صورت خدا کرامت خویش را از او بازپس می گیرد و او را به آتش جهنم داخل می کند،هم او را و هم سپاهیان ابلیس

را.و بـدین گونه ابلیس از سـخت تریـن و خطرنـاکترین دشـمنان برای فرزنـدان آدم اسـت.و ترجمـهٔ دعـایی چنیـن اسـت: (خدایا!شکایت می کنم از دشمنی که مرا گمراه می کند،و شیطانی که به اغوا و فریب دادن من می پردازد؛سینهٔ مرا از وسواس آکنـده،و انـدیشه های او قلب مرا در میان گرفته است،هوای نفس را به یاری من برانگیخته و دوستی دنیا را برای من آراسـته و میان من و طاعت و بندگی و نزدیکی به تو همچون مانعی قرار گرفته است)،ولی خداوند سبحانه و تعالی به آدمی عقل و اراده بخشیده و مزایای فراوانی بهرهٔ او ساخته است،چگونه؟بیایید تا به این گفتگو گوش فرا داریم.

چون خداوند متعال به ابلیس قوت و نیرویی بخشید،آدم گفت:

(پروردگارا!ابلیس را بر فرزندان من مسلط ساختی،و او را در جانهای آنان چنان روان کردی که خون در رگها روان است،و به او بخشیدی آنچه را که بخشیدی، پس من و فرزندانم چه کنیم؟).

گفت:(برای تو و فرزندانت هر یک سیئه و گناه را یکی به حساب می آورم،و هر حسنه و کار خوب را ده برابر آن).

گفت:پروردگارا!بیفزای.

گفت:تا آن زمان که نفس برای بند آمدن به گلو برسد،راه توبه باز است.

گفت:پروردگارا!بیفزای.

گفت:می آمرزم و بر آمرزش می افزایم.

مکر ابلیس بدین گونه است

خطر شـیطان در آن اسـت که مکـارانه ترین نقشه هـا را برای فریفتن و گمراه کردن بنی آدم در خـدمت خـود می گیرد،و اگر بیداری ,/۶ فرزنـد آدم و عزم قـاطع او برای رهـایی از چنـگ شـیطان نبود،ابلیس بـا یکی از نقشه های متعـدد خود او را از پای درمی آورد.

چه بزرگ است انسانی که در برابر همهٔ نقشه های شیطانی به چالش

برمی خیزد و سرانجام،پس از گذشتن از راهها و سدهای شیطانی در آنها به بهشت راه می یابد،و سیاق قرآنی به پنج تا از چنین دشواریهای شیطانی متعدد اشاره کرده است:

گمراه کردن تبلیغاتی و ویران کردن اقتصاد و تباه ساختن تربیت و ایجاد ترس و هراس.

الف:گمراهسازی تبلیغاتی

[۶۴]

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ -هر که را که می توانی با بانگ خودت به حرکت کردن برانگیز.» که این بانگ تبلیغ و موسیقی و آواز خوانی همه را شامل می شود و همۀ روشهای گمراه کردن یاد شده را دربرمی گیرد.

گمراه کردن تبلیغاتی برنده ترین سلاح شیطان محسوب می شود،چنان که در آغاز آفرینش شیطان با چنین صوتی آدم و همسرش را فریب داد و آنان را از بهشت بیرون کشید،و شیاطین در سراسر تاریخ با سوگند یاد کردن به دروغ و شیپورهای تبلیغاتی خود به مبارزه پرداخته اند،و در پیرامون طاغیان همیشه سپاهیانی از مدعیان فکر و دین سلطان خویش را تأیید کرده و بندگان خدا را فریفته اند.

شبکه های گمراه کنندگی تبلیغی هنوز هم بدترین نقش را در تسلط شیطانی خویش بر مستضعفان به کار می اندازند،و به همین جهت لازم است که ملت در بالاترین تراز فهم خود را نگاه دارد تا بتواند به مقابلۀ با این گمراهسازی بپردازد،و اگر جز این باشد آدم کشان آنان را،با فریب دادن و حیله گری،آرام آرام به سوی کشتارگاه روانه می سازند.

۶/

ب:ترساندن

وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ

-و با سواران و پیادگانت بر ایشان

ص: ۲۶۱

بتاز.» ارهاب و به هراس انداختن وسیله ای شیطانی است که دستیاران شیطان، هر وقت که مردمان برای پاسداری از دین خود به خویشتن حرکتی می دهند،یا به آن آغاز می کنند که دربارۀ دست یافتن به حقوق خویش بیندیشند یا عقلهای خود را به کار اندازند،از آن استفاده می کنند.

ج:تباه کردن اقتصاد

وَ شٰارِکْهُمْ فِی الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلاٰدِ

-و در اموال و فرزندان با ایشان شریک شو.» و این روش سومی است که شیطان بر آن تکیه می کند و آن ایجاد فساد در نظام اقتصادی است،و چون اقتصاد بر اثر استیلای سرمایه داران کافر تباه شود، پرستش خدا سخت دشواری پیدا می کند،بدان جهت که شیطان،پس از مستولی شدن دستگاههای او بر مال،روزی آنان را قطع می کند.

د:فساد پرورش و تربیت

اما مشارکت در اولاد به معنی فساد پیدا کردن تربیت کودکان است،و شیطان با پدر در پرورش فرزندانش شریک می شود،و هر چه زودتر آنان را در اختیار خویش می گیرد تا فکر خود را به ایشان تزریق کند تا حاملان رسالت او شوند.

معنی عمیق برای این آیه چنین است:اگر انسان به فطرت خود واگذار شود،از زندگی خود فایده می برد،ولی شیطان همراه با انسان در هر چیز همچون شریکی وارد می شود و شیرۀ تلاشهای او را می مکد،پس انسان بهره ای برای زندگی آخرت خویش به دست نمی آورد و همچون برده ای در اختیار شیطان قرار می گیرد.

ه:ترغیب و تشویق

وَ عِدْهُمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً

-و به آنان وعده ده،و شیطان

جز برای فریب دادن وعده نمی دهد.» ۶/ این آخرین نقطه ای است که شیطان و دستیاران وی بر آن اعتماد و تکیه می کنند،و آن اسلوب ترغیب و تشویق است،و به سبب خطرناك بودن این نقطه، خداوند سبحانه و تعالی آن را تسفیه کرده،بدان جهت که صدای دنیا و همانندهای آن آدمی را چندان فریفته می سازد که چشمش کور می شود و حق آشکار را نمی بیند.

غرور به معنی فریفتن است،و راغب در کتاب مفردات خویش آورده است که:غرور هر چیزی است که انسان را بفریبد،از جاه و شهوت و شیطان،و از آن جهت به شیطان تفسیر شده که او پلیدترین فریبنده است.

پرستش خدا عصمت و هدایت است

[۶۵]

إِنَّ عِبٰادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰانٌ -تو را بر بندگان من دست و تسلطی نیست.» پرستش خدا سبحانه و تعالی و پیوستگی پیدا کردن به او عصمت و وسیلۀ هدایتی است برای آن که آدمی در دام شیطان نیفتد،و سبب پیدا شدن هدایت در بینش و بصیرت،و نیرومندی در اراده،و پناهگاه در گرفتاری است،و آن کسان که به خدا کافر می شوند و به ریسمان او متشبث نمی شوند،شیطان با فریفتن خود آنان را گمراه می سازد،و از سپاهیان خویش مایۀ هراس ایشان می شود،و در مال و فرزند شریک ایشان می شود.

به همین سبب هیچ کس نمی تواند بدون تمسّك به ریسمان محکم خدا از چنگال شیطان رهایی پیدا کند.

و به همان گونه برنده ترین سلاح شیطان ترساندن به صوت است، بزرگترین دژ مؤمن چیزی جز ایمان نیست که او را از شر گمراه سازی مردمان دور نگاه دارد.

این به بینشهای حاصل از وحی و نور عقل حاصل می آید،و بنا بر این نماز و

روزه و دیگر عبادتها وسیله ای برای اندیشیدن سالم و ایستادگی در برابر عوامل انحراف و کجراهی فکری محسوب می شود.و این آیه گفتهٔ خداوند متعال را در سوره النحل تفسیر می کند:

فَإِذٰا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيمِ، إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* إِنَّمٰا سُلْطٰانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ - پس چون به خواندن قرآن می پردازی،از شیطان رانده شده به خدا پناه بر*چه شیطان را سلطه و استیلایی بر ۶/ آن کسان نیست که ایمان آورده اند و بر خدای خویش توکل دارند*او بر کسانی مسلط می شود که او را دوست می دارند،و بر کسانی که به دست او مشرک شده اند»(النحل۹۸/-۱۰۰).

و(السلطان)به معنی قدرت است.

وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلاً

-و پروردگارت برای وکیل بودن کافی و بسنده است.» این امر سخت طبیعی است که ارادهٔ شیطان نمی تواند در برابر خواست خدا ایستادگی کند.بدان سبب که وعدهٔ خدا حق است،و شیطان جز به فریب وعده نمی دهد،و خداوند متعال به بندگان خویش وعده داده است که او برای دور کردن شیطان از آنان وکیل ایشان است و دامهای او را می برد و حیله های او را از اثر می اندازد.

مقاومت ورزیدن در برابر اسباب انحراف در نفس،با جریان کلی آفرینش و فطرت که مجسم کنندهٔ آن سنتهای خدا و قوانین طبیعت است،پهلو به پهلو پیش می رود،و انحراف بر ضد این جریان است،و به همین جهت انحراف در درون خود عوامل تلاشی و برافتادن را حمل می کند،حتی اگر به روشهای پیچیدهٔ ترساندن و فریفتن توسل جوید.

[۶۶]

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ -پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به پیش می راند.» این مقایسه ای میان فریب شیطان و نعمتهای خدا است،پس اگر هدف

شیطان دست یافتن به این مقاصدی باشد که خدا از آنها یاد کرد،خداوند تبارک و تعالی انسان را از چنگال شیطان خلاص می کند و به او در تسخیر طبیعت مدد می رساند،به همان گونه که کشتیها را به خاطر مصالح بشر در دریا به حرکت می اندازد.

إزجاء به معنی راندن و به حرکت واداشتن است،و جز با آفریده شدن عوامل مؤثری که مساعد و مناسب با این ازجاء باشد،خواه بادی که آبها را به حرکت درمی آورد و تولید امواج می کند،یا به سبب ماهی که عامل ایجاد کشند (جزر و مد)است،یا با آفریدن عواملی که به حرکت درآوردن کشتیها بر روی سطح آب کمک می کند.

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كٰانَ بِكُمْ رَحِيماً

-تا خواستار فضل و بخشش او شوید،که او نسبت به شما رحیم و مهربان است.» ۶/ پیوسته کشتیها بهترین وسیله برای بازرگانی بوده است،و نقل و انتقال فضل و بخشش خدای تجسم یافتهٔ در کالاهای گوناگون از سرزمینی به سرزمین دیگر است،و با وجود پیشرفت وسایل نقل در خشکی همچون هواپیماها و اوتوموبیلها و قطارها،هنوز هم انتقال این کالاها به توسط کشتی بر نسبتی است که با نقل به وسیلهٔ دیگر آلات نقاله قابل مقایسه نیست،و علاوه بر این دریاها پیوسته برترین و بزرگترین منبع خوراک پاکیزهٔ بشر بوده است.

روش قرآن حکیم متکی بر رساندن حقیقت به ژرفنای اندیشه است، و عمق قلب،تا حجابهایی را که میان آن و آنها قرار گرفته است بردارد و شخص به ذات خود حقایقی را مشاهده کند.و علم حق است که عبارت از کشف و شهود و برقرار شدن پیوستگی مستقیمی میان قلب و حقیقت(از روی پل معرفت و شناخت) است.و در این جا پروردگارمان سبحانه و تعالی به ما یادآوری می کند که او خود، به ذات خویش روشی وجدانی بر رفع حجابها و شهود و نگرش واقعی اعتماد می کند.و شاید حدیث سطر بعد همین روش را در نظر ما مجسم سازد:

مردی نزد امام صادق(ع)آمد و به او گفت:ای پسر رسول خدا!مرا به خدا

راهنمایی کن و بگو که او چیست؟چه من گرفتار مجادله کنندگانی در این خصوص شده و حیران مانده ام.

پس به او گفت:ای بندهٔ خدا!هرگز بر کشتی سوار شده ای؟گفت:

آری،گفت:آیا اتفاق افتاده است که کشتی سواری تو در جایی بشکند که نه کشتی دیگری سبب نجات تو شود،و نه با شنا کردن بتوانی خود را از مهلکه خارج کنی؟گفت:آری.

گفت:آیا هیچ بر دل تو گذشت که چیزی از چیزها می تواند تو را از گرفتاری نجات بخشد؟گفت:آری،و آن گاه امام صادق(ع)گفت:این چیز همان خدای توانا است که در آن جا که هیچ راه نجاتی وجود ندارد،قادر بر نجات دادن تو است،و در آن جا که یار و مدد کاری وجود ندارد یار و مددکاری برساند. (۱)

[۶۷]

وَ إِذٰا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاّٰ إِیّٰاهُ -و در آن هنگام که در دریا با یک بدبختی و گرفتاری رو به رو می شوید،همهٔ کسانی که آنان را به یاری می طلبید گم می شوند،و تنها او باقی می ماند.» در لحظه های خطر بنده به یاد پروردگار خویش می افتد و قلب انسان به خدا آویخته می شود و نه به ذات خودش که آن را می پرستد یا به طاغوتی که نسبت به او خضوع می کند.

۶/ خدا بدین گونه بر ذات خود استدلال می کند،و هیچ کس از ما نیست که زمانی گرفتار لحظاتی از سختی و گرفتاری نشده باشد،در آن هنگام که خطرها ما را در میان خود فرامی گیرند و بنا به فطرت خود می دانیم که از آن خدایان پنداری که جز خدا پرستیده می شوند هیچ کاری برنمی آید،پس قلبها به رب الارباب یا پروردگار پروردگاران پنداری اتصال پیدا می کند،و به مناجات گرمی آغاز می کند،و پروردگار در برابر ما درهای رحمت خودش را می گشاید،و مژده های فضل و بخشش او به ما می رسد و با خواندن او و پناه جستن به او ما را نجات می دهد.

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۴۱.

فَلَمّا نَجّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً

-و چون شما را از خطر برهاند و به خشکی برساند،از او دوری و اعراض می کنید،و انسان کافر نعمت و حق ناشناس است.» پس به جای آن که شکرش افزون شود طغیان و کفرش به نعمتهای خدا افزایش پیدا می کند،و«کفورا»صیغه ای است که بر دوام یافتن و استمرار دلالت دارد.

[۶۸]

أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ -آیا به آن اطمینان دارید که گوشه ای از خشکی شما را در خود فرو نخواهد برد؟» از قدرت خدا به کجا می گریزید؟!درست است که او شما را از دریای خشمگین رهانید،ولی چه کس به شما تأمین داده است که در خشکی فرونخواهید رفت،یا گرفتار انفجار آتشفشانی نخواهید شد؟و این آیه اشاره به امکان حدوث تغییرات زمین شناختی در هر لحظه دارد.

أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً

-یا گرفتار باد حامل ریگ و شن نخواهید شد؟» در هنگامی که کاروانهای اعراب در صحراهایی به حرکت درمی آمد که بادها ریگهای تپه های شنی را از جای می کند و همراه خود به پیش می برد و کاروانها را با هر چه از وسایل بارکشی و سواری و کالا که داشتند،همراه با خودشان در ریگ و شن مدفون می کرد،و شاید این گونه بادها را حاصب می نامیده اند.

طبیعت آدمی چنین است که نخست به جای سپاسگزاری در برابر نعمتهای خدا،و ثانیا رهایی از بلا به کفر و کفران می پردازد.

ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ وَکِیلاً

-و سپس هیچ حامی و وکیلی برای خود نخواهید یافت.» /۶ پیش از این در همین سوره خداوند متعال به ما یادآوری کرد که او در دفع شیطان وکیل مؤمنان است،ولی آیا وکیل کافران برای دور کردن مرگ و زیان از

ایشان کیست؟این آیه به ضرورت رجوع کردن به خدا اشاره می کند بدان سبب که او قوی است و هیچ قوه و نیرویی برتر از نیروی او نیست.

در آن هنگام که خدا از روشهای عمل شیطان به ما یادآوری می کرد،او را کوچک شمرد و گفت که بندگان خدا به فضل او از ابلیس نیرومندترند،پس اگر شیطان می تواند پیروان خودش را بفریبد و اغوا کند،خداوند می تواند آنان را مستقیما هلاک سازد بدون آن که در آب دریا غرقشان کند،یا در خشکی به ژرفنای فروشان برد،یا گرفتار بادهایشان سازد که هیچ چیز را بر جای نمی گذارد و آنها را می روبد و با خود می برد.

پس از بلا یا شکنجه و عذاب است یا رحمت

[۶۹]

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لاٰ تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً -آیا از آن ایمنی دارید که بار دیگر شما را در آن(دریا)بازنخواهد گرداند،و باد سختی برای غرق کردن شما به سبب کفر ورزیدنتان نخواهد فرستاد،و سپس برای خودتان هیچ یار و یاوری برای مقابله کردن با ما نخواهید یافت؟» این آیه اشاره به نادانی انسان دارد،چه به کجا می تواند برای فرار از عذاب خدا بگریزد؟!و اگر فرصت او را مست کند،و پیوسته رسیدن نعمتها او را بهت زده سازد و از سپاسگزاری پروردگار خویش غافل بماند،آیا این همه برای او سودی خواهد داشت؟! خدا بر آن توانا است که آنچه را که بر تو رسیده است فراموشت سازد،و این به نفع تو نیست،چه ممکن است از سوراخی که در مرتبه اول گزیده شدی بار دیگر نیز گزیده شوی!بر تو لازم است که همیشه بلا را به یاد داشته باشی تا بدین وسیله به یاد خدا سبحانه و تعالی بیفتی تا از یک سوراخ دو بار گزیده نشوی.

هنگامی که خداوند متعال امتی را گرفتار بلایی می سازد،این ابتلا را خود برای خویشتن فراهم آورده بوده اند،و هدف آن رهانیدن ایشان از کارهای بد و

گناهانی بوده است که مرتکب آنها شـده بودند،و به همان گونه که درد نشانهٔ بیماری است،بلا نیز نشانه گناهکاری است،پس اگر کافر شوند و به گمراهی خود ادامه دهند و گرفتار بلا شوند،این بلا نشانهٔ آن است که خدا آنان را به سبب گناهکار بودن بیم می دهـد،و آنـان را از این بلاـ رهایی نمی بخشـد مگر آن که خلوص نیت پیـدا کننـد، ۶/ و خلاصه آن است که:خـداوند سبحـانه و تعـالی از آن جهت انسـان را مبتلای به بلا می سازد که روح ایمان را در او ژرفتر سازد،ولی او گاه پس از رهایی از بلا کافر می شود،و گاه بلا به عذاب تحول پیدا می کند.

خداونـد سبحانه و تعـالی به عیسـی(ع)گفت:«ای عیسـی!مبادا نافرمان به من تو را به تمرد نسبت به من و نافرمانی برانگیزد،که روزی مرا می خورد و دیگری را می پرستد،و سپس در هنگام ناراحتی و بدبختی تو را می خواند و من دعوت او را اجابت می کنـم،سپس بـار دیگر بـه آنچه بر آن بـود بـازمی گردد،پس به تمرد نسـبت به من برمی خیزد،یـا در معرض خشم من قرار می گیرد،پس سوگنـد بـه خـودم که او را چنـان می گیرم و گرفتـار می سـازم که هیـچ پناهگـاهی برای او وجـود نـدارد،و جز من پناهگاهی نیست».

پس بلا میزان و ترازویی برای بنـده است که گاه از آن هـدایت می گیرد و خـدا او را مشـمول رحمت خویش می سازد،و گاه طغیان می کند و خدا بلا را به عذاب مبدل می سازد؛خدا کوه طور را به بالای سـر بنی اسـراییل بالا برد و آنان را به آن تهدید کرد که کوه را بر روی آنان فروخواهـد افکند،ولی آنان نیت خود را خالص کردند پس خدا به ایشان بازگشت و توبهٔ آنان را پـذیرفت،و چون بـار دیگر به گمراهی خویش بازگشـتند،خـدا عـذاب را بر ایشـان بازگردانیـد،و بنـا بر این بر ما لازم است که همیشه این را بـدانیم که بلاـ زنـگ و آژیر بیم دادن است،پس از شـنیدن آن به اصـلاح انحراف خویش بپردازیم و رو به سوی خدا کنیم،پیش از آن که به صورت عذابی فراگیر درآمده باشد.

[۷۰]

وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ -و به فرزندان آدم کرامت و عزت و حرمت بخشیدیم.»

ص :۲۶۹

با عقل و اراده و تعادل خلقت،و قدرت بدن برای راست حرکت کردن و وجود دستگاههای دقیقی در بدنش که به او در تحکم و فرمانروایی داشتن بر طبیعت مدد می رساند.و همین گونه با هدایت کردن آنان و با این که پیامبران و صدّیقان در آن هنگام که رسالتهای او نازل می شد سبب راهنمایی آنان می شدند.و نیز با مسخر ساختن طبیعت و آماده آشکار شدن چیزها برای ایشان کرامت نصیب آنان ساخت.

وَ حَمَلْنٰاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

-و در دریا و در خشکی وسایل حمل و نقل آنان را فراهم آوردیم.» حمل کردن آنان در خشکی به این بود که زمین را سخت قرار داد که بر آن می توانستند جا به جا شوند و برای این کار اسب و استر و خر را مسخر ایشان ساخت تا بر آنها سوار شوند.و همچنین وسایل انتقال دیگری را در اختیار ایشان قرار داد تا به فضل او از جایی به جای دیگر منتقل شوند،به همان گونه که حمل کردن آنان را در دریا با سوار شدن بر کشتیهایی که در دریاها پیش می رفتند فراهم ساختیم.

۶/

وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِیلاً

-و از خوراکیهای پاکیزه و خوشمزه روزی آنان ساختیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشیدیم.» ۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۱ تا ۸۱]

اشاره

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولٰئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتٰابَهُمْ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۷۱) وَ مَنْ کٰانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی اَلْآخِرَهِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلاً (۷۲) وَ إِنْ کٰادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ اَلَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنٰا غَیْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً (۷۳) وَ لَوْ لاٰ أَنْ ثَبَّتْنٰاکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً (۷۴) إِذاً لَأَذَقْنٰاکَ ضِعْفَ اَلْحَیٰاهِ وَ ضِعْفَ اَلْمَمٰاتِ ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنٰا نَصِیراً (۷۵) وَ إِنْ کٰادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ اَلْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْهٰا وَ إِذاً لاٰ یَلْبَثُونَ خِلاٰفَکَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۷۶) سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنٰا وَ لاٰ تَجِدُ لِسُنَّتِنٰا تَحْوِیلاً (۷۷) أَقِمِ اَلصَّلاٰهَ لِدُلُوکِ اَلشَّمْسِ إِلیٰ غَسَقِ اَللَّیْلِ وَ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ کٰانَ مَشْهُوداً (۷۸) وَ مِنَ اَللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نٰافِلَهً لَکَ عَسیٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقٰاماً مَحْمُوداً (۷۹) وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اِجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطٰاناً نَصِیراً (۸۰) وَ قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ إِنَّ اَلْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً (۸۱)

ص: ۲۷۰

معنای واژه ها

۷۳[لیفتنونک]

:بلغزانند و از آنچه به تو وحی کرده بودیم منحرف کنند.

۷۴[ترکن]

:تمایل پیدا کنی.

۷۶[خلافک]

:پس از تو.

چگونه باید با نقشه های ابلیس رو به رو شویم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته قرآن برای ما از مکر و حیلهٔ شیطان سخن گفت،و در این درس ما را بر آن بصیرت می بخشد که چگونه در برابر او مقاومت و ایستادگی نشان دهیم،و قلبهای مؤمنان را با سخن گفتن دربارهٔ سنت خدایی که پیامبران از آن پیروی کرده و به پیروزی رسیده بوده اند،ثبات و استقراری بخشد.

در آن هنگام که خدا همهٔ مردمان را با پیشوایانشان فرامی خواند،آیا دوست داری که امام و پیشوایت شیطان باشد؟و آن هنگام که کتابها(نامه ها)ی عمل منتشر می شود،آیا دوست داری که کتابت به دست چپت باشد؟ در آن هنگام کسانی با کتاب به دست راست می آیند که بصیرت خواندن به آنان داده شده و کتاب خویش را می خوانند بدون آن که چیزی از پاداش ایشان کاسته شده باشد،و به سنگینی لیف قرار گرفتهٔ در شکاف هستهٔ خرما به ایشان ستم نمی شود،در صورتی که در آنجا کسان دیگری دیده می شوند که کتاب به دست چپ دارند و کورند و راه به جایی نمی برند.آری،آنان در دنیا نمی دیدند،و پاداششان آن است که در آخرت نیز چنین باشند.

عاقبت نیکو بهرهٔ آن کسان است که در مقابل خدعه و فریب شیطان مقاومت می ورزیدند. ۶/ و کسانی به رسول خدا(ص)فشار می آوردند که بعضی از

آنچه را که به او وحی شده است تغییر دهد تا او را دوست خود بگیرند،و خدا با بخشیدن عصمت و خودداری از گناه بشر را از شر ابلیس حفظ می کند،و پیغمبر،به فرمان خدا،معصوم از آن بود که به آنان تمایلی نشان دهد،و اگر اندکی به خواستهٔ ایشان روی خوش و تمایل نشان می داد،در آن صورت عذابی دو برابر در دنیا و دو برابر پس از مرگ می چشید،و خدا به هیچ وجه به او یاری نمی کرد.

مؤمنان بدین گونه در برابر مکر ابلیس و شیاطین که هدفشان گمراه ساختن ایشان به نیرومندی خود و نیز ترساندن پیغمبر از آن بود تکیه کردند و می خواستند او را از سرزمین خویش دور سازند استقامت ورزیدند،ولی اگر چنین کاری را انجام می دادند گرفتار عذاب می شدند،و این سنت خدا در گذشتگان بوده است و سنت خدا تغییر ناپذیر است.

برای آن که در برابر فشارهای شیاطین ایستادگی کنیم،بر ما واجب است که نماز را در ظهر و عصر اقامه کنیم،تا به اوقات ادای نمازهای مغرب و عشا برسیم،و نماز صبح و خواندن قرآن را در هنگام فجر فراموش نکنیم که فرشتگان ناظر و گواهی دهندهٔ بر آنند،و این که شب هنگام برای گزاردن نماز نافله (مستحبّ)از خواب برخیزیم،که این وسیله ای برای نزدیک شدن به پروردگار و رسیدن به مقامی پسندیده است،و این که از خداوند متعال بخواهیم که در آمدن ما به هر کار و بیرون آمدنمان را از آن مقارن با صدق و درستی سازد،و از جنب خود برای ما وسیلهٔ پیروزی فراهم آورد،و ما را به زنده نگاه داشتن حق و کشتن باطل موفق و کامیاب سازد.

برنامه های رسالت برای مبارزه و چالش با نقشه های ابلیس چنین بود،که آنها را می توانیم به پنج دسته تقسیم کنیم:برپا داشتن واجبات،بیداری در شب، داشتن صدق در همهٔ ایستارها،توکل بر خدا،و سرانجام متکی بودن بر نصرت و یاری او.و این است محتوی رسالت خدا که آن را بر بنده اش محمد بن عبد اللّه صلی اللّه علیه و آله وحی کرد.

از آن روی که سورهٔ إسراء حقایق وحی الاهی را برای ما بیان می کند،از

وحی در بیشتر دروس آن با ما سخن می گوید،و نیز در ضمن بیان حقایقی دیگر که با وحی تناسب دارد،همچنین قضیهٔ مکر ابلیس که می خواست و می خواهد تا فرزندان آدم را اغوا و گمراه کند،و به همین سبب خداوند برای آنان ریسمانهای رهایی از مکر شیطان را از طریق وحی و رسالت در دسترس ایشان قرار داد.

۶/

شرح آیات:

اشاره

پیشوایی قرآن برای رسیدن ما به هدایت و رستگاری است

[۷۱]

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ -روزی که همهٔ مردمان را همراه با امام و پیشوای ایشان می خوانیم.» در آن روز خداوند سبحانه و تعالی هر امت را با امام آنان می خواند،و امام منعکس کنندهٔ ارزشهای امت خویش و تجسم بخشیدن به آنها در هر فرد از افراد امت است،و بنا بر این واجب است که قیادت و پیشوایی از امت سرچشمه گیرد،و در واقعیت آن زندگی کند،هر پیشوایی که از امت برنخیزد مایهٔ بقا و دوام ندارد، بدان سبب که طبیعه با هر فرد از این امت تنافر و ناسازگاری دارد.و امام همان قرآن وحی شدهٔ به رسول خدا(ص)است،و او کسی است که تجسم بخشندهٔ به قرآن و قرآن ناطق است،پس اندیشهٔ مکتبی پیشوا است و آن را این امام ناطق به آن تجسم می بخشد،و بر انسان لازم است که پیش از پیروی شخص از اندیشه و فکر پیروی کند،و به شناخت خط سیر پیشوا پیش از شناختن خود او بپردازد،پس اگر می خواهی از یک قیادت و پیشوایی پیروی کنی،نخست می باید به شناختن خط او بپردازی.

در حدیثی دربارهٔ قرآن آمده است:

«هر کس آن را امام خود قرار دهد،او را به بهشت راهنمایی می کند،و چون آن را پس پشت خود اندازد،به جهنمش می راند».

چگونه ممکن است که قرآن را پیشوا و امام خویش قرار دهی،بدون این که پیشوایی و رهبری آن را بر حسب معیارهای آن برگزیده باشی؟

فَمَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولٰئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتٰابَهُمْ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً

-پس آن کس که کتابش را به دست راست او داده باشند،از جملۀ کسانی است که کتاب خود را می خوانند و به اندازۀ لیف شکاف هستۀ خرمایی(سر سوزنی)به ایشان ستم نمی رسد.» آن کسان که پیروی قرآن کرده اند،به نام قرآن خوانده می شوند،و آن امامی که به نام قرآن به پیروی از او برخاستند و از جملۀ قرآنیان شدند:و چون قرآنی شده اند،خداوند متعال حق آنان را تمام و کمال می دهد،بی آن که به اندازۀ فتیلی در این باره به ایشان ستم شود؛و فتیل رشتۀ باریکی است که در شکاف هستۀ خرما قرار گرفته است،و شاید پایان آیه دلالت بر آن توهمی داشته باشد که شیطان آن را در روح پیروان خودش پراکنده می سازد به این که عمل خیر پاداشی ندارد باطل است.

۶/ معنی این آیه آن نیست که خدا به هر کس که نامۀ عملش در روز حساب قیامت به دست راستش نباشد ستم می کند،بلکه خدا عادل است و اگر از بندگانش به عدل خود مؤاخذه کند،هیچ یک از افراد بشر نجات پیدا نخواهد کرد،بلکه خداوند متعال جز به فضل و بخشندگی خویش به رسیدگی به عمل بندگانش نمی پردازد،و در دعایی آمده است که«خدایا به فضلت با ما عمل کن و جزای ما را بده،و به عدلت ما را مگیر،چه ما را طاقت رو به رو شدن با عدل تو نیست،و هیچ راه نجاتی جز از طریق عدلت به دست نمی آید».و خداوند سبحانه و تعالی به مردمان ستم نمی کند،بلکه این مردمانند که بر خود ستم روا می دارند،پس اگر در سرای دیگر خدا آنان را معاقب سازد،این معامله ای است که در برابر ستم کردن بر نفس خودشان بهرۀ ایشان می شود.

[۷۲]

وَ مَنْ کٰانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلاً -و هر کس که در این(دنیا)کور باشد،در آخرت نیز کور است و گمراهتر.» خداوند متعال خط سیر کلامش را تغییر داده،و به جای آن که،مثلا،

بگوید:«و آن کس که کتابش را به دست چپش داده اند»،گفته است:«و آن که در این جا کور باشد...»و اگر جز این می بود،صفت اساسی آنان آشکار نمی شد،و به هر صورت صفت ممیزه ای وجود دارد که بنا بر آن بعضی از مردم از «اصحاب الیمین»می شوند و بعضی دیگر از«اصحاب الشمال»،و ذکر این صفت در یکی از آنان به معنی وجود عکس آن در دستۀ دیگر است،پس صفت اصحاب شمال کوری است،و بنا بر این صفت اصحاب یمین بینایی خواهد بود،و شاید «عمی»و کوری در قرآن مرادف با نافهمی و بی خردی بوده باشد.

داشتن عقل و فهم در دنیا ضامن سلامت در آخرت است،بدان سبب که انسان فهیم و عاقل جز بنا بر تقدیر و حکمت عمل نمی کند،و بنا بر این نسبت گناهان و خطاهای او کاهش پیدا می کند،و آن کس که در زندگی دنیا از روی عقل و فهم عمل نمی کند و این عقل و فهم او را از ارتکاب گناهان و معصیتها بازنمی دارد،در آخرت برای نظر کردن به رحمت خدا کور است،و کلمۀ«أضلّ» اسم تفضیل بر وزن أفعل است یعنی گمراهی شدیدتر دارد.

خداوند برای انسان فرصت فراوانی قرار داده است تا به هدایت راه یابد، پس اگر هدایت را نپذیرد،و به خدا کافر شود،و از انگیزه های هدایت در جان خود غفلت ورزد،در آخرت کوری کمتری از آن کوری که در دنیا بنا بر آن حرکت می کرد نخواهد داشت بلکه«أضلّ سبیلا»یعنی گمراهتر است،زیرا که پاداش از گونۀ عمل است،پس هر کس که شعلۀ ۶/ هدایت را در جان خویش خاموش کند،و به راه راست راه نبرد،عاقبت او نیز چنین خواهد بود،و بنا بر این واجب است که آدمی در دنیا به طرف هدایت گام بردارد تا در آخرت کور محشور نشود؛و از آیه چنان برمی آید که شیطان در آن می کوشد که حجابی در برابر بینایی و بصیرت او فراهم آورد،و این از طریق گمراه کردن بشر است که در آیات پیشین به صورت « وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ »تعبیر شده و بر انسان واجب است که به مبارزۀ با آن برخیزد و سر در برابر فریب شیطان فرونیاورد،و برای دسترس پیدا کردن به اسباب هدایت تلاش کند،و از گردنه ها و موانعی که ابلیس بر سر راه او

قرار داده است بگذرد،تا بصر و بصیرت او بر جای بماند،و در آخرت کور محشور نشود،و به هیچ کس اجازهٔ آن را ندهد که سبب کوری او شود.

رسول به چالش و مبارزهٔ با فشار می پردازد

[۷۳]

و هر انسان مسئول بصیرت و بینایی خویش است تا شیطان حجابی در برابر آن پدید نیاورد،و او را از خط راستی که برگزیده است بر اثر پایمال شدن در برابر فشارها منحرف نسازد،و رسول خدا(ص)به همین گونه در برابر فشارهایی که پیروان شیطان بر او وارد می آوردند تا به تغییر رسالت بپردازد ایستادگی می کرد.

تعبیر قرآنی در بیان اندازهٔ چگالی فشارهایی که صاحب هدایت با آنها رو به رو می شود،بسیار رسا و بلیغ است،حتی در مرد بزرگی که امام علی(علیه السلام)از او توصیف می کند تأثیر کرده و چنین گفته است:

«درود فرست بر آن کس که راهنمای تو در شب بسیار تاریک است و اسباب تو را با ریسمان طویل شرافت در دست دارد و عشیره ای بس درخشنده دارد و از آغاز،قدمی بغایت ثابت و نیز بر خاندان برگزیدهٔ او درود فرست».

و پروردگار ما در ضمن اشاره کردن به این فشارها می گوید:

وَ إِنْ کٰادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ

-و نزدیک بود که (کافران)تو را دربارهٔ آنچه به تو وحی کرده ایم بفریبند.» کافران و مشرکان در آن می کوشیدند که رسول را فریب دهند،و او را از آنچه خدا به او وحی کرده است، /۶ با وسوسه و تشکیک و ترساندن و وارد آوردن فشارهای اجتماعی و روانی دور سازند.

لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنٰا غَیْرَهُ

-تا چیز دیگری را(به جای وحی)به دروغ به ما نسبت دهی.» هدفشان تنها این نبود که تو را از رسالتت دور سازند،بلکه می خواستند این رسالت را برای مصالح خویش در اختیار خود درآورند،زیرا که چنان می اندیشیدند که اگر تو را از دین خودت دور کنند،امکان آن هست که به آن بازگردی،ولی

چون بر رسالت خود دروغ ببندی و دروغ در آن داخل کنی،این رسالت به صورتی بد شکل و گرفتار دستبرد شده فهمیده می شود،و در نتیجه از دین خودت دور می شوی،و این همان کاری است که امروزه استعمار انجام می دهد و اسلام را به هر صورت که بخواهد نمایش می دهد،و آن را از خط سیر خودش دور می سازد،و آن را دین رسوم و آداب و صورت سازیهای محض جلوه گر می سازد،و این پس از آن است که جوهر آن را از آن بیرون می کشد و برای این کار مدعیان دین را در اختیار خود قرار می دهد.

وَ إِذاً لاَتَّخَذُوكَ خَلِيلاً

-و در آن هنگام تو را دوست خود قرار می دهند.» پس از آن که رسالت را به صورت خاطر خواه آنان درآوردی و خلوص به ایشان نشان دادی،پاداش تو بلندی مرتبه و جایگاه در نزد آنان خواهد بود،و به همین سبب بر مبلّغ دین واجب است که در هر اوضاع و احوال از اصول و مبادی خویش چشم نپوشد و به خاطر رسالتهای پروردگارش فداکاری کند.

[۷۴]

وَ لَوْ لاَ أَنْ ثَبَّتْنٰاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً -و اگر بخشیدن ثبات و استواری به تو نبود،نزدیک بود که اندکی به ایشان تمایل نشان دهی.» اگر اتصال و پیوستگی رسول(ص)به سرچشمۀ قوت و نیرو نبود،فشارها او را به آن مجبور می ساخت که از رسالت خود بازایستد،و محال است که رسول از اصول و مبادی خود جدایی گزیند؛و راویان گفته اند که سبب نزول آیه آن است که مشرکان به نزد رسول(ص)آمدند و به او گفتند:(از دشنام دادن به خدایان ما،و سفیهانه شمردن اندیشه ها و رؤیاهای ما چشمپوشی کن و این بردگان و ناچیزان را که بوی گند زیر بغل آنان مایۀ ناراحتی است رها کن،تا ما به نشست و برخاست با تو بپردازیم و به سخنانت گوش فرا داریم)،پس رسول به طمع مسلمان شدن آنان افتاد،و این آیه نازل شد؛و در حدیث عیاش از صادق(علیه السلام)آمده است که چون از او دربارۀ این آیه پرسش کرد،گفت:چون روز فتح فرارسید،رسول خدا بتانی را از مسجد الحرام خارج می کرد،و یکی از این بتان /۶ بر کوه مروه قرار داشت،

قریش از او خواستند که آن بت را بر جای خود باقی گذارد،ولی او چنین نکرد و فرمان به شکستن آن داد،پس این آیه نازل شد. (۱)

و شاید آیه الهامبخش آن باشد که مبلّغ و خوانندهٔ به دین گاه به این اندیشه می افتد که بعضی از اعمال رسالت خویش را به امید آن که مخالفان به دین گردن نهند تغییر دهد،و این نیز به نوبهٔ خود خطا است،و دو روایت گواهی بر این تفسیر است.

علی رغم آن که عصمت رسول که آیهٔ(۷۴)به صراحت دلالت بر آن دارد که رسول خدا هرگز در این اندیشه نیفتاد که به خواستهٔ مشرکان تن دردهد،و شاید چنین اندیشه ای بر ذهن او همچون یکی از روشهای اصلاح مطرح شده گذشت،وی به شتاب آن را بنا بر عصمتی که خدا به او عنایت کرده بود طرد کرد؛و از او روایت شده این قول پس از نزول آیه:اللهم لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین ابدا-خدایا! هرگز به اندازهٔ یک چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذاری». (۲)

[۷۵]

إِذاً لَأَذَقْنٰاکَ ضِعْفَ الْحَیٰاهِ وَ ضِعْفَ الْمَمٰاتِ -در آن صورت (عذاب خود را)دو بار در زندگی و دو بار در مرگ بر تو می چشاندیم.» و نظر به بلندی مقام رسول و بزرگی مسئولیتهای وی،او نیز به اندازهٔ این مسئولیتها در معرض حساب قرار می گیرد،و هر چه مسئولیت انسان بیشتر شود، بیشتر در معرض حساب پس دادن قرار می گیرد،و بر عکس کسانی که حامل مسئولیت بزرگی نیستند،بدان جهت که انحراف رهبری به منزلهٔ انحراف بخش بزرگی از امت است.

ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنٰا نَصِیراً

-سپس برای خود یار و یاوری بر ضد ما نخواهی یافت.» و این آیه پاسخی به آیهٔ پیشین:

۱- ۲۱) -تفسیر الصافی،ج ۳،ص ۲۰۸.

۲- ۲۲) -تفسیر الصافی،ج ۳،ص ۲۰۸.

وَ إِنْ کٰادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنٰا غَیْرَهُ،وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً

است،یعنی اگر انحراف پیدا کنی کسانی را خواهی یافت که به یاریت در دنیا بپردازند،ولی آیا چه کس در برابر عذاب خدا به یاری تو برمی خیزد و از آنت می رهاند؟ ۶/ [۷۶]

وَ إِنْ کٰادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْهٰا -و چیزی به آن نمانده بود که(مشرکان)تو را در اندیشهٔ ترک کردن از این سرزمین بیندازند و از آن بیرونت کنند.» انسانی که حامل رسالت است،ناگزیر باید این نکته را در نظر داشته باشد که هر چه زودتر در معرض فشارهای اجتماعی و مادّی قرار خواهد گرفت،که از جملهٔ آنها است بیرون رانده شدن از سرزمین و به مهاجرت مجبور شدن و قطع رابطهٔ اجتماعی و در معرض آزار قرار گرفتن،و آن کس که خوانده باشد که چه آزارهایی بر رسول اللّه(ص)وارد شده بود،اشک از چشمانش روان خواهد شد،مخصوصا در آن هنگام که عمو و همسر خویش را در عام الأحزان یعنی سال غم و اندوه از دست داد،و هیچ کس را نیافت که مشرکان را از آزردن او بازدارد،پس آزار آنان فزونی یافت،و ابو لهب سروری قریش را به دست آورد،و آنچه بیشتر او را رنج می داد این بود که ابو لهب عموی او و از همهٔ مردم به او نزدیکتر بود،و در صورتی که ابو لهب به مخالفت او برخاسته بود،آیا مشرکان دیگر نسبت به او چگونه نظر می کردند؟! پس از آن که زمین،با همهٔ گستردگی بر او تنگ شد،به طائف هجرت کرد،و در آنجا همچون در مکه گرفتار سختی و مشقت بود،و پسر بچگان آن شهر با پرتاب سنگ خون از پای او روان می کردند،و چون وضع میان رسول و مردم مکه بحرانی تر شد،و در صدد کشتن او برآمدند،به مدینه هجرت کرد تا از این راه صفحهٔ تازه ای در تاریخ با نور امیدواری گشوده شد.

«یستفزونک»یعنی تو را بیرون کنند،و این دومین نقشهٔ ابلیس و شیاطین او بود که در تغییر رسالت و درآوردن آن به صورتی مطابق مصلحت خود شکست خورده بودند،و نتوانستند رسول را به آن بفریبند که هر چه زودتر به دین او خواهند پیوست،به ترساندن او متوسل شدند،و در صدد بیرون راندن صاحب رسالت

از سرزمین خود برآمدند.

و ملاحظه می کنیم که قرآن به این دو نقشهٔ شیطان در آیهٔ(۶۴)اشاره کرده و گفته است: وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ .

چنان است که گویی قرآن در این جا به شکست ابلیس از پیامبر ما اشاره کرده،و بر ما واجب است که نگذاریم در فریب دادن ما پیروز شود،مگر نه این است که ما از پیروان آن رسولیم؟! وَ إِذاً لاٰ يَلْبَثُونَ خِلاٰفَكَ إِلاّٰ قَلِيلاً -و بنا بر این در ایستادگی در برابر تو چندان درنگ نکردند.» ۶/ یعنی نتوانستند پس از بیرون راندن تو از مکه با تو رو به رو شوند.و شاید در آیه اشاره ای به این سنت الاهی شده است که خداوند متعال آن را برای بندگانش مقرر داشته است:و آن این که فرستادگان خدا،و کسانی که به روش او پیش می روند،میخهای زمین اند و اگر آنان نباشند زمین مردمان قرار گرفتهٔ بر پشت خود را فروخواهد برد،و به وسیلهٔ آنها است که خدا نافرمانان نسبت به خود را از هلاکت به بدترین صورت حفظ می کند،پس چون مردمان سر به طغیان بردارند و این فرستادگان و پیروان ایشان را از سرزمین خود بیرون رانند،عذاب دردناک بر سر آنان فرود خواهد آمد.و اگر پیامبر ما(ص)هجرت به سوی مدینه را برنمی گزید، مردم مکه گرفتار عذابی سخت می شدند،بلکه می بینیم که آنان،به سبب تلاشی که برای بیرون راندن از سرزمین خود کردند،در معرض کشته و اسیر شدن قرار گرفتند و سرزمینشان سرانجام به دست رسول(ص)و پیروان او فتح شد.

[۷۷]

سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنٰا وَ لاٰ تَجِدُ لِسُنَّتِنٰا تَحْوِيلاً - و این سنت فرستادگانی است که پیش از تو فرستادیم،و برای سنت ما دگرگونی و تحویلی نخواهی یافت.» سنت خدا تا روز قیامت تغییر نمی پذیرد،پس این از امور حتمی الاهی است،و تحویل به معنی بازگرداندن آن به صورتی دیگر است،و سنّت خدا که در پیروزی فرستادگانش تحقق پیدا می کند،سنتی ابدی و حتمی است،و اوضاع و

احوال طبیعی این حتمی بودن را برای آن فراهم می آورد،بدان سبب که کفر بر خلاف جریان کلی طبیعت سیر می کند،در صورتی که رسالتهای خدا پیروز می شوند و پیش می روند،از آن روی که در مسیر طبیعی زندگی پیش می روند،به همان گونه که با فطرت نیز توافق و هماهنگی دارند.

نماز

[۷۸]

چگونه انسان در برابر فشارهای شیطان مقاومت می ورزد؟سیاق قرآنی به این پرسش،پس از آن که نقشه های ابلیس را برای اغوا کردن و فریب دادن فرزندان آدم و راندن آنان به طرف آتش بیان کرد،پاسخ می دهد،و این پاسخ به گزاردن نمازهای واجب،و صدق در درآمدن و بیرون شدن(المدخل و المخرج)، و توکل کردن بر خدا،و به یاری او اعتماد داشتن خلاصه می شود،و این پنج برنامه هایی است که مؤمن به وسیلهٔ آنها در برابر مکر و حیلهٔ شیطان به چالش می پردازد و مقاومت نشان می دهد.

أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ

-نماز را در آن هنگام که خورشید رو به فرورفتن در مغرب می کند،برپای دار و اقامه کن.» /۶ دلوک به معنی زوال و ناپدید شدن آن است،و از آن جهت به این نام نامیده شده که آدمی چشم خود را از شدت نورانیت آن پس از نگاه کردن به خورشید «دلک»می کند یعنی می مالد،و بعضی گفته اند که دلوک به معنی میل است،و زوال را از آن روی دلوک گفته اند که خورشید به وسیلهٔ آن به جهت مغرب میل می کند،به همان گونه که مغرب نیز به آن نامیده می شود،از آن جهت که خورشید متمایل به غروب کردن می شود.

إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ

-تا تاریک شدن شب.» غسق(همچون دلجه و ظلمه)معنی واحد شدت تاریکی دارند و فراگیر بودن آن،و شاید در نیمهٔ شب صورت کمال اتمام پیدا کند.

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كٰانَ مَشْهُوداً

-و تلاوت کردن قرآن و

خوانـدن نماز در سپیـده دم از آن جهت که قرآن خوانـدن در فجر مشـهود و گواهی شده است.» قرآن فجر نماز صـبح است،و نماز صـبح را فرشـتگان شب و فرشـتگان روز مشاهده می کنند و بر آن شاهد و گواهند،و به همین سـبب مستحبّ مؤکد است که نماز صبح در آغاز زمان انجام دادن آن در فجر یعنی هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح گزارده شود.

چنان که می بینیم خداونـد سـبحانه و تعالی اوقات نماز را به جای آن که پنـج باشد،سه معین کرده است،به دلیل نزدیک بودن دو وقت نماز گزاری ظهر و عصر، و مغرب و عشا به یکدیگر.

[۷۹]

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ -و در هنگام شب،برای گزاردن نمازهای مستحبّ بیـدار بمان.» نماز نافلـهٔ شب نانوشـته و غیر واجب و مستحبّ است،و اگر جز نمازهای پنجگانه بر مؤمنان نوشته شده و واجب می بود،به نام نماز شب خوانده می شد برای پاداشی که داشت،و خدا در برابر فرشتگان خویش به داشتن چنین بندگانی مباهات می کند.

تهجـد به معنی بیـدار مانـدن شب است برای خواندن نماز شب،و از هجود گرفته شده که به معنی خواب است،و متهجد کسـی است که بر خواب شبش پیروز شود و بیدار بماند.

عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً

-باشد که خدا تو را به مقامی پسندیده مبعوث کند.» ۶/ این فایدهٔ نماز شب است،و مقام محمود رسول شفاعت،و برای مؤمنان سبب رسیدن به درجات کمال می شود،بـدان گونه که در احادیث آمده و دربارهٔ نماز شب تأکید می شود،و فواید آن را بیان می کنـد،از جمله این که:بر روزی می افزاید، سالهای عمر را افزایش می دهد،و عذاب قبر را برمی دارد،و به صورت نوری در قبر و نوری در روز قیامت درمی آید،و نام انسان را بالا می برد،و بر روشنی چهره اش

افزایش می دهـد،و ترس از خـدا را در دل وی کشت می کنـد،و او را محبوب دوسـتان و برادرانش قرار می دهد و دهها فواید بزرگ دیگر.

شفاعت رسول دربارهٔ امتش

از امـام صـادق(ع)روایت است که:کسـی از او پرسـید که آیـا رسول خـدا در تفسـیر این آیه گفته است که:«من سـرور و آقای فرزنـدان آدمم و به آن نمی بالم»؟ و امام گفت:«آری،حلقه ای از در بهشت را در دست می گیرد و آن را می گشاید،و سـپس به حال سجود بر زمین می افتد،پس خدا می گوید:سرت را بردار...شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می شود...طلب کن که به تـو بخشـیده می شـود،پس سـر از خـاک برمی دارد و بـار دیگر بـه سـجده بر زمیـن می افتـد،و آن گـاه خـدا می گویـد:سـر بردار...شـفاعت کـن کـه شـفاعتت پـذیرفته است...طلـب کن تـا به تـو داده شـود، سـپس سـر برمی دارد و شـفاعت می کنـد و شفاعتش پذیرفته می شود،و طلب می کند و آنچه طلب کرده است به او عطا می شود».

در روایت دیگری از امام صادق(ع)به روایت امام کاظم(ع)از او آمـده است:مردمان در قیامت به اندازهٔ چهل روز بر سر پا می ایستند،و به خورشید فرمان فرود آمدن بر سر بندگان داده می شود که همگان از گرمی تابش به حال عرق ریزی می افتند،و به زمین فرمان می رسـد که چیزی از این عرق را به خود جـذب نکنـد،پس به نزد آدم(علیه السـلام)می رونـد تا از آنان شـفاعت کنـد،و او ایشـان را به نزد نـوح(ع) روانه می کنـد،و نوح ایشـان را به سوی ابراهیم روانه می سـازد،به همین گونه سـپس به نزد موسـی و از او به سوی عیسـی روانه می شونـد و عیسـی آنان را نزد محمد(ص) روانه می سازد و می گوید:بر شـما باد به رفتن نزد محمـد خاتم پیامبران،پس محمّد(ص)می گوید:من برای همین کارم،و سـپس به راه می افتد تا به در باغ بهشت می رسد و در را می کوبـد،و نـدا می رسـد که:کیست؟و او می گویـد:من محمـدم،پس در را باز کنیـد،و چون در باز می شود و به سوی پروردگارش به راه می افتد،به سجده در می آید و چندان سر برنمی دارد تا خدا به او می گوید:سخن

گوی،و بخواه تا به تو عطا شود،و شفاعت کن تا مورد قبول افتد،پس سر برمی دارد و با پروردگارش رو به رو می شود،و بار دیگر به سجده فرومی افتد،و سخنان دوباره از جانب خدا تکرار می شود،پس سر برمی دارد و چندان شفاعت می کند که نوبت به سوخته شدگان در آتش می رسد،و هیچ کس از مردم در روز قیامت در همهٔ امتها نیست که مقامی بالاتر ۶/ از محمد داشته باشد،و این همان گفتهٔ خدای تعالی است که: عَسیٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً .

علی رغم آن که آیات پیغمبر(صلی اللّه علیه و آله)را مخاطب قرار می دهد، و مقصود از مقام محمود را بیشتر مفسران در نصوص روایت شده از عموم علمای مسلمانان شفاعتی دانسته اند که خداوند متعال اختصاص به دوستش محمد(صلی اللّه علیه و آله)قرار داده-با وجود این قرآن به زبانی نازل شده که بر حسب نصوص رسیده لغت:«مقصودم تویی ولی ای همسایه تو گوش فرا ده»است.

و بدین گونه درمی یابیم که نافلهٔ شب معراج مؤمن است به سوی کمال،و قلب را از عقده ها و کینه ها و توجه به کارهای کوچک پاک می سازد،و سینه را برای پذیرش مسئولیتهای بزرگ آماده می سازد،و عزیمت را برای درگیر شدن با موانع جزم می کند،و ارادهٔ فرد خفته را بیدار و هشیار می سازد،و به نفس نیروی دفع ذاتی می دهد،و این همه به فضل نزدیک شدن به پروردگار است،شاید کلمهٔ«عسی بسا که»در این آیه،همچون لفظ«لعل شاید»در آیات دیگر این امر را به یاد ما می آورد که این حقایق همچون حقایق فیزیکی نیست که به حتمی بودن نتایج پس از اسباب حکم می کند،بلکه حقایقی برتر از مادی است که پیرو مشیت خدا است، و خداوند تعالی عمل را جز به تقوا و اخلاص نمی پذیرد،و پیش از آن که به مظهر و صورت خارجی آن نگاه کند به روح آن متوجه می شود،پس بر انسان است که پیوسته کوشش کند،و امیدوار به رحمت خدا باشد،چه بسا هست که خدا او را به نتایج می رساند،و به همین سبب قرآن مؤمنان را به آن تشویق می کند که بر عمل و تضرع نسبت به خدا بیفزایند تا به فضل او به مقام محمود و پسندیده دست یابند.

[۸۰]

وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ -و بگو:پروردگارا!مرا از در ورودی شایسته داخل کن و از در خروجی شایسته بیرونم آر.» التزام به صدق و راستی در ایستارها،در هر مدخل و مخرجی از آنها از مهمترین واجبات رسول و رسالیان است،و بدان سبب که این احتمال می رود که انسان داخل چیزی شود که خدا آن را نمی پسندد،یا از چیزی خارج شود که خدا آن را دوست می دارد،پس نیازمند به مانع و حاجزی است که او را از انحراف منع کند، و این حاجز از جانب خداوند متعال فراهم می شود،و مراد از این آیه آن است که:

پروردگارا!مرا صادقانه در امور داخل کن،و /۶ صادقانه از آنها بیرون آر.

وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً

-و از جانب خودت قدرتی یاری دهنده به من عطا کن.» هنگامی که آدمی ملتزم به واجبات شرعی باشد،و شخصیت قرآنی خویش را تجسم بخشد،در سایۀ رحمت خدا در زمین قرار می گیرد،و از جانب خداوند سبحانه و تعالی صاحب قدرت و سلطه می شود،و طبعا این سلطان و قدرت مادی نیست،بلکه سلطه ای ربانی و رحمانی است،و خدا کسانی را از مؤمنان و فرشتگان به یاری او برمی انگیزد.

اگر خواستار آنی که پیشوا شوی،خود را اصلاح کن و با خدا باش،بدان جهت که هر کس با خدا باشد خدا با او است.

در وصیت و سفارش امام حسن(ع)به جناده آمده است:

«ای جناده!هر کس که خواستار عزت بدون عشیره و خویشاوندان،و هیبت و شکوه بدون سلطان باشد،باید از خواری نافرمانی و معصیت خدا به نیرومندی و عزت طاعت او خارج شود».

اگر مسلمانان به این آیۀ کریمه عمل کنند،آنان را از آنچه که در دستهای

دشـمنان است بی نیاز خواهد ساخت،و برای آنان اسـتقلال اقتصادی و فرهنگی و سیاسـی فراهم خواهد آورد؛چگونه؟ خداوند در انسان معادنی فناناپذیر و نامحدود به ودیعه نهاده،و با دانش و نیرومندی و اراده ای که به او بخشـیده است،طبیعت را مسـخّر و در اختیار او قرار داده است.و از بزرگترین مواهب و عطایای پروردگار به آفریدگانش بلند پروازی است، و هر کس چشم به آن دارد کـه بـه عظمت و بزرگی برسـد و کمـال را دوست می دارد، و همین خواسـتن همچـون بـالی برای پرواز او در فضـای پیشـرفت است.ولی شـیطان او را اغوا می کنـد و بلنـد پروازی او را در راه خطـا می انـدازد،و فرمـان اوتوموبیل خود را از جادهٔ آسـفالت شـده ای که کوشـش صادقانه فراهم آورده است،در راهی سـنگلاخ می انـدازد،و در گوش او نجوی می کند که راه مجـد و بزرگی،دروغ است و تزویر و فریب و دزدی و چاپیـدن اموال دیگران و بهره کشـی از ایشـان یا گـدایی کردن یاری از ایشان،و بـدین گونه یک بار در آن هنگام که عزیمت را از او سـلب می کند او را می فریبد؛و بار دیگر در آن هنگام که چنان می پندارد که دیگران به او سود می رسانند.

/۶ امـا مؤمن این را می دانـد که قوت بـازو و نافـذ بودن بینش و بصـیرت و کـارگر بودن عزیمت او همه از وسایل پیشـرفت او محسوب می شود،و این که روزی او در طبیعت موجود است،در زمینی که آن را کشت می کند،و در کانیهایی که به استخراج آنها می پردازد و مسخر خویش می سازد،و در نتیجه در معاملهٔ دو طرفی شریف با مردمان است.

بـدین گونه بنـای خویش را بر صـدق و راستی و درستی می نهـد،و اگر در کـاری یـا برنامه ای یا حرکتی یا در شـرکتی داخل شـود،بـه نیـت درست وارد شـده است نه برای آن که تلاـش و کوشـش دیگران را در معرض اسـتثمار و بهره کشـی خـود قرار دهـد،و به جای تلاش و کوشـش به استراحت و آرامش نمی پردازد،و سـپس بیرون نمی رود مگر به صـدق و بدین گونه سـیر خود را تا پایان کامل می کنـد،و اگر در آن مواجه با دشواری شـد،عمل خویش را به نیکوترین وجه و بدون آن که شـیطان او را

ص :۲۸۷

فریب دهد و به ترک عملش وادارد،به پایان می رساند.

شاید راستی و درستی و صدق عمل در درآمدن(مدخل)و بیرون شدن (مخرج)چالش مناسب در برابر نقشهٔ ابلیس در گمراه ساختن بشر است که خدا گفت: وَ شٰارِکْهُمْ فِی الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلاٰدِ وَ عِدْهُمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً -و در اموال و اولاد شریک ایشان شو،و به آنان وعده بده،و شیطان جز برای فریفتن به آنان وعده نمی دهد».

چه صدق مؤمن هیچ مجالی برای مشارکت ابلیس باقی نمی گذارد که هدفش تباه کردن اقتصاد و تربیت است،و چگونه می تواند اقتصاد قومی را به فساد بکشد که مال حرام نمی خورند و نتیجه تلاش یکدیگر را نمی دزدند،و به معاملهٔ همراه با مکر و تزویر یا کم فروشی یا فریب یا دروغ نمی پردازند! از پیوستگی آغاز آیه و خاتمهٔ آن چنین الهام می گیریم که صدق در دخول و خروج وسیله ای برای نازل شدن یاری خدا است،و رسیدن به قوت(سلطان)و عزت (پیروزی).

صدق در آغاز خلوص عمل است،در صورتی که دعا در پایان توکل است، و این هر دو،یعنی عمل صادق و توکل بر خدا،کامل کنندهٔ یکدیگر است،چه بدون عمل توکل وجود ندارد،و از عمل بدون توکل هیچ سودی به دست نمی آید.

[۸۱]

وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً -و بگو:

حق آمد و باطل نابود شد،از آن جهت که باطل نابود شونده است.» /۶ سبب برتری یافتن باطل کاسته شدن از نور حق و در خود فرورفتن آن است،و هر وقت که حق پیدا شود باطل غایب خواهد شد.

این آیه اعتماد کردن به آینده را به ما می بخشد،و شاید فریب شیطان را که به آن اشاره شده و پروردگارمان دربارهٔ آن گفته است: وَ عِدْهُمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً از ما دور کند،چه در آن صورت که شیطان آدمی را می فریبد،و به دروغ وعده ای در آینده به او می دهد،خداوند متعال به راستی با او سخن می گوید،و به او مژده می دهد که عاقبت نیکو از آن متقیان است،و این که حق پیروز است و

باطل نابود می شود.

بدین گونه است که مؤمن در برابر هر مکر شیطانی با نقشه ای درست و عملی و مبارک مقاومت نشان می دهد:

۱-با بصیرتهای وحی به چالش با صورت گمراه کنندهٔ او می پردازد.

۲-و سپس با سواران و پیادگان او،با نماز و شب زنده داری.

۳-۴-با مشارکت او در اموال و اولاد به راستی و توکل.

۵-و بازگشت او و غرورش که حاصلی از اعتماد به وعدهٔ خدا و آرزومندی به آینده است.

و پناه می بریم به خدا از شر شیطان و کید و مکر او.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]

اشاره

وَ نُنَزِّلُ مِنَ اَلْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ اَلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً (۸۲) وَ إِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَى اَلْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجٰانِبِهِ وَ إِذٰا مَسَّهُ اَلشَّرُّ كٰانَ يَؤُساً (۸۳) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدىٰ سَبِيلاً (۸۴) وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلرُّوحِ قُلِ اَلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنَ اَلْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِيلاً (۸۵) وَ لَئِنْ شِئْنٰا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنٰا وَكِيلاً (۸۶) إِلاّٰ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كٰانَ عَلَيْكَ كَبِيراً (۸۷) قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا اَلْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۸۸) وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبىٰ أَكْثَرُ اَلنّٰاسِ إِلاّٰ كُفُوراً (۸۹) وَ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ اَلْأَرْضِ يَنْبُوعاً (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ اَلْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا تَفْجِيراً (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ اَلسَّمٰاءَ كَمٰا زَعَمْتَ عَلَيْنٰا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ قَبِيلاً (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقىٰ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنٰا كِتٰاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحٰانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلاّٰ بَشَراً رَسُولاً (۹۳)

۶/

معنای واژه ها

۸۸[ظهیرا]

:یار و یاور و پشتیبان و اصل آن از ظهر به معنی پشت است.

۹۲[کسفا]

:جمع کسفه به معنی قطعه است.

[قبلا]

:رو به رو و آشکار.

۶/

قرآن مرهم زندگی و شفا دهندهٔ انسان است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات این درس تمرکز یافته دربارهٔ موضوع اساسی سوره الاسراء یعنی وحی است،و به از بین بردن ایستار منفی کفار نسبت به قرآن می پردازد.

هر گاه آیه ای از قرآن نازل می شد،برای شفای یک بیماری بود،و رحمت و بخشایشی نسبت به مؤمنان،در صورتی که ظالمان را جز خسارت چیزی از آن عاید نمی شد.چرا؟ بدان سبب که انسان متکی بر نعمتها است،و به آنها مغرور و فریفته می شود،پس چون خدا نعمتی به او انعام کند،از پروردگارش دوری می جوید و به استکبار می پردازد،و چون نعمت از دسترس او خارج شود،یأس او را فرامی گیرد،و شاید این بزرگترین جحود و کفر ورزیدن نسبت به قرآن بوده باشد،چنان که از پایان این درس آشکار می شود.

هر انسان بر حسب آنچه شخصیت وی بر روی آن بنا شده است عمل می کند،و خدا می داند که چه کس بر راه راست تر می رود،و شاید همین امر دومین سببی باشد که کافران را از نعمت قرآن محروم می سازد،و ۶/ سود بردن و درمان شدن و رحمتی از آن نصیب آنان نمی شود.

وحی نعمتی از خدا است و از خود رسول نیست،و اگر خدا می خواست آن را متوقف می ساخت بدون این که کسی قدرت مطالبهٔ آن داشته باشد،و آن رحمتی از خدا است،و فضلی بزرگ،و گمان آنان به این که وحی از خود رسول است سبب سوم کفر آنان بوده باشد،و از آن روی معجزه است که اگر انس و جن با هم گرد آیند و بخواهند همانند آن را بیاورند،بر آن توانایی ندارند،حتی اگر بعضی از آنان به کمک بعضی دیگر برخیزند.

و آن مشتمل بر مثالهایی از زندگی است که اگر بر آن روش عمل کنند هدایت و راهنمایی خواهند شد،ولی بیشتر مردمان نسبت به این نعمت کافرند،و آنان را می بینیم که از رسول خواستار آن می شوند که چشمه ای از زمین روان سازد تا به او ایمان آورند یا باغی از درختان خرما و انگور که نهرها در آن بجوشد و در پای درختان روان شود،و گاه مطالبهٔ عذاب می کنند به این که پاره هایی از آسمان بر ایشان فروریزد،یا خدا و فرشتگانش در برابر آنان آشکار شوند،یا خواستار آن می شوند که تو خانه ای زرین داشته باشی،یا به آسمان بالا روی و با خود کتابی

بیاوری که آن را بخوانند و به آن ایمان آورند،و آنان از حقیقتی مهم غافلند که رسول بشری همانند ایشان است که بر او وحی نازل می شود،و این قرآن ساختهٔ او نیست بلکه از خدا سبحانه و تعالی است.

شرح آیات:

اشاره

شفای قرآن

[۸۲]

قرآن شفا دهنده و رحمت است،شفا از آن جهت که قلب و بدن و مجتمع را از جرثومه ها و میکروبها شفا می بخشد،و رحمت از آن جهت که نیکی و فضیلت در آن رشد پیدا کند.

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ

-و با قرآن چیزی نازل می کنیم که برای مؤمنان درمان و رحمت است.» همهٔ قرآن وسیلهٔ شفا یافتن از بیماریها است،و بعضی از آن شفای آن بیماری خاص است که به سبب آن نزول پیدا کرده است،و از آن روی که قرآن به تدریج و متناسب با اوضاع و احوال پیشامده نزول پیدا می کرد،آیات آن وسیلهٔ درمان کردن و شفا یافتن /۶ از آن بیماریها محسوب می شود که برای درمان آنها نازل شده بود،و شاید کلمهٔ«من»دلیلی بر این باشد.

و سؤالی که پیش می آید این است:قرآن چگونه شفا و رحمت برای مؤمنان است؟ مفسران دربارهٔ معنی و ابعاد شفا با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند،ولی شفائی که در این آیه مقصود است:شفای عامّ و فراگیر برای همهٔ جنبه های زندگی است.

قرآن شفای قلب و جامعه و بدن است

نخست:میان انسان و شناخت حقایق حجابها و پرده های متراکمی از فشارهای شهوت و عقده های نفس و قید و بندهای مجتمع فراهم آمده است،و

رهایی یافتن انسان از این حجابها جز به برانگیختن گنجینه های عقل و تکان دادن ضمیر او میسر نمی شود،و این نقشی است که ایفای آن تنها از عهدهٔ قرآن برمی آید، چه همچون یک صاعقهٔ برقی است که ضمیر آدمی را به حرکت و تکان خوردن وا می دارد،و عقل از درون با این حرکت پرده های نادانی و گمراهی را می درد،و غرور بزرگترین حاجز و مانع میان انسان و حقیقت است،و به همین جهت این آیات گدازه های بیم دادن و انذار را از خلال مصور ساختن منظره های روز قیامت،و هلاک شدن گذشتگان فرومی ریزد تا آدمی از ادامه دادن به غفلت و رؤیاهای در بیداری خود را خلاص کند،و در این راه مقررات مفصلی برای رشد دادن موهبتهای نیکو در قلب پس از پاک کردن آن از بیماریهای خودبزرگ بینی و رشک و کینه توزی و عجب و غرور و...و...وضع می کند.

بنا بر این قرآن به معالجهٔ طرز تفکر او از آن جهت می پردازد که گرفتار خطاهای رایج در فهم حقایق نشود،و این از راه نشان دادن روش و برنامهٔ صحیح صورت پذیر می شود.

دوم:قرآن وسیله شفا یافتن بیماریهای اجتماعی است،از آن روی که برنامه هایی در اقتصاد و سیاست و تربیت و خانواده در اختیار ما می گذارد که به وسیلهٔ آنها همهٔ دشواریها را از پیش پای خود دور کنیم،و هیچ امری را بدون حکمی آشکار دربارهٔ آن بر جای نمی گذارد.

۶/ سوم:قرآن برای حفظ بدن و تندرستی اندرزهایی به ما می دهد،و دربارهٔ ضرورت پاکیزگی و نظافت،و ضرورت عمل و رفع کسالت و سستی تأکید می کند،و زندگی اجتماعی و اقتصادی و جز آن را برای او منظم و مرتب می سازد،تا وی را از بیماریهای روانی و تنی هر دو دور نگاه دارد.

ما در هنگام مبتلا شدن به بیماریهای گوناگون نیازمند مسلح شدن به اراده و سرزندگی هستیم،و چون نیّت را خالص متوجه خدا کنی،بر تو به شفایت از راهی که می دانی یا نمی دانی منت می گذارد.

در حدیثی مأثور از امام جعفر صادق(علیه السلام)آمده است که:«شفا

در علم قرآن است»بدان جهت که خدا گفت: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ ،برای اهل آن بدون شک و تردید،و اهل آن امامان راهنمایند که خدا دربارۀ آنان گفته است: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتٰابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا -سپس کتاب را به میراث به کسانی دادیم که آنان را برگزیدیم». (۱)

در حدیثی دیگر مأثور از امام باقر(ع)آمده است:

«هرگز احدی از مؤمنان شکایت و گله نمی کند،و گفت:با خلوص نیت به جای بیماری دست بمالد و بگوید: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً -از آن بیماری نجات می یابد،هر گونه که بوده باشد،و مصداق در آیه ای است که می گوید: شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ . (۲)

خوشبختی و ابعاد آن

سعادت را دو بخش است:اول(رفع نقمت)که شفا است و(جلب نعمت)که رحمت است،و مقصود از آن برطرف شدن درد و ناداری و مرض است، و جلوگیری از پیش آمدن فتنه ها و جنگها و چیزهای دیگر مشابه آنها.

۶/ اما بخش دوم خوشبختی:آرامش خاطر است و اطمینان یافتن انسان به این که به هدفهای خویش دست خواهد یافت.و بدین گونه قرآن شفا و رحمت است.

وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً

-و بر ستمگران چیزی جز خسارت و زیانکاری افزوده نمی شود.» در قرآن برنامه و راه رسانندۀ تو،به هدفهایت آمده است،و از این برنامه تنها کسانی بهره بر می گیرند که ایمان دارند و از روی فهم و استقامت و اخلاص به قرآن عمل می کنند،اما ستمکارانی که معانی آیات قرآن را به مصلحت خود تغییر

۱- ۲۳) -تفسیر الصافی،ج ۳،ص ۲۱۳.

۲- ۲۴) -همان منبع.

می دهند،قرآن برای ایشان شقاء و بدبختی در دنیا،و زیان و خسارت در آخرت است،و در آن از هیچ فرصتی برای نکوهش از ستمگران حق فروش و بندگان شیطان و هوای نفس غفلت نشده است و پرسش این است که:چرا در آیه به صورت خاص از ستمگران یاد شده،و پاسخ چنین است:

نخست:ستم و ظلم مایهٔ تاریکی قلب و فرورفتن آن در حجاب و تاریکی قیامت است.

دوم:بدان سبب که ظالم از حدود خدا تجاوز می کند،و به پرستش خواسته ها و شهوات خود می پردازد،و آیات قرآن را به هوای نفس خود تفسیر می کند و به جای این که آیات قرآن راهنمای وی برای رسیدن به راه بهشت باشد،او را به سوی جهنم راهنمایی می کند،بدان جهت که او کسی است که آنها را تحریف می کند،و معانی آنها را تغییر می دهد،و مثل او همچون مثل کسی است که علامات و نشانه های کنار راه را تغییر دهد،و از راه راست منحرف شود،و اگر از هوای نفس خود پیروی نمی کرد به راه راست هدایت می شد.

[۸۳]

چگونه ستمگران چیزی جز زیان عایدشان نمی شود؟ چنان می نماید که خدا به این پرسش در دو آیه بعدی پاسخ می دهد،چه در اولی از طبیعت انسان سخن می گوید که حکم به استقبال نعمتها رفتن و از آنها سود بردن می دهد،اما آیهٔ دوم از تأثیر عادت در رفتار بشر سخن می گوید،و چون آنچه ستمگران،یعنی باقی مردم جز مؤمنان به آن خو کرده اند و به سبب آن پذیرای قرآن نشده اند،آن است که هنگام رسیدن نعمت اعراض می کنند و آنچه را که پیشتر بر آن بوده اند ۶/ ترک نمی کنند و آسان به قرآن بازنمی گردند و به مؤمنان نمی پیوندند،آری تنها مؤمنانند که از این حد تجاوز می کنند و به تراز ایمان بالا می روند.

وَ إِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَى الْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجٰانِبِهِ

-و چون به انسان نعمت بخشیدیم،از ما دوری گزید و خود را کنار کشید.» گفتند که:معنی آیه آن است که در هنگام رسیدن نعمت به آدمی از یاد کردن پروردگارش اعراض کند و نعمت را در جز راه شایستهٔ با آن مصرف کند،این

آیه نظیر این گفتهٔ خدای تعالی است که: إِنَّ الْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذٰا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً آدمی حریص و ناشکیبا آفریده شده و چون گرفتار شری شود به جزع می پردازد و چون خیری به او رسد مانع رسیدن آن به دیگران می شود.» شاید نزدیکتر به سیاق آن باشد که بگوییم:این آیه صفت دیگری از انسان را نیز بیان می کند،و آن خوار شمردن نعمتها و استفاده نکردن از آنها و قدر آنها را ندانستن است،و اعراض در این جا رویگردان شدن از خود نعمتها است نه از خداوند متعال،آری اعراض از خدا و از نعمتهای او از صفتی واحد سرچشمه می گیرد،بدان سبب که هر کس از پروردگار خویش اعراض کند و شکر نعمت او نگزارد،و چنان پندارد که نعمت بر اثر علم و کوشش خودش به او رسیده،و بلکه نعمت را جزئی از ذات خود شمارد،و این که طبیعتی متمایز از دیگران دارد،و از همین روی است که نعمت به او رسیده و به دیگران نرسیده،و بنا بر این عنصر او با دیگران متفاوت است،چنین کسی نعمتها را خوار می شمرد و از آنها اعراض می کند،و بنا بر این هر دو صفت به طبیعتی واحد بازگشت پیدا می کند.

چون انسان از نعمت اعراض کند،و خود را برتر از آن شمارد و به آن پشت کند،از قرآن حکیم سود نمی برد،و قرآن نسبت به او شفا نیست،و این بزرگترین ستم بر خویشتن است که کسی سود بردن از بزرگترین نعمت را به سبب خوار شمردن آن ترک کند.

ولی مؤمن در آن تلاش می کند که از نعمت وحی بهره مند شود،بدان سبب که نسبت به آن متواضع است و می شنود و اطاعت می کند و با خاضع بودن به کتاب خدا نسبت به او فروتنی نشان می دهد،پس کتاب برای چنین کسی شفا است،و همچنین دیگر نعمتهای خدا در زندگی.

۶/ مگر علم نعمت نیست،ولی چه کسی از آن سود می برد،آن کس که آن را خوار می شمارد و خود را برتر از آن می داند،یا آن کس که به آن احترام می گذارد و جایگاه آن را محترم می شمارد؟! وَ إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ كٰانَ يَؤُساً -و چون شری به او رسد نومید می شود.»

ص :۲۹۶

بدان سبب که نعمتها را از ذات خود می داند و استمرار و پیوسته بودن آنها را می بیند،و بر آنها متکی می شود،و چون از میان برود،دچـار صـدمه و آسـیب می شود و فرومی ریزد،بـدان جهت که متکـا و مورد اعتماد خود را از کف داده است،و به همین جهت نومیدی او را فرامی گیرد.

اما در مؤمنان خداونـد متعال این نقص را که از طبیعت آدمی برمی خیزد،با قرآن که مکمل این نقص است شـفا می دهـد،و او را متکی بر خدای می سازد،و بردباری و امید را به او الهام می کند.

شخصیت و روش عمل

[۸۴]

و مردمان از لحاظ مقـدار بهره منـدی آنان از وحی با یکـدیگر متفاوتنـد، و اختلاف از شخصـیتهای درونی آنان سرچشـمه می گیرد که برخاستهٔ از صفات و عادات مختلف و متباین است.

و علی رغم آن که خداونـد متعال به آدمی آن انـدازه قـدرت و معرفت بخشـیده است که می توانـد شخصـیت خویش را بدان گونه که خواسـتار آن است طرح ریزی کنـد،ولی اگر چنین نکنـد،هر چه زودتر به لگام شخصـیت ساخته نشـده بدان گونه که شایسته است کشیده می شود،و اعمال او متوجه به سوی شخصیت خودش می شود،و حتی ایستار او نسبت به معارف الاهی نیز از نوع شخصیت وی تأثیر می پذیرد،و همچنین صفات و عادات و ملکات وی.

قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شاکِلَتِهِ

-بگو که هر کس بنا بر روش خود عمل می کنـد.» چنان می نماید که اصل کلمهٔ شاکله،مشـتق از شـکل به معنی لگام و دهانهٔ مرکب است /۶ و مناسـبترین معنی برای آن در این آیه روش و مـذهب یا طبیعت و خلقت است،و بدین گونه معنی آیه آن می شود که هر شخص بنا بر روش و طریقهٔ خود در کارها و پیشامدها عمل می کند،و به همین سبب ظاهر عمل او از ضمیر و نیت او خبر می دهد،و بنا بر این اعمال مردمان تعبیر کنندهٔ روشها و طبایع و عادات

و نیت ایشان است،و بر ما است که از طریق همین اعمال نیات ایشان را بازشناسیم و بدانیم که برای چه به عمل مورد نظر پرداخته بوده اند.

به همین سبب در حدیثی مأثور از امام صادق(ع)آمده است:

«نیت بر عمل فضیلت دارد،و آگاه باشید که نیت همان عمل است».

و سپس این آیه را تلاوت کرد: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شاكِلَتِهِ .

گاه اعمال متشابه با یکدیگر به نظر می رسد،ولی نیتها با یکدیگر اختلاف دارد،و شخصیتهای عمل کنندگان و هدفهای عمل آنها را متناقض می سازد،پس چون شخص با اخلاص به ادای نماز و روزه و حج بپردازد،عمل او همچون معراج و جهاد اکبر و وسیلۀ رفتن به بهشت است،و چون ریاکاری به همین اعمال بپردازد، برای او چیزی جز وبال و زیان نخواهد داشت.

خداوند متعال داوری است که بر حسب سالم بودن یا مغشوش و خیانت آمیز بودن عمل داوری می کند.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدىٰ سَبِيلاً

-پس پروردگارتان خوب می داند که آن کس که بر راه راست می رود کیست.» اگر عملی را دوست می داری،یا به روشی متمایلی،یا بر رفتار و روشی خو گرفته ای،بدان معنی نیست که آن خوب و مطلوب و حق است،بلکه مقیاس حق و باطل خدا است که کتاب را برای آن فرستاده است تا فرقان و وسیله تمیز دادن حق از باطل باشد،و ما را به راههای درست و سالم هدایت کند،پس به تزکیۀ نفس و خود را پاک و پاکیزه شمردن مپرداز و آن را مقیاس حق و باطل مدان.

قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی

[۸۵]

چه کس قرآن را از نزد خدا بر قلب رسول نازل کرد؟و کیست که پیامبران را استوار می سازد و به فرمان خدا به تأیید آنان می پردازد؟ /۶ آیا همان«روح»نیست که پروردگارمان سبحانه و تعالی دربارۀ او گفته است:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ -آن(قرآن)را روح الامین بر قلب تو فرود آورد تا از بیم دهندگان بوده باشی».(۱۹۳/الشعراء).

پس روح کیست و از کجا می آید و چه کس او را روانه می سازد؟ وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی -و از تو دربارهٔ روح پرسش می کنند،بگو:روح آفریدهٔ به فرمان پروردگار من است.» این روح،فرشته ای از فرشتگان خدا و آفریدهٔ او است،و همو است که در شب قدر فرود می آید و پروردگارمان می گوید: تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها - فرشتگان و روح در آن(شب)فرود می آیند»و همو است که خدا به وسیله او پیامبران را به راهشان هدایت می کند و از جبرییل و میکاییل بزرگتر است،و بدین گونه در احادیث از او سخن رفته و بعضی از آنها چنین افزوده اند:

«هفتاد هزار چهره دارد،هر چهره هفتاد هزار زبان که با همهٔ آنها به تسبیح خدا می پردازد». (۱)

بعضی از مفسران بر آنند که مقصود از روح در این جا روح آدمی و موجودات زنده است،ولی سیاق نشان می دهد که منظور از آن همان روح القدس است،مگر نه آن است که سخن پیوسته دربارهٔ قرآن است و آن را روح الامین نازل کرده بوده است،آری نمی توانیم مقصود از روح را روان انسان و همهٔ زندگانی بدانیم،چه حتی ارواح فرشتگان نیز زندگی را از آن روح اقتباس می کنند،و روح واسطه ای میان انسان و زندگی است،و عقل سایه ای از سایه های روح است،و روح واسطه ای میان آدمی و زندگی و علم بشری جزئی از علم روح یعنی این فرشتهٔ بزرگ است،و بدین گونه حدیثهای روایت شدهٔ از مصادر وحی در معنی روح متفاوت شده،و در آن صورت که بعضی از آنها را می بینیم که در فرشتهٔ بزرگ بودن آن تأکید می کنند،بعضی دیگر آن را روح انسان می شمارند،و واقع امر آن است که این هر دو معنی از منبع نور واحدی سرچشمه می گیرند، پس بیایید تا با هم به خواندن بعضی از این نصوص بپردازیم:

۱- ۲۵) -رجوع کنید به کتاب نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۱۵-۲۱۹.

۶/ ۱-عمران از ابو جعفر(ع)و ابو عبد اللّه(الصادق)(علیهما السلام)روایت کرده است که پس از پرسش از آنان دربارهٔ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ ،گفتند:

«خداوند تبارک و تعالی احد(یگانه)و صمد است،و صمد به چیزی گفته می شود که جوف ندارد،پس روح آفریده ای از آفریدگان او است که بصیرت و نیرو و تأیید دارد و آن را در قلبهای مؤمنان و فرستادگان قرار می دهد».

۲-و ابو بصیر از یکی از دو امام باقر یا صادق(ع)پرسید که مقصود از روح در: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی چیست؟ گفت:«آنچه در جنبندگان و مردمان است»،گفتم که:آن چیست؟ گفت که:«آن از ملکوت و از قدرت است».

۳-ابو بصیر نیز نقل می کند:از امام جعفر صادق(ع)پیرامون این آیه سؤال کردم که: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی .فرمود:«آفریده ای است بزرگتر از جبرییل و میکاییل که با رسول اللّه بوده و او با ائمه و او از ملکوت است». (۱)

بدین گونه می فهمیم که روح از ملکوت(مملکت و سلطنت آسمانی) است،خواه آن باشد که رسول را تأیید می کند،یا آن که به وسیلهٔ آن خدا انسان و زندگان را زنده نگاه می دارد،و خدا آن را به هر اندازه که بخواهد و به هر کس که بخواهد عطا می کند،و او از حقیقت آن آگاه است و به همین سبب گفته است:

وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِیلاً

-و جز اندکی علم به شما داده نشده است.» [۸۶]

وَ لَئِنْ شِئْنٰا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنٰا وَکِیلاً -و اگر بخواهیم،آنچه را که به تو وحی کردیم از تو باز پس گیریم،و سپس کسی را نخواهی یافت که به وکالت از تو به نزد ما بیاید.» قرآن ساختهٔ رسول خدا نیست و نه بشری،بلکه به تو به میانجیگری روح

۱- ۲۶) -همان منبع.

وحی شده است، /۶ و دلیل بر آن این که:خداوند سبحانه و تعالی می تواند این وحی را از پیامبرش باز پس گیرد،و در مقابل آن از آن پیغمبر هیچ کاری برنمی آید،و این دلیل بر قدرت خدا است.

[۸۷]

إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کٰانَ عَلَیْکَ کَبِیراً -مگر رحمتی از پروردگارت که فضل و بخشندگی او به تو بزرگ است.» از رحمت و مهربانی خدا است که وحی را به میانجیگری روح بر فرستادۀ خود فرو فرستاد،و این از بزرگترین نعمتهای رسیدۀ به امت رسول است که از برنامۀ او پیروی می کنند و از پرتوهای نور هدایت او کسب روشنی می کنند،و عقل و علم سایه هایی از آن روح است،و چنین روحی مقهور و مغلوب نمی شود،و چنین قرآنی شکست نمی خورد.

قرآن به مبارزه طلبی می پردازد

[۸۸]

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلیٰ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً -بگو که:اگر آدمیان و پریان با هم جمع شوند تا چیزی همانند این قرآن بیاورند،نمی توانند مثل آن را بیاورند،هر چند بعضی از آنان به کمک و یاری بعضی دیگر بپردازند.» اگر همۀ ساکنان زمین برای ساختن آیه ای همانند آیات قرآن گرد هم جمع آیند،نمی توانند که از عهدۀ این کار برآیند،و داستانهای تاریخی در این زمینه فراوان است،از جملۀ آن که یک بار سه تن از صاحبان بلاغت و فصاحت و زندیقان ایشان که ابو العوجاء ملحد معروف یکی از آنان بود با هم جمع شدند و در این اجتماع قرار بر آن گذاشتند که آیاتی مشابه قرآن تدوین کنند،و این کار آنان مدت یک سال ادامه یافت،و چیزی جز ناکامی و زیان بهرۀ آنان نشد،و اکنون قرآن را می بینیم که پس از(۱۴۰۰)سال هنوز به این چالش و مبارزه طلبی ادامه می دهد؛ آیا رقیبی پیدا خواهد شد؟!هرگز.

[۸۹]

وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا لِلنّٰاسِ فِی هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ -و ما برای

مردمان در این قرآن از هر گونه مثل(برای عبرت گرفتن آنان)پراکنده ساخته ایم.» یکی از معجزات قرآن این است که دربارهٔ همه چیز با ما سخن می گوید،و برای ما در هر مورد مثل می زند،و به همین جهت قرآن راهنما و قانونگذاری واقعی و برنامه ای درست است که واضع آن دانندهٔ غیبها است و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر او پوشیده نیست.

۶/

فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ إِلاّ كُفُوراً

-پس بیشتر مردمان از پذیرفتن آن خودداری ورزیدند و به عملی جز کفر ورزیدن به آن نپرداختند.» پس به جای شکرگزاری نسبت به این نعمت به آن کافر شدند.برای چه؟ بدان سبب که مبنا و مقیاس مردم برای ارزیابی قرآن مقیاسی مادی خالص است،و چنان می پندارند که قرآن می بایستی با مقداری طلا و پیمانه هایی نقره،و پهنه هایی از ملك و زمین توزین شود،و روش اندیشیدن ایشان منحرف است.

سخن ناتوانان و عاجزان

[۹۰]

وَ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً -و گفتند که:ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن گاه که برای ما از زمین یك چشمهٔ آب بیرون آوری.» مخالفان به آن آغاز می کنند که اندیشه های حق به جانب بودن خویش را عرضه دارند،و شرطهای سخت خود را نومیدانه برای رهایی یافتن از قبول مسئولیتهای ایمان آوردن به رسالت پیشنهاد کنند،پس به جای آن که از مسئولیتهای رسالت و برنامه های آن در زندگی پرسش کنند،از رسول چنان خواستند که چشمهٔ آبی برای آنان به معجزه در زمین خشك پدید آورد؛آیا چشمهٔ آب در مقابل برنامهٔ زندگی و نظم بخشیدن به رفتار و مجتمع و اجتماع چه ارزشی می تواند داشته باشد؟! [۹۱]

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا تَفْجِيراً -یا آن که صاحب باغی از درختان خرما و انگور شوی که خود نهرهای آبی را از زمین بیرون آورده و در میان درختان روانه کرده ای.»

در این جا آشکارا مادّی بودن روش تفکر کفار تجلی پیدا می کند که به عنوان گواهی بر راست بودن رسالت،خواستار آب و نخلستان و باغها و نهرها شده اند،و سؤالی که در این جا طرح می شود این است که:روان کردن آب در نهر چه نسبتی با رسالت دارد؟و میان مبدأ رسالت و بر حق بودن آن با این خواسته های مادّی چه ارتباطی موجود است؟و آیا این گونه چیزها شایستگی آن را دارد که گواه صدقی بر عصمت و عظمت رسالت شود؟ [۹۲]

أَوْ تُسْقِطَ السَّمٰاءَ كَمٰا زَعَمْتَ عَلَيْنٰا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ /۶ وَ الْمَلاٰئِكَةِ قَبِيلاً -یا از آسمان را،چنان که می پنداری پاره هایی را بر ما فروافکنی یا خدا و فرشتگانش را در برابر ما حاضر کنی!» سفاهت فکری و ناچیزی فرهنگی برخاستۀ از ریشه های مادّی جوامع کفرآلود ادامه پیدا می کند،پس آنان گاه خواستار چشمه های آب می شوند،و گاه مطالبۀ باغها و نهرها می کنند،و این سفاهت آنان را به جایی کشیده بود که خواستار حضور خدا و فرشتگانش در نزد خود شدند تا از راستی رسالت اطمینان پیدا کنند(!!)؛ آنان از آن کسانند که جز به محسوس ایمان نمی آورند،و به هر چه جز آن باشد کفر می ورزند،و قرآن از آنان می خواهد که عقلهای خویش را به کار برانگیزند،و از این مقیاسهای سخیف در ارزشیابی اندیشه ها و ابعاد زندگی دست بردارند.

[۹۳]

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقىٰ فِي السَّمٰاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنٰا كِتٰاباً نَقْرَؤُهُ -یا سرایی آراسته به زیورهای زرین داشته باشی،یا به آسمان بالا روی،و به بالا رفتنت ایمان نخواهیم آورد مگر آن گاه که از آنجا برای ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم.» از نشانه های رسالت و رسول در نزد این گونه کسان:مالک بودن وسایل زندگی همچون سرایی زیبا،و داشتن مقام بلند اجتماعی،و سخن نافذ،و بنا بر نظر مادی کوتاه آنان برتر از بشر است،و خواهان آنند که به طرف آسمان بالا رود و رسالتنامۀ نوشته شدۀ بر روی کاغذ بگیرد و پس از پایین آمدن به آنان نشان دهد.

هر رسالتی که مهر شدۀ به مهر واقعیت نباشد،یا نشانی از حق الاهی بر آن

دیده نشود،بی چون و چرا باطل است،و همین معیار حق و درست برای ارزیابی رسالتها است و نه آن خواسته های سست و ضعیف ایشان.

قُلْ سُبْحٰانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاّٰ بَشَراً رَسُولاً

-بگو:منزه است پروردگار من،آیا من چیزی جز بشری به رسالت مبعوث شده بوده ام؟» مسئلهٔ دشوار مردم توقف کردن در نزدیک نقطهٔ بشر بودن رسول است، و آمیخته شدن مقدمات با نتایج به صورتی نادرست در ضمن ارزیابی رسالت،و همین امر است که به پیدایش معیارها و مقیاسهایی نادرست انجامید،پس مصدر و منبع رسالت خدا است و بازگشتگاه و مصیر به او است،و رسول چیزی جز مژده دهنده و بیم دهنده ای نیست /۶ که رسالتهای خدا را و اوامر و نواهی او را ابلاغ می کند و به مردمان می رساند،و برگزیده شدن او به مقام فرستادگی از میان مجتمعی که در آن زندگی می کند ذاتا بنا بر اعتباراتی ذاتی و واقعی و نفسی و اجتماعی و جز آن است که جز بر علم گستردهٔ خدا کسی را به یافتن این خصوصیات راه نیست.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ مٰا مَنَعَ اَلنّٰاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ اَلْهُدیٰ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَ بَعَثَ اَللّٰهُ بَشَراً رَسُولاً (۹۴) قُلْ لَوْ کٰانَ فِی اَلْأَرْضِ مَلاٰئِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنٰا عَلَیْهِمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مَلَکاً رَسُولاً (۹۵) قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ إِنَّهُ کٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِیراً بَصِیراً (۹۶) وَ مَنْ یَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَه عَلیٰ وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمًّا مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّمٰا خَبَتْ زِدْنٰاهُمْ سَعِیراً (۹۷) ذٰلِکَ جَزٰاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِآیٰاتِنٰا وَ قٰالُوا أَ إِذٰا کُنّٰا عِظٰاماً وَ رُفٰاتاً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً (۹۸) أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ قٰادِرٌ عَلیٰ أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لاٰ رَیْبَ فِیهِ فَأَبَی اَلظّٰالِمُونَ إِلاّٰ کُفُوراً (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ خَزٰائِنَ رَحْمَه رَبِّی إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ اَلْإِنْفٰاقِ وَ کٰانَ اَلْإِنْسٰانُ قَتُوراً (۱۰۰) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسیٰ تِسْعَ آیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ فَسْئَلْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ إِذْ جٰاءَهُمْ فَقٰالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یٰا مُوسیٰ مَسْحُوراً (۱۰۱) قٰالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا أَنْزَلَ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ بَصٰائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یٰا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً (۱۰۲) فَأَرٰادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً (۱۰۳) وَ قُلْنٰا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرٰائِیلَ اُسْکُنُوا اَلْأَرْضَ فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ اَلْآخِرَه جِئْنٰا بِکُمْ لَفِیفاً (۱۰۴)

معنای واژه ها

۹۷[خبت]

:از مصدر خبو است که به معنی فرونشستن التهاب آتش و به خاموشی نزدیک شدن آن است.

۱۰۰[قتورا]

:القتر تنگ و سخت گرفتن است که مبالغهٔ در بخل معنی می دهد.

۱۰۲[مثبورا]

:هلاک شونده.

۱۰۴[لفیفا]

:لفیف به معنی جماعت است،و معنی آن این است که درهم پیچیده و مخلوط شده اند.

ص :۳۰۵

تكذيب و سببها و نتيجه هاى آن

اشاره

رهنمودهايى از آيات:

چه چيز مردمان را بر آن وامى داشت كه از ايمان آوردن به رسالتهاى خدا خوددارى كنند؟قرآن به اين پرسش پاسخ مى دهد و به درمان آن مى پردازد.

نخست:با شگفتگى و انكار پرسيدند كه آيا امكان دارد كه خدا بشرى را به رسالت روانه كند،و وحى به آنان پاسخ داد كه:آرى،مگر نبايد كه پيغمبر از جنس كسانى باشد كه به پيامبرى بر ايشان برگزيده شده است،و اگر ساكنان زمين فرشته بودند،در آن صورت رسول آنان فرشته اى همچون خود آنان مى بود.

دوم:خدا كسى است كه به راستى رسالت گواهى مى دهد،و او به تنهايى براى گواهى دادن بسنده است،و هدايت به دست او است،اما براى كسانى كه او گمراه كند هيچ ولى و سرورى نخواهى يافت و به رو افتاده كور و كر و گنگ در محشر حاضر مى شوند،و كيفر ايشان جهنم است،براى چه؟زيرا كه به آيات و نشانه هاى خدا كافر شدند و به روز رستاخيز و نشور كفر ورزيدند.

از سياق چنين الهام مى گيريم كه درمان كردن كفر با رسالتها از راه يادآورى از كيفر فراوانى است ۶/ كه در روز قيامت چشم به راه كافران است،و به همين جهت در اين جا مى بينيم كه قرآن شبهۀ كفار را در خصوص بعث و زنده شدن دوبارۀ پس از مرگ از ما دور مى كند،و مى پرسد كه:مگر آفرينندۀ آسمانها و زمين توانايى بر آن ندارد كه همانندان ايشان را بيافريند؟ پس از آن كه طبيعت خست را در نزد انسان بيان كرد(كه شايد سببى از سببهاى كفر به رسالتها بوده باشد)،به بيان داستان موسى مى پردازد،و اين كه

چگونه مواجه با فرعون شد که به او گفت:ای موسی!گمان می کنم که تو جادوزده شده باشی،و او به وی پاسخ داد که وحی سبب رسیدن به بصیرت و بینش است و به فرعون گفت که: إِنِّي لَأَظُنُّكَ يٰا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً -ای فرعون!گمان می کنم که در معرض هلاکت قرار گرفته ای»؛و این داستان بسیاری از حقایق سورهٔ اسراء را خلاصه می کند،چه فرعون می خواست موسی و قومش را تحریک کند و مایهٔ ناراحتی آنان را فراهم آورد،پس خدا او و کسانی را که با او بودند همه را غرق کرد،و سرزمین آنان تا مدتی محدود به میراث در اختیار بنی اسراییل قرار گرفت.

شرح آیات:

اشاره

از مهمترین مانعهایی که گروه فراوانی از مردم را از ایمان آوردن به رسالات بازمی دارد،این شبههٔ دارای ریشه های ژرف است که:چرا فرستادگان از افراد بشرند؟و شاید ریشه آن به دو احساس شاذ و غریب بازگردد:

الف:کوچک شمردن انسان نفس خود را در مقایسهٔ با چیزهای عجیب و غریبی که از آفریده های خدا در عالم طبیعت مشاهده می کند،و به همین سبب چنان می پندارد که خداوند سبحانه و تعالی بزرگتر از آن است که به صورت مستقیم با انسان اتصال و ارتباط پیدا کند،یا فردی از افراد بشر را به رسالت خود برگزیند.

ب:ناآگاه بودن از وسیله ای که از راه آن خدا ارتباط خود را با مردم زمین برقرار می کند،پس آیا خدا فرشته ای را به زمین فرومی فرستد؟پس او کیست؟و چگونه این امر صورت می پذیرد؟ و پیش از هر چیز باید این را بدانیم که:

تعجب و شگفت زدگی گونه ای از نادانی و جهل است و به صورت حجاب و پرده ای میان انسان و حقیقت درمی آید،و بیشتر مردم از آن روی حقایق را تکذیب می کنند که نسبت به آن گرفتار تعجب و شگفت زدگی شده اند،و دانش آنان بر شناختن ابعاد آنها احاطه ندارد،چنان که پروردگارمان می گوید: بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ و به همین سبب پروردگار ما تأکید می کند که سنت خدا بر آن جاری

و روان شـده است که فرسـتادگان خویش را از جنس کسانی برگزینـد که رسول به سوی آنان روانه شـده است،و اگر ساکنان کرهٔ زمین فرشته می بودند،در آن صورت /۶ فرستادهٔ بر آنان نیز یک فرشته می شد.

[۹۴]

وَ مٰا مَنَعَ النّٰاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ الْهُدىٰ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَ بَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولاً -و مردمان را هیچ چیز از ایمان آوردن به هدایت رسیدهٔ به ایشان بازنـداشت مگر این که گفتند:مگر می شود که خدا بشری را به رسالت مبعوث کند؟!» حجابی که مانع ایمان آوردن مردمان به رسالتهای خـدا شـد،تصدیق نکردن آنان به این حقیقت بود که:خدا بشـری را به رسالت بفرسـتد،و تو گویی رسالت مرتبه ای عالی است که امکان رسیدن بشری به این مرتبه وجود ندارد و اتصال غیب و شهود یا آشکار و پنهان محال و غیر ممکن است.

[۹۵]

قُلْ لَوْ كٰانَ فِي الْأَرْضِ مَلاٰئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنٰا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ مَلَكاً رَسُولاً -بگو که اگر در زمین فرشـتگانی می بودند که با ثبات و اطمینان بر روی آن راه می رفتند،برایشان فرشـته ای از آسمان به رسالت فرومی فرستادیم.» اگر ساکنان کرهٔ زمین از فرشتگان بودند،رسولی را از جنس خود ایشان و از خودشان به رسالت مبعوث می کردیم،و بنا بر این هر رسول باید از خود قومی باشد که بر ایشان فرمان رسالت یافته است،و خداوند سبحانه و تعالی گفته است:

رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ

وَ إِلىٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صٰالِحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ .

تفسـیر دیگری برای این آیه نیز وجود دارد که می گویـد:«پروردگـار مـا سـبحانه و تعـالی به مـا یـادآور می شود که از طبیعت انسـان نیازمنـدی او به تـذکر شـنیدن و به انـدرز گوش دادن است،بـدان جهت که مـادهٔ خاکی وی او را به طرف شـهوات می کشانـد،به همـان گـونه که در او برق و درخششـی روحی مشاهـده می شود که او را به طرف ارزشـها بالاـ می برد،و بنـا بر این محتاج به عاملی خارجی است که فهم و

شعور او را نسبت به درخشش روحانی تقویت کند تا سبب علو و برتری یافتن او شود،و از همین جا نیازمندی وی به رسالت پیدا شده است:و اگر خدا فرشتگان را،همچون افراد بشر،از خاک آفریده بود،آنها نیز گرفتار فساد و تباهی می شدند که فرشتگان گفتند: أَ تَجْعَلُ فِيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فِيهٰا -آیا در زمین کسانی را می آفرینی که در آن فساد کنند؟»در آن صورت خدا فرشته ای را به رسالت آنان مبعوث می کرد،و این تفسیر از علامهٔ طباطبائی رحمه اللّٰه علیه است که با اشارهٔ به کلمهٔ «یمشون مطمئنین»می گوید که این اطمینان دلیلی بر وجود جاذبهٔ زمین نسبت به انسانی است که در حرکت کردن بر روی آن اطمینان و توازن پیدا کرده است،و اگر جز این می بود در هوا بالا می رفت،یا راه رفتن وی بر روی زمین همراه با اضطراب می بود.

۶/

گواهی خدا

[۹۶]

قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً -خدا برای گواه بودن میان من و شما کفایت می کند و او به بندگانش آگاهی و بصیرت دارد.» اینها شبهه هایی بود که مردمان را از تصدیق رسالتها و ایمان آوردن به آنها بازمی داشت،ولی صدق و صحت رسالتها از راه مظاهر چندی آشکار می شود که خدا آنها را گواه بر راستی رسالتها قرار داده است،و گواه بودن خدا کافی و بسنده است.

نخست:خداوند متعال در عقل آدمی مجموعه ای از ارزشها و آموزشهایی قرار داده است که او را به سوی خود راهنمایی می کنند،و رسالتهای آسمانی در آن هنگام که برای بشریت می آیند،او را به همان ارزشها و آموزشها می خوانند،و از همین راه است که بشر به صدق تعلیمات رسالت اطمینان پیدا می کند،و آن را بر ارزشها و تعلیماتی که خود حامل آن است منطبق می کند،و در این باره رسول خدا(ص)گفته است:

«برای هر حقی حقیقتی است،و بر کار پسندیده و صوابی نوری».

یک بار مردی به نزد رسول اللّه(ص)آمد و گفت:یا رسول اللّه!من در بیابان زندگی می کنم و کسی را ندارم که مرا هدایت کند و استطاعت آن را ندارم که پیوسته به نزد تو آیم،پس مرا پندی ده،پس از او خواست که به نزدیک وی آید، و چون در برابر رسول اللّه رسید پیامبر بزرگوار دست خویش بر روی قلب او نهاد و گفت:«هر چه را که این به تو فرمان دهد انجام ده،و آنچه را که از آن بازت می دارد ترک کن»و این گواهی است بر این که:اگر از فشارها و هواهای نفسانی و عادات و افکار پیشین خود را برهنه سازیم،آشکارا منطبق بودن آموزشهای قرآن را با آموزشهای جای گزیدهٔ در عقل و فطرت مشاهده خواهیم کرد.

دوم:علی رغم همهٔ دشواریهایی که دشمنان رسالت ایجاد کردند و هنوز هم چنین می کنند،مشاهده می کنیم که اسلام سراسر زمین را فراگرفته،و اگر تأیید خدا برای مسلمانان در جنگهای بدر و حنین و احزاب و جز آن نمی بود،اسلام و مسلمانان از همان آغاز مطرود و دور افتاده می شدند،و ۶/ اگر نصرت خدا برای بندگانش در حطّین و عین جالوت وجود نمی داشت،چراغ اسلام خاموش می شد،و اگر تأیید او از مؤمنان در مقابل شاه در کار نبود آرزوی تحقق یافتن وعدهٔ خدا هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ -و او است آن که رسولش را با هدایت و دین حق به رسالت فرستاد تا این دین را بر همهٔ دینها پیروز کند،هر چند مایهٔ ناراحتی مشرکان شود»و پیوستگی تأیید غیبی بر دینش دلیلی بر راستگویی نبی و صدق رسالت او است،و چه بسیار شواهد غیبی و الطاف پنهان و آشکاری را خداوند متعال نصیب بندگان مؤمن خویش در جهاد ایشان بر ضد کفر و بی ایمانی کرده است.

سوم:درجهٔ رسول خدا(ص)و پایگاه خاص او در نزد خدا بالا رفت و افزایش یافت،پس بعضی از اصحاب او آزمودند که چگونه برای تحقق یافتن خواهشهای آنان در نزد خدا شفاعت می کند،و خدا درخواست آنان را پذیرفت،بلکه شفاعت تا زمان ما نیز در جریان است،و خدا خواهش هر مؤمن را که با اشارهٔ به

جاه و مقام رسول(ص)به او متوسل شود برآورده می سازد.و در کتاب(فیض القدیر)به روایت طبرانی در کتاب(الاوسط)خود از علی(ع)به صورت موقوف آورده است که گفت:

«هر دعا پنهان و در حجاب است تا آن گاه که دعا کننده بر محمد و آل محمد درود فرستد».

شواهد فراوانی وجود دارد که خداوند متعال آنها را خلاصه کرده و چنین گفته است: كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً -خدا برای گواه بودن بسنده است».

بعضی در تفسیر خود بر این آیه قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ چنین نظر داده اند که این آیه برای آن نازل شد که جدال و مبارزهٔ میان رسول(ص)و قومش را در آن هنگام که بر آنان خشم گرفت و گفت: كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ قطع کند،و این تفسیری دور است،بلکه این آیه خود گواهی خدا بر صدق رسالت است،چنان که خدا برای پیامبران پیشین خود نیز چنین کرده بود،در آن هنگام که آتش نمرود را برای ابراهیم سرد و سلامت ساخت،و حجتی برای راستی ابراهیم شد،غرق کردن فرعون و پیروز گردانیدن موسی(علیه السلام)بر او،و زنده کردن مردگان به دست عیسی(ع)و بسیاری از حجتها و براهینی که قرآن از آنها با ما سخن گفته،به همین گونه معجزه هایی عاجل یا آجل حاکی /۶ از صدق رسالات است.

[۹۷]

وَ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِهِ -و هر کس که خدا او را هدایت کند،راهیافته است،و هر که خدا او را گمراه سازد از کسانی است که جز او برای ایشان ولی و دوست و سرور نخواهی یافت.» سپس قرآن بیان می کند که او راهنمایی است که بندگان را به پیروی از رسالت و ایمان آوردن به آن راهنمایی می کند،و پیش از این توضیح دادیم که هدایت شدن مرحلهٔ پیشین تکامل بشری است،بدان سبب که انسان به مرحلهٔ هدایت نمی رسد مگر پس از عبور از مرحله ای دشوار،و گمراهی که پردهٔ گناهان او

را از دیدن حق محروم نگاه داشته،به آن نمی رسد و اینان کسانی هستند که از دوستان و سروران خود هیچ سودی عاید ایشان نمی شود.

وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمًّا

-و آنان را در روز قیامت بر خاک افتاده و کور و لال و کر محشور خواهیم کرد.» بدان سبب که آنان از نعمتهای حواس و عقل بهره ای نگرفتند،خداوند متعال در روز قیامت این نعمتها را از ایشان دور می کند،و این جزای کسی است که وظیفهٔ دو چشم و دو گوش و زبان خویش را باطل و عاطل سازد.

مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِیراً

-جایگاه آنان جهنم است که هر چه شعلهٔ آن فرونشیند بر گرمی آن می افزاییم.» هر اندازه آتش جهنم به جهت مادی بودن آن فرونشیند،خداوند تبارک و تعالی به سوخت آن می افزاید تا حرارت آن افزایش پیدا کند-و پناه می بریم به خدا-پس عذاب دایمی است و آتش تجدید می شود،و راه گریزی برای ما جز داشتن اخلاص در ایمان و فرمانبرداری محض وجود ندارد،و باید در عمر خود پیوسته چشم به راه فرصت باشیم تا چنین کنیم و لحظات عمر را به پرستش خدا بگذرانیم و در سر پیچ راه ما فرصتی برای عبادت خدا وجود دارد.پس ماه رمضان بهار مؤمنان است،و حج معراج صالحان،پس بر ما واجب است که این فرصتها را از دست ندهیم،و حدیث شریف می گوید:

«آن کس که در ماه رمضان آمرزیده نشود،آمرزیده نخواهد شد مگر این که به عرفات برسد».

پس بیایید تا خویشتن را از آتش جهنمی که ناگزیر باید در آن وارد شد، چنان که پروردگارمان گفت: وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلاّ وارِدُها کانَ عَلیٰ رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیًّا -و هیچ یک از شما نیست مگر این که وارد آن شود و این کار بر پروردگار حتمی است و قطعا صورت خواهد گرفت»،پس آن کس که بتواند خود را نجات دهد و لباس تقوای ضد جهنم برای بدن خود فراهم آورد، /۶ رستگار شده است.

ص :۳۱۲

ذٰلِكَ جَزٰاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيٰاتِنٰا -و از آن جهت چنین کیفری بهرهٔ ایشان شده که به آیات ما کافر بوده اند.» پس عذاب دایمی جهنم جزای کسی است که به آیات خدا کافر شده باشد،و مهربانی و لطفی برایشان نخواهد رسید بدان جهت که کفر ورزیدند،و حجابهای عصبیت و خودخواهی و پیروی از شهوتها قلبهای آنان را پوشاند و بیم دادن نتوانست قلبهاشان را بیدار کند،و برای عقل و اراده امکان آن فراهم نیامد که آن پرده های متراکم شده را از هم بدرد،و چه بیم دادنی اثری ژرفتر از ترساندن آنان به عذاب جهنم می توانست داشته باشد؟!کتاب خدا بدین گونه بیماریهای قلب را درمان می کند،و بهترین فرصت را برای رهایی یافتن از حجابهای آن فراهم می آورد.

بعث و برانگیخته شدن دوباره

وَ قٰالُوا أَ إِذٰا كُنّٰا عِظٰاماً وَ رُفٰاتاً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً

-و گفتند:آیا ممکن است پس از آن که استخوان و خاک شدیم،بار دیگر به صورت آفریده ای تازه برانگیخته شویم(و از گور)سر برداریم؟» چنان گمان می کردند که عرضه کردن این اشکال و دشواری نجاتشان می دهد!خدا بر این کار توانا است،و عذاب را خواهند چشید،و حالت ناممکن شمردن و تعجبی که از بعث حایل میان آنان و ایمان آوردن به آخرت فراهم آمد، فایده ای برای ایشان ندارد.

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ قٰادِرٌ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ -آیا نمی دانند که خدایی که آسمانها و زمین را آفریده بر آن توانایی دارد که مثل آنان را بیافرینند؟» آیا طبیعت با همهٔ شکوه و زیبایی،و کوه ها و دره ها و دریاها و نهرها و منظومه های فلکی و کهکشانها و...و...یی که در آن دیده می شود،گواه بر قدرت خداوند سبحانه و تعالی نیست؟!و آیا آفرینندهٔ همهٔ اینها از آن عاجز است که

آفرینش آدمی را بـار دیگر تجدیـد کنـد؟! وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لاٰ رَیْبَ فِیهِ -و برای آنان اجل و لحظه پایان عمری قرار دارد که هیچ شـکی در آن نیست.» /۶ اجل حتمی و همـهٔ امور انسان از زیسـتن و مردن و بار دیگر به زنـدگی بازگشـتن به دست خـدا است،و اگر خداوند متعال زمان عذاب دادن ایشان را به تأخیر می اندازد،برای رحمت او و نسبت به ایشان است،و این که اجل از پیش تعیین شـدهٔ برای آنان اجرا شود،و شایـد آنان از کارهای زشت و کفر خویش بازگردند،ولی ایشان به جای آن که از این نعمت خداداد سپاسگزاری کنند و از آخرین فرصت بهره مند شوند،به خدا کفر می ورزند و کفران نعمت اجل می کنند، بلکه پس افتـادن زمان اجل را دلیلی برای نبودن عقاب و عـذاب می شـمرند،آیا این منتها درجـهٔ کفران نعمت نیست؟!آری هست،و سؤالی که پیش می آیـد آن است که:این کفران برای چیست؟و پاسـخ این:زیرا که بر خود و بر مردم سـتم کردند، و به حقوق خدا و حقوق مردمان به تجاوز پرداختند.

فَأَبَی الظّالِمُونَ إِلاّ کُفُوراً

-پس سـتمگران از انجـام هر کار دیگر جز کفران نعمت خودداری کردنـد.» هر انـدازه گناه و جرم افزایش یابـد،قلبها از ایمان پوشیده تر می شود و مردمان به کفر و کفران نعمت رو می کنند،و این اندیشه ای است که بیان آن بارها در قرآن کریم تکرار شـده است،و در این باره تجربه ای شخصـی وجود دارد که هر کس می توانـد آن را در نفس خود ملاحظه کنـد،و آن این که شیطان آدمی را به ارتکاب معصـیتی وامی دارد،و او قلب خویش را در حال اعراض و دوری گزیدن از ذکر خدا می یابد،و در نماز خاطر خویش را به چیزهای دیگری جز یاد خـدا مشغول می بیند، ولی در آن هنگام پاک و پاکیزه باشد،قلب را متصل به نور خدا مشاهده می کنی، حتی در غیر نماز.

[۱۰۰]

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ خَزائِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَهَ

الْإِنْفاقِ وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً

-بگو که:اگر مالک مخازنی از رحمت پروردگار من باشید،بازهم آنها را سخت نگاهداری می کنید و از انفاق کردن آنها(به بهانهٔ فقیر شدن پس از انفاق)خودداری می ورزید،و انسان حریص و بخیل است.» مانع دیگری که بازدارندهٔ آدمی از ایمان می شود،بخل است،و هر اندازه دارا یا ندار باشد خصلت بخیل بودن را از خود آشکار می سازد،پس اگر مالک خزینه های خدا باشد که خزائن رحمت او بسیار گسترده است،باز هم مشت خود را برای انفاق نکردن گره می کند.

در سورهٔ مبارکهٔ إسراء آیاتی همچون این که ما را به طبیعت انسان آگاه می سازد،تکرار شده است،و همچون این گفته او سبحانه و تعالی: وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً (۱۱)و این گفته اش وَ کانَ الْإِنْسانُ /۶ کَفُوراً (۱۷)و این گفته وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ کانَ یَؤُساً (۸۳) و شاید سبب این تکرار آن باشد که در این سوره از فواید وحی سخن رفته،و از بزرگترین فواید آن این است که:بشر را از صفات و طبایع سست و منحرف او دور می سازد،و به همین جهت سوره به ذکر بعضی از این طبیعتها پرداخته است.

[۱۰۱]

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ -و به موسی نه آیهٔ آشکار دادیم،پس از بنی اسراییل بپرس که در آن وقت که نزد ایشان آمد.» او را تکذیب کردند،بدان سبب که به او چنان نگاه می کردند که شما به پیغمبر خودتان نگاه می کنید،زیرا که چوپانی بود که لباسهای ساده بر تن داشت،و هنگامی که گفت:من فرستادهٔ پروردگار جهانیان به سوی شمایم،فرعون او را متهم به دیوانگی کرد.

فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً

-فرعون به او گفت که:گمان می کنم که تو جادوزده شده باشی.» از آن جهت که سحر و جادو در جامعه او شایع بود،و عواقب این دعوت به

زیان موسی بود و آدم عاقل اقدام به چنین کاری نمی کرد.

فرعون جبار و کافر به جبار آسمانها و زمین چنین می پنداشت.

واقع آن است که چالش پیامبران خدا در برابر سلطه های زمینی زمان خود فساد جامعه بزرگ و فراگیر و ریشه دار بود،به درجه ای که آنان را متهم به دیوانگی می کردند،در صورتی که همهٔ گفتار و کردار آنان سرشار از حکمت و معرفت بود، پس اگر به غیب اتصال نداشته،و به یاری خدا نسبت به خودشان متکی نبودند و در امر رسالت و پیامبری خویش مخلصانه عمل نمی کرد،آیا چالش ایشان می توانست چیزی جز دیوانگی باشد؟و قرآن از آن روی تهمتهای طاغیان را نسبت به پیامبران و دیوانه شمردن آنان را برای ما نقل می کند که از این حقیقت آگاهی حاصل کنیم.

موسی جادوزده نبود بلکه رسول خدا بود،و علامت رسالت وی چالش او در برابر سلطهٔ فرعون است و ترساندن وی از گمراهیش که گفت:

۶/

[۱۰۲]

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ بَصٰائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یٰا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً -(موسی)گفت:تو خوب می دانی که این آیات را کسی جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است،و ای فرعون!به گمان من تو در معرض هلاکت قرار گرفته ای.» تو از آن روی در معرض هلاک شدنی که می دانی حق با من است،و فرعون از پیامبری موسی علم ایمانی نداشت،و علم حجتی داشت،بدان جهت که پیامبری او را حجت و برهانی بر وی ثابت کرد،ولی ایمان نیاورد.و از آنها آیات نه گانهٔ بزرگ بر دست انسانی که پیامبر خدا نباشد کاری برنمی آید،و به همین سبب پروردگار ما گفت که ای فرعون لَقَدْ عَلِمْتَ -تو دانستی و دریافتی»که این آیات نه گانه،یعنی:ید بیضا و عصا و قحطی و کاهش یافتن میوه ها و ثمرات و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون همه از جانب خدا بوده و به دست انسان عادی پدید نیامده است،و به صورت وَ لَقَدْ عَلِمَتِ با ضمّ تا نیز خوانده شده یعنی موسی کسی است که می دانسته است و آن را حدیثی از امام علی(ع)تأیید می کند که سخنی گفت که چنین معنی می داد:

«هرگز فرعون نمی دانست که خدا موسی را به این رسالت مبعوث کرده است،بلکه خود موسی بود که می دانست و به همین جهت نسبت به کار خود اعتماد کامل داشت».

قرآن کتابهای آسمانی را وسیلهٔ دست یافتن به بصیرتی که به دیدن حقایق کمک می کند قرار داده است،و چون فرعون همهٔ آن حقایق را تکذیب کرد،موسی او را در پایان سخن خود آگاه ساخت و گفت: وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً .

[۱۰۳]

و چون فرعون این سخن را شنید در صدد انتقام گرفتن بر آمد.

فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ

-اراده کرد که آنان(موسی و بنی اسراییل)را از سرزمین خود بیرون راند.» ولی خداوند تبارک و تعالی در کمین گاه ایستاده بود.

۶/

فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً

-پس او و کسانی را که با او بودند غرق کردیم.» [۱۰۴]

و این یکی از معانی گواه بودن خدا بر راستی رسالتهای پیامبران است،و خداوند متعال فرعون و کسانش را گرفت و در دریا افکند و آب آنان را همچون سنگریزه بلعید و در خود فروبرد.

وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائِیلَ اسْکُنُوا الْأَرْضَ فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً

-و پس از آن به بنی اسراییل گفتیم که در این سرزمین(مصر) ساکن شوید،و چون موعد زندگی دیگر در آخرت فرا رسد،همه را با هم جمع خواهیم کرد.» گفته اند که لفیف به معنی به هم چسبیده و پیچیدهٔ به صورتی است که تشخیص آنان از یکدیگر امکان پذیر نیست.

بدین گونه فرعون رفت و از او عبرتی برای جهانیان بر جای ماند.

ص :۳۱۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (۱۰۵) وَ قُرْآناً فَرَقْنٰاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النّٰاسِ عَلیٰ مُکْثٍ وَ نَزَّلْنٰاهُ تَنْزِیلاً (۱۰۶) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاٰ تُؤْمِنُوا إِنَّ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذٰا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ سُجَّداً (۱۰۷) وَ یَقُولُونَ سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنْ کٰانَ وَعْدُ رَبِّنٰا لَمَفْعُولاً (۱۰۸) وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً (۱۰۹) قُلِ اُدْعُوا اَللّٰهَ أَوِ اُدْعُوا اَلرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنیٰ وَ لاٰ تَجْهَرْ بِصَلاٰتِکَ وَ لاٰ تُخٰافِتْ بِهٰا وَ اِبْتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلاً (۱۱۰) وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی اَلْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ اَلذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً (۱۱۱)

معنای واژه ها

۱۰۶[مکث]

:درنگ و تأنی.

۶/

و ما آن را به حق نازل کردیم و به حق نزول یافته است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این کتاب است،و آن رسالتهای خدا که در آن وجود دارد،و آن حقی است که خدا فرو فرستاد و آن را حفظ خواهد کرد،و اما رسول جز مژده دهنده و بیم دهنده نیست،و پروردگار ما کتاب را به دفعات فرو فرستاد تا تأثیر بیشتر داشته

ص :۳۱۸

باشد،بدان سبب که فهم و دریافت آن برای مردمان آسانتر می شود.و گروهی از مردم چنان به قرآن ایمان دارند که چون آیات آن بر ایشان خوانده شود،به رو و بر چانه و ریش سجده می کنند،و به تسبیح خدا می پردازند و به وعدهٔ او اعتماد دارند و می گریند و قرآن بر خضوع و خشوع آنان می افزاید.

کسانی که پروردهٔ وحیند،مثالی زنده برای قرآن و گواهی آشکار بر صدق آنان اند،و بدان سبب که قرآن از خدا است،آیا مردمان مؤمن را به پروردگارش نمی خواند و به آنان فرمان نمی دهد که خدا را به نامهای نیکویش(اسمائه الحسنی) بخوانند،و نیز فرمان می دهد که نماز را با صدای بسیار بلند نگزارند،و خداوند متعال سورهٔ مبارکهٔ اسراء را به ستایش و حمد خدا به پایان می رساند،به همان گونه که به تسبیح او آغاز کرده بود،خدای یکتا و یگانه ای که برای خود کسی را به فرزندی نگرفت و شریکی در فرمانروایی بر جهان ندارد،و ولی و سروری برای او نیست.

۶/ تسبیح و تکبیر و حمد مخصوص صفات خدا است،و بنده از همین راه با او سبحانه و تعالی اتصال و پیوستگی پیدا می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۵]

آیا محتوای رسالتها چیست؟حقی است که خدا با آن قرآن را فرو فرستاد،و آن حقی است که قرآن بر آن باقی می ماند بی آن که دست تحریفی به طرف آن دراز شود،ولی آیا حق چیست؟ ۱-وجود جهان و انسان حق است.

۲-قوانین طبیعت،و سنتهای الاهی که خدا آنها را در هر چیز به جریان انداخته حق است.

۳-عقل بشری که خداوند متعال آن را در قلب هر انسان به امانت نهاده و به وسیلهٔ آن واقعیت چیزها فهمیده می شود حق است.

قرآن حقیقتی است که وقوع یافته و از آن جهت فروفرستاده شده است تا حقایق را منعکس سازد و مردمان را به سنتها رهبری کند و عقول را به سان

درون مایهٔ خود برانگیزد،حقی است که هیچ شکی در آن نیست.

وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ

-و آن را به حق فروفرستادیم و به حق نازل شد.» خدا مقدر کرده بود که آن را به حق نازل کند وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ و این تقدیر تحقق یافت وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ و محتوای آن حق است وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ و ثمرات آن حق است وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ و حقی که خدا با آن فروفرستاده وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ استمرار پیدا خواهد کرد وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ .مگر پروردگار ما نگفته است:

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ -ما ذکر(قرآن)را فروفرستادیم و ما پاسدار آنیم»پس کسی به تغییر دادن آن توفیق نیافته و هرگز پس از این نیز کسی به تغییر آن موفق نخواهد شد؛این دو کلمه را باید بدین گونه فهم کنیم.

بعضی از مفسران گفته اند که:نزول قرآن مصاحب و همراه با حق بوده،به همان گونه که حق مصاحب قرآن بوده است،و می پرسیم که معنی باء در گفتهٔ او بالحق چیست؟ ۶/ باء حرف جرّ است برای خواستار یاری شدن،پس اگر بگویی:(اکتب بالقلم با قلم بنویس)،یعنی برای نوشتن از قلم بهره مند شو،و همین معنی در آیه صحت دارد،زیرا که حق محتوای قرآن و جوهر آن است و بلکه هر آیه از آن دلیلی بر حق است،از آن روی که برای احقاق حق و همهٔ حق نازل شده است.

خداوند متعال گفت: وَ يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ يَقْطَعَ دٰابِرَ الْكٰافِرِينَ -و خدا می خواهد که حق را به وسیلهٔ کلماتش تحقق بخشد،و نسل کافران را براندازد»(۷/الانفال).

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً

-و ما تو را جز همچون مژده دهنده و بیم دهنده به رسالت نفرستادیم.» رسول نسبت به کسانی که به رسالت بر ایشان مبعوث شده،کاری جز آن ندارد که:اگر ایمان آوردند به آنان بشارت و مژدهٔ خیر دهد،و اگر کافر شوند از عذاب خدا آنان را بترساند،و رسول کفیل یا وکیل ایشان نیست و صلاحیت تغییر

قرآن به او داده نشده،و خدا او را از این که در قرآن تغییر دهد،دور و معصوم نگاه داشته است.

[۱۰۶]

وَ قُرْآناً فَرَقْنٰاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّٰاسِ عَلىٰ مُكْثٍ -و از آن جهت قرآن را به تدریج فروفرستادیم که آن را بر مردمان با درنگ و بدون شتاب بخوانی.» قرآن را چندین نام است،و گاهی گفته می شود که آن را از آن روی که نوشته می شود«کتاب»می خوانند،و گاه گفته می شود که آن«فرقان»و وسیلهٔ جدایی است از آن جهت که حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند،و گاه گفته می شود که آن ذکر است از آن روی که به یاد ما می آورد،و به همین گونه آن را بدان سبب قرآن می خوانند که قرائت و خوانده می شود،و بدین گونه نامها تغییر پیدا می کند،ولی آنچه نامیده شده یکی است،و شاید از آن جهت چنین شده باشد که آدمی چنین اعتقاد نداشته باشد که اهمیت قرآن در کتابت یا قراءت آن است،بلکه این اهمیت در جوهر او وجود دارد،و این نامها چیزی جز خلاصه ای از هدفها اشاره ای به آنها نیست.

(فرقناه)یعنی بخشهای آن را جدا جدا و(علی مکث)به تأنّی و در زمانهای متفاوت فرستادیم تا مردمان آن را بهتر فهم کنند و در ذهنهاشان جایگزین شود.

وَ نَزَّلْنٰاهُ تَنْزِيلاً

-و آن را فروفرستادیم و نازل کردیم.» در دو آیهٔ گذشته خداوند متعال کلمهٔ واحدی را،با اختلافی جزئی،به دو صورت بیان کرد و یک بار گفت:«أنزلناه» ۶/ و بار دیگر«نزّلناه»،پس فرق میان این دو کلمه در چیست؟ تفاوت در آن است که کلمهٔ«أنزلناه»یعنی تمام آن را یکباره فروفرستادیم،و«نزّلناه»از آن حکایت می کند که این فرو فرستادن تدریجی بوده است،و این تأکیدی بر این گفته است:قرآن دو بار بر قلب رسول(ص)نازل شد، یک بار در شب قدر،و بار دیگر به تدریج در ظرف مدت بیست و سه سال آخر زندگی پیغمبر(ص)بر حسب مناسبتها و اوضاع و احوال،تا آیات و تعلیمات آن در

ضمایر و ذهنهای مؤمنان رسوخ پیدا کند و در واقعیت زندگی اجتماعی ایشان وارد شود.

[۱۰۷-۱۰۸]

نفس بهره مند از علم نمی تواند در برابر نور درخشندهٔ برخاستهٔ از قرآن شکیبا بماند،و در برابر صاحب آن به سجده می افتد.

ولی آیا علم به چه کسانی عطا می شود؟ کسانی که به علم دست یافته اند از افراد یکی از این دو گروه اند:

۱-یا کسانی از اهل کتاب بودند که خدا علم را از رسالتهای الهی گذشته به آنان عطا کرده بود،و چون آیات قرآن را می شنیدند آنها را می فهمیدند و درمی یافتند که این آیات تصدیق کنندهٔ کتابهای دینی ایشان و بلکه بزرگتر از آنها است،و بنا بر این در مقابل حق به سجده می افتادند و به آن خضوع نشان می دادند.

۲-یا کسانی از اعراب بودند که جانهای آنان را نور دانش فراگرفته بود و جز از آن اعراب جاهل بودند که دربارهٔ امور ناچیز بحث می کردند و چون صوت حق را می شنیدند،چون به بانگ حق گوش فرامی دادند،و نور درخشان آن را مشاهده می کردند،ایمان می آوردند و به ندای حق پاسخ مثبت می دادند.

اویس قرنی در بادیه(بیابان)چنان می زیست که با عزت و شرف همراه بود،و چون از رسول و قرآن او آگاه شد،به او و قرآنش ایمان آورد،بی آن که رسول خدا(ص)را دیده باشد،و به همین سبب از مقربان رسول اللّٰه شد،و اسلام آورد و اسلام خود را به صورتی نیکو برگذار می کرد:روزش به روزه می گذشت و شبش به عبادت،و ابو ذر و مقداد و بسیار کسان دیگر همچون اویس بودند.

۶/

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاٰ تُؤْمِنُوا

-بگو که اگر ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید.» برای ما تفاوتی ندارد،چه نیازمند به ایمان شما در آن صورت نیستیم که خواست خدا گمراه ماندن شما باشد،و در آن جا کسانی وجود دارند که به صورتی به قرآن مؤمن اند،و آنان اهل علم و معرفتند.

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

-کسانی که پیش از این علم به آنان عطا شده است.»

یعنی پیش از فرود آمدن قرآن به علم دست یافته بوده اند.

إِذٰا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ سُجَّداً

-چون قرآن بر ایشان تلاوت شود،بر چانه و ریش بر زمین به سجده می افتند.» خرور به معنی وقوع سریع است،یعنی هر چه زودتر به سجده کردن می پردازند،و شاید خودشان را در برابر قرآن فراموش می کنند و بر چانه ها و ریش و نه بر پیشانیهاشان خاضعانه سجده می کنند،از آن جهت که این سجده کردن بسیار سریع صورت می گیرد.

وَ یَقُولُونَ سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنْ کٰانَ وَعْدُ رَبِّنٰا لَمَفْعُولاً

-و می گویند منزه است پروردگار ما که وعدهٔ او عملی شد.» از این آیه چنان برمی آید که آنان توقع چیزی را داشته اند که در قرآن تحقق پیدا کرده بود یا آنان چنین تعبیر می کردند،و این از منتهای ایمان و منتهای یقین ایشان بود که خدا را از خلف وعد تنزیه کردند،و به تأکید گفتند که وعدهٔ او در کتاب به پیروزی مؤمنان دنیا،و پاداش نیک آنان در آخرت حق است و تحقق خواهد یافت.و این یکی از معانی حقی است که در آیهٔ پیشین وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنٰاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ آمده بود.

إن مخففه به معنی کٰانَ وَعْدُ رَبِّنٰا لَمَفْعُولاً است.

[۱۰۹]

وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً -بر چهره ها و چانه ها برای سجده فرومی افتند و می گریند و خشوع و فروتنی آنان افزایش می یابد.» ۶/ چنان معلوم می شود که بر انسان در برابر حالات غریب و شگفت انگیزی که پیش می آید،یکی از دو حالت رخ می دهد:

اوّل:حالت بیهوشی و حیرت و سرگشتگی.

دوم:حیرت آگاهانه.

شاید آیهٔ بعد به این دو حالت اشاره کرده و گفته است: اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتٰاباً مُتَشٰابِهاً مَثٰانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ

وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اللّهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ (۲۳/الزمر).

در آغاز آدمی به لرزه درمی آید و سخت مرتعش و همچون صاعقه زده می شود،و سپس از این حالت بیرون می آید و بر آن پیروز می شود،و مؤمنان نیز چنانند که نخست بر اثر شدت نور به سجده فرومی افتند،و چیزی نمی گذرد که بر قوت نور پیروز می شوند و برای خشوع نسبت به خدا بار دیگر سجده می کنند.

یگانگی خدا

[۱۱۰]

قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ -بگو خدا را بخوانید یا رحمان را،هر چه را می خواهید که او اسماء حسنی دارد.» علامۀ طباطبایی در تفسیر المیزان دربارۀ این آیه به بحثی مفصل پرداخته و چیزی گفته که محتوای آن چنین است:بودائیان و مجوس و جز ایشان از پیروان دینها،و کسانی که به آنها تأسی کرده اند،بر این اعتقادند که خدا را مظهری و جوهری است،و این که مظهر خدا با جوهر او تفاوت دارد،پس مظهر او نامهای وی است که از جوهر او جدا است،یا به معنی دیگر از ذات او جدا است،و به آن معتقدند که خدا برتر از آن است که به این نامها خوانده شود،و نامهای او فرشتگان اند،پس هر فرشته ای از فرشتگان حامل صفتی از صفات خدا است،پس یکی از آنها نمایندۀ علم او است،و یکی عزت،و دیگر قدرت او،پس آنان فرشتگان را می پرستیدند و آنها را به صورتهای مختلف تجسم می بخشند،و در نتیجه آنها را نمی پرستند مگر /۶ این که وسیلۀ تقرب آنان به خدا شوند،پس برای خدا سیصد و شصت إلاه(إله)ساختند که هر یک با دیگری اختلاف داشت،پس جمال خدا با عمل او تفاوت دارد،و علم او با جلال او و جلال او با قدرت او...و همچنین.

این بت پرستی است،ولی عقیدۀ توحید این طرز تفکر را طرد می کند و بر آن است که نامهای خدا به حق یگانه اشاره دارد،پس خدا رحیم عزیز است،و عزت و

رحمت هر دو به یک ذات اشاره می کند،و به همین گونه جبار و کریم و رؤوف و...،و این نامها نشانه های محضی است که اشاره به او سبحانه و تعالی دارد،و هنگامی که می گوییم سمیع بصیر،پس او شنونده و بیننده است بدون آلت شنیدن و آلت دیدن،و شاعر گفته است:

عباراتنا شتّی و حسنک واحد

و کل الی ذلک الجمال یشیر

عبارتهای ما مختلف و زیبایی تو یگانه است*و همه به این جمال و زیبایی اشاره می کنند کفار قریش یک بار دربارۀ رسول(ص)گفتند:به این صائبی نگاه کنید که به ما فرمان می دهد تا خدای یگانه را بپرستیم،و او دو خدا را می پرستد؛ می گوید:اللّه،الرحمن،پس این آیه نازل شد تا بگوید که خواه اللّه بگویی یا الرحمن یا الرحیم یا الواحد،یا القهار،همۀ اینها بر شیء واحدی دلالت دارد،و این که اسماء الحسنی همه برای خدا است و اینها از او دور نیست-و همه صفات او و جز ذات او است.

در حدیثی آمده است که هشام بن الحکم از امام صادق(ع)از اشتقاق کلمۀ(اللّه)پرسش کرد،پس به او گفت:«ای هشام!«اللّه»مشتق از«إله» (معبود)است،و وجود«إله»مقتضی وجود مألوه(عابد)است،و اسم(نام)غیر از مسمّی(نامبردار)است،پس هر که اسم را بدون معنی بپرستد کافر است و چیزی را نپرستیده است،و آن که نام و معنی را بپرستد کافر است از آن روی که دو معبود را پرستیده است،و آن کس که معنی را بدون نام بپرستد،به توحید پرداخته و یکتاپرست است،آیا دریافتی ای هشام!»گفت:پس به او گفتم:بازهم بگو و او گفت:«خداوند تبارک و تعالی را نود و نه نام است،پس اگر اسم همان مسمی باشد،هر اسمی یک اللّه است،ولی اللّه معنایی است که این نامها دلالت کنندۀ ما به سوی او است،و همۀ آنها جز او است،ای هشام!نان اسم یک خوردنی است، و آب نام یک نوشیدنی،و جامه نام یک پوشیدنی،و آتش نام چیزی سوخته شده، آیا چنان فهمیدی که با دشمنان ما که جز او دیگری را معبود خود گرفته اند مبارزه کنی و از خود به دفاع بپردازی؟»گفتم:آری /۶ و او گفت:«خدا از آن به تو سود

رساند و استوارت سازد»،پس هشام گفت:«به خدا سوگند که هیچ کس در علم توحید بر من غالب نشد،تا به مقامی که اکنون دارم رسیدم». (۱)

وَ لاٰ تَجْهَرْ بِصَلاٰتِکَ وَ لاٰ تُخٰافِتْ بِهٰا وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلاً

-و نمازت را با صدای بسیار بلند نخوان و نه بانگت را چندان فرود آر که خودت آن را نشنوی و راه میان دو راه را برگزین.»

در حدیثی مأثور از امام صادق(ع)آمده است:

«جهر به معنی بلند کردن صدا است،و تخافت آن است که صوت را چندان پایین میاور که خود آن را نشنوی،و میان این دو بخوان». (۲)

شاید در آیه اشاره به این اندیشهٔ مهم شده باشد که شایسته نیست در نماز بانگ خود را بیش از اندازه بلند کنیم،چه بانگ بلند از آداب دعا نیست،و به همین گونه جایز نیست که آهسته خواندن به درجهٔ بسیار پایین برسد،و این درست است که خدا با علوّ و جلال خویش از تو دور است،ولی به لطف و علم خویش به تو نزدیک است و بانگ تو را می شنود،و چنان که در دعا آمده است(آن که دور است نمی بیند،و چون نزدیک شود نجوی را مشاهده می کند)و لذا نمازهای روز را باید با پایین آوردن صدایمان بخوانیم و نمازهای شب را با صدای به اندازه بلند.

خدا در کتابش متجلی می شود

[۱۱۱]

بشریت در هیچ مسئله ای چندان گرفتار حیرت و سرگردانی نشده است که در مسئله ربّ و پروردگار،بدان جهت که عقل انسان محدود است،و علی رغم آن که خدا همهٔ نامها را به او آموخته،از شناخت کنه وجود خدا سبحانه و تعالی قاصر مانده است،چه علم و عقل وی،و همهٔ وجودش کوچکتر از آن است که بر پروردگار آسمان محیط شود،تا چه رسد به این که بخواهد بر کنه و حقیقت او

۱- ۲۷) -البحار،ج ۴،ص ۱۵۸.

۲- ۲۸) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۳۴.

محیط شود در صورتی که بر نفس خود نیز محیط نشده است.بلکه در احاطه یافتن بر کنه طبیعت پیرامون خود نیز چنین است،ولی خداوند متعال انسان را در زندگی این جهانی او متحیر و سرگردان نکرده است،بلکه نفس خویش را به او شناسانده و دو بار بر او متجلی شده است:یک بار در آفاق جهان و بار دیگر در نفس خودش از طریق قرآن حکیم.و آیات ذکر(قرآن)ما را به آیات طبیعت متذکر می سازد. ۶/ بنا بر این ما بسیار بیش از آنچه تصور شود،برای شناختن پروردگارمان و شناختن اسمای حسنای او،به قرآن نیازمندیم.و شناخت خدا سبحانه و تعالی بزرگترین سودی است که انسان از خواندن قرآن به دست می آورد،در صورتی آن را بدون این که حجابی میان او و خواندن قرآن کشیده شده باشد بخواند،و بنا بر این قرآن بزرگترین گواه بر صدق رسالتهای پروردگار است.

در حدیث مأثور آمده است که:

«خدا در کتابش بر بندگان خویش متجلی شده،ولی مردمان نمی بینند».

خدا در این قرآن چیزهایی نازل کرده است که اگر بر کوه ها نازل می شد آنها را از هم می پاشید،چنان که گفت: لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ*وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ -اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم،آن را می دیدی که از ترس خدا می شکافد و فرومی ریزد*و این مثالها را از آن جهت برای مردمان می زنیم تا مگر اندیشه کنند و به تفکر بپردازند»(۲۲/الحشر).

حال کوه سخت و صلب از عبرتها و درسهای قرآن چنین است،پس حال انسان چگونه است؟! وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً -و بگو سپاس خدای را که فرزندی اختیار نکرد.» شاید یکی از معانی این آیه آن باشد که او سبحانه و تعالی،عنصری را بر عنصر دیگر و جوهری را بر جوهر دیگر برتری نبخشید مگر به تقوا که به همه فرصت بالا-رفتن به سوی او را فراهم می آورد تا به فضل او به کمال دست یابند.و آیه اعتقاد

بت پرستان را رسوا می کند که فرشتگان را فرزندان خدا می دانند.

در حدیث آمده است:

«سپاس خدای را که فرزندی نیاورد که میراث خوار او باشد،و زاییده نشد تا شریکی داشته باشد».

و چون نفی ولـد کرد،این خود نفی شـرک نیز هست،بـدان سـبب که آن که فرزنـد نمی آورد و میان پر است،پس چگونه می توانـد مولود باشد،و آن که مولود نباشد به چیزی شـباهت ندارد،پس همتا و شـریک یا ۶/ ولی نـدارد که به او یاری کند،بدان جهت که به ذات خود بی نیاز است پس چگونه از غیر خود مدد بگیرد؟! وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ -و نه شـریکی در ملک و فرمانروایی دارد و ولی و سـروری که او را از ذلت و خواری نجات دهد.» گفته اند که این آیه در پاسخ به جهودان و نصرانیان آمده است که گفتند:

خـدای برای خـود فرزنـدی برگزیـد،و به مشـرکان عرب که گفتنـد:لبیـک شـریکی برای تو نیست مگر شـریکی که او برای تو است،و به صابئین و مجوس که گفتند:

اگر اولیای خدا نمی بودند،خدا خوار می شد. (۱)

در دعای مأثور آمده است:(سـپاس و سـتایش خدای را که فرزندی نگرفت که موروث باشد،و شـریکی در ملک نداشت تا در آنچه می کند علیه او به عمل برخیزد،و سروری نداشت که او را از خواری نجات دهد تا شریکی در آنچه می کند و می سازد نداشته باشد). (۲)

خـدا شـریکی ندارد تا به ضدیت با او برخیزد یا به مساعدت او،چه اگر شـریکی می داشت به ضدیت با او برمی خاست و نظام جهان متزلزل می شـد،و اگر شـریکی می داشت که به او کمک می کرد و اولی قوی و دیگری ضـعیف بود،دیگر چه نیازی به ضعیف وجود می داشت.

۱- ۲۹) -مجمع البیان.

۲- ۳۰) -دعای عرفهٔ امام حسین(ع)در مفاتیح الجنان.

در حدیث مأثور از هشام بن حکم موجود در حدیث زندیقی که نزد ابو عبد اللّه(ع)آمد،از قول ابو عبد اللّه(ع)گفته است:«گفتهٔ تو نمی تواند حکایت از آن داشته باشد که:آن دو نفر یا هر دو قدیم و قوی بودند،یا هر دو ضعیف،یا یکی قوی و دیگری ضعیف.اگر هر دو قوی بوده باشند،چرا یکی از آنان دیگری را دفع نکرده تا تدبیر را تنها خود به دست بگیرد،و اگر چنان می پنداری یکی از آنها قوی و دیگری ضعیف است،معلوم می شود که خدا یکی است،چون چنان که می گویی عجز و ناتوانی در دومی آشکار است،و اگر بگویی که هر دو ضعیف اند،یا از هر جهت با یکدیگر اتفاق نظر دارند یا اختلاف نظر،پس چون مشاهده می کنیم که آفرینش و خلق انتظام دارد،و کشتی در دریا پیش می رود و تدبیر یگانه است و روز و شب و خورشید و ماه منظم در سیر خود پیش می روند،این همه دلیل بر صحت امر و تدبیر است و انتظام بر این که دلیل است که مدبر یگانه است». (۱)

۶/ آنچه متوهمان توهم می کنند و به وهم می پندارند،آفریدهٔ آنان است و به خودشان بازمی گردد،چه به مثال زدن و شبیه ساختن توصیف نمی شود،پس به جای آن که در ذات خدا بیندیشند،می بایستی در آفرینش و آفریدگان او نظر کنند تا از این راه به او برسند.

وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً

-و او را بزرگ شمار و به تکبیر او بپرداز.» این درست نیست که بگویی خدا از هر چیز بزرگتر است،مگر چیزی وجود دارد که احتمال بزرگتر بودن از خدا دربارهٔ او صدق کند؟!و هنگامی که این چیز از آن چیز بزرگتر است به خاطر وجود تقارنی میان آنها است،ولی درست تر این است که خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود،نه این که بگویی خدا بزرگتر از خورشید است،چه میان آنها مقارنه ای وجود ندارد،و چگونه می توانی مخلوق کوچکی را طرف مقایسهٔ با خالقی بزرگ قرار دهی؟!ولی می توانی بگویی که:

خورشید از ماه بزرگتر است.

۱- (۳۱) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۳۸.

در حدیثی از ابو عبد اللّه(ص)آمده است که به جمیع بن عمیر گفت:

«چه چیز از خدا بزرگتر است»؟ پس من گفتم:خدا از هر چیز بزرگتر است،پس گفت:«آیا در آغاز چیزی بود تا بزرگتر از خدا بوده باشد»؟و من گفتم:پس او چیست؟گفت:

«بزرگتر از آن است که توصیف شود». (1) و در حدیثی دیگر آمده است از ابو عبد اللّه(ع)که:مردی در نزد او گفت اللّه اکبر،پس او گفت:بزرگتر از چه چیز؟ و او گفت که از همه چیز،و امام گفت که:او را محدود کردی،و او گفت:پس چه بگویم؟و امام گفت که بگو:خدا از هر چه توصیف شود بزرگتر است. (2)

۱- ۳۲) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۳۹.

۲- ۳۳) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۳۹.

سورهٔ کهف

اشاره

ص: ۳۳۱

فضیلت سوره:

از امام حسین(ع)روایت است که گفت:

«هر کس سوره الکهف را در هر شب جمعه بخواند،جز شهید از دنیا نخواهد رفت،و خدا او را در قیامت با شهیدان مبعوث می کند،و در روز قیامت با شهدا محشور می شود».

نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۴۵ از رسول اکرم(ص)روایت است که گفت:

«هر کس ده آیه از آیات سورهٔ الکهف را حفظ کند،فتنهٔ دجّال در او مؤثر نخواهد افتاد،و هر که تمام سوره را بخواند به بهشت داخل می شود».

اسم سوره:

معلوم است که نام کهف از داستانی تاریخی گرفته شده که پس از مبعوث شدن عیسی بن مریم(علیه السلام)به پیغمبری اتفاق افتاد و میان اهل کتاب و حتی در وسط جزیره العرب شایع شد،و به سبب اهمیت آن داستان سوره به نام کهف(غار)خوانده شد که رمزی از حمایت خدا از انسان در مقابل خطرهایی که از آنها به خدا پناه برده باشد محسوب می شود.

زمينۀ كلّى سوره

اشاره

مقدّمه:

روشـنى خورشـيد سراسـر زمين را فرامى گيرد و همۀ اشـخاص و اشـياء را روشن مى سازد و رنگها را آشكار مى سازد،و نقش خود را تـا اين انـدازه به انجـام مى رسانـد،و هنگام انجام گرفتن نقش چشم در ديـدن فرامى رسـد.و به همين گونه قرآن نقش خود را در آن هنگام به انجام مى رساند كه هدايت انتشار مى يابد و حقايق آشكار مى شود، و پس از آن قلب و بصيرت عمل خود را براى ادراك و دريافت اين حقايق آغاز مى كننـد،پس اگر آدمى بصـيرت و قلب خويش را قفل كنـد،از هـدايت قرآن چيزى به دست نمى آورد و حقـايق را نمى توانـد بشـناسد،درست همچون كسـى كه چون چشم را ببنـدد،على رغم تـابش نور خورشيد بر همۀ چيزها و آشكار بودن آنها،هيچ چيزى را نمى تواند ببيند.

به همين گونه قرآن نقش عقل و انديشـيدن را از بين نمى برد،ولى عقل، بـدون آن كه از هـدايت قرآن بهره بردارى كنـد،نمى توانـد حقايق را بازشـناسد،و درست همچون چشم است كه امكان نـدارد بدون روشـنى اشـياء را ببيند،و به همين گونه تفكر و انديشيدن نقش قرآن را از بين نمى برد،چنان كه چشم نقش روشنى را از بين نمى برد.

۶/ بنـا بر اين بر انسـان روا نيست كه چنين بگويـد:تا زمانى كه قرآن وجود دارد،هيـچ نيازى به آن نـدارم كه به تفكر و تعقل و تبصـر بپردازم،چه اگر چنين كنـد مثل او همچون مثل كسـى است كه ديـدن و مشاهده كردن را ترك گويد و حجابى در برابر دو چشم خود قرار دهد،به اين بهانه كه روشنى موجود است،و زمين

روشن،و رنگها آشکار،در صورتی که وضوح چیزها و روشن بودن آنها به دیدن مدد می رساند ولی خود رؤیت و دیدن نیست.

مفردات قرآنی

و به همین جهت ملاحظه می کنیم که قرآن خود را با نامهای نور و ذکر و بصیرت و هدی می خواند،و کلمهٔ نور را در این آیات می یابیم:

۱- نُورٌ عَلیٰ نُورٍ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشٰاءُ .

۲- إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً* وَ دٰاعِیاً إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً .

۳- فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

کلمهٔ«الذکر»در قرآن به صیغه های مختلف آمده است همچون:

۱- إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ .

۲- وَ یُبَیِّنُ آیٰاتِهِ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ .

۳- إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ .

۴- کَلاّٰ إِنَّهٰا تَذْکِرَةٌ .

۶/ این بدان معنی است که عقل انسان حقیقت را می شناسد.ولی آن را فراموش می کند،و همچنین قلب او از آن آگاه است ولی نسبت به آن غافل می ماند، پس آدمی به مذکّر و یادآوری نیاز دارد که آن را به یاد او آورد و توجهش را به آن جلب کند.

کلمهٔ«البصیره»تعبیر از حقیقت آن بیّنه ای است که به توسط آن هر چیز بدان گونه که هست دیده می شود.مجمع البیان،ج ۴،ص ۳۴۵.

قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ .

مجموع بصیرتهایی که خداوند متعال به بندگان خود تفضل کرده است، هدی و نور قلب و عقل را تجسم می بخشد.

۱- فَإِمّٰا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ

یَحْزَنُونَ .

۲- وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ .

و چون انـدکی در این صـفات تـدبر کنیم،آنها را به معنی حقیقتی خواهیم دیـد که عقل را بر تفکر،و قلب را بر تـدبر یاری می کند،و نه این که چیزی باشد که جایگزین آن شود.

جهت گیری نادرست

چـون انـدیشه اسـتقرار و ثبـات پیـدا کرد،نـاگزیر بایـد جهت گیری نـادرست دربـارهٔ تفسـیر را که پیشـتر رایـج بود تغییر داد،و آن:تبـدیل کردن قرآن است به چیزی که جـایگزین تفکر و تعقـل شود در صورتی که قرآن تفکر و تعقل است،و آن کس که قرآن را جانشـین انـدیشه سازد،همچون کسـی است که بخواهد دوربین را جایگزین چشم قرار دهد،یا نور را جانشـین دیدن،یا همچون کسی است که ارقام را در ریاضیات /۶ به جای حقایقی قرار دهد که این ارقام بیان کنندهٔ آنها محسوب می شوند.

تفسیر و تدبّر

و شاید این همان تفاوتی باشد که میان دو کلمهٔ تفسیر و تدبر،و نیز میان دو کلمهٔ تفسیر و تأویل وجود دارد.

تفسیر به معنی شرح و توضیح دادن خود آیات قرآنی است از لحاظ ارتباطی که با ذات قرآن دارند یعنی:حروف آن و کلمات آن و جمله ها و آیات آن،و سیاق مجموعهٔ توجیه کنندهٔ در قرآن و ارتباط سوره ها با یکدیگر.

ولی تدبر چیزی دیگر است،و قرآن آن را وسـیله تأویل یعنی دست یافتن به پایانها و نتیجه های آیات خوانده است،و این کلمه مشتق از(الدّبر)به معنی قسمت پایانی هر چیز است،و از این جا می فهمیم که تدبر عبارت از توقف نکردن

ص: ۳۳۶

بر ظاهر معانی و حوادث است،بلکه تلاش و کوششی برای شناختن چیزی است که در پس آنها قرار دارد.

طبرسی(قدس سره)گفته است که تدبر به معنی نظر کردن در عواقب امور است.

مجمع البیان،ج ۳،ص ۸۱ سرانجام:چیزی است که امر به آن بازمی گردد یعنی تأویل آن است.

و خداوند سبحانه و تعالی گفته است: هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ -آیا انتظار چیزی جز تأویل آن را دارند،آن روز که تأویل آن بیاید،کسانی که آن را از پیش فراموش کرده بودند خواهند گفت که:فرستادگان پروردگار ما به حق بر ما مبعوث شدند»(۵۳/الاعراف).

در داستان یوسف گفت: قالَ لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ - خوراکی برای خوردن نزد شما نخواهد آمد مگر این که شما را تأویل آن خواب آگاه کرده باشم»(۳۷/یوسف).

۶/ پس تأویل یک بیم دادن تحقق یافتن چیزی است که بیم به آن داده شده بود،و تأویل خواب تحول یافتن آن به یک حقیقت وقوع پیدا کرده است،و چنان به نظر می رسد که تدبر به معنی جستجوی تأویل است.

این کلمه را چند بعد است:

بعد اول

آن اندیشیدن از آغاز کار است دربارۀ پایان آن،پس در آن هنگام که قرآن می گوید ظلم ظلمات و تاریکی است و پایان آن شرمساری در دنیا و چشیدن عذاب در آخرت،نباید در این حد توقف کنیم،بلکه لازم است این دانسته را همچون شمعی در دست گیریم و به سوی واقعیت خارجی روانه شویم،به سوی زندگی حرکت کنیم و به جستجوی ستم بپردازیم و سپس آن شمع را در کنار این ظلم که

عملا راه خود را طی می کند قرار دهیم و یا آن که چندان پیش رویم تا به نتیجهٔ نهایی برسیم.

در آن هنگام که قرآن از قوم عاد برای ما سخن می گوید و این که چگونه همچون جبّاران شدت و نیرو به خرج دادند،و در نتیجه هلاک نصیب ایشان شد،بر ما واجب است که چون این داستان را خواندیم خود را بی نیاز از اندیشیدن دربارهٔ آن ندانیم،بلکه آن را همچون چراغ درخشانی در دست گیریم،و سپس به بحث دربارهٔ تمدن مادی بپردازیم،و به مدد این چراغ از سرنوشت آن در آینده آگاهی پیدا کنیم و بفهمیم که به چه پایانی خواهد انجامید.

بعد دوم

از خود کلمهٔ(تدبر)سرچشمه می گیرد و آن از صیغه هایی است که به تلاش و کوشش به خرج دادن در کار اشاره دارد،و آدمی در آن نیروهای خویش را به کار می اندازد،و کلمه(تصرّف)غیر از کلمهٔ(صرف)است،چه اولی به معنی مستولی شدن بر چیزی است،و تلاش برای(صرف)و دور کردن آن با نیرو یا کوشش،و به همین گونه است(تحدث)که عبارت از استخدام جهد و تلاش است در(حدیث)و سخن،و به همین گونه تدبر به معنی کوشش در اندیشیدن برای رسیدن به پایان کارها است،و در این جا بار دیگر به ذات حقیقت می رسیم و آن این که:

قرآن جانشین جهد و کوشش آدمی نیست.

۶/

بعد سوم

این که کلمهٔ تدبر مربوط به واقعیت خارجی است،در صورتی که تفسیر به ذات و خود آیات ارتباط دارد و معنی آیه را از راه تفسیر کردن بعضی از آیات به وسیلهٔ بعضی دیگر به دست می دهد،و شناختن معانی کلمات مفرد از راه رجوع کردن به کتابهای لغت،و ربط دادن بعضی از جمله ها به یکدیگر،و استفاده کردن از روش و سیاق،و استخراج معنی کلمه را از مقایسه کردن آن با کلمات مفرد شبیه

ص:۳۳۸

بـه آن کـه در آیـات دیگر از قرآن حکیم آمـده است،و همچنین تفسـیر کردن آیـات به وسـیله روایتهـا و حـدیثهای شـریف و استفاده بردن از علم حدیث.

ما پس از تدبر و تأویل،و پایان یافتن عمل تفسیر،و دست یافتن به شناختی ذاتی از آیه،آیهٔ قرآن را به واقعیت خارجی می بریم و در این می کوشیم که آن را بر مردمان و چیزها و پیشامدهای متغیر منطبق سازیم.

پس چـــون در قرآن کلمـــاتی همچـــون: اَلَّذِیـــنَ آمَنُـــوا -کســـانی کـــه ایمـــان آوردنـــد»، وَ الَّذِیـــنَ کَفَرُوا ،المنافقون،المستکبرون،المستضعفون...

آمـده باشـد،بر مـا لازم است که آنها را به صورت واقعی تعریف کنیم و تشـخیص دهیم،و تنها به شـناختن معانی این کلمات و مدلولهای لغوی آنها اکتفاء نکنیم.

و هنگـامی که از جوامعی همچون:عـاد،ثمود،قوم لوط،اصـحاب الا یکه، اصـحاب موسـی(ع)و اصـحاب محمـد(ص)چیزی می خوانیم،بایـد در صـدد یافتن چیزهایی در واقعیت کنونی برآییم که می توانـد تجسـمی از آنها بوده باشـد،پس آن که از علی و حسین(علیهما السلام)در زمان حاضر پیروی می کند کیست؟و کیست که نقش معاویه و یزید را بازی می کند؟و همچنین.

پس تـدبر عبارت است از جستجو برای یافتن کس یا چیزی است که در واقع خارجی نقش داسـتانها و آیات قرآنی را ایفا می کند،و در نتیجه عبارت از شناختن عملی معانی چیزها و تلاش برای دریافتن و نزدیک شدن به آن است.

تـدبر نیازمنـد به تلاشـی فکری و تلاـش دیگر جسـدی است،پس ما نمی توانیم /۶ با بسـتن درها بر روی خود و جـدا شـدن از واقعیتها به تدبر بپردازیم،و چون خواسـتار تدبر باشـیم بر ما واجب است که در زندگی جامعه داخل شویم و از خصوصیات آن آگاهی حاصل کنیم،و طبیعت و ماهیت آن را مورد مطالعه قرار دهیم،و سـپس به قرآن بازگردیم و از آن بپرسیم که:جامعه ای که تمـایزات و خصوصـیات آن چنین،و امور مثبت و منفی آن چنـان است،به چه نـام بایـد نامیـده شود؟آیا جامعه لوط است یا شعیب یـا ثمود یـا جز ایشـان؟و آنچه از انسـان در مطـالعه اش از قرآن مطلوب است،تفسـیر است و سـپس تـدبر و تأویل به آن معانی که پیش از این ذکر آن

گذشت.

تدبر و مسلمانان زمان حاضر

مسلمانان امروز در کنار قرآن توقف کرده اند،و تو گویی که قرآن ایستگاهی است که باید از آن به راه بیفتند،یا فرودگاهی است که باید آنان را از روی زمین بر کند و به همین سبب منتظر رسیدن فرمان سوار شدن توقف کرده اند،و از قرآن که پیش از این چراغی بود که جهان را روشن می کرد،تنها به این بسنده کرده اند که آن را وسیلۀ تزیین قرار دهند،و از روشن شدن به وسیلۀ نور آن در راههای تاریک زندگی چشم پوشیده اند.

نقش افکار و عقلهای خویش را کنار گذاشته اند،و در نتیجه تدبر دربارۀ قرآن را ترک گفته اند،پس در بزرگی از درهایی که خدا درآمدن به آنها را به ما فرمان داده بود به روی خود بسته اند؛ما در قرآن حکیم آیه ای که به تفسیر اشاره ای داشته باشد نمی یابیم،در صورتی که چندین آیه در پیرامون ضرورت تدبر در قرآن یافت می شود:

۱- أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا .

۲- کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبٰابِ ،و دهها آیه ما را به تفکر و سیر و حرکت تذکر،و هر چه محرک به کار افتادن نیروهای خود انسان است فرمان می دهد.

راز وجود غموض و تاریکی در فهم قرآن برای بیشتر مسلمانان در همین جا نهفته است،بدان جهت که دو عمل تأویل و تفسیر مکمل یکدیگر است و چون تفسیر به وسیلۀ تأویل و تطبیق تقویت شود،وضوح بیشتر پیدا می کند و امکان کشف کردن پوشیدگیهای آن به صورتی بهتر فراهم می آید.

۶/

زینت زندگی و هدایت

قرآن حکیم در سورۀ کهف دو رشته از قضایا را پیگیری می کند:

نخست:دربارهٔ زینت و آرایش زندگی دنیا،و ایستار و نظر اسلام نسبت به آن.

دوم:قضایایی که به راهیابی و علم و معرفت پیوسته است.

در آن شک نیست که میان این دو رشته علاقه ها و پیوستگیهای مهمی وجود دارد،چه انسانی که به سلاح هدایت و علم مسلح باشد،ایستاری مثبت و برتر از زینت زندگی دنیا برای خود اختیار می کند،ولی آن کس که فاقد چنین سلاحی باشد،ایستار و نظر او نسبت به آرایش زندگی دنیا و متاع نابود شوندهٔ آن ایستار پیروی مطلق و تسلیم کامل است.

در واقع این یکی از مظاهر اعجاز قرآن است،و رسیدن بلاغت آن به آخرین درجه،از آن جهت که آیات کریمهٔ آن در چندین خط متوازی و متناسب با یکدیگر پیش می رود که برای توجه دادن قلب آدمی به یک قضیهٔ جوهری و اساسی به کمک یکدیگر حرکت می کنند،ولی سلسلهٔ نخستین،چنان که آشکار است،در آیات این سوره محور اصلی است،چه سورهٔ کهف از نگاه اسلامی به زینت زندگی با ما سخن می گوید،و این که آدمی چگونه باید خود را از فشارهای زینت زندگی و دوستی دنیا خلاص کند،و به زندگی نظری موضوعی و عینی پیدا کند که بر شناخت عاقبت زندگی،و پیوند محکم میان زینت زندگی دنیا و بهره مند شدن از آن و عمل انسان متکی باشد.

پس در این سوره با داستان اصحاب کهف و رقیم مواجه می شویم که خود را از دوستی جاه و مقامی که داشتند آزاد کردند،و ارادهٔ والای آنان توانست ایشان را از پهنهٔ زندگی مادی بر کند و به آسمان حقیقت و ارزشها بالا برد،و در همین سوره عکس آن را نیز مشاهده می کنیم،و آن داستان شخص صاحب باغی است که به آن داخل شد و چنان پنداشت که جاودانه در آن باقی خواهد ماند،و هر چه اندرز دهندهٔ امینی به او نصیحت کرد و گفت که:این باغ به اذن خدا در این جا است،پس چرا هنگامی که داخل در باغت می شوی نمی گویی«ما شاء اللّه»آنچه خدا بخواهد»، /۶ و ممکن است روزی برای تو هیچ سودی نداشته باشد،به این اندرز

گوش نداد،و با ستم کردن بر نفس خویش به باغ درآمد و گفت:چنان نمی پندارم که این هرگز نابود شود،تا این که زندگی او پایان یافت،و همهٔ باغ او رو به تباهی و نابودی روانه شد،و در آن مثلی از واقعیت ذو القرنین برای کسانی زده است که به جاه و مقام عظیم و فرمانروایی بزرگ دست یافتند،ولی هرگز راضی به آن نشدند که در مقابل فشارهای مقام و زینت فرمانروایی خاضع باشند.

سورهٔ کریمه در چارچوب کلی خود نگرشی فراگیر دربارهٔ ایستار اسلام نسبت به زینت زندگی دنیا را بیان می کند،و بخش اول آن نظری به موضوعهای سوره بنا بر عادت قرآن در اوایل سوره هایی می اندازد که حاکی از نیکی آغاز شدن سوره است و نوری بر چارچوب سوره و خلاصه ای از موضوعاتی که پس از آن خواهد آمد می افکند.

چنان که آیات(۱-۸)این درس یادآور ما می شود که قرآن کتاب هدایت است،و هدایت راه مستقیم انسان به سوی نعمتهای خدا.

نیز از انگیزه هایی سخن می گوید که انسان را به ملتزم و پایبند بودن به هدایت خدا وامی دارد و از آن جمله است بیم دادن و مژده دادن.

به خطرهای شرک از راه نسبت دادن فرزندی به خداوند متعال اشاره می کند،و پس از آن می گوید که بر رسول یا پیشوایی که در جای او می ایستد،بیان حقایق واجب است،و او را نمی رسد که اگر مردمان هدایت خدا را نپذیرفتند،خود را با غم و اندوه هلاک کند.

در پایان از دید اسلامی نسبت به زینت زندگی دنیا و متاع و کالای آن بحث می کند و می گوید که اینها همه آزمودن الاهی نسبت به انسان است،و در نتیجه نابود خواهند شد،چه زمین سرانجام به صورتی درمی آید که پهنه ای بی حاصل است و گیاهی در آن نمی روید.

سپس آیات(۹-۱۶)از لزوم توجه داشتن انسان به سنتهای خدا در جهان سخن می گوید که،بنا بر آن،می بایستی به حکم خدا گردن نهد،و هر اندازه هم که حوادث مشاهده یا شنیده شده در نظر ۶/ او عجیب و تازه جلوه گر شود بازهم چنین

باشد؛و انقلاب و شوریدن بر ضد ستم یکی از سنتهای خدا در زندگی است،زیرا که خدا به عدل و داد فرمان می دهد و او قائم به قسط است.و به همین گونه آیات روش شورش را بیان می کند و آن چنین است که:آدمی به الهام فطرت خود پاسخ مثبت دهد،و با آغاز کردن از خودش،به شورش بر ضد اشکال مختلف ظلم و ستم بپردازد،و از جامعه شرک و جاهلیت خود را دور سازد،و سپس خدا او را با وسایل مادی و معنوی تأیید خواهد کرد تا به پیروزی دست یابد.

بعد از آن آیات(۱۷-۲۰)از الطاف الاهی و بخششهای ربّانی سخن می گوید که اشخاص برخاستهٔ به نام خدا و برای خدا در معرض آن قرار می گیرند،تا آن حد که خداوند متعال برای او بعضی از سنتهای طبیعی را متوقف می سازد یا به آنها تغییر شکل می دهد،و سپس اشاره به سلاح مهمی می کند که خدا آن را به اولیاء خود بخشیده،و آن سلاح ایجاد ترس است؛و آیات به ذکر بعضی از صفات اخلاقی شورشی پرداخته است.و به این نکته اشاره کرده است که نخستین مرحله از مراحل علم برای انسان اعتراف کردن به جهل و نادانی است،و پس از آن دست یافتن به علم و گرفتن آن از منبع راستین علم که خداوند علیم و حکیم است.

سپس آیات(۲۱-۲۶)از نقش حادثهٔ اهل کهف همچون یکی از ظواهری که وعدهٔ خدا را برای مردمان آشکار ساخت،و هر شک را دربارهٔ قضیهٔ ساعت و بعث در روز قیامت از دلهای آنان زدود سخن می گوید،و آن گاه به صورتی الهامی به نظر قرآن دربارهٔ زیارت قبور اولیا و صالحان اشاره می کند،و پس از آن بیان می کند که اسلام روش علمی متکی بر حقایق را تأیید می کند که متکی بر حقایق است نه متکی بر حدس و پیشگویی غیب و مجادله های عمیق،و این که قرآن ما را به نرمی و انعطاف پذیری و سازگار شدن سالم با زندگی دعوت می کند و از پیروی برنامه های جامد و افکار سنگ شده بازمی دارد.

در آیات(۲۷-۳۱)از تضمینهای محافظتی برای انسان در برابر فشارهای زینت زندگی با ما سخن می گوید،و آن تلاوت قرآن است و اتصال دایمی با خدا، و وابسته بودن به مجتمعی ایمانی که بر اساس مبادی و اصول رسالی،و نه بر

اعتبارها و نظرهای مادی،به وجود آمده است،و در پایان مجهز شدن به روح چالش و مبارزطلبی و آماده بودن برای آن است،و آن گـاه مقیاسـی را کـه می بـایستی آدمی از آن برای شـناختن رهـبری شایسـته پیروی کنـد،عرضه می دارد،و به عرضه کردن صورتهای تجسیم یافته ای از بهشت و دوزخ می پردازد تا عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند.

/۶ و در آیـات(۳۲-۴۴)ایسـتار آدمی را که بایـد در برابر نعمت و نعمت دهنـده برگزینـد،بیان می کنـد،و از مکر خـدا در برابر منکرانش آن است که به ایشـان مهلت می دهـد و نعمت خویش را بر آنـان گسـترده می سـازد،و همین وسـیله ای برای فریفته شـدن آنـان به نعمت می شود تـا سـپس مجـازاتی جـان گزا بهرهٔ آنـان شود؛و سـپس از مراحـل مختلف فروافتادگی اعتقادی و رفتاری در نزد انسان نمک ناشـناس و کافر نعمت سـخن به میان می آیـد که متکی بر یک معادلـهٔ نادرست است،و آن این که در معرض عطا و بخشـش خدا قرار گرفتن در دنیا دلیلی بر رضایت خدا از شـخص است،در صورتی که این بخشـش تنها برای آزمایش کسـی است که بخشـش خدا نصـیب او شده است،و آن در واقع آزمایشی از بندگان است،به همان گونه که در جای دیگر خـدا بیان کرد که خضوع در مقابل ثروت و ثروتمنـدان همچون شـرک ورزیدن به خدا است،و این که ولایت حقیقی بر بندگان اختصاص به خداوند صمد دارد،نه غیر او از آفریدگانی که در معرض تغییر و زوال قرار می گیرند.

آیات(۴۵-۴۹)زنـدگی را از لحاظ واقعیت داسـتان طبیعت برای ما تصویر کرده و ما را به کوشـش و تلاش برای دست یافتن به زینت آخرت که باقیات صالحات است دعوت کرده است،و سـپس از نقش عمل نیک و صالح در ساختن تمدن برای ما سخن گفته و به شمول نگرش توجه داشتن به آینده و امتداد آن تا بعد از این زندگی فناپذیر دعوت کرده است.

سپس منظره ای از منـاظر روز قیـامت را بر مـا عرضه می کننـد که بنا بر آن معلوم می شود که هر چیز در این زنـدگی در حال حرکت است و بر یک حال باقی نمی ماند،و حتی کوه های ثابت و استوار نیز چنین است،و بنا بر این هیچ مجوزی

برای اعتماد کردن به زینت دنیا وجود ندارد،زیرا که آن نیز حرکت می کند و نابود می شود،و انسان ناگزیر باید بار مسئولیت کامل در برابر اعمالش را در برابر پروردگار خویش تحمل کند،اعمالی که آنها را به صورت ثبت شده و تجسم یافته در برابر خویش خواهد دید،اگر خوب بوده باشد خوب،و اگر بد بوده باشد بد.

سپس آیات(۵۰-۵۶)ایستار انسانی از اصحاب زینت را که مستکبران در زمین اند،از طریق صورتهای تاریخی و آینده ای بیان می کند،و قرآن آدمی را بر آن برمی انگیزد که فاصله ای موجود میان مؤمنان و اصحاب زینت برقرار سازد،تا از آنان پیروی نکنند و از ایشان یاری نجویند،از آن روی که،اولا،از دشمنانند و، ثانیا نادان و گمراه کننده.

سپس از نقش تصور ذهنی در شناخت حقیقت عینی سخن می گوید،و این مطلب را بیان می کند که جدل /۶ انسان حدی ندارد،و هر اندازه شمارهٔ حقایق قرآنی در برابر او فراوان باشد،بازهم چنین است،سپس بر آن تأکید می کند که انسان برای هدایت شدن در زیر فشار قرار نگرفته،و این که استهزا و ریشخند کردن خطرناکترین پرده و حجاب در میان عقل آدمی و دست یافتن به هدایت است.و آن کس که سخت ترین ستمگر نسبت به نفس خویش و مردمان و حقایق است که خدا فطرت ایمان را در قلب او به ودیعه نهاده و سپس آن را از طریق رسالتهایش به یاد آیات او انداخته،پس از آن دوری جسته و گناهان خودش را فراموش کرده،پس خداوند متعال بر روی قلب او پوششی قرار داده و فهم را از او دور ساخته و در گوش او سنگینی پدید آورده است که بنا بر این هرگز به هدایت دست نخواهد یافت.

بدان سبب که خدا آمرزنده و رحمان و رحیم است،با شتاب به عذاب مردمان کافر نمی پردازد،ولی عذاب را اجلی است که از آن منحرف نمی شود،و شاهد بر آن است شهرهایی که در موعد معین برای هلاک مردم آن هلاک شدند (۵۷-۵۹).

سیاق قرآنی در آیات(۶۰-۶۴)ادامه پیدا می کند و از داستان موسی با شخص عالم،و از طریق آن از صفات عالم و متعلم،و اهمیت تعلیم با ما سخن

ص :۳۴۵

می گوید،و همچنین به نتایج مهمی که از تقدیرهای الاهی و احکام شرعی به دست می آید اشاره می کند.

موسی عزم بر آن جزم کرد که به محل تلاقی دو دریا(مجمع البحرین)سفر کند،و به ملازم جوان خود گفت که هر چند مدت از زمان طول بکشد از این عزم خویش بازنخواهد گشت،و چون به مجمع البحرین رسیدند،ماهی صید شدهٔ خویش را فراموش کردند که به دریا پرید،و چون آنجا را ترک کردند از مصاحب خود خواستار خوراک شد،و او داستان ماهی را که فراموش کرده بود به یادش آورد و گفت:شیطان آن را از یاد من برد،و چون موسی از داستان ماهی آگاه شد، دانست که جایی نزدیک ماهی در دریا همان جایی است که میعادگاه او با عالم است،پس بازگشتند یا به او رجوع کردند.

در همان جا موسی فرد عالم و دانشمندی را یافت که پروردگارش به او رحمت و علم عنایت کرده بود،و چون موسی از او پرسید که آیا آمادگی آن را دارد که چیزی از علم خود را به او بیاموزد،گفت که:تو استطاعت همراهی با من را نداری و چگونه می توانی بر آنچه از آن آگاهی نداری صبر کنی،و چون موسی اصرار کرد،گفت بدان شرط می توانی با من همراه شوی که دربارهٔ هیچ چیز از من نپرسی مگر خود تو را از آن با خبر کنم.

۶/ موسی پیامبری بود که از احکام ظاهری رسالت آگاه بود،و از راه فراگرفتن زمینه ای احکام با استنکار از جای برمی جست،بدان جهت که از حکم شریعت علم و آگاهی نداشت.

پس چون عالم کشتی را سوراخ کرد،این امر در نظر موسی بزرگ جلوه گر شد،ولی در آن هنگام که پسری را کشت،سخت آن را زشت شمرد،و همچنین در آن هنگام که برای قومی که شایستگی آن را نداشتند دیواری ساخت و از آنان مطالبهٔ مزد نکرد.

آن عالم در هر یک از این حوادث موسی را به یاد وعدهٔ پرسش نکردن می انداخت و موسی عذرخواهی می کرد،تا سرانجام از یکدیگر جدا شدند،آیات

(۶۵-۷۸).

عـالم به او خبر داد و گفت که کشتی متعلق به مردمـانی فقیر بود،و چون پادشـاه به مصادره کردن کشتیهای درست و بی عیب فرمان داده بود،پس آن را به خاطر مصالح صاحبان آن عیبناک کردم.

اما غلام پـدر و مادری مؤمن داشت و بیم آن می رفت که فرزنـدشان آنان را آلودهٔ به کفر سازد،پس خـدا خواست که او را با فرد پاکیزه تر و دوستدارتری از صلهٔ رحم مبادله کند.

امـا دیوار در زیر خود گنجی برای دو یتیم پنهـان داشت،پس خداونـد متعال چنان خواست که آن دو یتیم به آن گنـج دسترس پیدا کنند،از آن جهت که پدری صالح و شایسته داشتند،آیات(۷۹-۸۲).

در چـارچوب سـخن گفتن از زینت زنـدگی دنیا در سورهٔ کهف،سـیاق از مهمترین زینت آن که سـلطه و استیلا پیـدا کردن بر دیگران است یاد کرد،و از واقعیت زنـدگی ذو القرنین برای ما مثل زد،که چگونه او را خـدا در زمین به قدرت و ثروت رسانید و خدا از هر چیز به او سـبب و وسـیله ای بخشـید،ولی او به میانجیگری این سببها و وسیله ها به سوی هدفهای پاکیزهٔ خود پیش رفت تا به جای برآمدن خورشـید رسید،و در آنجا با مردمانی رو به رو شد که زندگی ابتدایی و ساده ای داشتند،و حتی چیزی نداشـتند که با آن خود را در مقابل او بپوشانند،و باز در راه خود پیش رفت تا به منطقه ای کوهستانی رسید که مردم آن به آن نیـاز داشـتند که سـدی برای آنـان سـاخته شود که سـبب محفوظ مانـدن ایشـان از چپاولهـای یأجوج و مأجوج مایـهٔ فساد بوده باشـد،پس بـدون خواسـتار مزد شـدن آن را برای ایشـان سـاخت، بلکه از پروردگار خویش به سـبب سـلطه ای که به او عنایت کرده بود به سپاسگزاری پرداخت.

۶/ از نیروهای بشـری آنان و وسایلی که برای ساختمان داشتند بهره برداری کرد،پس پاره های آهن را بر روی یکدیگر نهاد و بـه آنـان دسـتور داد کـه شـعلهٔ آتشـی را در زیر آهنهـا افروختـه سازنـد،و چـون پـاره هـای آهـن گـداخته شـد و بـه یکـدیگر پیوست،پوششی

مصنوعی از مس گداخته بر روی آن فروریخت تا به صورت سدی محکم و بلند درآمد،و دیگر کسی نمی توانست از آن بگذرد یا آن را بشکافد.

ذو القرنین به سپاسگزاری پروردگارش به سبب تسلطی که به او عطا کرده بود پرداخت،و چنان نبود که به جای این کار مردمان را مجبور به سپاسگزاری از خود سازد،که پادشاهان معمولاً چنین می کنند.

به آنان خبر داد که سد در مقابل فرمان خدا مقاومت نشان نمی دهد،و چون وعدهٔ موعود فرارسد،خدا آن را به صورت زمینی هموار درمی آورد و مردمان همچون موج در یکدیگر داخل می شوند،و در صور دمیده می شود و خدا همهٔ مردمان را بر پهنه صاف و همواری در کنار یکدیگر جمع می کند.

تا به کورانی که آیات خدا را نمی دیدند،و به نصیحت مصلحان گوش فرانمی دادند جهنم را به سبب کفرشان به خدا عرضه کند.

بدین گونه خدا برای ما مثلی از یک مؤمن می زند که بر سلطه شورید و آن را به چنگ آورد و مالک آن شد ولی مملوک آن نشد،و از آن برای رسیدن به هدفهای خود بهره گرفت،آیات(۸۳-۱۰۱).

در درس آخر از این سوره با مهمترین عبرتهای قرآن رو به رو می شویم که در آن و در داستانهای شگفت انگیز آن پراکنده شده است،و از آشکارترین آنها ضرورت یکتاشناسی و پرستش خدا است،و این که بندگان نباید ولی و سروری جز او برای خود برگزینند.و قرآن برای ما بیان می کند که زیانکارترین مردم در اعمال خود آن کسان اند که کوشش ایشان در زندگی دنیا در طریق گمراهی بود و خود چنان می پندارند که کارهای نیکو انجام داده بوده اند،آری آنان کافران به آیات خدایند،که علی رغم مظاهر قوت و زینتی که در دنیا داشتند،خدا در قیامت هیچ اعتنایی به آنان نمی کند،از آن روی که آیات و رسالتهای او را خوار می شمردند،در صورتی که صاحبان اعمال صالح جایگاهی در بهشت دارند، جاودانه در آن می مانند و هیچ اندیشهٔ تبدیل کردن آن را پیدا نمی کنند.

۶/ این سوره از کلمات خدا و کلمات خدا فراوان است،و حتی اگر آب دریا

مرکبی برای نوشتن آنها بوده باشد،پیش از آن که کلمات خدا به پایان رسیده باشد، آبهای دریا نابود می شود.

خلاصهٔ کلمات خدا توحید خدا است،و اعتقاد به این که رسول بشری است که وحی به او می رسد،و این که هر کس آرزومند ملاقات با خدا باشد،بر او واجب است که به عمل صالح بپردازد و آن را خالصانه برای خدا انجام دهد،و هیچ کس را شریک پروردگار خویش قرار ندهد.

ص: ۳۴۹

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي أَنْزَلَ عَلىٰ عَبْدِهِ اَلْكِتٰابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً (۱) قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً (۲) مٰاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً (۳) وَ يُنْذِرَ اَلَّذِينَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ وَلَداً (۴) مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لاٰ لِآبٰائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاّٰ كَذِباً (۵) فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلىٰ آثٰارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَسَفاً (۶) إِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَى اَلْأَرْضِ زِينَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً (۷) وَ إِنّٰا لَجٰاعِلُونَ مٰا عَلَيْهٰا صَعِيداً جُرُزاً (۸)

۶/

معنای واژه ها

۱[عوجا]

:اختلاف.

۲[قیما]

:مستقیم و معتدل.

ص : ۳۵۰

۶[باخع]

:کشند و هلاک کننده.

۸[صعیدا]

:روی زمین یا راهی است که گیاهی در آن وجود ندارد.

[جرزا]

:زمینی است که گیاهی در آن نمی روید و تو گویی که کاشته شدهٔ در خود را می خورد.

/۶

تا بیازماییمشان تا کدامین عملی بهتر داشته باشند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

افراد بشر سرچشمهٔ نعمتها را دوست می دارند،و دارندگان آن را می ستایند، ولی همهٔ نعمتها از خداوند متعال است،پس همهٔ حمد و ستایش مخصوص او است.و برترین نعمت هدایتی است که او در کتاب بی نقص خود فروفرستاده و نظام زندگی بشر بر آن قوام و استقرار پیدا می کند،و کاخ خوشبختی را بر آن بنیان می گذارد.و آن مردمان را سخت از عذاب خدا بیم می دهد و به مؤمنان صالح وعده می دهد که به پاداش نیکوی جاودانی دست خواهند یافت.

سورهٔ کهف بدین گونه با بیان نعمت هدایت که کامل کنندهٔ نعمتهای خدا است آغاز می شود،و کسانی را که به او شرک ورزیده و او را صاحب فرزند پنداشته اند بیم می دهد.این کلمه ای بزرگ است که از دهانهای آنان بیرون آمده،و دروغی آشکار(آری،مگر شرک ریشهٔ گمراهی و انحراف نیست؟!)و با وجود این رسول خدا نباید به تأسف از این که چرا آنان به کتاب ایمان نمی آورند خود را هلاک کند(و خدا است که آنان را با نعمت و زینت زمینی آزمایش می کند)و خدا همه

چیز را بر روی زمین نعمت قرار داده،ولی دوامی ندارد،و بعد از این پهنۀ زمین را صاف و بی حاصل خواهد ساخت.

بدین گونه آیات این درس همۀ درسهای قرآن در سورۀ کهف را خلاصه می کند، /۶ و ضرورت تسلیم شدن به کتاب خدا را آشکار می سازد که نعمتهای خدا با آن تکمیل می شود،و این از طریق یکتاپرستی و یگانه دانستن خدا و گرفتار نشدن به زینت زندگی دنیا صورت پذیر می شود.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

سوره پس از« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ »به حمد و سپاس خدا آغاز می شود،و حمد و سپاس تمرکز یافتۀ بر نعمت هدایت است،چه ما گاه زیرا خدا را می ستاییم که نعمت چشم و دیدن را به ما عنایت کرده است،یا نعمت دست و نعمت علم و نعمت حرکت و نعمت خوردن و آشامیدن،و نعمت داشتن خانه و لباس،ولی همۀ این نعمتها با همۀ عظمتی که دارند در مقابل نعمت هدایت به چیزی شمرده نمی شوند،چه اگر نعمت هدایت نمی بود،از هر نعمت دیگر با هر اندازه از بزرگی که می داشت،سودی به آدمی نمی رسید.هدایت گل سرسبد نعمتهای خداوند تبارک و تعالی و وسیلۀ دست یافتن به آنها است،چه اگر در جایی خوراک و نوشیدنی وجود داشته باشد ولی تو راه دست یافتن به آنها را ندانی،آیا می توان آنها را برای خود نعمت بخوانی؟هرگز...پس هدایت راه انسان برای رسیدن به نعمت و بهره مند شدن از آن است.

هدایت خدا در کتاب او که به یکی از بندگان خویش وحی می کند که او را به رسالت برگزیده و مأمور ابلاغ رسالت به افراد همجنس بشر خود قرار داده است،تکامل پیدا می کند.و در آیه اشاره ای آشکار به این امر وجود دارد که هدایت به هیچ وجه از کتاب یعنی رسالت الاهی دور و بر کنار نیست،و نه از رسولی که مردی از مردمان زمین است.

سنتهای قرآن و سنتهای طبیعت

کتاب خدا کتابی محکم و استوار است که آدمی را مستقیما به هدفهای او و دیگر نعمتهای موجود فراوان در جهان ارتباط می دهد،و به همین جهت قرآن در این سوره بر وجود این صفت در رسالت تأکید می کند.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً

- سپاس خدای را که بر بندهٔ خود کتاب را فرو فرستاد و هیچ پیچیدگی در آن قرار نداد.» کتاب خدا برنامه های درست و روشهای عمل سالمی را در اختیار انسان قرار می دهد که او را به /۶ هدفهای مورد جستجوی خودش می رساند،و این کار به وسیلهٔ حرکت از راهی مستقیم و بدون مانع صورت می گیرد،و بدیهی است که کتاب نزدیکترین راه برای دست یافتن به آن هدفها خواهد بود که او را به سرعت به آنها خواهد رساند.

همین جهت گیری را در طبیعتی که سنتها و قوانین آن بر اساس رسیدن به هدف از کوتاهترین و سریعترین راه فراهم آمده نیز می یابیم،و مثلا نور و صوت و حرارت و امواج برقی از طریق نزدیکترین و بهترین خطاط به حرکت درمی آید که خط مستقیم است،و بنا بر این طبیعت سستی و کندی را در انجام دادن کارها و کجروی را در رسیدن به هدف دوست ندارد،و راههای قرآنی نیز چنین است،و این تطابق میان سنتهای قرآنی و سنتهای طبیعی و جهانی دلیلی بر یگانگی و رحمانیت خالق و آفرینندهٔ جهان است،و این که حمد در آغاز و انجام مخصوص او است.

کتاب قیّم و استوار

[۲]

قَیِّماً لِیُنْذِرَ بَأْساً شَدِیداً مِنْ لَدُنْهُ وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً -(کتابی)راست و استوار که مردمان را از جانب او با عذابی سخت بترساند و به مؤمنانی را که اعمال شایسته و صالح انجام

می دهند،به دریافت پاداشی نیکو مژده دهد.» کتاب خدا کتابی تکامل یافته و حکیم است که کارها را در جاهای خود قرار می دهد،و دربارهٔ هر چیز حق آن را ادا می کند،متناسب با نیازی که به آن دارد،نه بیشتر و نه کمتر.

شاید کلمهٔ«قیّما»به این امر اشاره داشته باشد که هر اظهار نظر و هر حکم شرعی و در نتیجه هر سفارش و اندرز در آن به اندازه آمده است و متناسب با واقعیت خارجی و به صورت دقیق.

مثلا،در آن جا که قرآن می گوید همسر مرد نیمی از دارایی او را پس از مرگش،در صورتی که فرزندی از او بر جای نمانده باشد مالک می شود،این گفته جز بدان معنی نیست که این سهم با حکمت زندگی و با واقعیات اقتصاد خانوادگی و با نیازمندی همسر و طبیعت علاقهٔ شوهر به زن تطابق دارد، /۶ یعنی این حکم با همهٔ اوضاع و احوال محیط بر او بدون کم و زیاد موافق است.

و تفسیر دیگری برای کلمهٔ قیم وجود دارد،و آن این که قرآن نه فقط در ذات خود راهنما و تکامل یافته و حکیم است،بلکه نیز به زندگی تکامل و حکمت می بخشد،و آن را به شالوده ای منظم و متین و بدون شکاف و سوراخ استوار می سازد،چنان که خداوند متعال گفته است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ -پس به دین راست و درست روی آور».و قیمومت کتاب و دین الاهی از قیمومت پروردگار سبحانه و تعالی سرچشمه می گیرد،چنان که خداوند متعال گفت: اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ -خدا که معبودی جز او وجود ندارد زنده و قیوم است»،پس هر چیز در عالم تکوین به پروردگارش برپا و ایستاده است.و هر چیز در جهان تشریع و قانونگذاری به وسیلهٔ کتاب او شایستگی و صلاحیت پیدا می کند.

چون کتاب قیم است پس همهٔ رسالتهای خدا را حفظ می کند،بدان جهت که بر همهٔ آنها برتری دارد،و خدا آن را از دستبرد و تحریف دور نگاه می دارد،و به توسط آن از امت اسلامی پاسداری می کند.

هدفهای کتاب و انگیزه های هدایت

و بنا بر این کتاب چون خواستار بهره مند شدن مردمان از هدایت است،در وجود آنان انگیزه های نفسانی مناسبی به وجود می آورد که سبب توجه کردن اشخاص به آن و عمل کردن به مقتضای آن است،و از این گونه است:

بیم دادن

که آن تأثیر کاملتر دارد،چه انسان بنا بر طبیعت خود از زیان بیش از آن می ترسد که از چیزی توقع منفعت دارد،پس اگر به تو بگویند که چون فلان کار انجام ندهی به یک میلیون دینار دست نخواهی یافت،چنان متأثر و ناراحت نمی شوی،ولی اگر بگویند که چون فلان کار را انجام ندهی یکصد دینار زیان خواهی دید،تمام کوشش خود را به کار می اندازی که از زیان کردن یکصد دینار اجتناب کنی.

و از این قرار گریختن از زیان بیش از خاصیتی از طبیعت بشر است که در جستجوی منفعت و سود بردن،و به همین سبب بیم دادن نقشی اساسی در زندگی انسان ایفا می کند.و کتاب بیم دهندهٔ حقی /۶ به آن عذاب شدید است که از جانب پروردگار قوی عزیز نازل می شود.

انگیزهٔ دوم

آن،انگیزهٔ بشارت و مژده دادن است که خدا به انسان وعدهٔ آن می دهد که چون به توسط کتاب هدایت شود،و به وفق برنامه های آن عمل کند،به پاداشی نیکو و نعمتهای اضافی دست خواهد یافت که از همهٔ آنچه در دست بشر است بزرگتر است،چه بنا بر آن در بهشت برین جاودانه باقی خواهد ماند.

در این جا احساس مهمی از انسان برانگیخته می شود که عبارت از دوستی و علاقهٔ او به خلود و جاودانگی و ترس از زوال و فنای نعمت است،و کتاب از این

احساس و آن ترس برای آن استفاده می کند که انسان را به پذیرفتن هدایت الاهی متوجه سازد که برای او درنگ کردن همیشگی در نعمتهای خدا را تضمین می کند.

لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ

-که مردمان را از جانب او با عذابی سخت بترساند.» در این جا میان«البأس»و«الضّر»تفاوتی وجود دارد،چه ضرّ و زیان از جانب طبیعت به آدمی می رسد،یا به سبب بیماری و چیزهای شبیه به آن نصیب او می شود،ولی بأس از سویی عاقل به او می رسد،و قرآن ما را به بأس و عذاب و زیانی تهدید می کند که از جانب خدا بر انسان نازل می شود،یعنی خدا است که عذاب را برای آدمی مقدّر و مقرر می سازد و این از موعظه کردن و پند دادن مؤثرتر است،زیرا که خطر رسیدهٔ از طبیعت را بسا هست که آدمی به طریقی می تواند از خود دور کند،ولی پیکان عذابی که پروردگارت به سوی تو پرتاب می کند،هرگز خطا نمی کند،چرا؟برای آن که ارادهٔ علیم و قدیری که جهان و تو و هر چیز دیگر را آفریده،حتما نافذ است،و گریزگاهی برای پناه بردن به آن و از عذاب خدا رستن وجود ندارد،و چنان که در دعا آمده است:«و لا یمکن الفرار من حکومتک امکان گریختن از حکومت تو وجود ندارد».

علاقه و پیوند محکم

وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً

-و به مؤمنانی که به انجام دادن کارهای شایسته می پردازند،مژده دهد که پاداشی نیکو خواهند داشت.» در این جا قرآن به وسیلهٔ آیات کریمهٔ خود بارها پس از یکدیگر و با تأکید شدید و از راههای /۶ گوناگون در آن می کوشد که شعور و فهم انسان را به این که ارتباط محکمی میان عمل او و زندگی کنونی و آیندهٔ وی وجود دارد،هر چه بیشتر ژرف و عمیق کند،ولی انسان خواهان آن است که همه چیز را بفهمد جز این حقیقت،و خواستار آن است که نعمتهای خدا را در دسترس داشته باشد بدون آن که در کوشش

برای انجام دادن عمل شایسته که تعبیر از آن با یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ دلیلی بر پیوستگی و استمرار آن است،از خداوند متعال اطاعت کند.

معنی این جملهٔ قرآن آن است که آنان پیوسته و ادامه دار به انجام دادن کارهای نیک می پردازند،و همین استمرار حایز اهمیت است،چه کار نیکی در فلان وقت انجام دادن بهره ای نصیب انسان نمی کند،بلکه شایسته است که نیت عمل صحیح و درست باشد،و رفتار فرد سالم،تا بتوان گفت که اعمال او صالح و شایسته است.

[۳]

ماکِثِینَ فِیهِ أَبَداً -که همیشه در آن باقی و برقرار خواهند ماند.» آیا آدمی در کجا به چنین پاداشی دسترس پیدا می کند؟در دنیا یا در آخرت؟در عالم برزخ یا در روز قیامتی که پنجاه هزار سال طول می کشد یا در بهشت؟ قرآن آن را محدود نمی کند،و این بیان کنندهٔ مطلق بودن آن است،یعنی که این پاداش پاداشی دایمی است که از دنیا آغاز می شود و در همه آن مراحلی که ذکر آن گذشت ادامه می یابد،تا آدمی به در بهشت برسد و در آن گام نهد.

در این گفته اطمینان و مژده ای برای مؤمنان وجود دارد که اگر به اعمال صالحه ادامه دهند،هیچ سببی برای آن وجود ندارد که از مرگ بهراسند،بلکه تمایل ایشان به جهاد در راه خدا و بالا- بردن کلمهٔ او چنان است که مرگ نسبت به آنان عنوان خسارت و زیان ندارد،و تنها انتقال از مرحله ای با نعمتهای محدود،به مراحل دیگری است که نعمتهای با دوامتر و بزرگتر دارد.

انواع شرک

[۴]

وَ یُنْذِرَ الَّذِینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً -و کسانی را بترساند که گفتند:خدا برای خود فرزندی اختیار کرده است.» بزرگترین گناهی که انسان مرتکب آن می شود این است که از میدان یکتاپرستی خالص و محض خارج شود،و برای خدا /۶ در وحدانیت و یگانگی او

شریک قایل شود،همچون این که فرد نادانی چنان پندارد که خداوند سبحانه و تعالی فرزندی دارد،و او منزه و پاک از هر نقص است،و به آن نیازی ندارد که فرزند یا چیز دیگری داشته باشد.

نسبت دادن فرزندی به خداوند متعال صورت رمزی غیر آشکار پیدا می کند، و آن این که انسان در حکم خدا و سلطنت و ملکوت او دیگری را شریک قرار دهد، خواه یک فرد باشد یا یک دستگاه،و آن را امتدادی از سلطه و حاکمیت خدا قرار دهد.

مایهٔ تأسف است که این اندیشهٔ خطا در میان گروه کثیری از مسلمانان انتشار پیدا کند،ولی به صورتی پنهان و بدون این که توجهی به آن داشته باشند،از آن روی که از علمای بد و ناشایسته پیروی می کنند،و به تقلید از کسانی می پردازند که مدعی فقه و اجتهاد و دانش شناخت اسلامند در صورتی که چنین نیستند،پس این گونه عالمان بد کسانی را که از آنان پیروی می کنند گمراه خواهند کرد،و در نتیجه آنان را از خط توحید منحرف می سازند و به لغزشگاه شرکشان می اندازند.

به همین سبب مسلمانی که می خواهد در امور دینی خود از دیگری تقلید کند،واجب است که از این امر کاملا آگاه شود که شخص مرجع تقلید او مردمان را به خدا می خواند و به اذن و اجازهٔ خدا چنین می کند،تا اعمال وی خالصانه برای خدا باشد،و به حق بتوان گفت که او مسلمان موحد و یکتاپرست است.

[۵]

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لاَ لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاَّ كَذِباً -نه آنان علمی در این باره دارند و نه پدرانشان؛سخنی که از دهانهای ایشان بیرون می آید دروغ است و چیزی جز دروغ نمی گویند.» آن کسان که برای خدا پسران و شریکانی قایل می شوند،خواه آشکارا چنین گویند یا به صورت ضمنی،خطا و گناه بزرگی را مرتکب می شوند،و آنان در سرّ ضمیر خود می دانند و یقین دارند که آنچه می گویند و مدعی آنند عین دروغ است،ولی با آوردن بهانه های مختلف گفتن این گفته ها را جایز می شمارند،ولی هدف آن تأمین منافع و مصالح سریع این جهانی بنا بر تصور و تصدیق خود ایشان

است.

رسول را کاری جز ابلاغ کردن رسالت نیست

[۶]

آدم عاقل از این امر دچار شگفتی می شود که چگونه آن افراد بشر راه درست را رها می کنند و به بیراهه می روند /۶ تا مردمان را به هلاکت برسانند؟! هر چه ایمان انسان قویتر شود،و درجهٔ دوستی او نسبت به دیگران و احساس او به داشتن محبت و مهربانی در حق آنان بالاتر رود،حزن و اندوهش بر این انحراف افزایش پیدا می کند،و به همین جهت ملاحظه می کنیم که فرستادگان خدا (صلوات اللّه علیهم)در آن هنگام که با این انحراف بزرگ مواجه می شدند،به صورتی درمی آمدند که نزدیک آن می شد تا از غم و اندوه خوردن و تلاش شدید برای اصلاح آن کردن،خود را هلاک سازند،و لذا قرآن در این جا تأکید می کند که بر رسول یا مصلحان به صورت کلی روا نیست که خود را در راه هدایت مردمان هلاک کنند.

این حکمتی از خدا است که مردمان را برای آن آفریده است که آنان را در معرض امتحان و آزمایش قرار دهد،و رسول را کار و وظیفه ای جز آن نیست که بدکاران را بیم دهد و نیکوکاران را مژده.

فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلىٰ آثٰارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً

- شاید خواهان آنی که خود را به سبب ایمان نیاوردن به این گفتار و کتاب از اندوه و تأسف هلاک کنی؟!»

زینت زمین وسیلهٔ آزمایش بشر است

[۷]

إِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهٰا -آنچه را که بر زمین است،ما زینت آن قرار داده ایم.» و همهٔ اینها برای هدف و مراعات حکمتی است.

لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً

-تا آنان را بیازماییم که کدام یک

نیکوترنـد.» تا بـدین وسـیله کسانی را که به انجام دادن کارهای صالـح و شایسـته می پردازنـد،از کسانی که مرتکب سیئات و کارهای زشت و ناپسندیده می شوند بیازماییم(و از یکدیگر جدا کنیم).

[۸]

ولی مبادا زینت و آرایش دنیا تو را فریب دهـد که آن دوامی ندارد،و چند روز و چند سالی بیش دوام نمی کند و به پایان می رسد.

وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً

-و آنچه را که بر روی زمین است به صورت پهنه ای بی حاصـل و زینتهـای آن را به صورت گرد و غبار درخواهیم آورد.» ۶/ شهر زیبایی را در نظر بیاورید که مردمانی در آن زندگی می کنند و با خیابانهای پر درخت و راههای آمد و شد خوب و خانه هـای گرانبهـا و کاخها و باغها و دیگر ضـروریات زنـدگی آراسـته شـده باشـد و همه گونه نعمتهای خـدا در آن از خوردنی و پوشـیدنی و مرکوب و جز آن در دسترس آن مردم باشـد،و ناگهـان صـاعقه ای سوزان یـا زمین لرزه ای هراس انگیز یـا جنگی خانمانسوز آن شهر را به صورت زمینی صاف و غیر حاصلخیز درآورد،چنان که در فاصلهٔ کوچک ۱۶/۱ ثانیه شهر هیروشیما و سپس ناکازاکی با همهٔ کارخانه ها و عمارتها و چیزهای دیگر به صورت چیزی شبیه به خاکستر درآمد.

بر آدمی است که از این گونه حوادث عبرت بگیرد،ممکن است که فریفتهٔ و مجذوب زینت زندگی باشد،ولی این فریفتگی به صورت مطلق و چنان نیست که با آن ارزشـها و روش زنـدگی خویش را از دست بدهد،بلکه جذب شدن او به زندگی دنیا به انـدازهٔ نیازمندی وی به آن است،و در حدود توجه او به نگاه داشـتن قدرت و سـلطنت بر نفس خودش و بر زندگی،که در این صورت او مالک زنـدگی است نه مالک کالا و زینت آن،و نبایـد این حدیث شـریف را که از امام علی(ع) روایت شده اسـت فراموش کنیم که گفت:

«زهد آن نیست که چیزی نداشته باشی،بلکه در آن است که چیزی مالک

تو نشود».

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آيات ۹ تا ۱۶]

اشاره

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ اَلْكَهْفِ وَ اَلرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً (۹) إِذْ أَوَى اَلْفِتْيَةُ إِلَى اَلْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً (۱۰) فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي اَلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً (۱۱) ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ اَلْحِزْبَيْنِ أَحْصى لِما لَبِثُوا أَمَداً (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً (۱۳) وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً (۱۴) هؤُلاءِ قَوْمُنَا اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ كَذِباً (۱۵) وَ إِذِ اِعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اَللّهَ فَأْوُوا إِلَى اَلْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً (۱۶)

۶/

معنای واژه ها

۹[الكهف]

:غار پر وسعت در کوه.

[الرقيم]

:لوح نوشته شده که داستان اصحاب کهف در آن ثبت شده است.

۱۴[ربطنا]

:شدت بخشيديم و قوت داديم.

ص: ۳۶۱

[شططا]

:از اندازه بیرون شدن با مبالغه کردن در آن و ریشهٔ معنی آن تجاوز از حد است.

۱۶[مرفقا]

:آسانی و لطف.

۶/

یاران غار:سنتی در جریان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در داستان یاران غار(اصحاب الکهف)و سنگ نوشته(رقیم)دروس و عبرتهایی در بیان ضرورت ایستادگی انسان در مقابل شهوتهای دنیا،و اثبات توانایی او بر این کار،نخست از طریق اراده ای ذاتی،و سپس از راه توکل بر خدا وجود دارد.

این مجموعهٔ آیات با بیان زمینهٔ کلی این داستان آغاز می شود و سپس به تفصیل دربارهٔ آن سخن می گوید.

شرح آیات:

اشاره

داستان اصحاب کهف و رقیم

[۹]

برخاستن آنان برای رضای خدا و انقلاب کردن علیه طغیان و گردنکشی و آزاد کردن خود از فشارهای جوامعی تباه شده و فاسد،و سپس یاری کردن خداوند متعال با روشی غیبی،از چیزهای استثنایی در زندگی به شمار نمی رود،و شگفتی پدید نمی آورد،بدان جهت که ما در هر لحظه و هر چیز آثار آن را می بینیم و لمس می کنیم، ۶/ و این خود دلیل بر وجود حکمتی در تدبیر جهان و نیروهای قاهر و فراگیری است که این حکمت را به جریان می اندازد.

آثار قدرت و حکمت الاهی آشکار است،و یاران غار و رقیم مجموعه ای از

افراد بشر بودند که در این معادلهٔ جهانی حکیمانه زندگی می کردند،بنا بر این تعجبی در آن نیست که دست غیبی بیرون آمده و آنان را از سیلگاهی بیرون آورده و از قید غل و زنجیر رهانیده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ آيٰاتِنٰا عَجَباً

-آیا چنان گمان می کنی که آنچه بر اصحاب کهف و رقیم از آیات ما گذشت شگفت انگیز بود؟» مورخان گفته اند که:چون یزید بن معاویه نوادهٔ پیامبر(ص)،حسین بن علی(ع)را کشت،سر او را بر بالای نیزه گذاشت و فرمان داد تا برای عبرت مردم آن را در شهرها بگردانند،و آن سر در این مسیر پیوسته همین آیهٔ مبارکه را قراءت می کرد.آیا می دانی که چرا مخصوصا به تلاوت این آیهٔ مبارکه ادامه می داد؟ شاید برای این معادلهٔ جهانی بود،و برای آن که مردمان از این دچار شگفتی نشوند که آن سر شریف قرآن می خواند.

بدین گونه آن سر مبارک به این امر اشاره می کند که جهان در ضمن معادله ای حکیمانه جریان می کند که یکی از جمله های آن حمایت کردن خداوند متعال از مظلومان و ستمدیدگان است،بدان جهت که یاری دادن به ستمدیدگان جزئی از آن معادله به شمار می رود که پروردگار ما سبحانه و تعالی در همهٔ ابعاد جهان به جریان انداخته بوده است.

معنی این آیه آن است که:ای انسان!آیا چنان گمان می کنی که آنچه بر آنان گذشت چیزی عجیب و غریب است؟هرگز چنین نیست.

آیات و حقایقی است که ما به دیدن آنها خوگر شده ایم،و حقایقی که آنها را ندیده ایم،چنان که اگر تازه به شهری درآمده باشی،از زبان و عادات مردم آن دچار شگفتی می شوی،و نیز از شکل ساختمانها و پلها و نظام جاده ها و پیش رفتن در آنها...و...،ولی چون مدت یک سال در آن شهر بمانی،همه چیز برای تو عادی می شود.

پاره ای از جامعه به همکاری و هم احساسی و هم اندیشی و همیاری با

پاره ای دیگر از آن برمی خیزد،و این امر برای ما همچون امری عادی و طبیعی به نظر می رسد،برای آن که نتیجه ای از پیروی کردن از سنتهای زندگی است،چه خدا بعضی از مردمان را نیازمند بعضی دیگر آفریده، ۶/ و این یک سنت الاهی بزرگ و شگفت انگیز است،ولی چون مدت درازی است که به آن انس گرفته ایم،آن را امری عادی می بینیم و در ما شگفتی ایجاد نمی کند.

خورشید هر روز از طرف خاور طلوع و از طرف باختر غروب می کند و با دقت و نظامی ثابت در آسمان پیش می رود،و این سنتی عجیب است ولی ما به آن چندان عادت کرده ایم که توجهی به آن نشان نمی دهیم،اما اگر یک خورشید گرفتگی(کسوف)کلی،مثلا،بر خورشید عارض شود،مردمان اهتمام و توجه تمام به این پیشامد مبذول می دارند،و دانشمندان علم نجوم به رصدخانه های خود می روند و با دستگاههای علمی خویش به مطالعه و تحقیق درباره این نمود و پدیده مبذول می دارند.

اگر نظام طاغوتی در سرزمینی حاکم باشد و مردمان نسبت به آن خاشع و از این واقعیت منحرف خرسند باشند،این امری است که به سبب زیاد بودن این گونه حکومتها و انتشار آن چنین حادثه ای را همچون امری طبیعی در نظر می گیریم،ولی اگر یک انقلاب الاهی صورت پذیرد و شورش کنندگان به برانداختن آن نظام تباه شده برخیزند تا نظام حق و عدل و آزادی را به جای آن جانشین سازند،این شورش و انقلاب امری شگفت انگیز به نظر می رسد،و مردمان به آن همچون یک معجزه نگاه می کنند،در صورتی که آن در واقع سنتی الاهی همچون سنتهای دیگری است که به آنها انس گرفته و عادت کرده ایم.

شاید این آیه به آن اشاره داشته باشد که هنگامی که انسان پیشامدها و وقایع تازه را می بیند یا برای نخستین بار می شنود،حق ندارد منکر آنها شود و به تکذیب آنها بپردازد،تنها برای آن که با آنها الفتی نداشته و انس نگرفته است،و علم نداشتن به چیزی بدان معنی نیست که آن چیز وجود ندارد،و بر انسان لازم است که در سنتهای جاری خدا در میان آفریدگانش تأمل کند،و به بزرگی و حکمت و قدرت او

ص :۳۶۴

بنگرد،و به آنچه از خدای عز و جل از گفته و کرده صادر شده است ایمان آورد.

قرآن این نکته را به ما یادآوری می کند که:در آن هنگام که فرشتگان هلاک قوم لوط را به ابراهیم مژده دادند،همسرش در کنار او ایستاده بود و خندید و فرشتگان به او بشارت دادند که از او اسحاق و پس از اسحاق یعقوب به دنیا خواهند آمد،و او گفت:آیا ممکن است از من پیر زن و این پیر مرد شوهرم فرزندی به دنیا آید؟چه این چیزی عجیب است.آن گاه فرشتگان گفتند:آیا از فرمان خدا دچار شگفتی می شوید؟ آن تعجب که قرآن آن را نهی می کند،آن است که به استنکار و تصدیق نکردن بینجامد /۶ ،اما حیران شدن در برابر بزرگی و نیرومندی خدا که در آفریده های بدیع او تجسم پیدا می کند،و به افزایش ایمان و کمال تصدیق به او می انجامد،امری نیکو است،از آن روی که همهٔ آفریده های خدا پس از تأمل و تدبر کردن دربارهٔ پیدایش آنها انگیزنده تعجب و شگفتی است.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ آيٰاتِنٰا عَجَباً

.

کهف به معنی غاری است که در درون صخره های کوه ها پدید می آید،و رقیم به معنی کتاب و نویسندگی است-بنا بر بیشتر تفسیرها-و تفاسیر در این باره که اصحاب کهف و اصحاب رقیم یکی می بوده باشند،با یکدیگر اختلاف نظر دارند،و گروهی به دو قوم بودن آنان اعتقاد داشته اند.

حدیثی به آن اشاره دارد که اصحاب رقیم طایفهٔ دیگری بوده اند،ولی بعضی از مفسران یادآور می شوند که کلمهٔ رقیم دلالت بر نقش و نوشته ای دارد که قوم یاران غار در کنار در غار حک کرده بودند و به همین سبب به نام یاران رقیم خوانده شده اند.

آزادی انسان سبب چالش است

آنچه در داستان اصحاب الکهف مایهٔ شگفتی است،قدرت یافتن آن جوانان بر گریختن از غل و زنجیرهای طاغوت،و مقررات و قوانین یک فرهنگ

فاسد است که بدون رسالت یا رسولی صورت پذیرفته بوده است.پس ما می دانیم که خدا رسولی را بر قومی مبعوث می کند تا به آنان موعظه کند و اندرزشان دهد،و آن گاه گروهی به او ایمان می آورند و دیگران کافر می شوند.ولی این که ضمیری پاکیزه را در گروهی از جوانان مبعوث کند که در میان توده ای از خرافات و در سایۀ اوضاع و احوالی فاسد زندگی می کنند،و آنان سر به شورش بردارند و خود را آزاد کنند،قضیه ای است که عجیب می نماید و مایۀ شگفتی می شود،ولی پس از تأمل دقیق آشکار می شود که فطرت انسان آمادۀ تمیز دادن و بازشناختن انحراف از استقامت است،و این که قدرت و نصرت خدا انسانی را که به ندای فطرت خود پاسخ مثبت داده است یاری می کند.

پس به همان گونه که خدا رسولی را به رسالت برمی گزیند،و با روح خود به او مدد می رساند،به همان گونه هم ای انسان!اگر به ندای فطرتت پاسخ مثبت بدهی،و پس از شناختن حقیقت از آن پیروی کنی،خدا بر هدایت تو می افزاید و دستت را می گیرد،و چنان که می نماید،حکمت بیان داستان یاران غار همین است، /۶ پس مگو که تو رسول نیستی و وحی و کتابی بر تو نازل نشده است،و بدان که فطرت الاهی در تو وجود دارد که اگر از آن پیروی کنی خدا تو را برای رو به رو شدن با اوضاع و احوال یاری خواهد کرد.

[۱۰]

إِذْ أَوَی الْفِتْیَةُ إِلَی الْکَهْفِ فَقٰالُوا رَبَّنٰا آتِنٰا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَیِّئْ لَنٰا مِنْ أَمْرِنٰا رَشَداً -در آن هنگام که جوانان به غار پناه بردند و گفتند:

پروردگارا!به ما از جانب خود رحمتی عطا کن،و به فرمان خود ما را آمادۀ رفتن بر راه راست ساز.» چون بر روی زمین پناهگاهی نجستند،به غاری پناه بردند،چه در آن جا کسی نبود که به سخنان ایشان گوش فرا دارد،یا به دعوت آنان پاسخ مثبت دهد و به یاری آنان برخیزد،پس ناگزیر این وسیله را که در برابر ایشان وسیلۀ دیگری وجود نداشت برگزیدند.

در آن هنگام که آدمی را اوضاع و احوال ناگزیر از آن می سازد که به غاری

در درون کوهی پناه برد،معلوم می شود که دست او از همهٔ وسایل و اسباب نیرومندی و امنیت داشتن کوتاه است و یار و یاوری ندارد،و همین امر برای آن کسان اتفاق افتاد که می خواستند خود را از غل و زنجیرها آزاد کنند،و بر اوضاع منحرف شدهٔ از حق بشورند.

چون جوانان غار هیچ کس را در زمین نیافتند که به یاری ایشان برخیزد،به پروردگار آسمان سبحانه و تعالی پناه بردند،و از خدا خواستند که دو چیز به ایشان عنایت کند:

اول:رحمت یعنی خیر و پیشرفت،و آنچه در زندگی وسیلهٔ خوشبختی و رستگاری است.

دوم:این که آنان را به راه راست هدایت کند؛درست است که فطرت ایشان برای آنان توضیح داد که راه قومشان راهی نادرست است،ولی این را نمی دانستند که به جای آن چه راهی را باید انتخاب کنند و این گفتهٔ خداوند متعال: وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً دلیلی بر آن است.

دریدن سنتهای طبیعت

[۱۱]

فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً -و گوشهای آنان را مدت چند سال در آن غار از کار انداختیم.» ۶/ ضرب و زدن بر گوشها اشاره ای لطیف به این امر است که مهمترین علامت در خواب بودن در نزد انسان سنگینی گوش او است،و از کار افتادن حس شنیدن،و اما فروافتادن پلکهای چشم و پوشیده ماندن آن برای اثبات این که به خواب رفته است کافی نیست،چه بسیار می شود که چشم انسان بسته است ولی به خواب نرفته است،ولی چنین کیفیتی برای گوش وجود ندارد.

این از یک سو،و از سوی دیگر،بشر استطاعت آن را دارد که یک یا دو روز را بدون خوردن و آشامیدن چیزی به سر برد و در این فاصله به خواب رود،ولی آن گروه سالهای متعدد به خواب رفتند و چندان در حال خواب ماندند که دولت و

حکومت پایان پذیرفت،و بنا بر این ظاهری همچون مردگان داشتند،و به همین سبب قرآن می گوید:

[۱۲]

ثُمَّ بَعَثْنٰاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصىٰ لِمٰا لَبِثُوا أَمَداً -سپس آنان را مبعوث و برانگیخته کردیم تا معلوم شود که کدام یک از آنان بهتر می تواند مدت به خواب رفتن ایشان را حدس بزند.» قرآن بیدار شدن آنان را به بعث مردگان تشبیه کرده است،و سبب آن طول مدت در خواب ماندن ایشان است،ولی چرا خداوند متعال آنان را از خواب مبعوث و بیدار کرد؟ برای آن که مردمان بدانند که او نیرومند و توانا است،و این که حزب خدا غالب است،چه در میدان زندگی،هر اندازه عنوانها و نامها مختلف باشد،تنها دو حزب و گروه وجود دارد،یکی حزب مستکبران و خودبزرگ بینان که از فرمانروایی ظلم و جور راضیند،و دیگر حزب اللّه انقلاب کنندۀ علیه ظلم و جور.

افراد حزب خدا در آغاز چیزی جز خودشان را مالک نیستند،حتی ناگزیر از آن اند که به غار پناه برند،یا در زمان ما به کار کردن مخفیانه یا به سرزمینهای دیگر هجرت کردن بپردازند،و این خود دلیل محروم بودن آنان از وسایل مادی است.

هنگامی که اصحاب کهف را با حکومت طاغوتی زمان ایشان مقایسه می کنیم،که در آن پادشاه و یاران او همۀ وسایل مادی را در اختیار داشتند،و نیرو و سلطه مخصوص آنان بود،به این نتیجه می رسیم که کفۀ اصحاب حق در ترازوی مقایسه پایینتر است،با وجود این چون طاغوتها بر راه نادرست پیش می رفتند و نمی توانستند از آنچه در تملک خویش دارند حمایت کنند،آن کسان که مالک چیزی جز نفس و ارادۀ خویش نبودند،آن را با پناه بردن به غار حفظ کردند،و سپس ۶/ قادر بر مبارزطلبی در میدان مبارزه شدند.

و اما تفسیر ظاهر احصاء در آیه شمردن و شناختن سالهایی است که در زندان درنگ کرده بودند،و بنا بر این تفسیر مراد از دو حزب دو گروهی است که در

شمارهٔ آن سالها که به خواب رفته بودند با یکدیگر اختلاف نظر داشتند،و حدیثهای آینده به آنها اشاره می کند.

این خلاصه داستان یاران غار بود،و تفصیل آن در آیات بعد خواهد آمد.

[۱۳]

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ -ما خبر آنان را به حق برای تو حکایت می کنیم.» قرآن خبرها را به حق روایت می کند،و بنا بر این اولاً:خبرهای درست را در دسترس ما قرار می دهد،و ثانیا:در پی آن هدفهای سالمی وجود دارد،یعنی در آن هنگام که آیات قرآنی داستان و قصه ای را نقل می کند،هدفی که در ما ورای نقل داستان وجود دارد،ایجاد حکمتی صحیح در ذهن انسان است،و برپا داشتن حکم و سلطهٔ حق در جهان،و ثالثا:این که جریانات قصه با سنتهای حق در زندگی تطابق داشته باشد،و این بعدهای سه گانه در هر قصه از قصه های قرآن وجود دارد.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدىً

-آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت و راهیافتگی آنان افزودیم.» آن جوانان از افراد بشر بودند و رسول نبودند،ولی با ایمان آوردن به پروردگارشان از فشار جاهلیت رهایی یافتند و خدا آنان را تأیید کرد،و به همین گونه هر انسان در جهان ارادهٔ آزاد شدن دارد و چون آن را به کار بیندازد هدایت خدا به او می رسد و به تأیید او می پردازد.

بنا بر احادیث همهٔ آنان جوان نبودند،ولی قرآن آنان را جوان(فتیه)خوانده است،بدان جهت که جوان بر تغییر دادن و به شورش برخاستن تواناتر است،و بهتر می تواند راه و برنامهٔ خود را تغییر دهد،و قرآن از این شورش و انقلاب در آیهٔ بعد سخن می گوید،و کلمهٔ جوان(فتی)اشاره به شخصی دارد که فتوت و جوانمردی و شجاعت و قهرمانی دارد.و ابو عبد اللّه الصادق(علیه السلام)از مردی پرسید که فتی /۶ در نزد شما چه معنی دارد،و او گفت:کسی که شاب(جوان در سن)است،پس به او گفت:نه چنین است و فتی به معنی مؤمن است و اصحاب کهف پیرانی

بوده اند که خداوند متعال آنان را بنا بر ایمانی که داشتند فتی خوانده است. (۱)

[۱۴]

وَ رَبَطْنا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا -و در آن هنگام که برپا خاستند ما دلهای آنان را تقویت کردیم.» یعنی به شورش قیام کردند،ولی چرا گفته است وَ رَبَطْنا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ ؟ زیرا که انسانی که می خواهد خود را از اطاعت طاغوت آزاد کند،در ابتدا این کار را مسئلهٔ غامض و پیچیده ای تصور می کند،سپس رفته رفته پیش می رود و نشانه های راه در برابر او آشکار می شود،ولی آن اندازه قدرت و نیرو ندارد که مقاومت کند،و در این هنگام است که خدا بر اراده و خواست او می افزاید و به او نیرومندی و شکیبایی می بخشد،و به شورش خود به صورتی ادامه می دهد که از ترس رهایی یافته و آزاد شده است.

آغاز قیام آن زمان است که خود را آزاد سازی،ولی پس از آن حلقه های نهضت و بیداری و انقلاب به صورتی پیوسته و یکی پس از دیگری با تأیید الاهی پیش می رود،یعنی خداوند سبحانه و تعالی کار را در دست می گیرد و بر وضوح دید و رؤیت شورش کنندگان می افزاید،و معنویات آنان را تقویت می کند،و برای انقلاب اسباب پیشروی و پیروزی و رستگاری را به صورت عادی یا غیر عادی فراهم می آورد.

فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

-پس گفتند:پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است.» این کلمات انقلابی شدید و کوبنده و شکننده همچون رعد معمولا جز از رسول صادر نمی شود،ولی از آنان،به تأیید خدا،یعنی پس از نیرو بخشیدن به قلبهاشان صادر شد.

سپس اعلان کردند که قصد آن دارند که با شورش پیش روند و به هیچ

۱- ۱) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۴۵.

بازگشتی نخواهد پرداخت.

لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً

-و جز او از اله دیگری یاری نمی خواهیم.» ۶/ و کلمهٔ«لن هرگز»دلالت بر ابدیت دارد،یعنی محال است که ما به واقعیت فاسد خویش بازگردیم،سپس به بیان سبب آن می پردازند:

لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً

-که در آن صورت از حق دور شده ایم.» یعنی بازگشت ما به اندیشه ها و گفته های گذشته مان گمراهی و انحراف خواهد بود.

ریشه داری

آنان بر انقلابی ریشه دار پرداختند،و این از نشانه های انقلاب رسالی است،پس از آغاز گفتند که:جز او خدایی را به یاری نخواهیم خواند،یعنی نه در برابر این طاغوت سر به طاعت فرود می آوریم و نه در برابر آن یک که به جای وی خواهد آمد،و نه این امر را می پذیریم که گروه ستمگر کمی از بین بروند برای آن که گروهی ستمگرتر از آنان جایگزین ایشان شوند ولی در زیر نام دیگر و شعارهای دیگر،یا این که پادشاهی ساقط شود تا پسرش جایگزین او شود و نظام فاسد به همان گونه که بود برقرار بماند.

پس کلمهٔ«إلها»اشاره به آن دارد که مختص پادشاهی نیست که در زمان آنان حکومت می کرده،بلکه هر کس را شامل می شود که ادعای ندّ و همتا بودن با خداوند سبحانه و تعالی را دارد،و بدان جهت دید و نظر آنان پاکیزه بود که خداوند سبحانه و تعالی آنان را تأیید کرد و به قلبهایشان استحکام و قوت بخشید.

به همین سبب در حدیثی از امام ابو جعفر الباقر(علیه السلام)آمده است که گفت:«آیا می دانی که اصحاب کهف صرافانی بوده اند،یعنی صرافان کلام و سخن و نه صرافان درهم و دینار». (۱)

۱- ۲) -همان منبع.

هر گونه علاقه و ارتباط خود را با گذشته قطع کردند و آن را سفیهانه شمردند،و به این هم بس نکردند بلکه دیگران را نیز سفیه می شمردند.

هٰؤُلاٰءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً

-قوم ما جز خدای واحد برای خود خدایانی قرار دادند.» ۶/ منکر و مخالف ایستار آنان شدند که سلاطین و رؤسا را معبودان و خدایانی برای خود تصور می کردند.

لَوْ لاٰ یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطٰانٍ بَیِّنٍ

-پس چرا هیچ دلیل آشکاری برای این کار خود ارائه نمی کنند؟» اگر انسان خواستار آن شود که راه خالصی را برای خود برگزیند یا به فرمان پیشوایی گردن نهد،مختار است،ولی برای آن باید دلیلی قاطع و قوی اقامه کند،و اصحاب کهف روش کافران را در اختیار اله و معبود از راهی غیر عقلانی روشی غیر عقلانی شمردند،و نه تنها نتیجه را خطا شمردند،بلکه از سببی آغاز کردند که ریشهٔ انحراف بود،و این از قویترین و ژرفترین شورشهای فرهنگی و سیاسی در عالم به شمار می رود،که تنها به نتایج آشکار و فساد موجود نگاه نمی کند،بلکه به جستجوی راهی می پردازد که مردمان از آن رفتند و بر اثر آن به این فساد رسیدند،یا روش تفکری که آنان را به این نتیجه کشانید.

سیاست طاغوت

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً

-پس چه کس ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد؟» این آیه و آیه های دیگر مشابه آن به این نکته اشاره می کند که طاغیان و ستمگران عمل خود را در چارچوبی قدسی و مقدس قرار می دهند و قصد آن دارند که مردمان را از این راه گمراه کنند و چنان وانمود کنند که آن عمل از جانب خدا سبحانه و تعالی و به فرمان او صورت گرفته،و از راهی خود را به خدا و اصول و مبادی عالی مربوط سازند.

ص: ۳۷۲

حتی هیتلری که دمار و هلاک را نصیب عالم کرد،خود را نجات دهنده ای در نظر می گرفت که خدا او را برای نجات بشریت فرستاده است،و چلیپای شکسته اشاره ای به آن بود که وی خدا را در زمین تجسم می بخشد،و در این آیه اصحاب کهف می گویند:قوم ایشان به خدا دروغ بستند و گفتند:خدا ما را به آن فرمان داده است که این آلهه را بپرستیم،و خدا از آنچه ادعا می کردند بیزار است.

تأیید خدا

و سرانجام یاران غار به نتیجه ای رسیدند و قرار بر آن گذاشتند که از قوم خویش،در آغاز کناره گیری کنند،و سپس ۶/ به غار پناه برند و خواستار آن شوند که رحمت خدا در حرکت انقلابی آنان به ایشان نصرت و پیروزی دهد.

[۱۶]

وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّٰهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ -و چون از آنان و از آنچه جز خدا می پرستیدند کناره گرفتید و به غار پناه بردید،پروردگار شما رحمت خویش را برای شما گسترش می دهد.» چه کس به آن جوانان گفت که اگر از مردمان کناره گیری کنید و به غار پناهنده شوید،خداوند سبحانه و تعالی به شما یاری خواهد کرد؟آیا فرستاده ای از خدا در آنجا وجود داشت که کلام خدا را به ایشان ابلاغ کند؟ هرگز...بلکه آن الهامی از فطرت بود،که چون عمل برای خداوند توانای عزیز صورت پذیر شود،خدا آنان را تأیید خواهد کرد و به پیروزی خواهند رسید.

تأیید الهی

وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً

-و برای شما دربارۀ بهبود کارتان تکیه گاهی آماده خواهد ساخت.» یعنی خداوند متعال برای عملی ساختن برنامه هایتان وسایلی فراهم می آورد.درست است که رسیدن وسایل قطع شده و راهها اکنون در برابر شما بسته

است،ولی از کافران کناره گیری کنید و به غار پناه برید و منتظر رحمت خدا باشید که بدون شک به شما خواهد رسید،و برای شما راههای مناسب مادی و معنوی آماده خواهد کرد.

بدین گونه از آیهٔ کریمه برای پرداختن به یک انقلاب راهی به ما الهام می شود و آن:دوری جستن شخص یا گروهی از اشخاص از طاغیان است و پیروی نکردن از آنان،و چشم به راه رسیدن رحمت خدا بودن،و بر ما است که شکیبا بمانیم و منتظر رسیدن فرج باشیم.و انقلابهای الهی معمولا-بدین گونه آغاز می شده است که:شخص یا اشخاصی خود را کنار می کشیدند،سپس کسان دیگری به آنان ملحق می شدند،و پول و سلاح و مردان کار از جایی که به حساب نمی آوردند به ایشان می رسید،و در عین حال حکومت طاغوتی با مرور زمان ضعیف می شد و سوراخها و شکافهایی در آن پدید می آمد و اوضاع و احوال مساعد آن می شد که انقلاب منفجر شود و سپس به پیروزی برسد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۷ تا ۲۰]

اشاره

وَ تَرَى اَلشَّمْسَ إِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ اَلْيَمِينِ وَ إِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ اَلشِّمٰالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيٰاتِ اَللّٰهِ مَنْ يَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً (١٧) وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ اَلْيَمِينِ وَ ذٰاتَ اَلشِّمٰالِ وَ كَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً (١٨) وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنٰاهُمْ لِيَتَسٰاءَلُوا بَيْنَهُمْ قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قٰالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى اَلْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لاٰ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً (١٩) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً (٢٠)

ص:۳۷۴

معنای واژه ها

۱۸[بالوصید]

:وصید از اوصدت الباب یعنی در را بستم است و جمع آن وصائد.

۶/

و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این مجموعه از آیات کریمه برای ما پاره ای از داستان اصحاب الکهف را آشکار می سازد،که گواه بر این حقیقت است که انسان می تواند از سرزمین شهوات و فشارها خود را بر کند و به آسمان ارزشها با نیروی ارادۀ خود و نصرت و یاری خداوند تبارک و تعالی بالا رود.

لطف خدا نسبت به انسان لطفی دایمی و قدیمی و فراگیر است،ولی به آن نیاز دارد که از جانب خود انسان تحریک شود،پس اگر آدمی یک گام به سوی پروردگار خویش بردارد،هر چه زودتر پروردگارش فرسخها به او نزدیک می شود.

جوانان کهف در آن هنگام که قوم خود را ترک گفتند،و برای طلب رحمت

خداوند سبحانه و تعالی پناهندهٔ به غار شدند،خداوند متعال غار را برای آنان وسعت بخشید،و خورشید را از ایشان دور کرد تا پرتوهای آن ایشان را ناراحت نکند و به همین سبب از طرف راست آنان طلوع می کرد و از طرف چپ غروب،و چنان بود که از آن پرتوها آن اندازه که برای زندگی لازم بود،بدون رسیدن آزاری به آنان بهرهٔ ایشان می شد.

/۶ از سوی دیگر،خدا به گونه ای آنان را در حال خواب نگاه می داشت که به سبب سبکی خوابشان به این سو و آن سو خود را می گرداندند،و این نیز به نوبهٔ خود رحمتی از خدا بود که به ایشان می رسید،بدان سبب که باقی ماندن آنان بر یک حال به بدنهای ایشان آسیب می رساند و سبب پاره شدن لباسشان نیز می شد.

اما سگ آنان در برابر در غار دو بازوی خود را به سوی پیش دراز کرده بود،بدان گونه که سگ برای پاسداری و مراقبت چنان می کند،و آن کس که بر آنان می گذشت،چنان گمان می کرد که گروهی از مردانند که برای خواب قیلوله بدین جا آمده اند و پس از بیدار شدن به دنبال کار خویش روانه خواهند شد،زیرا که خوابشان سبک است،و سگ از آنان پاسداری می کند،و آنان،علی رغم مستولی شدن خواب،به چپ و راست خود را می غلطانند.

پس خداوند سبحانه و تعالی آنان را به سبب رعب و ترس از آسیب دشمنان محفوظ نگاه داشت،چه جانوران از سگ می ترسیدند،و اما مردمان را از آن جهت هراس فرامی گرفت که چون به غار می رسیدند و آنان را خفته در آن مشاهده می کردند،در نظر آنان همچون پهلوانانی جلوه گر می شدند که به آنجا پرده اند و به همین سبب به گریز از آنان دور می شدند،و ترس آنان را فرامی گرفت.

آنان را خداوند بزرگ نسلها و قرنها بر این حال نگاه داشت و به جایی رسیدند که همچون مردگان به نظر می رسیدند،زیرا خدا در آن هنگام که ایشان را از خواب بیدار ساخت،این عمل خود را با لفظ«بعث»بیان کرد.

آنان از خواب برخاستند و نشستند و پس از سؤال کردن از یکدیگر که چه مدت خفته بوده اند،و بلندترین زمانی که به آن رسیدند یک روز یا پاره ای از یک

روز بود،احساس گرسنگی کردند،و یکی از آنان با خود پولی همراه داشت که عبارت از سکه هایی نقره ای بود که وزیر سلطان بدو داده بود،پس لباس چوپانی بر تن کرد و با آن سکه ها به سوی شهر روانه شد و ناگهان حیرت او را فراگرفت،چه شهر را تغییر یافته و اوضاع و احوال را تبدیل یافته دید.

همچنین سکه هایی که با خود داشت حقیقت او و حقیقت گروه همراه او را آشکار ساخت،زیرا که اطرافیان شاه در آن هنگام که آنان را گمشده یافتند، چون بعضی از آنان عنوان وزارت یا ریاست اداری داشتند،در هر جا به جستجوی آنان برخاستند و خبری به دست نیاوردند،پس این خبر در زمان خود منتشر شد و عنوان حادثه ای مهم پیدا کرد و در کتاب تاریخ آنان به ثبت رسید، ۶/ و نسلهای متوالی این داستان را در خاطر داشتند و برای یکدیگر نقل می کردند،تا آن وزیر لباس چوپانی پوشیده همراه با آن سکه ها که به روی آنها تصویر پادشاه آن زمان نقش شده بود در میان آنان ظاهر شد،و مردمان دریافتند که آنان همان کسانند که داستان گم شدن ایشان در تاریخ مدوّن موجود در نزد آنان به ثبت رسیده است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۷]

وَ تَرَی الشَّمْسَ إِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ -و خورشید را می بینی که چون طلوع می کرد،از غار آنان دور می شد.» شاید سیاق می خواهد سه حقیقت موجود در این آیه را به یکدیگر ارتباط دهد و در ذهنهای ما صورتی دارای سه بعد را مصور سازد.

بعد اول:به ما آیت خورشید را ارائه می کند و این که خداوند چگونه آن را بدون خارج شدن از مدار مخصوص خودش،و ملتزم بودن آن به نظام معین به جریان انداخت،و این اشاره به سنتهای جهانی دارد که خدا آنها را به قدرت و حکمت خودش به جریان می اندازد.

بعد دوم:هنگامی که انسان نفس خویش را با این سنتها هماهنگ سازد، از آن بهره برمی گیرد،پس خورشیدی که در مدار معینی طلوع و غروب می کند،چون

آدمی به صورت مستقیم در معرض گرمی آن قرار گیرد،از آن متأثر می شود،و چون از آن دور شود ممکن است ناراحتی پیدا کند،و اگر در وضعی معین قرار گیرد از آن استفاده می کند،و بدین گونه قرار گرفتن در برابر خورشید به صورتی معتدل سبب بهره مند شدن از آن می شود.

بعد سوم:هماهنگی با سنتهای جهانی بدون هدایت کردن خداوند متعال صورت پذیر نخواهد شد،بدان جهت که او بر این سنتها احاطه دارد و انسان را با آنها آشنا می سازد.

از طریق تدبر کردن در آیه اندازهٔ لطف علاقهٔ موجود میان کلمات آن بر ما آشکار می شود،و قرآن می گوید: وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ الْيَمِينِ ،یعنی در هنگامی که آفتاب طلوع می کند از آنان دور می شود».

/۶ «تزاور»به معنی دور و منحرف شدن است.و بعضی گفته اند که مادهٔ حکمت از زیارت مشتق شده و متناسب با طلوع کردن خورشید است،و تو گویی که خورشید عاقل و صاحب اراده است و چنین نیست،ولی آن کس که حرکت خورشید را برای آن مقدر کرده حکیم و قادر است و او خداوند سبحانه و تعالی است.

وَ إِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ الشِّمٰالِ

-و چون غروب می کرد از روی آنان می گذشت و به طرف چپ آنان می رفت.» و کلمهٔ تقرضهم با غروب کردن خورشید مناسبت دارد.

وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ

-و آنان در مکان گسترده ای از آن غار قرار داشتند.» یعنی جای بزرگ و گسترده ای در اختیار ایشان بود و با آسایش کامل در آن به سر می بردند،و گفته شده است که در غار رو به شمال بود و خورشید از طرف راست آن طلوع و از جانب چپ آن غروب می کرد،و این از خصوصیات خوابگاهی بهداشتی است که گسترده باشد و خورشید مستقیما بر آن نتابد،ولی نزدیک باشد،

به طرف راست یا به طرف چپ.

ذٰلِکَ مِنْ آیٰاتِ اللّٰهِ

-این از آیات خدا است.» در این جا داستان هدایت با داستان خورشید و حرکت آن ارتباط پیدا می کند و از جملۀ آن آیات خدا است که اشاره به حکمت و قدرت گستردۀ او دارد.و همچنین باقی ماندن آن گروه در طول آن سالها از آیات خدا است.

مَنْ یَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

-پس هر کس که خدا او را هدایت کند هدایت شده و راهیافته است.» از آنجا که این از آیات خدا و حکمت او است،و بر آن دلالت دارد که او امور را با سنتهایی ثابت قرار داده است،پس بر ما لازم است که به هدایت خدا هدایت پذیریم و راه حرکت خود را بیابیم،و از او سبحانه و تعالی خواستار معرفت شویم.

وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِداً

-و برای کسی که او گمراه سازد،ولی و راهنمایی نخواهی یافت.» /۶ یعنی او را به سوی طریق حق ارشاد کند،چه خدا ولیّ انسان است که او را ارشاد و هدایت می کند،و روشهای صحیح زندگی را به او نشان می دهد،و او هدایت یافته می شود،و آن کس که از این دوری کند،خدای دیگری وجود ندارد که به هدایت او بپردازد.

[۱۸]

وَ تَحْسَبُهُمْ أَیْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ -و آنان را بیدار تصور می کنی در صورتی که آنان خفته اند.» این دلیل بر آن است که خواب آنان سبک بوده و بر همۀ حواس و اندامهای ایشان استیلا نیافته بوده است،بدان سان که بیننده در اولین نظر نمی توانست کشف کند که آنان در خوابند،و شاید این امر نتیجه آن بوده است که چشمهای ایشان باز بود و گاه به این سو و آن سو می غلطیدند.

وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ الْیَمِینِ وَ ذٰاتَ الشِّمٰالِ

-و غلط خوردن آنان به طرف راست و چپ خود.»

ص: ۳۷۹

و این غلطیدن سبب راحتی بدن آنان می شد،و نیز از شکافتن و پاره شدن لباسهای آنان جلوگیری می کرد.

وَ کَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ

-و سگ آنـان بـا پنجه هـای دو دست کشیدهٔ خود کنار دهانه غار قرار گرفته بود.» چنان می نمود که بر در غار در کمین هر انسان یا جانور وحشی قرار گرفته بود که بخواهد داخل غار شود و به اصحاب آن آسیب برساند.

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً

-اگر بی خبر بـا آنـان رو به رو می شـدی،به ایشـان پشت می کردی و پـا به فرار می گـذاشتی.» از سوی دیگر ظـاهر ایشـان از نیرومنـدی و پهلوانی آنـان خبر می داد،و بیننـدگان را به این وهم می انـداخت که ایشان بیدارنـد و به خواب نرفته انـد،و همین سبب ترس برای بینندگان می شد و از آنجا می گریختند.

وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً

-و از ترس و هراس از ایشان آکنـده می شـدی.» این حکایت از آن دارد که ظاهر ایشان ترس بیننـدگان را برمی انگیخت، چه هر کس آنان را می دیـد گرفتار ترس می شـد و در آن هنگام که با ترس دور می شد،قلب وی آکندهٔ از رعب و هراس بود و به همین سبب در اندیشهٔ بازگشتن نمی افتاد، ۶/ و این حمایتی الهی از ایشان در مقابل خطر دشمنان بود،چه در حال عادی گاه امکـان آن هسـت کـه شـخص از چیزی بترسـد و فرار کنـد،و پس از آن کـه آرام شـد و اندیشـید و مجوزی برای ترسـیدن نیـافت،امکان آن پیـدا می کنـد که بار دیگر برای دیـدن به آنجا بازگردد.و اما نسبت به اصـحاب کهف چنان بود که ترس از آنان پس از ترک ایشان در جان بینندگان باقی می ماند.

[۱۹]

در تمام آن دورهٔ زمانی دراز آنان در خواب بودنـد،ولی پس از آن از جانب خـدای تعالی از خواب برانگیخته و مبعوث شدند و به پرسش از یکدیگر پرداختند.

وَ کَذٰلِکَ بَعَثْنٰاهُمْ لِیَتَسٰاءَلُوا بَیْنَهُمْ

-و بدین گونه آنان را از خواب برانگیختیم تا به پرسش از یکدیگر بپردازند.»

ص: ۳۸۰

در این جا انـدکی توقف می کنیم تـا این سؤال را مطرح سـازیم:چه رابطه ای میـان بعث و بیـدار کردن آنـان از خواب و میان پرسـش کردن آنان از یکدیگر وجود دارد؟ شاید رابطهٔ میان بعث و پرسش کردن ایشان از یکدیگر این باشد که انسان در آن هنگام که در خواب است،از آنچه در پیرامون وی می گذرد غافل است،و چون بیدار شود می فهمد و می داند و فکر او نشاط و فعالیت پیدا می کند،و نخستین چیزی که پس از خواب به انسان بازمی گردد عقل او است که حتی پیش از شـنیدن گوشـش یـا دیـدن چشـمش یـا حرکت دادن دسـتش به او بازمی گردد،پس عقل به حرکت درمی آیـد،و چون چنین شـد به جسـتجوی معلوم و دانستهٔ تازه ای برمی خیزد.

این حـالت برای انسـان در آن هنگـام که در روز قیـامت با بعث دوباره زنـده می شود،پیش می آیـد،و مردمان از یکـدیگر می پرسند که چه مدت در گورهای خود درنگ کرده بوده اند.

بعضـی در جواب می گوینـد:یک روز،و بعضـی دیگر:آن را ساعتی از روز می دانند،ولی آنچه مهم است خود طرح این سؤال است و گفتگو کردن دربارهٔ آن،و رابطهٔ محکمی میان داسـتان اصـحاب کهف و عبرت گرفتن از آن،و داسـتان انسان در سـفر دراز او از زندگی به مرگ،و از مرگ به زندگی دوباره وجود دارد که ان شاء اللّٰه در آینده از آن یاد خواهیم کرد.

۶/

قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قٰالُوا لَبِثْنٰا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ

-گوینده ای از آنان گفت:چه مدت درنگ کردید؟و در پاسـخش گفتند:روزی یا پاره ای از روز.» در آغاز گفتند یک روز و چنان معتقـد بودنـد که یک روز تمام را در خواب گذرانیـده بوده اند،و سـپس چون مسیر خورشـید را پیدا کردند و خوب به اندیشه کردن پرداختند،به این نتیجه رسـیدند که آن اندازه در خواب نبوده اند،و بنا بر این گفتهٔ پیشین خود را اصلاح کردند و گفتند:بخشی از روز.

قٰالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثْتُمْ

-گفتند پروردگار شما داناتر است از این

ص:۳۸۱

که چه اندازه وقت را در خواب گذرانیده اید.» سپس به تفکر بیشتر پرداختند و در برابر ایشان پرسشهایی حضور پیدا کرد...بسا هست که در برابر غار درختی بوده است که آن را اکنون نمی بینند،یا پاره سنگی را اکنون می بینند که پیش از خواب آن را ندیده بودند،و شك نیست که بعضی از تغییرات و تطورات در خصوصیات پیرامون کهف صورت گرفته است،و به همین سبب از گفتهٔ خود بازگشتند و دانستند که در آن جا حقیقتی مجهول وجود دارد که هنوز برای آنان غامض و پیچیده به نظر می رسد،و آن درازی مدت خواب ایشان است،و لذا از بحث کردن دربارهٔ این امر خودداری کردند و گفتند:

پروردگار شما می داند که چه اندازه درنگ کردید؟و چگونه چنین کردید؟

راهی به علم و دانستن

پیش از آن که به مجموعهٔ دوم از آیات بپردازیم،مانعی ندارد که اندکی دربارهٔ این آیه به تدبّر بپردازیم؛انتقال انسان از شك به یقین،و از جهل به علم،و از غرور و فریب به بصیرت و بینش،تا حد دوری به رحلت انسان از خواب به بیداری شباهت دارد،چه به خواب رفتن بدن با به خواب رفتن عقل و علم یعنی جهل شباهت دارد،و به همان گونه که خداوند متعال کسی است که جسم را از حالت خواب و سکون به حالت بیداری و حرکت منتقل می کند،به همان گونه نیز عقل را از حالت جهل و رکود فکری به علم و فعالیت فکری خلاق انتقال می دهد، پس بر انسان لازم است که نخست به جهل خود هدایت شود که این هدایت آغاز راه علم است،و چنین است که می گوید:نمی دانم،ولی این سخن بدان معنی نیست که علم وجود ندارد،پس خدا می داند،و چون خدا می داند و من نمی دانم،ناگزیر باید به جانب خدا حرکت کنم تا از نور علم او اقتباس کنم و دانشی نصیب من شود.

۶/ و کلمهٔ«لبثتم»مشتمل بر عده ای از پرسشها است:چگونه درنگ کردید؟،چه مدت درنگ کردید؟گردش کارها و گونه گون شدن پیشامدهایی که

در این فاصله شما را احاطه کرده بود چگونه است.

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ

-یکی از خودتان را با این پول روانهٔ شهر سازید.» برای دست یافتن به علم بر انسان لازم است که خود را از واقعیات کنار نکشد و به تحصیل علمی بپردازد که برای وی سودمند است و به مسائل جدلی روم شرقی نپردازد و قرآن می گوید که آنان نشستند و نقشه کشیدند و اندیشیدند و گفتند:

بسیار خوب،چه اندازه بر حال خود باقی ماندیم؟و چگونه باقی ماندیم؟این قضیه ای حاشیه ای است،اما قضیهٔ اصلی قضیهٔ گرسنگی است،پس باید از جای خود حرکت کنیم و در صدد یافتن چیزی برآییم که به کار ما بخورد و دربارهٔ چیزی بیندیشیم که برای ما سودمند باشد.

بورقکم:از سکه فلزی خبر می دهد

فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ

-باید نگاه کند که کدام خوراکی پاکیزه تر است و از آن برای خوردن ما بیاورد.» انسان مؤمن از طعام پاکیزه جستجو می کند-پاکیزگی مادی و معنوی- پس به سراغ آن خوراکی نمی رود که برای او زیانبخش باشد،بلکه از لحاظ بهداشتی و شرعی به آن نگاه می کند.

سپس قرآن به مسئلهٔ اسراف نکردن در خوردن اشاره می کند،پس شایسته نیست که انسان به اندازه ای که می تواند بخورد،بلکه باید فقط به اندازهٔ نیازمندی خود اکتفاء کند،و به همین جهت گفتند که: فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ یعنی به اندازه ای که باید بخورند و نه بیش از آن.

وَ لْيَتَلَطَّفْ

-و با لطف و نرمی عمل کند.» یعنی روش کار کسی که به جستجوی خوراك می رود و آن را می خرد پاکیزه و حرکات او لطیف باشد،چه گاه انسان طعامی برای خود به اندازه نیازمندی می خرد،ولی این کار پس از نزاع و خشونت با مردم انجام می شود،ولی قرآن به

اشارهٔ الهامی از آن نهی می کند و می گوید وَ لْیَتَلَطَّفْ و این از آداب /۶ معامله است.

وَ لا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ أَحَداً

-و نباید کسی از شما خبر و اطلاعی به دست آورد.» تا دشمنان از حال آنان آگاهی حاصل نکنند،و این اشاره به آن دارد که اگر کسی کاری را به صورت سرّی انجام می دهد،باید آن را مکتوم و پوشیده نگاه دارد،و چنان هوشمندانه آن را انجام دهد که هیچ کس متوجه به آن نشود که در حال انجام دادن عملی سرّی است،و نه تنها باید نوع عمل خود را پوشیده نگاه دارد، بلکه نسبت به شخص خودش نیز باید چنین باشد تا کسی از اسرار کار او سر در نیاورد،و این کاملترین نوع سری بودن و کتمان مطلوب در عمل انقلابی قرین با رستگاری است.

[۲۰]

إِنَّهُمْ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ أَوْ یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً -چه اگر آنان بر شما دست یابند،سنگسارتان می کنند یا شما را به ملت و دین خودشان بازمی گردانند،و بنا بر این هرگز رستگار نخواهید شد.» این بدان معنی است که انسان نباید خود را با ارادهٔ خویش در معرض این گونه فشارهایی قرار دهد که از آنها بر جان خویش بیمناک است،و بگوید که زندان و دیدن عذاب برای من مهم نیست،چه من مرد مقاوم و استوارم،و هر اندازه چنین باشی،چون در زندانهای تاریک طاغوتان در زیر فشار و شکنجه قرار گیری، این مقاومت و استواری را ناگزیر از دست خواهی داد،و فروخواهی ریخت،و با فروریختن تو دینت نیز چنین می شود،و به همین سبب بود که یاران غار شروط تقیه و هوشیاری و پرهیز و سری بودن را مراعات کردند تا در معرض فشار دشمنان قرار نگیرند و به آن مجبور نشوند که از دین خود به دین پادشاه درآیند،و در نتیجه از رسیدن به سعادت و رستگاری محروم شوند.و در واقع آنان در مدتی دراز به صورت سری خدا را می پرستیدند.و خدا نیکوترین پاداش را به ایشان داد،چنان که در حدیث شریف مأثور از ابو عبد اللّه الصادق(علیه السلام)آمده است که:«اصحاب

کهف ایمان خود را پنهان و سری نگاه داشتند و ظاهرا خود را همچون دیگران کافر نشان می دادند،و بر آشکار کردن کفر پاداش ایشان بزرگتر از پاداشی بود که از پنهان کردن ایمانشان به آنان می رسید». (۱)

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۶]

اشاره

وَ كَذٰلِكَ أَعْثَرْنٰا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ اَلسّٰاعَةَ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا إِذْ يَتَنٰازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقٰالُوا اِبْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيٰاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قٰالَ اَلَّذِينَ غَلَبُوا عَلىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلاٰثَةٌ رٰابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سٰادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مٰا يَعْلَمُهُمْ إِلاّٰ قَلِيلٌ فَلاٰ تُمٰارِ فِيهِمْ إِلاّٰ مِرٰاءً ظٰاهِراً وَ لاٰ تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً (۲۲) وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فٰاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً (۲۳) إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ وَ اُذْكُرْ رَبَّكَ إِذٰا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذٰا رَشَداً (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِزْدَادُوا تِسْعاً (۲۵) قُلِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً (۲۶)

ص: ۳۸۵

۱- ۳) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۴۴.

معنای واژه ها

۲۱[أعثرنا]

:عثر علی الشیء یعنی از آن چیز آگاه شد.

۲۲[رجما بالغیب]

:پنداری و بدون دلیل.

[تمار]

:از مراء است به معنی جدال.

۶/

رستخیز بدون تردید آمدنی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با اصحاب کهف همراه بودیم و دریافتیم که یکی از افراد خودشان را به شهر روانه کردند تا برای آنان طعامی فراهم آورد که برای رفع نیاز ایشان کافی باشد،و آن مرد پس از(۳۰۹)سال روانۀ شهر شد که دنیا پیش رفته و اوضاع و احوال تغییر یافته و شاهان عوض شده بودند،و چون سکه ای قدیمی با خود داشت، مردمان او را شناختند و یقین کردند که او یکی از آن کسان است که مدتها پیش از سرزمین ایشان خارج شده و هستۀ حرکت توحیدی را تأسیس کرده بودند،و این همان حرکتی بود که اکنون پس از سالهای دراز بر آن سرزمین حکومت می کرد؛آیا پس از آن چه اتفاق افتاد؟...آیا آنان بار دیگر به غار خود بازگشتند و به خوابی دراز فرورفتند که از آن جز در روز قیامت یا روز حشر کوچکتر بیدار نخواهند شد؟ قرآن به این پرسش پاسخی نمی دهد و تنها خدای یگانه از آن آگاه است.

شرح آیات:

اشاره

[۲۱]

قرآن حقیقتی را به یاد ما می آورد که باید از آن در ضمن داستان

اصحاب کهف عبرت گیریم،و آن حقیقت بعث و دوباره زنده شدن از گور و نشور است که حدیث به صورت خلاصه آن را چنین بیان می کند:کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون-به همان گونه که به خواب می روید می میرید،و به همان گونه که بیدار می شوید از گورهای خود زنده می شوید و بیرون می آیید»،و چون آدمی در این باره بیندیشد که قادر بر مقاومت در برابر مرگ است،باید در اندیشهٔ /۶ مقاومت در برابر به خواب رفتن برخیزد،و اگر خواستار دانستن این مطلب باشد که چگونه پس از مرگ بعث پیدا می کند و بار دیگر زنده می شود،باید در این اندیشه بیفتد که چگونه پس از به خواب رفتن بیدار می شود،و اگر انسان خواهان دست یافتن به آیت و نشانه ای باشد که بر این دلیل و راهنمای او شود،لازم است که به سراسر زندگی نظر کند،چه سراسر زندگی مرگ است و بعث و برخاستن از مرگ.

بعث در زندگی چیز تازه ای نیست،چه هر چیز در زندگی برای خود بعثی دارد،و در خود انسان نیز دلیلی بر بعث مشاهده می شود،و آن این که او نطفه ای در صلب پدرش بود،و سپس به رحم مادرش انتقال یافت،و پس از مدتی به صورت کودکی شیرخوار از زهدان مادر بیرون آمد،و رفته رفته بزرگ شد تا مردی بزرگ جثه و نیرومند شد،آیا این بعث نیست؟ زمین را می بینیم که خداوند سبحانه و تعالی بر آن آبی از آسمان فرومی ریزد،و ناگهان به جنبش درمی آید و زمین با سر برآوردن گیاهان سبز می شود، و سپس طولی نمی کشد که این سبز شدن و سبزه ها می میرد و سبزه ها به صورت علفهای خشکی درمی آیند که باد آنها را با خود می برد.این داستان سراسر زندگی است.آیا بر آفریدگار این زندگانی دشوار است که مردمان را پس از مرگشان بار دیگر زنده کند؟! با وجود دانستن این مطلب که عقلهای قاصر ما به آن معتقد است که زنده کردن پس از مرگ در نزد خدا آسانتر از زنده کردن پس از عدم است،باید بدانیم که این معادله نسبت به قدرت خدای عزّ و جل نادرست است،بدان جهت که قدرت او نامتناهی است،و او هرگز با تلاش و تعبی رو به رو نیست که انجام دادن کاری

برایش آسانتر از انجام دادن کاری دیگر باشد،ولی بر حسب مفاهیم و آگاهیهای حیاتی بازگرداندن ساخت چیزی آسانتر از آغاز کردن به ساختن و اختراع کردن آن است،پس چگونه می توانیم به این ایمان آوریم که زندگی نبود و سپس بود،ولی به آن ایمان نیاوریم که پس از برافتادن بار دیگر بازخواهد گشت؟! بنا بر این بر ما است که،از داستان اصحاب کهف،این عبرت را بهره مند شویم.

وَ کَذٰلِکَ أَعْثَرْنٰا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّٰاعَةَ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا

-و بدین گونه آنان را از این سر آگاه کردیم تا بدانند که وعدهٔ خدا راست است و درآمدن ساعت قیامت هیچ شکی وجود ندارد.» از این می توانیم به سه امر پی ببریم:

اول:راست بودن وعدهٔ خدا به بندگان مؤمن خودش که پیروزی نصیب ایشان خواهد شد،چه اصحاب ۶/ کهف را با دور نگاه داشتن آنان از خشم و غضب طاغیان و کافران به پیروزی رسانید،و پیروزی آنان با برافتادن آن طاغیان و جریان یافتن فرمان صالحان در بلاد و آنان را خلیفه و پیشوا قرار دادن به اثبات رسید.

دوم:خداوند متعال اراده کرد که انسان را از آن آگاه کند که همهٔ کارها به دست او است،و توانایی آن را دارد که کارهایی را انجام دهد که آدمی صورت پذیرفتن آنها را محال می شمارد،و این نیز در مورد قدرت محدود آفریدگان چنین است،و اما در برابر قدرت مطلق خداوند سبحانه و تعالی آسان و میسر است، همچون قضیهٔ بعث و زنده کردن مردگان.

سوم:علم و جهل،و هدایت و ضلالت،همه از جانب خداوند متعال است،و در زمان درازی که مردمان در جستجوی یافتن اثری از اصحاب کهف بودند که در منطقه ای بسیار نزدیک به ایشان جای داشتند،و تنها در آن هنگام آگاهی پیدا کردند که آن مرد برای فراهم آوردن خوراک یاران به شهر آمد،ولی آنان هیچ اثری نیافتند،و در آن هنگام که خدا می خواست ایشان را از این امر آگاه سازد،راه را برای آنان هموار کرد،پس علم و اسباب دست یافتن به علم هم از خدای سبحانه

و تعالی است.

سؤالی که اینک پیش می آید چنین است:چه رابطه ای میان این امر که وعدهٔ خدا حق است،و این که در فرارسیدن ساعت شک نیست وجود دارد؟ پاسخ:ساعت از جملهٔ وعده های خدا است،که رسیدن آن را به صالحان وعده و مجرمان را از آن بیم داده است،و ما می توانیم این را از طریق جریان امور در زندگی،و به وسیلهٔ تدبر و اندیشیدن خودمان در پیشامدهای تاریخی بفهمیم و نسبت به آن بصیرت پیدا کنیم؛و در آن هنگام که خدا وعده می دهد،به وعدهٔ خود در دنیا وفا می کند،و چون به صالحان وعدهٔ پیروزی می دهد،این پیروزی به ایشان خواهد رسید،و در آن هنگام که وعدهٔ جانشین کردن مستضعفان به جای مستکبران را می دهد،این وعده صورت عمل پیدا خواهد کرد،وعدهٔ مدد رساندن به متوکلان بر خودش را عملی می سازد،و خدا سبحانه و تعالی هرگز وعدهٔ دروغ نمی دهد،و چون چنین است در روز قیامت نیز به وعده های خود وفا می کند.

زیارت قبور

آنان بر در غار ایستادند،و دریافتند که آن کسان که تا آن زمان زنده جلوه گر می شدند، ۶/ در آن هنگام که خدا خواسته است که بمیرند مرده اند،و زندگی و مرگ به دست خدا است،پس حیران و مدهوش بر جای ماندند.آیا چگونه در آن مدت دراز اینان زنده مانده بوده اند؟و چگونه ناگهان مردند و از دنیا رفتند؟ إِذْ یَتَنٰازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقٰالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیٰاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ -و در آن هنگام که(همشهریان ایشان)دربارهٔ آنان به نزاع پرداخته بودند، گفتند:بر روی ایشان آرامگاهی بنا کنید و پروردگارشان به حال آنان داناتر است.» با ایشان چه کنیم؟چگونه بزرگشان داریم؟و چگونه یاد آنان را در میان مردمان زنده نگاه داریم؟ قٰالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلیٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً -و کسانی

که در این جدال غلبه پیدا کردند،گفتند که بر روی آنان مسجدی بنا می کنیم.» در این جا اندکی درنگ می کنیم تا به گفتگوی با بعضی از مفسران بپردازیم،چه واجب است که ذکر و یاد مؤمن پیوسته در نفوس زنده بماند،از آن رو که او نمونه و پیشوای نیکی است،و قرآن حکیم پیوسته از داستانهای پیامبران با ما سخن می گوید و به ستایش آنان می پردازد تا آنان را به صورت نمونه های نیک پیشوایی برای نسلهای متوالی درآورد،و یکی از آثار مؤمن قبر او است،و به همین سبب شرعا مستحبّ است که مؤمن به دیدار و زیارت مقابر برود.

بالاترین عملی که به آن در گورستان مؤمنان می پردازیم،آن است که در آنجا به عبادت خداوند سبحانه و تعالی بپردازیم،و قرآن بخوانیم و به یاد مرگ بیفتیم،و به یکدیگر اندرز دهیم،و یاد مردگان را زنده نگاه داریم،و به بیان رسالتی که آنان بر عهده داشتند و به خاطر آن جان خود را فدا کردند بیفتیم و برای خدا نماز گزاریم،و آیا بهتر آن نیست که رکعتهایی نماز بخوانیم و پاداش آن را به روان آنان تقدیم کنیم؟ در آن هنگام که می خواهیم میان خودمان و مردگان مؤمن و شهید شده رابطه ای برقرار سازیم،آیا عمل خیر انجام دادن و نماز گزاردن و دعا کردن و تلاوت قرآن و نظایر اینها بهترین وسیلهٔ ارتباط نیست؟!البته که هست و خدا در این آیه:

اَلَّذِينَ غَلَبُوا عَلىٰ أَمْرِهِمْ

(که ظاهرا آنان از مؤمنان بوده اند)گفتند:بر روی آنان مسجدی بنا کنیم که در آن به عبادت خدا بپردازیم،و به یاد قیامت بیفتیم،و با یکدیگر درباره سیرت و روش زندگی آنان سخن گوییم،و قرآن چنان به ما الهام می بخشد که این کار کاری مشروع است،بدان سبب که از آن یاد کرده /۶ و آن را منکر و زشت نشمرده و از آن نهی نکرده است...چگونه چنین است؟ قرآن را بخوانید و در آن تدبر کنید،تا بدانید که این کتاب که پروردگار حکیم آن را فرستاده است جز به میزانی دقیق سخن نمی گوید،و هیچ داستان تاریخی یا عملی را که پیشینیان انجام داده بودند،جز برای یکی از دو امر برای ما نقل نمی کند:یکی این که از آن نهی کند،و دیگری آن که پرداختن به نظیر آن را

به ما فرمان دهد،پس اگر از امری نهی نکرده باشد،دلیلی بر آن است که به انجام دادن آن فرمان داده است.

این ردّی قاطع بر بعضی از کسان است که چنین فتوی داده اند که زیارت قبور پیامبران و امامان معصوم(ع)و صالحان،و نمازگزاردن و به عبادت پرداختن در آرامگاههای آنان را بدعت و ضلالت و حرام شمرده اند،و ما می پرسیم که:چه کس گفته که چنین است؟ قرآن در این آیه مخصوصا برای ما بیان می کند که این عمل خوب و مشروع است،و قرآن برای آن آمده است که مورد عمل قرار گیرد،و نه برای این که در آیات آن بر حسب میل و هوس خویش به مناقشه بپردازیم،یا به اتکای بر احادیثی که صحت و مورد اعتماد بودن آنها شناخته نیست،چنین کنیم،و حدیثی که با قرآن اختلاف دارد،ناگزیر باید به دیوار پرتاب شود و مورد توجه قرار نگیرد!

روش علمی نه حدس و گمان

[۲۲]

سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ -می گویند شمارهٔ یاران غار سه نفر بوده است و چهارمین ایشان سگشان،و بعضی دیگر شمارهٔ آنان را پنج نفر می دانند که ششمین آنان سگشان است،به حدس و گمان.» یعنی کسی که بدون استناد به داشته ها و حقایق ثابت سخن گوید،همچون کسی است که در تاریکی سیاه سنگ پرتاب کند که هیچ کس نمی تواند بداند که کجا فروخواهد افتاد؟ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ -و بعضی شمارهٔ آنان را هفت گفته اند و هشتمین ایشان را سگشان دانسته اند.» آیه کلمهٔ رَجْماً بِالْغَيْبِ را پیش از گفتن سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ آورده است،و این نوع /۶ از بیان الهامبخش آن است که آنچه در پایان آمده حدس و گمان و رجما بالغیب نیست.

قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مٰا یَعْلَمُهُمْ إِلاّ قَلِیلٌ فَلاٰ تُمٰارِ فِیهِمْ إِلاّ مِرٰاءً ظٰاهِراً

-بگو که:خدا از این که شمارهٔ آن چند بوده آگاهتر است و این شماره را جز اندکی از مردم کسی نمی داند،پس جز به صورت ظاهری دربارهٔ آن به مشاجره و نزاع مپرداز.» در این جا آیات از گفتگو دربارهٔ بعث و از وعدهٔ خدا سبحانه و تعالی به گفتار دربارهٔ قضیهٔ دیگری انتقال پیدا می کند که قضیهٔ علم است،و این که بر آدمی گفتن چه چیز و معتقد بودن به آن واجب است.

بر او لازم است که به حدس و گمان سخن نگوید،و به دانسته های خود مغرور نشود،از آن روی که هر اندازه علم داشته باشد باز هم کم است،و آن کس که علم دارد نباید از آن برای مراء و جدال استفاده کند،بلکه از مسائل جدلی عقیم و بی حاصل هر چه زودتر بگذرد،یعنی به حقیقت ایمان آورد و حجت آن را بیان کند و سپس پی کار خود رود،چه جدال علم را فاسد می کند،و فکر انسان را متوجه وسایل برتری جویی نسبت به دیگران می اندازد،نه به طرف حقیقت،و در نتیجه اندیشه ای مستکبر می شود که در بند فهم حقایق نیست،در صورتی که علم پسر تواضع است و معرفت دختر فکر بخشنده و با گذشت و صاحب سماحت،به همان گونه که استعلاء و خواستار شدن برتری بر دیگران حجاب علم می شود و معرفت را از بین می برد.

وَ لاٰ تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً

-و در این باره از آنان رأی و نظر مخواه و طالب فتوی مشو.» اگر جاهلی بخواهد استفتا و نظر خواهی کند،آیا به دنبال هر نادان مغرور می رود که توده ای از خرافات را بر پشت دوش خود حمل می کند و از او فتوی می طلبد؟هرگز...

شاید آیه بر چیزی دلالت داشته باشد که پیشتر از آن یاد کردیم،و آن این که قرآن به حدیث نسخ نمی شود و بر ما است که نظر خویش را دربارهٔ قرآن با حجابهای تاریخ در تاریکی قرار ندهیم،و آن را همچون دوربینی قرار دهیم که با آن

به قرآن بـدان صورت نگاه کنیم که گویی در همین لحظه بر ما نازل شـده است،و آیات قرآن را مـدفون در زوایای تاریـخ در ۱۴۰۰ سـال پیش از این قرار نـدهیم،و تو گویی این آیه در حق فلاـن کس نازل شـده است،و فلان آیه برای فلان کسـی دیگر و...و این که فلان حادثه ۶/ در غزوهٔ بدر یا أحد یا جز آن نازل شده است،بلکه باید چنان در نظر داشته باشیم که خدا قرآن را برای هر زمان و مکان و انسان آفرید و بر ما لازم است که آن را با داشتن همین نظر بخوانیم،و ممکن است که آیه نیز به همین حقیقت اشـاره کرده باشـد،و تا زمانی که قرآن در میان ما پابرجا و قائم است، به تورات و انجیل بازنگردیم،و همچنین به افکار موجود در کتابهـای منحرف و اسـطوره های پراکنـدهٔ میان مردمان،و دربارهٔ آن از کسـی پرسـش کنیم که آن را می شـناسد و حامل آن است.

زندگی در میان تدبیر پروردگار و تقدیر بنده

[۲۳]

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً -و دربارهٔ چیزی یا کاری نگویید که من فردا آن را انجام خواهم داد.» [۲۴]

إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّٰهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسیٰ أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذا رَشَداً -مگر ایـن که بگـویی:اگر خـدا بخواهـد،و در آن هنگام که آن را فراموش کردی،بگو که:امیـد آن دارم که پروردگارم مرا به آن رهنمایی کند و بتوانم به آن نزدیکتر شوم.» در نخستین وهله چنان می نمایـد که این دو آیه با یکـدیگر ارتباطی ندارنـد، ولی بهتر است انـدکی در این باره تدبر کنیم...

از آنجا که زنـدگی پیوسـته در حال تغییر و تطور است،رسالتهای خدا حسابهای دقیقی برای متغیرهای زمان و تغییر شـکل قرار داده انـد،پس بر انسان است که رسالت نازل شـده به سوی خودش را در همـهٔ تصـرفات و اعمال خویش نصب العین خود قرار دهد،و برای این که فلانی چنان گفت،یا پیشینیان چنین عمل کرده اند آن را ترک نکند.

قرآن کریم در آیهٔ نخستین به ما این را می گوید،اما در آیهٔ دوم توجه ما را به موضوعی دقیق جلب می کند و می گوید که:انسان باید برای خود برنامه ای بلند مدت وضع کند بدون این که حساب عوامل تحوّل پذیر زمان را در برنامهٔ خود منظور نظر قرار دهد،چه خداوند به چیزی جامد فرمان نمی دهد،بلکه به پیروی از ارزشهایی فرمان می دهد که در هر زمین به صورتی معین قابل انطباق است.

نباید بگویی که فردا فلان کار را انجام خواهم داد،بدان جهت که گاه فردا می آید و ۶/ پیشامدها در آن تغییر پیدا می کند،و بر تو انجام عمل دیگری جز آن که بر آن عزم جزم کرده بودی لازم می شود،پس بر تو لازم است که میان آن با خدا و رسالتی که بر تو نازل شده و آن را می فهمی ارتباطی مستقیم و محکم برقرار سازی، نه با نقشه ای معین و تاریخی معین،یا با افکار پیشین،یا با کتابهای نوشته شده،یا با برنامه های جامد،و این منتهای(پیشرفتگی)در قرآن است،اگر چنین تعبیری صحیح باشد.

اما ارتباط آن با مشیت دو معنی دارد.

اول:معنای آشکار و معروف،و آن این که موهبتها و امکانات من همچون یک انسان،و امکانات طبیعت و فرصتهای عمل،همه پیوستهٔ به ارادهٔ خداوند سبحانه و تعالی است،پس کار او است که مرا در عمل فردایم توفیق دهد یا چنین نباشد،و این استثنا کردن به مشیت و ان شاء اللّه گفتن معنی مألوف است.

از همین جا است که امام علی(ع)گفته است:«خدا را به فسخ شدن عزیمتها و نقض شدن همتها شناختم»یعنی من عزم انجام دادن کاری کردم و قضای الهی آمد و عزیمت مرا نسخ کرد،و همت بر انجام امری متوجه ساختم و قدر آمد و همت را باطل کرد.

دوم:این که در آن هنگام که خدا به من فرمان دهد که فلان کار انجام ده،آن را انجام می دهم،و چون مرا از انجام دادن آن نهی کند،آن را ترک می کنم، پس انجام دادن و انجام ندادن من مربوط به امری است که فردا به من می کند و نه امروز،و بسا هست که برترین عمل امروز نمازگزاردن و عبادت و مسجد بوده باشد،

ولی فردا شریک شدن در تظاهرات فضیلت بیشتر داشته باشد،و پس فردا عمل مسلحانه،و پسین فردا نشستن بر تخت فرمانروایی و اداره کردن امور مردم،پس بر من لازم است که نقشه های خود را چنان که خدا فرمان داده است ترسیم کنم و نه بر حسب خواست و میل خودم،و باید همیشه هوا و خواست خودم را موافق چیزی قرار دهم که خداوند متعال آن را می خواهد.

مردی نزد امام صادق(ع)آمد و امام به او گفت:«چگونه صبح کردی و او گفت:در حالی صبح کردم که بیماری برایم بهتر از تندرستی است،و فقر نیکوتر از بی نیازی،خواری بهتر از عزت و ارجمندی...الخ.پس امام به او گفت:اما ما چنین نیستیم،و آن مرد پرسید:پس شما چگونه اید؟و امام گفت: /۶ ما چنانیم که اگر خدا خواهان بیمار شدن ما باشد،بیماری را بیش از تندرستی دوست می داریم، و اگر چنان دوست دارد که تندرستی را روزی ما کند،صحت و تندرستی را دوست تر می داریم،پس فقر با رضای خدا دوست تر و بی نیازی با رضای خدا را نیز دوست تر می داریم،و اگر خواری در راه خدا محبوب باشد،یا عزت در راه خدا محبوب باشد همان برای ما محبوب است».

این از مهمترین صفات مؤمن است که:به رضای خدا راضی باشد،و به آنچه خدا فرمان داده است عمل کند،و چون به این درجه رسیدی خدای را سپاس گوی که به ترازی بالا از ایمان رسیده ای،و اگر جز این باشد،چندان بکوش تا به این سطح و درجه برسی.

عیبی ندارد که برای آیندهٔ خود برنامه ریزی کنی،ولی بدان شرط که استثنا را در آن مراعات کنی و بگویی ان شاء اللّه،تا چنان باشد که اگر اوضاع و احوال تغییر یافت و فرمان خدا نسبت به این برنامه تغییر کرد بگویی که بنا بر این تغییر آن را تغییر خواهم داد.

گاه شخص وارد حزبی می شود از آن جهت که آن را وسیله ای برای تقرب به خداوند متعال تصور می کند،ولی آن حزب رفته رفته به صورت الاهی درمی آید که جز خدا می بایستی مورد پرستش قرار گیرد،یا از انسانی پیروی می کند بر این اساس

که او مردی مؤمن و عالم است،و او را همچون سببی میان خود و خدا تصور می کند و می خواهد از این راه رضایت پروردگار را از خودش جلب کند،ولی خرده خرده آن مرد به بتی تبدیل پیدا می کند که می بایستی آن را بپرستی؛و همچنین در پاره ای از موارد انسان برای خود برنامه ای می سازد که آن را برای پذیرفتن فرمان خدا عملی کند،ولی به تدریج آن برنامه در زندگی به صورت گمراهی و ضلالت درمی آید.

هنگامی که از شخصی پیروی می کنی و چنان گمان داری که برای خدا به پیروی از او پرداخته ای،و به همین گونه در آن هنگام که با جماعتی ارتباط پیدا می کنی،منسوب بودن خودت را به خدا برتر از وابستگی به آنان قرار ده،و پیوسته از خدایت بخواه که تو را به پیروی از عالمی افضل و بالاتر رهبری کند،و برنامه ای کاملتر،و گروهی با ایمان و تقوای بیشتر،و پیوسته در پیشاپیش زمانت حرکت کن،و به خود روا مدار که همچون یک پاره چیز موزه ای وابستهٔ به تاریخ باشی، حتی اگر ما قبل تاریخ هم بوده باشد.

۶/

[۲۵]

وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً -و در غار خود سیصد و نه سال درنگ کردند.» آیا چگونه این مدت را گذراندند؟و با کدام حالت و به تدبیر کدام قوه چنین کردند؟ [۲۶]

قُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا -خداوند آگاهتر است که درنگ آنها چگونه خواهد بود.» پی این موضوع مگرد که خداوند آگاهتر است آنها چگونه،کجا و چقدر درنگ خواهند کرد.

لَهُ غَیْبُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ

-پنهان آسمانها و زمین از او است چه بیناست و چه شنواست.» أبصر و أسمع و مشابه اینها صیغه های لغوی حاکی از مبالغه و تعجب است،یعنی:خدا را به آنچه چشمت می بیند و گوشت می شنود بزرگ شمار،چه هر چه می بینی یا می شنوی آیتی از خدا سبحانه و تعالی است.

ص :۳۹۶

مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً

-ايشان را جز او ارباب و سروری نيست و در فرمانروايی خود هيچ كس را شريک خويش قرار نمی دهد.» خدا هيچ شريكانی از خدايان فرهنگ و فرمانروايی يا كاهنان معابد ندارد، و او يگانه و بی همتايی است كه احدی را در حكم خود شريک قرار نمی دهد، بنا بر اين بر انسان واجب است كه با او اتصال مستقيم برقرار كند،و ميان خود و خدا واسطه ای قايل نشود،مگر آن كه خدا فرمانی دربارۀ آن كس صادر كرده باشد،و در حدود آن و نه بيشتر.

۶/

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

وَ اُتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتٰابِ رَبِّكَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (۲۷) وَ اِصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ اَلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لاٰ تَعْدُ عَيْنٰاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنٰا وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ وَ كٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (۲۸) وَ قُلِ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً (۲۹) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ إِنّٰا لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً (۳۰) أُولٰئِكَ لَهُمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيٰاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى اَلْأَرٰائِكِ نِعْمَ اَلثَّوٰابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً (۳۱)

۶/

معنای واژه ها

۲۷[ملتحدا]

:ملجأ و پناهگاهی که به آن پناه می بری.

۲۸[لا تعد]

:از عدی یعدو به معنی دور کردن.

[فرطا]

:اسراف و افراط.

۲۹[سرادقها]

:سرادق همان سراپردهٔ محیط بر چیزهای درون آن است-و به قولی پارچه و پرده ای است که گرداگرد سراپرده کشیده شده است-و شعله های آتش به آن تشبیه شده از آن جهت که مخروطی شکل است و به آنچه در درون است احاطه دارد.

[کالمهل]

:هر چیز گداخته همچون مس و سرب...

[مرتفقا]

:تکیه گاه یا قرارگاه.

۳۱[الارائک]

:جمع اریکه به معنی تخت.

۶/

زینت زندگی و وسایل تضمین استقامت

اشاره

زمینهٔ کلّی سوره:

یکی از مظاهر اعجاز قرآن حکیم آن است که آیات کریمهٔ آن در خطوط متوازی و متناسب با یکدیگر پیش می رود،و همین به آن کمک می کند که فکر انسان به قضیهٔ جوهری و اساسی معینی توجه پیدا کند.پس سورهٔ واحدی از قرآن دربارهٔ امور متعددی سخن می گوید که ظاهرا دور از یکدیگر به نظر می رسد،ولی در

پایان کار به هدف یگانه ای یا چند هدف معین مربوط به هم خاتمه پیدا می کند.

در سورهٔ کهف،چنان که در آغاز سوره دربارهٔ آن تأکید کردیم،متوجه می شویم که موضوع عمده و اساسی در آن علاقهٔ انسان به زندگی دنیا است،و ایستار وی دربارهٔ زینت دنیا و کالاهای فریبنده که همه از چیزهایی نابودشدنی است،چه دست قدرت مطلقهٔ خدا سطح زمین را سرانجام از زینت زندگی پاک می کند و زمین را در یک آن به صورت سطح خاکی بی حاصل درمی آورد.

به همین سبب بر انسان است که با چنین زینت و آرایشی پیوند و رابطهٔ بسیار مستحکم پیدا نکند،بلکه علاقهٔ متین و از جان برخاسته را با صاحب و پروردگار این حیات و پروردگار این زمین برقرار سازد،و علاقهٔ او به زینت دنیا علاقهٔ برتری باشد بدان سان که او مالك زینت دنیا شود ولی چنان نباشد که زینت دنیا به صورت مالك او درآید.

۶/ در سورهٔ الکهف عبرت رئیسی و اساسی عبارت بوده از:برکندن آنان از سرزمین زینت،و آویختن آنها در آسمان ارزشها،و قدرت دادن به ایشان برای تجاوز کردن بر فشار سلطهٔ ستمگر و طاغی؛و قرآن با ما از صورت دیگری سخن می گوید که متقابل و معکوس صورت یاران غار است،و آن صورت مردی است که سخت به زمین چسبیده و از هوای نفس خویش پیروی می کند،و زینت سلطه و تسلط یافتن او را در اختیار خود قرار داده،و اندرز دوست وی در او هیچ تأثیری ندارد.

رهنمودهایی از آیات:

اصحاب کهف مثلی برای فرار بشر از جاذبهٔ ماده و زینت زندگی دنیا بود.

و سؤالی که پیش می آید چنین است:چگونه می توانیم همچون آنان شویم؟و پاسخ چنان که پس از این می آید:

نخست:با عمل کردن به تضمینهای حفاظتی برای رهانیدن انسان از فشارهای زینت دنیا،و این که چگونه می تواند برای نفس خویش دژهایی فراهم

آورد که وی را از این فشارها در امان نگاه دارد.

که اولین آنها:تلاوت قرآن است و ارتباط مستقیم پیدا کردن به آیات کریمهٔ آن،همان آیاتی که با تبدل و تطور زندگی تغییری پیدا نمی کند،و این مهم است،چه در آن هنگام که به زینت زندگی تعلق خاطر پیدا می کنی،هر چه زودتر به چیزی آویخته شده ای که نابود می شود و باقی نمی ماند،و همچون ریسمانی است که بریده می شود و دیواری که فرومی ریزد،و بنا بر این ناگزیر باید به ریسمانی محکم خود را بیاویزی و بر دیواری متین و استوار اعتماد کنی،و آن کتاب خدا است.

دوم:این که با تجمع ایمانی وابستگی و انتساب داشته باشی،و چون چنین کنی و افراد را بر اساس ارزشهای رسالی اختیار کنی،نفس خویش را با باروی دیگری از باروهای ضد فشار زینت تحصن بخشیده ای.

سوم:چالش و آمادگی برای مبارزه،و این به معنی آمادگی انسان است برای مبارزه و رو به رو شدن با دشمن،و همچون دیوار محافظ دیگری است که آدمی به وسیلهٔ آن خود را از فریبهای زینت دنیا و متاع نابود شوندهٔ آن در امان نگاه می دارد.

۶/ پس از بیان سه بارو،سیاق قرآن بر این امر تأکید می کند که بعضی از ارزشها مساعد بر آن است که آدمی را در این جهت توجیه کند و این مطلب را برای ما بیان می کند که:هر عملی که انسان مرتکب آن می شود،خواه کوچک باشد و خواه بزرگ،و خواه به صورتی قاطع وابستهٔ به گروه مؤمنان باشد و خواه چنین نباشد،برای او نگاهداری می شود.

عمل صالح در نزد خدا گم نمی شود،به هر شکلی که بوده باشد و به هر صورتی که آشکار شود،و خدا به جای زینت زندگی دنیا از زینت زندگی باقی در زندگی آخرت به او می بخشد که در نزد خداوند مقتدر عزیز،حیوان و زندگی حقیقی است.

ص: ۴۰۰

شرح آیات:

اشاره

میان ثابتها و متغیرها

[۲۷]

وَ اتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتٰابِ رَبِّكَ -آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شـده است بخوان.» قرآن چراغ است و نور،و بر انسان است که آن را بخواند و در آن تبصـر و تعقل کند،و بنا بر این نمی توان به نور اکتفاء کرد و از دیدن خودداری ورزید،بدان جهت که چون چشم را فروبندد،دیگر چیزی را نمی بیند،حتی در آن صورت که خورشـید به وسط آسـمان صاف رسیده باشد.

شاید مقصود از تلاوت خواندن تدریجی بوده باشد،که آن جسـتجوی بارهای متوالی و اندیشـیدن در دفعات متعدد است،و این مسئله امروز به صورت یک قاعدۀ منطقی شناخته شده است،یعنی:اگر می خواهی چیزی را بشناسی،آن را به بخشهای کوچک تقسیم کن تا بتوانی بر آن استیلا پیدا کنی و آن را بفهمی.

لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ

-هیـچ کس نمی توانـد تغییری در کلمـات او بدهـد.» این برای ما آشـکار می سازد که در زنـدگی یک خط ثابت و یک خط متغیر وجود دارد،و آنچه ثابت است کلمات خـدا است؛خط متغیر زینت زنـدگی دنیا است، ۶/ که انسان باید بر آن تسـلط پیدا کند.

وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً

-و هرگز جز در او برای خود پناهگـاهی نخواهی یـافت.» اگر خواسـتار تکیه و اعتماد کردن بر چیزی باشـی،جز خـدا برای پناه بردن به او نخواهی یافت،چه هر چیز فانی می شود،ولی توکل تو بر خداوند سبحانه و تعالی باقی می ماند،و همین دژ و بارویی است که از هستی و حیثیت تو پاسداری می کند.

وابستگی و شرایط و اسباب تقویت آن

پس از آن که در آغاز خودت را آماده کردی،و در پایان به پدید آوردن شخصیت خود توفیق یافتی،بر تو لازم است که به جستجوی رفیقان راه بپردازی.

[۲۸]

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ -و خودت را با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند و خواستار توجه او هستند،صبور و بردبار نشان ده.» هنگامی که می خواهی وابستهٔ به جماعتی شوی،موانعی در راه این وابستگی تو وجود دارد که می بایستی بر آنها پیروز شوی و از آنها بگذری و خودت را بردبار نشان دهی،چه برای هر عضویت و وابستگی به یک گروه و دسته مالیاتی است که باید آن را بپردازی،و سؤال این است که:آنان که می خواهی خودت را وابستهٔ به ایشان سازی چه کسانند؟ شما شب و روز به بندگی و پرستش خدا می پردازید،ولی پیوستن به خط آنان دشوار و نیازمند صبر است.

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ.

به جستجوی آنان برخیز و وابسته و همراه ایشان شو،و از عقبه ها و موانع بگذر،و به خاطر وابسته شدن به آنان فداکاری کن،و در آن هنگام به جستجوی فواید و مصالح مپردازد،بلکه نفس خود را بر بخشندگی راضی ساز، /۶ و وابستگی خوب آن نیست که افراد گروه تحمل رنج فراهم آوردن وسایل زندگی تو را کنند، بلکه آن است که تو همراه آنان سختیهای آنان را تحمل کنی،و به همین سبب است که قرآن در این جا از صبر و بردباری سخن گفته است.

وَ لاٰ تَعْدُ عَیْنٰاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا

-دو چشم خودت را، به خاطر خواستن زینت زندگی دنیا،از ایشان دور مکن.» گاه انسان در نگریستن به دیگران و به تجمعی که باید به آن متعلق باشد و

با آن همکاری کنـد،اهتزاز و تکان و جا به جا شـدنی را احساس می کند،و این اهتزاز نتیجه ای از فشارهای زینت زندگی دنیا است.گاه انسان مؤمن کور و پیری را مشاهـده می کنـد که در راه خود بر اثر برخورد با مانع کوچکی فرومی افتـد و از دنیا می رود،و در کنار او کافر قهرمانی صاحب مال و خاندان سرشناسی را مشاهده می کند و این یک را بهتر از آن یک می پندارد،و وضع او همچون وضع مرد مسلمانی از اصحاب رسول خـدا(ص)بـا ابن(ام کلثوم)می شود که از آن مرد،بـا وجود ایمـانش،به سبب کور و نـادار بودن اعراض و دوری جست و به کسـانی روی آورد که از زینت زنـدگی خـدا برخوردار بودنـد و به زینت دلها یعنی تقوا نیازمند.و آیاتی از سورهٔ عبس در شأن او نازل شد که او را وعید و بیم می داد.

نظر خود را به آن گونه مؤمنـان متوجه سـاز و به اهتمام دربارهٔ آنان بپرداز،و اجازهٔ آن مـده که دو گونگی در دوست شـدن به نفس تو راه یابـد،و چنـان بخواهی که وابسـتهٔ به جمعیتی مکتبی باشـی،و در عین حال به اصـحاب زنـدگی و ثروت نیز وابسـته باشـی،تـا اگر اینـان به منافعی دست یافتنـد با ایشان باشـی،و اگر آنان چیزهایی به دست آوردنـد خود را متمایل به ایشان نشان دهی؛باید دوستی خالص داشته باشی و خواستار فرصت بودن را ترک کنی!!

از صفات پیشوا

وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنٰا

-و به فرمانبرداری از کسی که قلب او را از یاد خودمان غافل ساخته ایم،گردن منه.» این اجتماع نیازمند پیشوایی است،پس چه کس بایـد پیشوا شود؟و صـفات او چیست؟ قرآن می گوید:مهمترین صـفت پیشوا و قائد برخورداری از روح ایمانی پیوسـتهٔ به ذکر خـدا است، /۶ پس از آن قائـد کـه پیروی راه و برنامـهٔ خـدا نمی کنـد،و دل او خـالی از تقـوا است،علی رغم آن که گـاه ممکن است در راه تقوا باشد،همچون این که نماز بخواند و روزه بدارد یا مسجدی بسازد و نظایر اینها،اطاعت و

فرمانبرداری مکن.چه هر کس بنا بر نیت خود عمل می کند،و نیت انسان است که به زندگی او رنگ خاص می بخشد،و هدف شخص آن چیز است که راه او را مشخص می سازد،و بسیار کسانند که مسجد و مدرسه می سازند و به کارهای خیر می پردازند و...ولی چون بر مسند حکم و فرمانروایی قرار می گیرند،مال خدا را وسیلهٔ بخشیدن بی دلیل به این و آن و بندگان او را بردگان خود تصور می کنند.

آیا روا است که از امثال این اشخاص پیروی کنیم؟ قرآن می گوید:هرگز...و مقیاسی به ما عطا می کند که با آن کسانی را که شایسته پیروی هستند تشخیص دهیم،و این وسیلهٔ اندازه گیری و مقیاس قلب است،پس اگر قلب انسانی را به ذکر خدا روشن و درخشان دیدی از او پیروی کن، و اگر جز این باشد نباید ظاهر او تو را بفریبد.

وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ وَ کٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً

-و از تمایلات خود پیروی می کند و در کارهایش افراط می ورزد.» اگر بخواهی بدانی که این انسان از هوای نفس خود پیروی می کند،یا پیرو رسالت است،به آنچه می کند نظر کن،پس آن کس که از رسالت پیروی می کند، رفتار و کردارش ثابت و مستقیم است،و از برنامه های قویم و استوار خدا الهام می گیرد.اما رفتار و کردار کسی که پیرو تمایلات و هواهای خویش است،بنا بر همین تمایلات تغییر می پذیرد و کار او فرط یعنی غیر منظم است.و این باروی دوم و خط دوم برای دفاع علیه شهوتها است.

اما با روی سوم آن است که:

[۲۹]

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شٰاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْیَکْفُرْ -و بگو که:حق از پروردگار شما است،پس هر که آن را خواهان است،ایمان آورد، و هر که خواهد کافر شود.» هنگامی که قرآن می خوانی و از آن الهام می گیری،و به گروهی مکتبی می پیوندی،در آن هنگام به چالش مستکبران بپردازد و رودررو با آنان مبارزه کن، ولی آیا چگونه می توان این آیه را /۶ در دنیایی که آکنده از نیروهای جاهلیت است به

کار انداخت؟ خدا می گوید:

إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِینَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها

-ما برای آنان آتشی آماده کرده ایم که سرا پرده های آن ایشان را احاطه کرده است.» سرا پرده های آتش در جهنم شبیه است به زندانهایی که باروهای متعدد آنها را در میان گرفته است،به صورتی که گذشتن از آنها برای گریختن از زندان ناممکن است،و درکات جهنم نیز محیط بر ساکنان آن است،پس به کجا می توانند بگریزند؟؟ وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ -و اگر طلب یاری کنند،با آبی همچون فلز گداخته به یاری ایشان می آیند که چهرهٔ ایشان را بریان می کند.» مهمترین چیزی که انسان در آتش قرار گرفته به آن نیازمند است،آب است،ولی پس از خواستار آب شدن سرب گداخته برایش می آورند که صورتش را کباب می کند.

آن گاه که شخص چیز داغی را می آشامد دهان و درون تنش می سوزد،ولی فلز گداخته بسبب شدت حرارت آن صورت او را پیش از آغاز کردن به آشامیدن آن می سوزاند،پس در نظر بیاورید که پس از آشامیدن آن چه حالی در هنگام استقرار یافتن مادهٔ گداخته در معده و روده هایش پیش خواهد آمد؟ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً -چه بد آشامیدنی است و چه بد آرامگاهی(جهنم).» این مهمانی که خدا بندگان ستمکار خود را به آن فرامی خواند،در آتش دوزخ صورت می گیرد که بد جایگاهی است،ولی خدا این را به یاد ایشان آورده و رسولانی مژده دهنده و بیم دهنده برای آگاهی آنان روانه ساخته و قرآن را فروفرستاده است،ولی به این همه ایمان نیاوردند و به حق تسلیم نشدند و این سرنوشت سیاه را برای خود برگزیدند! [۳۰]

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ

ص:۴۰۵

عَمَلاً

-کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح و خوب و شایسته انجام داده اند، (بدانند)که ما پاداش کسانی را که نیکوکار بوده اند ضایع نخواهیم کرد(و به ایشان خواهیم داد).» /۶ توجه داشته باشید که تعبیر قرآنی به صورت إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً آمده و نه به صورت انا لا نضیع اجرهم پاداش آنان را ضایع نخواهیم کرد)،و شاید مقصود آن بوده است که دادن پاداش هیچ وقت و به هیچ کس فراموش نمی شود،پس اگر عمل صالح از تو که مؤمنی باشد،خدا آن را ضایع و فراموش نمی کند،خواه آن را در دنیا دهد و خواه در آخرت،و به همین است که پاداش عمل شایستۀ کافر،که یا پاداش را در دنیا به او عنایت می کند یا همسنگ آن در آخرت از عذاب او می کاهد.

پیش از این گفتیم که:بر عمل صالح باید نیت پیشی گرفته باشد،چه نیت صالح است که به عمل رنگ شایستگی می دهد،و بدون آن این شایستگی و صالح بودن،هر اندازه هم که ظاهر عمل سالم و شایسته بوده باشد،از عمل حذف می شود.

[۳۱]

أُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ -این گونه کسان به باغهای بهشت می رسند.» یعنی باغهای ماندگار و با دوام،بر عکس باغهای فناپذیر دنیا.

تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهٰارُ

-که در زیر درختان آنها نهرها روان است.» بر خلاف آن آشامیدنی جهنم که روده های دوزخیان را کباب می کرد.

یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ

-که در آنها با دستبندهای زرین آراسته می شوند.» کاملا بر عکس مهمانی بد دوزخی.

وَ یَلْبَسُونَ ثِیٰاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ

-و جامه های سبز رنگی به نامهای سندس و استبرق بر تن می کنند.» سندس و استبرق دو گونه از پارچه های ابریشمی حریری گرانبها است.

مُتَّکِئِینَ فِیهٰا عَلَی الْأَرٰائِکِ

-و در بهشت بر تختها می نشینند و تکیه می دهند.» /۶ یعنی در راحتی و آرامش زندگی می کنند،و تعب و رنجی که آدمی آن را در این دنیا تحمل می کند،در آن جا به ایشان نخواهد رسید و از غم پیدا کردن دست یافتن به روزی آسوده اند.

نِعْمَ الثَّوٰابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً

-پاداشی بسیار خوب است،و جایگاه پسندیده ای برای آسودگی.» در حدیثی از امام علی(ع)که در آن سخن از پایه ها و ارکان ایمان به میان می آید،چنین می خوانیم:«هر کس که به یاد بهشت بیفتد،شهوتها را فراموش می کند».پس اگر بر کاخ ستمگری گذشتی و آن را دیدی که با ویران کردن خانه های دیگران بنا شده است،به شیطان اجازه مده که تو را به آن برانگیزد که همچون صاحب آن کاخ ستم کنی و چنان بنایی برای خود بسازی،بلکه چنین بگو:اگر خدا بخواهد کاخی بهتر از این را در بهشت نصیب من خواهد کرد.

چون چنان پیش آید که نفس فرماندهنده تو را به تنبلی و کسلی برانگیزد،و به راحت طلبی و دست کشیدن از کارهای خواسته شدهٔ از تو بپردازی،به توبیخ و سرزنش نفس خویش بپرداز و بگو:ان شاء اللّه مطابق پیشنهاد و نظر تو در بهشت به آرامش و استراحت خواهم پرداخت.

اگر در خویشتن این رغبت و تمایل را احساس کنی که خواستار همنشین شدن با اصحاب جاه و مال شوی،زمین را در خاطر خود از جای خود پیشتر آر و چنان بیندیش که در بهشت در همسایگی پیامبران و پیشوایان و مؤمنان صالح نشسته ای،یعنی کسانی که امیران و پادشاهان و جاهمندان آن سرایند،و میان آدمی و بهشت یک گام بیشتر نیست و آن مرگ است،و در ظرف مدت یک چشم به هم زدن خویشتن را می بینی که از دنیا به آخرت انتقال یافته ای.و چنین است که انسان باید به حیات دیگری که در پیش دارد بیندیشد،و از شهوتها خود را دور کند،و به مجرد آن که انسان در اندیشهٔ مرگ و گور و حساب بیفتد،نفس او

خود به خود از شـهوتها چشم می پوشد.و رسول اللّه(ص)گفت:«به یاد از بین برندۀ لذتها بیفتید»یعنی مرگ،پس چه نیکو است که ما از آن کسان باشیم که به یاد این گونه چیزها می افتند و خود را از جهنم به بهشت انتقال می دهند،ان شاء اللّه.

۶/

[سوره الكهف (١٨): آيات ٣٢ تا ۴۴]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً (٣٢) كِلْتَا اَلْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً (٣٣) وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (٣۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً (٣۵) وَ ما أَظُنُّ اَلسّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً (٣۶) قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً (٣٧) لٰكِنَّا هُوَ اَللّٰهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً (٣٨) وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اَللّٰهُ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّٰهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً (٣٩) فَعَسىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ اَلسَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً (۴٠) أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً (۴١) وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً (۴٢) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً (۴٣) هُنالِكَ اَلْوَلايَةُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً (۴۴)

۶/

معنای واژه ها

۴۰[حسبانا]

:عذابی همچون صاعقه ها و آفات.

[زلقا]

:زمین صاف و هموار که گیاهی در آن وجود ندارد.

۴۱[غورا]

:غائر یعنی فرورونده به باطن و درون زمین.

۶/

انسان در میان ماده پرستی و پرستش خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیش از این دربارهٔ چارچوب و زمینه کلّی سورهٔ کهف سخن گفتیم، که برای ما این مطلب را بیان می کند که دو گونه علاقه و ارتباط میان انسان و طبیعت وجود دارد:اول:علاقهٔ استیلا یافتن بر طبیعت و در اختیار گرفتن آن.

دوم:علاقهٔ فریفته شدن به آنچه زینت که در آن است.

در این مجموعه از آیات خداوند متعال برای ما مثلی از علاقه ای که کافران را به دنیا مربوط می سازد آورده است،که بر آن اعتماد می کنند و چنان می پندارند که آن برای ایشان پدیدارندهٔ جاودانگی است،ولی این علاقه هر چه زودتر پایان می پذیرد،و آن گاه درمی یابند که پیوند و رابطهٔ صحیح می بایستی میان آنان و

پروردگارشان پدید آمده باشد،و این که ولایت حق مخصوص خدا است و نه مال و ثروت،یا جاه و سلطه.

۶/

شرح آیات:

اشاره

میان شکر و کفر

[۳۲]

به مردی خدا دو باغ بخشید،و همهٔ اسباب زینت را در اختیار او گذاشت،پس در حق آن چنان که شایسته است عمل نکرد،و به جای آن که از پروردگار خود برای ثروت و نعمتی که به او عنایت کرده است سپاسگزاری کند،و در عوض آن که به کسی که آن را به او بخشیده است بر خود ببالد،به عزت بالیدن و نازیدن پرداخت،در صورتی که بخشندهٔ نعمت جاودانی و ابدی است و نعمت پایان پذیر و زایل شونده،و سپاس و پرستش و افتخار کردن به او شایستهٔ وی.

چون دوستش با وی در این باره به جدال نیکو پرداخت،و می خواست او را از عاقبت ناسپاسی و غرور وی بیم دهد و از آتش بر حذر دارد،بالیدن به گناه گریبانگیر وی شد،و سرنوشتش به آنجا انجامید که دو باغش را از کف داد که به صورت زمینی هموار و بی درخت و خشک درآمد،که آبش فرورفته بود و زمینش بی حاصل.

بدین گونه آن مرد را اندوهی سخت فراگرفت که قلب او را شکافت،و سخت بر فریفته شدن خویش به نعمت پشیمان شد،و همچنین بر بالیدن به فرزند و عشیره که در محنت و رنج وی هیچ سود و فایده ای از آنان برای او حاصل نیامد.

اما مرد فقیر از لحاظ مال و عشیره،و ثروتمند از لحاظ ایمانش به پروردگار خویش و توکل کردنش بر او به آنجا آمد و شد می کرد:جایی که ولایت حق بر آن فرمان می راند.

قرآن در ضمن حکایت کردن از دو باغ و علاقهٔ آن مشرک به آنها،برای ما از انواع نعمتها و عوامل ثروتمند شدن که آن مرد برای خود فراهم کرده بود ولی به هیچ وجه او را از خدا بی نیاز نمی ساخت با ما سخن می گوید و بیان می کند که

چگونه از دست او خارج شد و جز حسرت و ندامت چیزی برای او بر جای نماند.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ

-و مثلی برای آنـان بزن از آن دو مرد که به یکی از آنـان دو باغ بخشـیده بودیم.» اول:یکی از آن دو مرد ایمانی را مجسم می سـازد که برتر و بالاتر از زینت و آرایش زنـدگی دنیا است،در صورتی ۶/ بر آن دیگری دوستی دنیا سـخت مسلط شده بود و متاع نابود شوندهٔ آن پیوسته او را به خود مشغول می داشت.

دوم:مالک شـدن آن مرد بر بیش از یک باغ،اشاره به بعضـی از اوضاع و احوال اقتصادی دارد که سـرمایه داران به آن پناه می برند تا جوشـیدن سودها و منافع را برای ایشان تضمین کند،پس اگر باغی که در این جا است مایهٔ زیان شود،سود باغ دیگر که در جای دیگر است تلافی زیان را خواهد کرد و سود و زیان یکدیگر را جبران خواهند کرد.

مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً

-از درختـان انگور،و آن دو بـاغ را در پیرامون درختـان مو بـا درختـان خرما سـیر کرده بودیم و در وسط آنها بر زمینهای باقی مانده زراعت می کرد.» و سبزیجات مختلف را در آن می کاشت.

[۳۳]

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها -و هر دو بـاغ ثمر و محصـول خـود را فراهم می آوردنـد.» خـدا چنـان خـواست که به آن مرد مهلت دهـد،پس خیر فراوان نصیب او ساخت،و به دو باغ اجازه آن داد که محصول فراوان برای صاحب آن بیاورند،و بدین گونه در آن هنگام که خدا ارادهٔ آن کند که به سبب نیّت بد بنده ای بدی نصیب او کند،در پاره ای از موارد نعمتها را برای او افزایش می دهـد تـا او را رفتـه رفتـه و به تدریـج مبتلای به آنچه از بـدی و تبـاهی که در درون جـان او است مبتلاـ کنـد و در معرض آزمایش قرار دهد.

وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً

-و ستمی بر او نرفت،و در میان درختان دو باغ نهری روان ساختیم.»

ص :۴۱۱

خدا به آن انسان این باغها را عطا کرد،و باغها به او هر چه را که از میوه های پاکیزه آرزو می کرد بخشید و بر او ستم نرفت،ولی او بر خود ستم کرد،و در برابر احسان آفریدگار به او به بد کردن به شخص خودش پرداخت،از آن جهت که به غرور و استکبار پرداخت و از سپاسگزاری پروردگار بخشندهٔ نعمت خود اعراض و دوری جست.

درجات پایین رونده یا درکات نزول و فروافتادن

[۳۴]

وَ کٰانَ لَهُ ثَمَرٌ -و میوه و محصول خوبی نصیب او شد.» زمین داران و کشاورزان و کسانی که با زمین و زراعت سر و کار دارند،از این مطلب آگاهند که لحظه حصاد و درو و برداشتن محصول /۶ لحظه ای خوش و سعادتمند در زندگی ایشان است،که در آنان غرور را برمی انگیزد،بدان جهت که پس از صبر و انتظاری دراز میوه ها و محصول فراوان را مشاهده می کنند،پس گرفتار نخوت و غرور می شوند و تو گویی که آن ثمره و حاصل تلاش ایشان است،و این را از یاد می برند که خدا است که آن را کشت کرده و در این لحظه به حاصل رسانیده است.

فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً

-به هم صحبت و دوست خود که با او گفتگو می کرد گفت که:مال من از تو بیشتر و شمارهٔ افراد خاندانم از تو افزونتر است.» به آن پرداخت که به خود بزرگبینی بپردازد،از آن روی که تکیه و اعتماد به چیزهای موقتی و نابود شونده داشت،و در آیات دلالتی بر آن وجود ندارد که این مرد را یاران و انصاری بوده است،و شاید غرور وی او را به این گونه سخن گفتن برانگیخت و چنان معتقد شد که تا زمانی که مالك چیزی از مال است تو گویی همهٔ مردمان را نیز در ملکیت خود دارد،و لذا گفت:« وَ أَعَزُّ نَفَراً ».

[۳۵]

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ -و در حالی به درون باغ خود درآمد که بر خود ستم روا می داشت.»

ستم کردن بر خودش همان مغرور بودن به زینت دنیا بود که او را به برتری جویی بر دیگران کشانید،و چنان اعتقاد پیدا کرد که تا آن زمان که مالک مال است مالک مردمان و رجال نیز خواهد ماند.

قٰالَ مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ أَبَداً

-گفت که:گمان ندارم که این باغ هرگز از دست برود.» این علاقه و ارتباط نادرستی است که میان انسان و طبیعت وجود دارد، یعنی علاقهٔ اعتماد کردن بر آن و متمایل شدن به آن،و آن را جاودانه به سود خود تصور کردن.

[۳۶]

وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً -و گمان ندارم که ساعت(قیامت)هرگز برپا شود.» در آغاز مغرور به خود شد و گفت:من از تو از لحاظ مال و کسان پیشترم، سپس به ستم کردن بر خود پرداخت و گفت که باغ او جاودانی از آن وی است،و آن گاه منکر معاد شد،و به پایان درکات تنزل در آن هنگام رسید که معتقد به آن شد که خدا و دین و رسالت و همهٔ ارزشها در جیب او است! آدمی تا آن زمان صالح و شایسته باقی می ماند که در جان او اندکی از ایمان وجود دارد،و معتقد به آن است که امکان دارد عملی که انجام داده است نادرست باشد و خدا آن را نپسندد،اما در آن هنگام که معتقد به آن شد که خدا و دین دو پیرو اویند، /۶ و به آن آغاز کرد که اعمال بد خویش را با اندیشه های غلط و خطا خوب و پسندیده جلوه دهد،دیگر امیدی به راه یافتن و هدایت او نمی رود،و از انسانیت به پایین ترین درجهٔ جانور بودن نزول پیدا می کند،و این در آن هنگام است که می گوید:

وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً

-و اگر به پروردگار خویش بازگردم باغی نیکوتر از آن بهرهٔ من خواهد بود.» صاحب دو باغ چنان معتقد بود که چون خدا در دنیا دو باغ به او بخشیده که در آنها درختان خرما و انگور و زمین زراعتی وجود دارد،و در دنیا خیر و نیکی بهرهٔ

او ساخته است،پس در آخرت افزونتر از این به او خواهد بخشید،و این نتیجه گیری او برخاستهٔ از معادله ای نادرست بود به این قرار:بخشش خدا در دنیا دلیل بر رشاد و هدایت است و به راستی که هلاك انسان و زیان دیدن شدید او از همین محاسبهٔ غلط برمی خیزد،چه اگر خدا به رزق او گسترش داده،این برای آزمایش او بوده است و نه برای بزرگداشت یا خوار شمردن وی.

چگونه سستی و ضعف ذات را جبران کنیم؟

[۳۷]

قٰالَ لَهُ صٰاحِبُهُ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوّٰاکَ رَجُلاً -دوستش که با او گفتگو می کرد،به او گفت:آیا به آن کس کافر شده ای که تو را از خاك و پس از آن از نطفه آفرید و سپس به صورت یک مرد کامل درآورد؟» آیا کارت به آن جا کشیده است که به خدا کافر شوی؟و تو علم یقینی داری که او چگونه تو را آفرید و از حالی به حال دیگرت درآورد،و تو که نمی توانی به نفس خود و قدرتهایت اعتماد کنی،چگونه بر باغ بیرون از خودت اعتماد و تکیه می کنی که نتیجهٔ تواناییها و حاصل کارمایه های تو است؟ تو خاك بودی،و سپس به صورت نطفه درآمدی،و آن گاه مردی تمام عیار شدی،یعنی تو موجودی هستی که در معرض تغییرات پیاپی قرار گرفته ای و بر حالی ثابت قرار نداری،و در معرض همهٔ احتمالات و خطرها هستی،پس کسی چون تو باید بر رکنی سخت و ثابت اعتماد کند که در معرض تغییر قرار نگیرد،و دربارهٔ وی احتمالات جریان نداشته باشد،و او خدا است،نه این که بر چیزهای پذیرندهٔ تحول و تغییر همچون خودت اعتماد کنی که اگر مصیبتهای زمان بر تو هجوم آورد هیچ کاری از دست آنها برای تو برنمی آید.

قرآن طبیعت انسان را به صورتی ژرف در معرض بحث و تحقیق قرار می دهد،برای آن که فروفرستندهٔ قرآن خدایی است که این انسان را آفریده، ۶/ و همچنین ترس فرورفتهٔ در ژرفنای وجود او را که هر چیز را در جهان و زندگی

می بینـد،حتی ذات خودش را که در تغییری دایمی و حرکتی پیوسـته است،و بر یک حال ثابت نمی ماند،پس از این پریشان و مضـطرب است که در آینـده چه بر سـر او خواهـد آمد،و به همین سـبب تلاش می کند تا به چیزی تکیه کند که به آن اعتماد دارد،ولی به جـای آن که این ترس او را بر آن دارد که به خـدا اعتمـاد و بر او توکـل کنـد،و بیش از پیش پیرو برنـامه هـای او باشـد،بیشتر به تکیه کردن بر متاع دنیای زایل شونـده می پردازد،و به افزایش مال و ثروت خویش،و لـذا قرآن به آدمی هشدار می دهد که اگر در هنگام تغییرات زندگی و تحولات زمان ترس بر او عارض می شود، این احساس و شعوری سالم است،ولی بر او لازم است که این شعور را متوجه مال نسازد که از بین می رود،بلکه این شعور باید متوجه چیزی شود که باقی می ماند.

[۳۸]

لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّی -ولی او پروردگار من است.» یعنی که من هنوز بر دین خود باقی و برقرارم.

بیشتر فقیران و ناکامان،در آن هنگام که در برابر خود ثروتمنـدان را می یابنـد،به آنان تعظیم می کنند،و در مقابل سـلطهٔ ایشان خضوع و خشوع نشـان می دهنـد،و بـدین گونه آتش بهره کشـی و خودبزرگبینی آنان را تیزتر می کننـد،و قرآن این شـکل از رفتار را در ضـمن این داسـتان طرد می کند،و چنان است که گویی می خواهد بگوید که:ای فقیران!به شـما واجب است که به ایمان آوردن خودتان به خدا بر خود ببالید،زیرا که او بر آن توانایی دارد که شـما را غنی و بی نیاز کند به همان گونه که آنان را بی نیاز کرده است.

وَ لاٰ أُشْرِكُ بِرَبِّی أَحَداً

-و هیچ کس را شـریک پروردگار خویش قرار نمی دهم،» و چنان می نماید که سـیاق در این جا خضوع به شخص ثروتمند و بی نیاز را شرک و اختیار کردن معبودی جز خدا دانسته است.

[۳۹]

وَ لَوْ لاٰ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ -و چـه می شــد اگر در هنگـام داخـل شــدن بـه بـاغت می گفـتی:هر چـه خـدا بخواهد(درست است).» در آغاز شخص فقیر ایستاری دفاعی برای خود اختیار کرد و خود را از نشان

خضوع نسبت به شخص ثروتمند محفوظ داشت،ولی اکنون به قصد اصلاح کردن غنی زمام سخن گفتن را به دست خود گرفته،و این همان نقشی است که از فقیران مطلوب است،پس به او گفت:ناگزیر باید فهمیده باشی که آنچه پیش آمده همه به خواست خدا و اذن و فرمان او است،و بر حسب قضا /۶ و قدر وی،و نه بر حسب اراده و علم تو،و گر نه چرا نمی گویی؟:

لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ

-هیچ نیرویی جز به وسیلۀ خدا برای شخص فراهم نمی آید.» سپس تو هم اکنون از این میوه ها جز به یاری خدا نمی توانی بهره مند شوی،و به همین گونه هر خیری که پیش از این به تو رسیده،و آن خیری که امید داری در آینده به تو برسد،آن نیز از خدا است،و این چارچوبی است که باید در آن به همکاری با طبیعت و ثروت و بی نیازی بپردازیم.

إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مٰالاً وَ وَلَداً

-اگر مرا از حیث مال و فرزند از خود کمتر می بینی.» غرور و برتری طلبی تو سبب رسیدن زیان کلی به تو خواهد شد،و در آن هنگام من کسی خواهم بود که با حقیر دانستنم مرا نکو حالتر از خود می یابی،زیرا که قناعت گنجی است که تمام نمی شود.

سپس من امید آن دارم که با سپاسگزاری خود به فضل خدا دسترس پیدا کنم،در صورتی که تو با کفر خویش خشم و غضب خدا را بر ضد خود برانگیخته ای.

[۴۰]

فَعَسیٰ رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْهٰا حُسْبٰاناً مِنَ السَّمٰاءِ فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً -پس امکان آن هست که پروردگارم به من باغی نیکوتر از باغ تو بدهد،و بر باغ تو آفتی از آسمان فروفرستد که آن را به صورت زمین هموار بی حاصلی درآورد.» فرق در آن است که،فقیر به امید و آرزو چنگ می زند و امیدوار به رحمت خدا می شود،در صورتی که غنی به غرور خود را عزیز می شمارد،و این،ای انسان،

برای تـو عـبرتی بزرگ است:پس در هر لحظه از لحظـات زنـدگیت،خـواه غنی باشـی یـا فقیر،چـون خـوب نظر کنی و دوربین باشـی،خواهی دیـد که بی نیـازی به نیازمنـدی تغییر پیـدا می کنـد،و به همین گونه فقر عنوان راهی برای رسـیدن به ثروت می شود، بنا بر این نومید مباش،و این است آموزشها و تعلیمات رسالت.

عقاب و کیفر الهی

مفسـران گفته اند که:کلمهٔ حسـبان دلیل بر تیراندازی حساب شده است که تیراندازان در یک زمان به آن برمی خیزند،و کلمه مأخوذ از لفظ حساب است،و در این با یکـدیگر اختلاف پیـدا کرده انـد که:آیا حسـبان عـذابی آسـمانی است یا سـیلی که در زمین به وجود می آید،یا زمین لرزه ای،یا چیزی دیگر.

/۶ گمـان من آن است که حسـبان عـذابی حسـاب شـده است که بنا بر نقشه ای صورت می گیرد،و در این حالت خاص حتما همان سیل خواهد بود،و گاه معنی آن می شود که سیلی از آسمان فروریزد و دو باغ را فراگیرد.

صعیدا زلقا:یعنی زمین بایر غیر قابل آن که بار دیگر از آن استفادهٔ کشاورزی به عمل آید.

[۴۱]

أَوْ يُصْبِحَ مٰاؤُهٰا غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً -یا این که آب آن فرونشیند و دیگر نتوانی از آن بهره برداری کنی.» یعنی آبی که به مصرف آبیاری باغ و سبزیهای کاشته شدهٔ در آن می رسید چنان شود که دیگر نتواند به مصرف رسد.

از تفصـیل آنچه پس از این اتفـاق افتـاد آگـاهی نـداریم،و آنچه می دانیم آن است که مرد صـاحب باغ به در باغ خود آمـد،و ناگهان دید که منبع میوه هایی که به آنها می نازید و محصول کوششهای فراوان در سالهای دراز بود از دست رفته است.

[۴۲]

وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ -و میوه های آن نابود شـده است.» یعنی آفت و عـذابی رسـیده و میوه ها را از میان برده و سـپس همهٔ درختان و گیاهان موجود را هلاک کرده است.

فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ مٰا أَنْفَقَ فِيهٰا

-و به آن پرداخت كه كف دستهاى خود را بر گرد هم مى چرخاند.» از عمر و مال و...مصرف شده! وَ هِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا -و داربستها شكسته و با درختان فروريخته.» وَ يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً -و گفت:كاش هيچ كس را با پروردگارم شريك قرار نمى دادم.» ۶/ تا به مال و ثروت ببالم،و چنان معتقد شوم كه مال ضامن باقى ماندن و جاودانگى است،و قرآن كه مى گويد:«أحدا»و نمى گويد«شيئا»،شايد براى اشاره كردن به اين امر باشد كه انسانى كه امروز ثروت را مى پرستد،روزى خواهد رسيد كه پرستش كنندۀ كسى شود كه مالك آن ثروت شده است،و در نتيجه او هم در خط شرك قرار خواهد گرفت.

[۴۳]

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -و گروهى را در اختيار نداشت كه در معارضۀ وى با خدا به ياريش برخيزند.» شايد آن مرد گروهى را در اختيار داشته و چنان تصور مى كرده است كه آنان مى توانند عذاب خدا را از او دفع كنند،پس تنها نبود و در ضمن مجموعه اى از ثروتمندان جاى داشته است كه ما امروز آنان را به نام سرمايه داران و مستكبران مى خوانيم،و پرستش او تنها به خاطر مال نبود بلكه به خاطر اين طبقه نيز بوده است.

ولى ديديم كه اين طبقه،در آن هنگام كه عذاب خدا رسيد،او را تنها گذاشتند،بدان سبب كه هر شخص را تا زمانى كه مثل خود ايشان ثروتمند باشد دوست مى دارند،ولى چون گرفتار يك نكبت و بدبختى شد و جزو طبقۀ فقرا درآمد، ديگر كارى به كار او ندارند.

وَ مٰا كٰانَ مُنْتَصِراً

-و ديگر يار و ياورى نخواهد داشت.» حتى اگر هم بخواهند كه به يارى او برخيزند،هرگز توانايى اين كار را پيدا نخواهند كرد.

هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ -در آنجا ولايت و سرورى مخصوص خداى بر حق و حقيقى است.» پس اگر خواستار آنى كه كسى را بپرستى،يا به تكيه گاهى اعتماد كنى، بدان كه خداى يگانه ولى و پيشوا و معبود تو است و بنا بر اين او را بپرست و به او اعتماد داشته باش.

هُوَ خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً

-آن ثواب و عاقبتى بهتر دارد.» او همان است كه امروز ثواب مى دهد و اميد آن را در آينده به تو مى دهد.

۶/

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ اَلسَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ اَلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ اَلرِّياحُ وَ كانَ اَللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً (۴۵) اَلْمالُ وَ اَلْبَنُونَ زِينَةُ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ اَلْباقِياتُ اَلصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً (۴۶) وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ اَلْجِبالَ وَ تَرَى اَلْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً (۴۷) وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً (۴۸) وَ وُضِعَ اَلْكِتابُ فَتَرَى اَلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا اَلْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (۴۹)

ص: ۴۱۹

معنای واژه ها

۴۵[هشیما]

:علف خشکیده و خرد و پراکنده شده.

۴۹[مشفقین]

:ترسندگان از وقوع حادثه ای بد و خوفناک.

۶/

آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سورهٔ کهف علاقه و ارتباط میان انسان و دنیا و زینت آن را آشکار کرد.

در آیات پیشین برای ما مثل از داستان دو مرد زد که یکی از آنان دو باغ از درختان خرما و انگور و کشتزارهایی در آن داشت،پس به آنها فریفته و مغرور شد و بر آنها اعتماد کرد،و پایان کار او زیان کردن و خسران دنیا و آخرتش بود.

قرآن در این آیات عبرتی را که از این داستان گرفته می شود خلاصه می کند، و برای ما توضیح می دهد که مثل زندگی دنیا و زینتی که در آن است،همچون مثل بهاری است که پس از درنگی کوتاه به پایان می رسد،در صورتی که کارهای خیر و شایسته ای که آدمی انجام می دهد از بین نمی رود و باقی می ماند.

قرآن منظره ای را از مناظر روز قیامت برای ما مجسم می سازد که انسان نمی تواند چیزی را به دست خود بگیرد مگر آن که عملی باشد که از پیش انجام داده است،پس اگر آن عمل صالح باشد پاداشی خوب و مایهٔ امیدواری است، ۶/ و گر نه پاداش او جهنم است و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی کند.و بدین گونه نظر مسئول بودن در برابر زینت دنیا را برای ما تعریف می کند،و مقصود از تطورهای آزمودن بشر است تا آن که اندازهٔ مسئولیت او شناخته شود.

مثلی که قرآن از زندگی دنیا و زینت آن می زند،الهام گرفتهٔ از فصل بهار است،که آب از آسمان فروریخته می شود،و گیاهان گوناگون سر از خاک بیرون می آورند،و آدمی چنان خیال می کند که آنها به صورت دایمی باقی خواهند ماند،و ناگهان دوران بهار پایان می پذیر،و تابستان فرامی رسد،و خورشید فروزان همهٔ آن گیاهان را می سوزاند،و به صورت علفهای خشکی درمی آورد که وزش باد آنها را پراکنده می سازد.

پس چه چیز بعد از دورهٔ بهار بر جای می ماند؟ تنها چیزی که باقی می ماند قدرت خداوند متعال است که تغییر می دهد و تغییر نمی پذیرد،همان که پیوسته بود و پس از این نیز خواهد بود و هرگز زوال نمی پذیرد و همچون طبیعت نیست که به تقدیر پروردگار حکیم تغییر می پذیرد.پس سراسر دنیا در دست قدرت الهی انقلاب پیدا می کند،و به همان گونه که آغاز شده بازمی گردد،و ساعت برپا می شود،و خداوند عزیز و حکیم کوه ها را با عظمتی که دارند به راه می اندازد،و زمین خالی از زینت می شود و برجستگیهای آن از میان می رود.و خدا همهٔ مردمان را،بدون استثنا،در محشر حاضر می کند،و در برابر پروردگار عزت صف می بندند،و ندای الهی واقعیت ضعیف آنان را آشکار می سازد که آنان بازگشتند به همان گونه که خدا آنان را آفرید و هیچ چیزی را مالک نیستند.و این همان ساعتی است که به آن کفر می ورزیدند.و ناگهان کتاب و نامهٔ اعمال خویش را قرار گرفتهٔ در برابر خودشان مشاهده می کنند که مجرمان از آن در هراس می افتند و ویل و بدبختی را برای جانهای خود حدس می زنند،چه هیچ فعلی از کوچک و بزرگ افعال آنان نیست که در این کتاب ثبت نشده باشد.

مسئولیت بشر بدین گونه آشکار می شود،و همین هدف از زینت زندگانی در دنیا بوده است.

ص:۴۲۱

شرح آیات:

اشاره

مثل دنیا

[۴۵]

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ زندگی دنیا را همچون آبی برای آنان مثل بزن که از آسمان فروریختیم.» ۶/ خدا آب را از آسمان فرو فرستاد،پس به جای آن که،همچون فرعونهای مصری بر آب اعتماد کنیم،و تمدن و ارزشهای فکری خودمان را بر روی آن بها نهیم،شایسته چنان است که بر پروردگار آب اعتماد کنیم که مسلط و مستولی بر آن و بر همه چیز است،و بدین گونه تمدنی الهی و بلند مرتبه بنا کنیم.

فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ

-پس گیاهان زمین به آن مخلوط شد.» یعنی به وسیلهٔ آب بعضی از نباتات با بعضی دیگر مخلوط شدند،و آب عاملی است که سبب شد تا تخم گیاهان که در زیر خاک قرار داشت،به قدرت خدا رشد کند و درهم آمیزد،و آدمی چنان می بیند که گویا گیاهان قائم به ذاتند،و این را نمی داند که بخش بزرگی از آنها را آبی تشکیل می دهد که از آسمان نازل شده است،و به زودی یا در زمین فرومی رود و یا از راه بخار شدن به آسمان بازمی گردد.و در این جا رنگ دیگری از رنگهای غرور وجود دارد و آن:اعتقاد داشتن انسان است به این که علفها گیاهان اند،در صورتی که در واقع آبهایی هستند که بدین صورت درآمده اند،و چون این آبها از میان برود،علفها و نباتات به صورت چیزهای خشکی درمی آیند که باد آنها را پراکنده می سازد،نه بر ساقهٔ خود باقی می مانند و نه در جای خود برقرار.

فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ

-پس به صورت علف خشکیده ای درآمدند که بادها آنها را پراکنده سازند.» پس از آن که گیاهانی ثابت و در جای خود قرار گرفته بودند که بعضی از آنها وسیلهٔ بر جای ماندن بعضی دیگر بود،به صورت گیاهان خشکی درآمدند که بادها آنها را از جایی به جای دیگر منتقل می سازند.

وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً

-و خدا بر هر چیز قدرتمند و توانا است.» قدرت خدا همان عاملی است که سبب حرکت گیاه در این دورهٔ از رویش خود است و به دیگر دوره های زندگی شباهت دارد،و چون با مقیاسی تاریخی به بعضی از دوره های تاریخی نگاه کنی،تمدن و حضارت را می بینی که آمد و آغاز شد و نسلها بر آن گذشت،و سپس مضمحل شد و پایان یافت،و تنها چیزی که از آن برای ما بر جای ماند،سنت خدا و دلایل قدرت او است،و کلمهٔ«کان»دلالت بر ماضی دارد یا بر ۶/ استمرار،پس چون به ماضی و گذشته دلالت داشته باشد،معنی آن می شود که آنچه بر همهٔ این زندگی پیشی داشته قدرت خدا بوده است،و بنا بر این آنچه که باقی خواهد ماند همین قدرت خدا خواهد بود،بدان جهت که در زمانی وجود داشت که زندگی وجود نداشت،و به همین گونه پس از پایان یافتن زندگی نیز باقی و برقرار خواهد ماند.

ماندنیهای شایسته،الباقیات الصالحات

[۴۶]

اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا -مال و فرزندان زینت و آرایش زندگی دنیا است.» از آن روی چیزهایی شبیه به گیاهان است که با هم مخلوط می شوند و بعضی بر گرد بعضی دیگر می پیچند،و این زینتی است که انسان باید از آن بر همین اساس بهره مند شود نه بیشتر،اما اگر بخواهد بر آن سخت اعتماد کند،به زودی سقوط خواهد کرد.

و گل زیبای جذاب خوشبوی پاکیزه نیز زینت است،و امکان تکیه کردن بر آن وجود ندارد،بدان سبب که فرومی افتد،و اگر تو چنین کنی حتما با آن فروخواهی افتاد.

مال و فرزندان نیز چنین است،پس به اندازه ای که رنج می بری و مالی به دست می آوری و خانه ای بنا می کنی تا از آن برای زندگی بهره مند شوی،یا

ص: ۴۲۳

فرزنـدانی پیـدا می کنی که از دیدار آنان شادمان می شوی،همین اندازه بهره مند شدن برای تو مجاز است،اما این که به مال و فرزنـدان مغرور و فریفته شوی،خطایی بزرگ است،بـدان جهت که این مال باقی نمی مانـد،و حتی اگر باقی هم بمانـد تو برای بهره برداری از آن بر جای نمی مانی،و فرزنـدان برای تو یا تو با آنها با هم باقی نمی مانیـد،و با پایان یافتن دور زینت دور آنها نیز پایـان می پـذیرد.پس چه چیز برای تو بـاقی می مانـد؟ عمـل تو تنهـا چیزی است که باقی می مانـد.و آنچه که برای خود از اعمال صالح ذخیره می کنی آن چیز است که باقی می ماند،و همان است که زینت حیات آخرت را فراهم می آورد.

وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً

-و اعمـال صالـح باقی مانـدۀ در نزد پروردگارت،هم پاداش بیشتر دارد و هم مایـۀ امیـدواری بیشتر است.» پس به جای آن که کوشـش خویش را به گرد کردن مال و روی هم انباشـتن اموال مصرف کنی،و در لحظه ای از دنیا بروی، /۶ یا این که خود را برای فرزندانی به رنج و تعب بیندازی که روزی بر تو بشورند و از دوست بودن با تو به دشمنی با تو گرایند و تو را رها کنند و تنهایت گذارند،به جای همه اینها با انجام دادن اعمال صالح به خدا اعتماد کن.

آیا اعمال صالح چیست؟ این است که در خانه بنشینی و به یاد پروردگارت باشی و تسبیحش گویی؟؟و نمازهای پنجگانه را با نـافله هـای آنهـا بگزاری؟یـا خمس و زکات بـدهی؟یا به جهاد بپردازی؟یا این که کارخانه ای تأسـیس کنی و راهی بسازی به خاطر خدا و خیر مجتمع؟ همۀ اینها چون خالصانه برای خدا باشد،از باقیات صالحات است،و بر دو گونه تقسیم می شود:

گونۀ اول:آن که آدمی پاداش آن را تنها در آخرت می بیند،هر چند در دنیا

سبب رسیدن شخص به بهره های معنوی نیز می شود،چون نمازگزاردن و تسبیح گفتن و ذکر و جز آن.

گونهٔ دوم:آن که آدمی پاداش آن را در دنیا نیز می بیند،همچون این که بنیانگذار تمدنی شود،چه تمدنها و آبادانیها ساخته های بشری ماندگار است،پس آنچه می خوری و می آشامی تمدن نیست،اما آنچه بنا می کنی و می سازی جزئی از تمدن و آبادانی است،و آنچه می دانی و می شناسی از تمدن نیست،ولی آنچه از دانشها که می گویی یا می نویسی،از مکاسب و دستاوردهای حضاری و تمدنی است،و به تعبیر دیگر:از ذخیره های تمدنی برای آینده.

تمدن به دست کسانی آغاز می شود و رشد می کند و باقی می ماند که دربارهٔ آینده می اندیشند و اعمال صالح را برای آن ذخیره می کنند،راهسازی می کنند،و به آبادانی شهرها می پردازند،و کارخانه ها می سازند،و...و...که باقی می ماند و آیندگان از آن بهره مند می شوند.

امت و ملتی که بیشتر آنچه را که به دست می آورد به مصرف می رساند،و بیشتر آنچه را که می سازد ویران می کند،و بیش از آن که به اصلاح بپردازد به فساد می پردازد، /۶ تمدنی ندارد و سرنوشت آن فراموش شدن است.

اما جامعه ای که عمل می کند و برای آنچه باقی می ماند بیش از آن می کوشد که برای آنچه نابود می شود،و بیش از آنچه مصرف می کند به تولید می پردازد،و در نتیجه آنچه را که فاسد است اصلاح می کند،مجتمعی تمدن ساز و حامی تمدن شمرده می شود.

نظر قرآن به آینده بر دو گونه است:

نظری به آینده در زندگی دنیا،و نظری به آینده در آخرت،و حدیث شریف می گوید«برای دنیایت چنان بکوش و تلاش کن که گویی تا ابد زنده خواهی ماند،و برای آخرتت چنان که گویی فردا رخت از جهان برخواهی بست»که اشاره به این مفهوم دارد که:برای آیندهٔ دنیوی و آیندهٔ اخروی هر دو باید به عمل و تلاش بپردازی.

تأکید اسلام دربارۀ این موضوع به صورت بیشتر از این حدیث رسول اللّه(ص)بر ما معلوم می شود که گفت:«اگر ساعت قیامت در حالی برپا شد که در دست شما قلمه ای برای کاشتن قرار دارد،آن را بکارید»،و این خود تأکیدی برای ضرورت عمل به خاطر آینده است.

صورتهایی از قیامت

برای آن که نگرش انسان تعادل پیدا کند و به دنیا فریفته نشود،ناگزیر باید که به یاد آخرت بوده باشد،و به اندازۀ نیازی که در آن جا به باقیات صالحات دارد.و به همین سبب پروردگارمان در این جا ما را به یاد آن روز وحشتناک می اندازد،روزی که دنیا به صورتی بازمی گردد که در آغاز چنان بود،و دورۀ زندگی بر روی زمین که شبیه به دورۀ بهار است پایان می پذیرد.مگر پروردگار ما نگفته است: مَثَلَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا -مثل زندگی دنیا»،آری آن مثل بود و این حقیقت است،و قدرت خدا که طبیعت را در دورۀ فصلها تغییر می دهد،هو آن را در دوره هستی تغییر می دهد.

اگر به وجود و هستی از طریق این بصیرت قرآنی نظر افکنیم،آن گاه زینت دنیا در نظر ما خوار و بی مقدار می شود، /۶ و آمادۀ تحمل مسئولیت خویش می شویم،و از این معبر و گذرگاه سریع برای آن منزل باقی زاد و توشه ای برای خویش برمی گیریم،مگر چنین نیست؟چه خوب است که لحظه هایی در ژرفنای آیندۀ حق زندگی کنیم.آن روز هراس انگیزه از گور برخاستن و به صحرای محشر رفتن.

سیاق،ما را انتقال می دهد تا منظره ای از مناظر قیامت را برای ما مصور سازد،در آن جا که نیروی جاذبۀ زمین-چنان که به نظر من می رسد-پایان می پذیرد،و زمین همچون پشم حلاجی شده می شود،و به راه می افتد و پراکنده می شود.خدای تعالی می گوید:

[۴۷]

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبٰالَ -و روزی که کوه ها را در آن به راه

می انـدازیم.» این کوه ها با عظمت و ضـخامتی که دارند به حرکت می افتند،و چون کوه ها حرکت کنند و بر جای خود ثابت نماننـد،آیا من می توانم بر جای خود اسـتوار و ثابت بمانم؟ هرگز...چنین است زینت دنیا،پس امکان ندارد که به چیزی اعتماد کنی و به آن متکی شوی،بدان سبب که آن چیز تا ابد غیر ثابت است.

وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَةً

-و زمین را هموار شـده و صـاف می بینی.» هیـچ چیز بر روی زمین ثبـات و قرار نـدارد،نه ساختمـان و نه درخت و نه تپه هـا،و زمین صاف و هموار می شود.

وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً

-و(همـهٔ مردگان را)زنده کردیم و به محشـر آوردیم و یکی از آنها را فراموش نکردیم.» پس خدا،به خاطر آن که گور کسـی در جـای دور افتـاده ای است،یـا مـدت درازی است که از دنیا رفته،یا نام او در فهرست نیامـده،یا نظایر اینها،او را فراموش نمی کند و همهٔ مردمان بدون استثنا در زمین صاف و هموار محشر به صورت برهنه و بدون پوشش بر سرپا می ایستند.

[۴۸]

وَ عُرِضُوا عَلیٰ رَبِّکَ صَفًّا -و در صف قرار گرفته به پروردگارت عرضه می شوند.» /۶ در صفهایی که از اندازهٔ آنها هیچ کس جز خـدا آگـاهی نـدارد،زیرا که همه آدمیـانی که از میلیونها سال پیش تا پایان دنیا آفریـده شـده بوده انـد در آن جا جمع می شوند و در صفها قرار می گیرند.

لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

-به صورتی پیش ما آمدیـد که نخستین بار شـما را بـدان صورت آفریـدیم.» مالها کجا است؟فرزندان و عشـیره کجا؟و لقبها و منصبها کجـا؟و هیـچ چیزی از آن روز بر جـای نمانـده است؟ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً -گویا چنان می پنداشتیـد که هرگز

برای شما وعده گاهی قرار نخواهیم داد؟» روز قیامت نخواهد آمد،در صورتی که امروز آمد،پس اکنون در چه حالید؟ رسول اللّه(ص)دربارهٔ مردمان در روز محشر گفت:«پابرهنه و بی پوشش و ختنه ناکرده به محشر خواهند آمد،و چون عایشه این را شنید گفت:چه بد!آیا بعضی از آنان به نادیدنیهای یکدیگر از زنان و مردان نگاه می کنند؟!پس رسول(ص)گفت:هر کس را در آن روز کاری است که وقت پرداختن به این گونه کارها برای او باقی نمی ماند».

پس چشمهای آنان دوختهٔ به هراسها و حوادث هراس انگیزی است که در آن روز پیش می آید،و همهٔ تفکر آنان به سرنوشت خودشان اختصاص پیدا می کند.

[۴۹]

وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فِيهِ -و کتاب و نامه(در برابر هر کس)نهاده شده،پس مجرمان و گناهکاران را می بینی که به سبب کارهاشان سخت گرفتار ترس شده اند.» از آن تعجب می کنند که:چگونه این تفصیلهای دقیق مادی و معنوی همه در آنها به ثبت رسیده است،پس از ترس به لرزه درمی آیند،چه گناهان خود را در آن نوشته می بینند و خود را مسئول آنها می یابند.

وَ يَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا

-و می گویند:وای بر ما!» /۶ یعنی:بدبختی و هلاک نصیب ما خواهد بود.

مٰا لِهٰذَا الْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا

-این کتاب را چه شده که هیچ کوچک و بزرگی(از اعمال ما)نیست که آن را از قلم انداخته باشد!» هر کار بد و گناه،هر خصلت یا حالت روانی در کتاب به ثبت رسیده،و حتی نیتهای قلبی و اندیشه های ذهنی به وضوح در برابر آنان قرار گرفته است.

وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً

-و هر چه کرده بودند همه را حاضر می بینند.» در برابر خود،و تنها اسم عمل نیست که ثبت شده،بلکه عمل به صورتی

مجسم و قابل دیدن و احساس کردن به ثبت رسیده است،اعمال طیب و پاکیزه با تجسمی پاکیزه در روز قیامت بر صاحبان آنها عرضه می شود،و اعمال بد و زشت به صورتهای هولناکی همچون عقرب و مار و آتش و غل و زنجیر و تاریکی و...و...و این نه ظلم خدا است-حاشا للّه-چه او بندگان را برای آن نیافریده است تا به آنان ستم کند بلکه برای آن آفریده است که مشمول رحمت وی قرار گیرند،ولی آدمی چیزی را می درود که خود در دنیا کشته است،اگر نیک است نیک،و اگر بد است بد.

وَ لاٰ یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً

-و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.» /۶

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۰ تا ۵۶]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِیسَ کٰانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰالِمِینَ بَدَلاً (۵۰) مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مٰا کُنْتُ مُتَّخِذَ اَلْمُضِلِّینَ عَضُداً (۵۱) وَ یَوْمَ یَقُولُ نٰادُوا شُرَکٰائِیَ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنٰا بَیْنَهُمْ مَوْبِقاً (۵۲) وَ رَأَی اَلْمُجْرِمُونَ اَلنّٰارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوٰاقِعُوهٰا وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْهٰا مَصْرِفاً (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ لِلنّٰاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ کٰانَ اَلْإِنْسٰانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً (۵۴) وَ مٰا مَنَعَ اَلنّٰاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ اَلْهُدیٰ وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاّٰ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّهُ اَلْأَوَّلِینَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ اَلْعَذٰابُ قُبُلاً (۵۵) وَ مٰا نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ یُجٰادِلُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ وَ اِتَّخَذُوا آیٰاتِی وَ مٰا أُنْذِرُوا هُزُواً (۵۶)

۶/

معنای واژه ها

۵۱[عضدا]

:یار و یاور.

۵۲[موبقا]

:هر چیز که میان دو چیز حایل شود.

۵۳[مواقعوها]

:افکنده شدگان در آن.

[مصرفا]

:جای کناره گیری.

۵۶[یدحضوا]

:إدحاض به معنی هلاک کردن و باطل کردن است.

۶/

ولایت خدا یا ولایت شیطان؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از سیاق بیان قرآن حکیم نسبت به زینت زندگی دنیا و ایستار انسان در برابر آن است آن ایستار متعالی که بنا بر آن انسان مالک این زینت و حاکم بر آن می شود به جای آن که زینت دنیا حاکم بر او شده باشد او حاکم بر آن می شود،و قرآن دربارهٔ پلیدترین صفتی برای ما سخن می گوید و بحث می کند که انسان را به فزون خواهی در مال و فرزند برمی انگیزد،و آن خود برتربینی و خود بزرگتربینی است،و پروردگارمان عاقبت کار ابلیس را به یاد ما می آورد که نسبت به پروردگار خویش تمرد کرده و خواستار برتری نسبت به آدم شد،و به ما فرمان می دهد که در برابر او استقامت نشان دهیم،و-در همین چارچوب-ایستار مؤمن را در برابر

گروه مستکبران برای ما بیان می کند.

از آن روی به بیان طبیعت آنان می پردازد که مانعی نفسانی میان مؤمن و آنان به وجود آورد،و برای این منظور گاه در اعماق تاریخ پیش می رود،و زمانی دیگر آیندهٔ بسیار دور را برای ما تصویر می کند.

و اما از تاریخ برای ما مثلی از واقعیت می زند،یعنی ابلیسی که استکبار ورزید و از این که به آدم سجده کند سرپیچی کرد،در صورتی که همهٔ فرشتگان به فرمان خدا چنین کرده بودند،و ابلیس از گروه جن بود که درجه ای کمتر و پایینتر از درجهٔ فرشتگان داشتند.

۶/ قرآن از مثل زدن به این اندیشه به ما الهام می بخشد،و سیاق با تعجب و استنکار به این پرسش می پردازد که:چگونه ابلیس مستکبر و متمرد نسبت به فرمان خدا،یا فرزندان او را که دشمن آشکار شمایند،پرستش می کنید؟ در آوردن مثل از آینده برای ما بیان می کند که مجرمان،در آن هنگام که آتش را می بینند،و خود را ملازم و در تماس با آن تصور می کنند،بندهای بدنشان از ترس بر خود به لرزه درمی آید،ولی چگونه می توانند از آتش بگریزند؟! میان این آینده و آن تاریخ گذشته،بر انسان است که ایستار خویشتن را در برابر ثروت و سلطه و دارندگان مستکبر آن که ذریهٔ ابلیسند و سبب فساد و تباهی در زمینند،محدود و معین کند.

شرح آیات:

اشاره

ولایت مخصوص کیست؟!

[۵۰]

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ -و در آن هنگام به فرشتگان گفتیم تا به آدم سجده کنند،چنین کردند مگر ابلیس که از گروه جنیان بوده و نسبت به قبول فرمان پروردگارش سرپیچی کرد.» ابلیس از جنیان بود که در درجه ای پایینتر از فرشتگان قرار داشت،و ابلیس

و فرشتگان همه به آن فرمان یافته بودند که به آدم ابو البشر سجده کنند،ولی او از فرمانبرداری سرپیچی کرد،و فسوق به معنی خارج شدن از حدود است،و گاه خارج شدن از جایگاهی تنگ به جایگاهی گسترده تر است،و گاه از مکانی نامناسب به مکانی مناسب،ولی هنگامی که این خروج از حدود تعیین شده برای چیزی باشد،همچون این که انسان از محدودهٔ خود خارج شود،یا میوه از پوستش بیرون آید،این عمل را فسق می گویند،زیرا که سبب فساد و هلاك او می شود.

۶/

أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ

-آیا او و فرزندان او را به جای من اولیای خود قرار می دهید،در صورتی که آنان دشمنان شمایند؟» یعنی آیا این درست است که به جای خدا ابلیس را دوست و سرور خود گیرید،در صورتی که ولی انسان دوستی است که او را دوست بدارد،و ابلیس در برابر فرمان خدا تمرد کرد و از فرمان او سرپیچید،پس چگونه ممکن است با وجود دشمنی او نسبت به انسان در برابر او به استکبار نپردازد؟! بِئْسَ لِلظّٰالِمِينَ بَدَلاً -برای ستمکاران بد جانشینی است.» برای کسی که او را به جای خدا دوست خود گیرد جانشین بدی است، ولی آیا آن کیست که ابلیس را به دوستی خود برمی گزینند؟ این گونه کسان ستمگرانند،پس عمل انسان بر عقل و عقیدهٔ او اثر می گذارد،و ستم کردن او بر دیگران و در نتیجه بر خودش در عقیدهٔ او منعکس می شود،و انسان از شیطان دور نمی شود و مگر آن گاه که مؤمن بوده باشد،و به همین سبب است که قرآن توجیه کلام را تغییر داده و نگفته است:(بئس لکم بدلا برای شما جانشین بدی است)،بلکه گفته است: بِئْسَ لِلظّٰالِمِينَ بَدَلاً .

[۵۱]

مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ - آنان را گواه و شاهد بر آفرینش آسمانها و زمین،و آفرینش خودشان قرار ندادم.» آنان نمی دانند که در آسمانها و زمین چه می گذرد،و بنا بر این شایستگی برای پیشوایی ندارند،و ولی قائد و پیشوا آن کس است که:بداند چه چیزها در

آسـمان است تـا بتوانـد مردمـان را بـه راههـای درسـت رهـبری کنـد،و ممکـن اسـت هـدف آیـه از تعـبیر آسـمانها و زمین قانونگذاریهای معنوی و راههای مادّی برای زندگی بوده باشد،و آنان هیچ علمی به آن ندارند،بدان جهت که گواه بر آفرینش نبوده اند تا بدانند که برای آفریدگان چه قانونها و مقرراتی ضرورت دارد،و مصدر معرفتی جز خدا وجود ندارد.

در صـورتی که خداونـد سـبحانه و تعـالی تنهـا گـواه بر آفرینش نبوده بلکه خود آفریننـده بوده است و در نـتیجه به آن چه در آسمانها و زمین است داناتر است و برای آن که از راهنمایی او پیروی شود شایسته تر؛آنان چیزی نمی دانند و حتی خودشان را نمی شناسـند،و آن کس که نتوانـد خـودش را به خیر و هـدایت برسانـد،آیـا ممکن است شایسـتگی پیشوایی دیگران را داشـته باشد؟! /۶ از سوی دیگر:مردمان چنان تصور نمی کنند که انسان گمراه می تواند از نیرو و توان خویش نفعی برای آنان داشـته باشد.هرگز...بدان جهت که گمراهی سـبب تباه شدن قوت و قدرت می شود،و هر اندازه هم که این قدرت و نیرو بزرگ باشد باز چنین است،قرآن این حقیقت را به یاد ما می آورد و می گوید:

وَ مٰا کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً

-و من کسـی نبودم که گمراه کننـدگان را به یـاری خویش برگزینم.» آن کس که تو را گمراه کرده،نمی توانی او را همچون یار و یاوری برای خود انتخاب کنی،و در این جا ملاحظه می کنیم که قرآن مضـلین را که جمع است با کلمـهٔ«عضـدا»که مفرد است توصیف کرده،و نگفته است«اعضادا»بدان جهت که می خواهد موضوع را به صورت کلی نفی کند.

مبالغه و رسایی این بیشتر است،بـدان جهت که انسان معمولاً چنـد عضد و یاور نمی گیرد،بلکه عضدی واحد برای خود اختیار می کند،و نفی مجموع به معنی نفی واحد نیست،در صورتی که نفی واحد نفی مجموع را نیز می رساند.

حرام اسـت کـه آدمی در زنـدگی دنیـوی خـود مرد گمراهی را همچـون یـار و بـازوی خـود در نظر بگیرد و از او برای انجـام کارهای خویش استفاده کند،و به

همین درجه از سختی قرآن مسئلۀ استعانت و یاری جویی از ستمگران و همیاری با ایشان در هر زمینه را نفی و منع می کند.

وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ مَوْبِقاً

[۵۲]

وَ یَوْمَ یَقُولُ نادُوا شُرَکائِیَ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ -و در آن روز که می گوید:شریکانی را که برای من می پنداشتید بخوانید.» در روز بازپسین خداوند به کسانی که شیطان و ذریۀ او را به پیشوایی بر خود برگزیده بودند،می گوید:از شما می خواهم که پیشوایان و رهبرانی را که در دنیا از آنها طلب یاری می کردید فراخوانید،و آنان بانگ به دعوت آنان برمی دارند تا آن حد که از قدرت بانگ برداشتن می افتند،ولی هیچ نتیجه و حاصلی به دست نمی آید.

فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ مَوْبِقاً

-پس آنان را می خوانند ولی دعوت ایشان را پاسخ مثبت نمی دهند،چه ما میان ایشان گودالی ژرف قرار داده ایم.» /۶ ولی آیا این گودال برای چه به وجود آمده است؟ علی رغم این که اینان و آنان در بسیاری از اوقات در راه واحدی گام برمی دارند،و عاقبت همۀ آنان جهنم است؟شاید این گودال عمیق اشاره به گودالی داشته باشد که می بایستی انسان را از شریکان پنداری خدا جدا کند.

[۵۳]

وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها -و مجرمان آتش را می بینند و می دانند،یا تصور می کنند که آنان در آن افکنده خواهند شد.» وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً -و چون راه گریزی از آن برای خود نمی یابند.» برای ما چنان اتفاق افتاده است که می توانیم این حالت را تصور کنیم،و آن آتش افروخته را که ندیده ایم پیش خود چنان مجسم سازیم که گویی بر آتش قسمت پایین عمیق و گرمای شدید و عذاب سخت آن ایستاده ایم،و شعله های سوزان آن را در حالی که مماس بر بدنهای ما است احساس می کنیم،بدون آن که

هیچ راه گریزی از آن بـه نظرمـان نمی رسـد،و همیـن تصور و تجسـم حقیقت را به ذهن آدمی نزدیـک می کنـد و از عنـوان میانجی میان او و حقایق دور می شود،و در نتیجه عنوان مربّی انسان پیدا می کند و تقوا و پرهیزگاری او را رشد می دهد.

دانشـجویی که تالار امتحانـات پایـان سال تحصـیلی را در نظر خود می آورد، و بر ضـد رد شـدن در امتحان خود را مجهز می سازد،عملا از عهـدهٔ امتحانات برمی آید، و همچنین آن کس که فرصت جریمه و انجام دادن کار بد و غیر قانونی را در اختیار دارد،هنگـامی که به یـاد تالار محـاکمه در دادگسـتری می افتـد،از پرداختن به جرم خـودداری می کنـد،و به همین گونه خود ما،چون آتش دوزخ را در خاطر داشته باشیم،از گناه ورزیدن و تباهی کردن اجتناب خواهیم کرد.

آن است تاریـخ دور،و این است آینـده ای که خواهـد آمـد،و در میان این دو قرآن انـدکی انصـراف پیـدا می کند /۶ تـا به ما بگوید که:ای مردم!داسـتان گذشـتهٔ شما چنان بود،و حوادث مستقبل و آیندهٔ شما چنین خواهد بود،پس برای زمان حاضر خود بیدار و هشیار باشید.

چگونه خود را از طبیعت جدال خلاص کنیم؟

[۵۴]

وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا فِی هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنّٰاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ –ما در این قرآن برای مردمان از هر گونه مثل زدیم.» هر چه حقیقت را تجسـم بخشـد به نام مثل خوانده می شود،و قرآن حقایق محض و مجرد را در مثالهایی از تاریخ گذشـته یا حوادثی که در آینده وقوع پیـدا کرده است به عنوان مجسم می سـازد،ولی برای چه،برای آن که این حقـایق مجرد را به ذهنهـا و قلبهـای مردمـان نزدیک کنـد،ولی انسان هر انـدازه برای او مثل زده شود و داسـتانهای حوادث و پیشامـدها به گوشـش برسد،بازهم به مجادله و چون و چرا دربارهٔ آنها می پردازد.

وَ کٰانَ الْإِنْسٰانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً

–و انسان بیش از هر کار دیگر به جدال کردن می پردازد و چون و چرا می کند.»

به جستجوی هر وسیله برمی خیزد تا با میانجیگری آن از حفظ کردن امانت عقل بگریزد،و سنگینی مسئولیتهای خویش را از دوش کم کند،و در پی یافتن راه گریزی از هدایت است تا از سختی بسیار شدیدی که در سفر پر مشقت از سرزمین طبیعت به اوج کمال می بیند خلاص شود،و چون طبیعت جدلی دارد،بر او لازم است که سخت بکوشد تا در برابر این طبیعت مقاومت و ایستادگی نشان دهد،و به این معرفت دست یابد که اگر نفس خویش را به حال خود رها کند،نفس متمایل به هوا و فرمان دهنده به بدی او را به جدل و دوری جستن از حقیقت و فروافتادن به حضیض شهوتها خواهد خواند.

ای انسان!بر تو واجب است که مقاومت کنی،چه دست یافتن به علم نیازمند به کوشش و مجاهدت است،و راهیابی و هدایت نیازمند تلاش،و کامل شدن نیازمند به مقاومت پیوسته در برابر انگیزه های هوای نفس،تا از این راه به کمال برسی.

شاید اگر اندکی در کلمهٔ جدل تعمق کنیم،به شناخت طبیعت انسانی دست یابیم که آفریدهٔ مجموعهٔ متناقض از هواها و تمایلات و گرایشها و چیزهای مشابه اینها است،پس انسان /۶ پیوسته در حالت مجاذبه و همربایی درونی است،و در نفس تو مجموعه ای از جاذبه های مختلف وجود دارد که هر یک از آنها تو را به طرفی جذب می کند،یکی تو را به طرف فرمانبرداری از پدران می کشد،و دیگری به غلوّ و مبالغهٔ در دوستی فرزندان دعوت می کند،و سومی از تو می خواهد که گداختهٔ در جریانها شوی و نظایر اینها،و همهٔ این عوامل در عقل و تفکر تو تأثیر دارد،و رسیدن به کمال برای تو میسر نیست،مگر این که همهٔ این ریسمانهای طبیعت را قطع کنی.

به همین سبب در احادیث آمده است که:در قلب انسان ۳۳ فرشته و ۳۳ شیطان وجود دارد،و یکی از آن فرشتگان مجسم کنندهٔ صبر است،و دیگری یقین، و سومی تقوا،و همچنین...و از آن شیطانها یکی غیبت را تجسم می بخشد،و دیگری تهمت،و سومی فسق و فجور و...و فرشتگان و شیاطین و آنچه که نمایندهٔ آنند،

ص :۴۳۶

همگی در داخل انسان به حالت جدالی مستمر و پیوسته قرار دارند.

بعضی از مفسران گفته اند:کلمهٔ«أکثر شیء»در آیه بر سبیل مبالغه آمده،و حقیقت آن است که در آن مبالغه ای وجود ندارد،و هیچ چیز در طبیعت جدلیتر از مخ انسان نیست،و اگر چنان فرض کنیم که در آبشارهای نیاگارا جدلی از آن جهت پیش آید که با آبهای دیگر برخورد و تصادم پیدا می کنند،آیا این جدل بیشتر است یا جدلی که در تفکر آدمی پیش می آید؟و آیا جریانهای متعارض و مخالف با یکدیگر که در بعضی از اقیانوسها،و میان بادهای مخالف یکدیگر یا طوفانها پیش می آید بیشتر است یا آنچه در قلب وجود دارد که تناقضهای وجود و هستی در آن انعکاس پیدا می کند؟! [۵۵]

و از انواع تناقض و جدل در نزد انسان است آنچه که میان واقعیت و حقیقت وجود دارد،چه آنچه وقوع پیدا کرده و به صورت واقعیت درآمده،فشار و جاذبیت دارد،و آنچه حقیقت است از صحت و پایان نیک برخوردار است.

۶/ خداوند متعال هادی است و هدایت را برای مردم می فرستد،و به مردمان فرمان می دهد که زندگی خود را بر وفق این راهنمایی تنظیم کنند و از همین راه به اصلاح گذشتهٔ خود بپردازند،ولی آنان چندان چشم به راه می مانند و از قبول هدایت خودداری می ورزند تا عذاب به ایشان برسد که یا آنان را ناگهانی گرفتار خود می سازد،یا مستقیما آن را در برابر خود مشاهده می کنند،پس چشم به راه واقعیت می مانند،و به حقیقت نظر نمی کنند،و قرآن می گوید:

وَ مٰا مَنَعَ النّٰاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ الْهُدیٰ وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ

-و چه چیز مردمان را از آن بازداشت که چون هدایت به آنان رسید،ایمان آورند و از پروردگار خویش طلب آمرزش کنند؟» إِلاّٰ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ -جز این که بر روش گذشتگان برای ایمان آوردن چشم به راه رسیدن عذابی باشند که آنان را در میان گرفته باشد.» أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذٰابُ قُبُلاً -یا این که عذاب را مستقیما در برابر خود مشاهده کنند.»

بنا بر این،چرا پروردگار ما عـذاب را بر مردمان فرونمی ریزد تا هدایت پذیرند؟ زیرا که مطلوب آن است که مردمان به عقل و ارادهٔ خویش هـدایت شونـد،و نقش رسالتهـای الاـهی نقش مژده و بیم دادن است و نه نقش فشـار وارد آوردن و پیش از موقع عذاب دادن.

وَ مٰا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجٰادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ

-و مـا فرسـتادگان را جز برای مژده دادن و بیـم دادن روانه نمی کنیم،و آن کسـان که کافرنـد،بـا باطـل به جـدل و مبـارزه می پردازند تا حق را به وسیلهٔ آن باطل سازند.» هدف کافران برانداختن کیان و هستی حق با سـلاح باطل است،و چون بر این کار توانایی ندارند،به سـلاح دیگر اسـتهزاء می پردازند که خطرناکترین سـلاحی است که انسان برای ایستادگی در برابر حقیقت و گردن ننهادن به آن در خدمت خویش قرار می دهد.

۶/

وَ اتَّخَذُوا آيٰاتِي وَ مٰا أُنْذِرُوا هُزُواً

-و آیات مرا و آنچه را که به آن بیم داده شـده بودنـد در معرض اسـتهزاء و ریشـخند قرار می دهنـد.» سـختی و خطرناکی این سلاح از دو سوست:یکی از آن لحاظ که چون انسان حقیقت را در معرض تمسـخر و اسـتهزا قرار دهـد،امکان ندارد که به آن راه یابد و هدایت شود.

دوم این که چون به اسـتهزا پردازد،هیچ کس نمی تواند برای او مثل بزند،یا دلیلی برای اثبات آن حقیقت بیاورد که سـبب قانع شدن او باشد. ۶/

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۵۷ تا ۶۴]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيٰاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهٰا وَ نَسِيَ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ إِنّٰا جَعَلْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى اَلْهُدىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً (۵۷) وَ رَبُّكَ اَلْغَفُورُ ذُو اَلرَّحْمَةِ لَوْ يُؤٰاخِذُهُمْ بِمٰا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ اَلْعَذٰابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (۵۸) وَ تِلْكَ اَلْقُرىٰ أَهْلَكْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنٰا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً (۵۹) وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِفَتٰاهُ لاٰ أَبْرَحُ حَتّٰى أَبْلُغَ مَجْمَعَ اَلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً (۶۰) فَلَمّٰا بَلَغٰا مَجْمَعَ بَيْنِهِمٰا نَسِيٰا حُوتَهُمٰا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي اَلْبَحْرِ سَرَباً (۶۱) فَلَمّٰا جٰاوَزٰا قٰالَ لِفَتٰاهُ آتِنٰا غَدٰاءَنٰا لَقَدْ لَقِينٰا مِنْ سَفَرِنٰا هٰذٰا نَصَباً (۶۲) قٰالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنٰا إِلَى اَلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ اَلْحُوتَ وَ مٰا أَنْسٰانِيهُ إِلاَّ اَلشَّيْطٰانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اِتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي اَلْبَحْرِ عَجَباً (۶۳) قٰالَ ذٰلِكَ مٰا كُنّٰا نَبْغِ فَارْتَدّٰا عَلىٰ آثٰارِهِمٰا قَصَصاً (۶۴)

معنای واژه ها

۶۰[لا أبرح]

:از آن بازنمی ایستم.

[حقبا]

:حقب به معنی روزگار و زمان و جمع آن أحقاب است.

۶۴[قصصا]

:به پی جویی و دنبال کردن کاری پرداختن.

ص :۴۳۹

از حقایق هدایت و معرفت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس قرآن کریم سه حقیقت را به یاد ما می آورد که به قضیهٔ هدی و راهیابی و معرفت و شناخت پیوستگی دارد:

حقیقت نخستین:کسب کردن و تحصیل علم و معرفت و در نتیجهٔ آن راهیابی به مسئولیت انسان که به مصالح حال و آیندهٔ او تعلق دارد،پس هر کس راهیابی را نپذیرد،و مسئولیت دست یافتن به معرفت را قبول نکند،به خویشتن ستم کرده است،و مثل او مثل کسی است که چشم خود را از جای برکند،یا گوش خود را ببندد یا حس دیگری از خود را از کار بیندازد،پس بدین گونه پلی را که وسیلهٔ ارتباط ذات او با طبیعت است ویران کرده است،آیا پس از آن چه می تواند بکند؟و آنچه وجود او را در زندگی ضروری می شمارد چیست؟ حقیقت دوم:اگر انسان مشاهده کند که امکان بقای او در مدتی از زمان به حال گمراهی وجود دارد و در این مدت به او آسیبی نخواهد رسید،باید توجه داشته باشد که خدا این مهلت را بنا بر رحمت خود به او عطا کرده است تا شاید از گمراهی خویش بازگردد و به هدایت راه یابد.

و گرنه در لحظه ای که چشم انسان کور است،و گوش او کر،و عقلش از کار افتاده، ۶/ شایسته آن است که بمیرد و عمرش پایان پذیرد،زیرا که هر چه زودتر با طبیعت و حقایق راسخ و سخت آن تصادم پیدا خواهد کرد و به بدترین صورت می شکند و از پای درمی آید،و در پی آن گمراهی برای او جرم و گناهی است که در واقع عقوبت و جزای آن فوری می رسد،ولی خدا این عقوبت را به تأخیر

ص:۴۴۰

می انـدازد،و این حـاکی از فضـل گسترده و بردبـاری بزرگ او است.و شایـد برای آن است که وی را به تدریـج به سرنوشـت سیاهش گرفتار سازد.

حقیقت سـوم:این تـأخیر پیـدا کردن کیفر جز برای مـدتی معلـوم و شـناخته نیست،که انـدازۀ آن در نزد خداونـد متعـال معلـوم است،و چون اجل فرارسـد دیگر تأخیری به آن راه ندارد،و این نیز به نوبۀ خود قضـیۀ مهمی است که اگر آدمی آن را احساس کند،قادر بر آن خواهد شد که در برابر نادانی خود بایستد و به حقایق برسد.

برای آن که قرآن این حقایق را بیشتر آشـکار سازد،برای ما مثلی از واقعیت موسی(ع)و کوشش و تلاش او برای دست یافتن به دانش و شناخت می زند.

در این مجموعه از آیات،قرآن این مطلب را به یاد ما می آورد که انسان،در حالات تحمل رنج و تعب و ستمدیدگی،و مشغول بودن ذهن او به قضایایی فرعی، گاه امور مهم را از یاد می برد.

موسـی با جوان همراه خود به سفری دراز پرداخت که مایۀ رنج و آکنده از دشواریها بود،و از سختی سفر گرفتار درد و رنجی سخت شدند،و چنان بود که همراه برداشتن غذایی را که برای سفر خود آماده ساخته بودند از یاد برد،و فراموشی نیز از شیطان است،و در امـان بودن از آن تنها از راه به یاد بودن مسـتمر از خداونـد متعال فراهم می آیـد،و از این گذشـته سـبب دیگری نیز برای نادانی وجود دارد و آن:

دوری گزیدن آدمی از آیات خدا و منصرف شدن از آنها است.

شرح آیات:

اشاره

آثار ستم و ستمگری

[۵۷]

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیٰاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهٰا -و چه کس سـتمگرتر از کسـی است که چون آیـات پروردگـارش را به یاد او آورند،از آنها دوری جوید و اعراض کند.» آیات خدا آشکار و پراکندۀ در هر مکان است،ولی انسان نیازمند کسی

است که آیـات را به یـاد او آورد و توجهش را به آنها جلب کنـد، ۶/ ولی چون او را به مطلب یـادآوری می کننـد و آیات را برای او می خوانند،آنها را ترک می کند و از آنها به هدایت نمی رسد،پس ستمگرترین ستمگر است.

وَ نَسِيَ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ

-و آنچه را که دستهایش انجام داده است فراموش می کند.» حقیقتی اساسی را فراموش کرد،و آن این که:او انسانی غیر عالم است و غیر فاضل،و بلکه نـادان و غرق در گنـاه است؛انسـان بر خود سـتم روا داشت و به ارتکاب خطاها و گناهان پرداخت،و همینها مانعی بر سر راه او برای رسیدن به هـدایت شد،پس چنان شایسـته است که خود را به اراده و عزم مسلح کند،و از این مانع،به جای غافل ماندن از آن و فراموش کردن آنچه پیشتر با دستهای خود انجام داده بود،بگذرد.

از این جـا می دانیم که رسیدن به هـدایت نیازمنـد گذشـتن از سـدّ و مـانع دشواریها است،و به تعبیر قرآن،(اقتحام العقبه)یعنی گذشـتن دشوار از یک گردنهٔ کوهسـتانی سخت است،و آن کس که از گردنه نگذرد،و به عزیمت شایسته برای عبور از موانع مسلح نباشد،هرگز به هدایت دست نخواهد یافت.

إِنّٰا جَعَلْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ

-مـا بر دلهـای ایشـان پوششـهایی نهـاده ایم تـا نتواننـد آن(قرآن)را فهم کننـد.» آیـا این حجابهـا و پوششـها چیست؟ گناهان و معصـیتهایی است که مرتکب آنها می شوند و بر انجام دادن این کار اصـرار می ورزند،و همینها است که بر روی قلبهای ایشان به صورت پرده هایی ستبر بر روی هم قرار می گیرد و از نفوذ یافتن هدایت به آنها جلوگیری می کند.

وَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْراً

-و در گوشـهای ایشان سـنگینی(پدیـد می آوریم).» «وقر»به معنی چیزی سـنگین است،و در آن هنگام که آدمی چیزی را نمی شنود،چنان احساس می کند که چیزی سنگین در گوش او قرار گرفته و مانع شنیدن او شده است.

ص: ۴۴۲

وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً

-و اگر آنان را به هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی شوند و راه راست را بازنمی شناسند.» تا زمانی که حجابها بر دلها و سنگینی در گوشهای آنان قرار دارد،و تا آن هنگام که ۶/ گذشتهٔ پر از جرم و گناه خویش را فراموش می دارند،و در آن نمی کوشند که دربارهٔ خطرناک بودن این امور به تأمل و تدبر بپردازند،و به سلاح ارادهٔ کافی برای ایستادگی در برابر آنها مسلح نشده اند،محال است که راهی به هدایت پیدا کنند.

در صورتی که گمراهی ستم است،پس چرا خداوند متعال در رسیدن عذاب به این گونه کسان شتاب نمی ورزد؟ قرآن می گوید:این نمایندهٔ رحمتی از خدا است،و فرصتی گرانبها برای بازگشتن به هدایت،و آدمی نباید فریفتهٔ این فرصت شود،چه کوتاه و محدود است.

[۵۸]

وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ لَوْ یُؤٰاخِذُهُمْ بِمٰا کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذٰابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً -و پروردگارت آمرزنده و صاحب رحمت است و اگر بنا شود که آنان را به سبب آنچه کسب کرده اند مورد مؤاخذه قرار دهد،رسیدن عذاب را به ایشان زودتر فراهم می آورد،ولی برای آنان اجل و موعدی است،و هرگز پس از آن پناهگاهی برای فرار از عذاب نخواهند یافت.» در قدرت ایشان نیست که گریزگاهی برای پناه بردن به آن در اختیار داشته باشند،به همان گونه که هر کس که در معرض دربند شدن به توسط عوامل حکومت قرار گرفته است در صدد یافتن جایی برای پناه بردن به آن برمی آید،یا متوسل شدن به صاحب نفوذی که بتواند او را نجات دهد،ولی در نزد خدا چنین واسطه ها را فایده ای نیست،و هیچ کس نمی تواند از سلطه و قدرت او به هیچ کس یا هیچ چیز متشبث شود.

موئل:مکان یا زمانی است که کیفر را از انسان پنهان می دارد.

[۵۹]

وَ تِلْکَ الْقُریٰ أَهْلَکْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنٰا لِمَهْلِکِهِمْ

مَوْعِداً

-و آن شهرها(و مردم آن)را،به سبب ستمی که مرتکب شدند ویران و هلاک کردیم،و برای این هلاک کردن موعدی مقرر داشتیم.» چون آن موعد فرارسید،فرصت تعیین شدۀ برای آنان پایان یافت و دیگر فرصت یافتن حتی به یک لحظه بیشتر ممکن نبود برای ایشان فراهم شود.

۶/

فراموشی برای چه؟

[۶۰]

فراموش شدن گذشتۀ انسان و آنچه در آن کرده است برای او،یکی از سببهای اساسی نادانی و بی هدایتی او است،و قرآن مثلی برای این مطلب از داستان موسی(ع)می زند که او-چنان که می نماید-،به آن مکلف شده بود که در صدد یافتن مرد دانشمندی برآید که به ارشاد و راهنمایی او بپردازد،و موسی(ع) عزم سفر به جایی نزدیک نقطۀ التقای دو دریا-شاید خلیج عقبه یا خلیج سوئز از دریای سرخ-کرد،و چون همراه با جوان ملازم خود به آنجا رسید،و آن هر دو بر صخره ای آرام گرفتند،یک ماهی که از دریا گرفته بودند و هنوز زنده بود،بر اثر عدم توجه آنان به طرف دریا جست و از دسترس ایشان خارج شد و خود را به دریا انداخت،و شاید آیۀ:

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِفَتٰاهُ لاٰ أَبْرَحُ حَتّٰى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً

-و موسی به جوان خود گفت که:من از پیش رفتن در راه بازنمی ایستم تا آن گاه که به مجمع البحرین(محل تلاقی دو دریا)برسم،یا مدتهای دراز پیش بروم.» هر چند دشواریهای راه زیاد باشد،باز چنین خواهم کرد،اشارۀ به آن بوده باشد؛و جوان ملازم او یوشع بن نون از نزدیکترین فرزندان اسراییل به موسی علیه السلام و جانشین او بود،و ممکن است اشارۀ به او به صورت(فتی جوان)اشاره به معانی بلندی روحی آن و کمال رسالی باشد که از آن برخوردار بوده،و بر اثر آن ذاتا از پیشوایی الهی او پیروی می کرده و در نزد رسول خدا علیه السلام از هیچ خدمتی خودداری نمی کرده است.

ص:۴۴۴

[۶۱]

فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما -و چون به محل تلاقی آن دو رسیدند.» یعنی به محل تلاقی دو دریا.

نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً

-ماهی(صید شدهٔ) خویش را از یاد بردند و آن رو به پایین جهید و خود را به دریا افکند.» ماهی از بالا به پایین میل کرد و شاید این ماهی هنوز جان داشته است و چون به آب بازگشت زندگی بدو بازگردانده شد یا در آن جا آب حیات وجود داشته است.

۶/

[۶۲]

فَلَمّا جاوَزا -پس چون گذشتند.» یعنی به کنارهٔ دیگر دریا منتقل شدند.

قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً

-به جوانش گفت:غذایمان را بیاور که در این سفر بسیار رنج برده ایم.» یعنی سفرشان بسیار رنجاور بود و احساس گرسنگی کردند،و غذا چاشت است که در آغاز روز خورده می شود.

از عوامل فراموشی

[۶۳]

قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ -(جوان)گفت:آیا به یاد داری آن هنگام را که در کنار تخته سنگ توقف کردیم؟» تا اندکی رفع خستگی کنیم.

فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

-من ماهی را از یاد بردم.» ماهی را در کنار دریا گذاشتم و همراه خود نیاوردم،و برای آن که این واقعیت را که نتیجه ای از فراموشکاری بود توجیه کند،گفت:

وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً

-و به یاد داشتن ماهی را کسی جز شیطان از یاد من نبرد(و نتوانستم خبر آن را به تو بگویم)،و ماهی به صورتی شگفت انگیز راه دریا را در پیش گرفت و خود را در آن

افکند.» جوان داستان را فراموش کرد که به موسی علیه السلام بگوید،و این که چگونه ماهی را با پریدن رو به پایین راه دریا را پیش گرفت.

[۶۴]

و چنان می نماید که نشانهٔ موسی برای شناخته شدن منزل آن عالم، درست همین زنده ماندن ماهی بوده است،و به همین سبب موسی علیه السلام گفت که:

قٰالَ ذٰلِکَ مٰا کُنّٰا نَبْغِ

-گفت که:این همان چیزی است که خواستار آن بودم.» /۶ یعنی همان منظور نظر ما و هدف مسافرتمان است.

فَارْتَدّٰا عَلیٰ آثٰارِهِمٰا قَصَصاً

-پس بر خلاف جهت حرکتشان قصه گویان بازگشتند.» پیش از آن که داستان موسی را با آن دانشمند در درس آینده دنبال کنیم، روا است دربارهٔ فراموشی که در این آیات مکرر از آن یاد شده به تدبر بپردازیم.

پیش از این(در آیه های ۲۳ و ۲۴ از همین سوره)قرآن قضیهٔ مهمی را برای ما بیان کرد و گفت: وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فٰاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً* إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذٰا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسیٰ أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذٰا رَشَداً و در آیه ۶۳ از همین سوره نیز با ترکیب وَ مٰا أَنْسٰانِیهُ إِلاَّ الشَّیْطٰانُ رو به رو می شویم،و از این دو آیه معلوم می شود که شیطان آدمی را به فراموش کردن چیزی گرفتار می سازد،و خدا آنچه را که فراموش کرده ایم به یاد ما می آورد،و آیا این چه معنی را می رساند؟ فکر آدمی همچون چراغی پر نور است،و نیازی به سوخت ندارد،ولی موانعی وجود دارد که راههای بیرون رفتن این نور را می بندد،آیا این موانع چیست؟ مجموعه ای از عوامل مادی است که بر اثر اهتمام و توجه انسان به زینت زندگی دنیا و متاع آن استوار است،و ممکن است که جوان موسی(ع)،در آن هنگام که در کنار دریا راه می پیمودند به دیدن آرایش دریا،یا به بعضی از چیزهای غریبی که در راه بودند،مشغول بوده است،ولی آنچه مهم است این است که جذب

شدن انسان به طبیعت و خضوع کردن در برابر آن خود از سببهای فراموشی است،و زندگی آکندهٔ از شهوتها و چیزهای جاذب و جالب توجهی است که شیطان آنها را تقویت می کند،ولی ذکر و یاد خدا این شهوتها را به دور می راند،و به تحت فشار قرار دادن این عوامل جذب کننده مدد می رساند و نفس را از عقده هایی که شیطان می سازد پاک می کند،و در نتیجه ذکر خدا و به یاد او بودن دشمن فراموشی است،از آن جهت که این موانع سبب پوشیدن قلب آدمی را می شکند و از میان می برد.

در آن هنگام که به یاد خدا و قدرت و هیمنهٔ او بر جهان می افتی،تعادل و توازن به تو بازمی گردد،و نفست ارادهٔ گمشده را بازمی یابد،و به عقلت این معرفت دوباره راه می یابد که تو از طبیعت قویتری، ۶/ و از زینت زندگی دنیا برتر و والاتر،پس واجب نیست که به آن تسلیم شوی.

بدین گونه قرآن حکیم در سوره الکهف با ما دربارهٔ زینت حیات دنیا از یک سو،و ضروری بودن برتری یافتن بر آن از سوی دیگر می گوید،و از ابعاد تسامی و برتری در عین حال:به یاد خدا بودن و فراموش نکردن است،زیرا که انسان تسلیم شدهٔ به زندگی و زینت دنیا نه تنها فکر خویش را از دست می دهد،بلکه حتی خود زندگی را نیز از کف می دهد،چه دوستی چیزی آدمی را کور و کر می سازد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]

اشاره

فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا آتَیْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً (۶۵) قٰالَ لَهُ مُوسىٰ هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّٰا عُلِّمْتَ رُشْداً (۶۶) قٰالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (۶۷) وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (۶۸) قٰالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ صٰابِراً وَ لاٰ أَعْصِی لَکَ أَمْراً (۶۹) قٰالَ فَإِنِ اِتَّبَعْتَنِی فَلاٰ تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتّٰی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً (۷۰) فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا رَکِبٰا فِی اَلسَّفِینَةِ خَرَقَهٰا قٰالَ أَ خَرَقْتَهٰا لِتُغْرِقَ أَهْلَهٰا لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً (۷۱) قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (۷۲) قٰالَ لاٰ تُؤٰاخِذْنِی بِمٰا نَسِیتُ وَ لاٰ تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً (۷۳) فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا لَقِیٰا غُلاٰماً فَقَتَلَهُ قٰالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً (۷۴) قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (۷۵) قٰالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهٰا فَلاٰ تُصٰاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً (۷۶) فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا أَتَیٰا أَهْلَ قَرْیَةٍ اِسْتَطْعَمٰا أَهْلَهٰا فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُمٰا فَوَجَدٰا فِیهٰا جِدٰاراً یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقٰامَهُ قٰالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً (۷۷) قٰالَ هٰذٰا فِرٰاقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ مٰا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (۷۸)

۶/

معنای واژه ها

۷۷[ینقض]

:فروافتد و خراب شود.

۶/

تو هرگز نخواهی توانست در کنار من صبوری کنی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یکی از مظاهر اعجاز قرآن حکیم آن است که آیه های آن در یک زمان از چیزهای متعدد سخن می گوید،و یک آیه مثالی است هم برای قدرت خدا در

ص :۴۴۸

جهان،و هم برای علم خدا نسبت به امور و مسائل،و ابعاد مختلف حقیقت واحد یا حقایق مختلف حقایق زندگی را برای ما بیان می کند توضیح می دهد.

در آن جا که سورهٔ کهف از علاقهٔ انسان به زندگی بحث می کند،از علم انسان نیز سخن می گوید،و گاه چنان می نماید که این دو امر در این آیه با یکدیگر انسجام ندارد و حتی با یکدیگر مختلف و متفاوت است،در صورتی که حقیقت آن است که علاقهٔ انسان به زینت دنیا و ایستار سالم وی در برابر آنها،از علم و دانش انسان نسبت به حقیقت دنیا سرچشمه می گیرد،پس اگر انسان تنها ظاهری از زندگی را بشناسد،غرور وی را فرامی گیرد،و چنان می پندارد که همین ظاهری که مشاهده می کند عین حقیقت است،در صورتی که اگر اندکی تعمق کند و به جوهر زندگی دنیا برسد،از دامنهٔ تغییر و تبدیل آن آگاه خواهد شد،و خواهد دانست که حقیقت آن با ظاهر آن تفاوت دارد،و به همین جهت در حدیث آمده است که:

«دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد».

نیز آمده است:«همهٔ آنچه را که در دنیا است،اگر بشنوی بهتر از آن است که ببینی».

۶/ و همچنین سخن گفتن از آنها مستلزم آن است که شخص از روی دانش و هدایت در این باره سخن بگوید،زیرا که هدایت و شناخت انسان نسبت به حقایق معرفتی ژرف و فراگیر است که از او چنان می خواهد که نسبت به زینت حیات دنیا ایستاری سالم اختیار کند و نه ایستار غرور و تسلیم مطلق.

در داستان موسی(ع)با آن بندهٔ صالح خدا که در احادیث از او به نام خضر(ع) یاد شده گوشه ای از این حقیقت را برای ما آشکار می سازد.

موسی(ع)پیامبر بود،و از احکام شرعی ظاهری آگاهی داشت،ولی به دنبال کسی داناتر از خود می گشت تا از وی زمینه ها را بیاموزد،یا از حکم احکام عام و خاص آگاهی پیدا کند.

در ضمن درس خواندن،در برابر بعضی از حوادثی که آنها را می دید ولی تحمل دیدن آنها را نداشت،تکان می خورد و گرفتار حالت روانی خاصی می شد،

پس چون بر کشتی سوار شدند،خضر کلنگ یا مته ای را به دست گرفت و دیوارهٔ کشتی را سوراخ کرد و ناگهان آب دریا به درون آن وارد شد،و چون در راه خویش به جوانی رسید،خضر به او حمله کرد و او را کشت.در پایان گردش به شهری رسیدند که خضر در آن با دیوار نزدیک ویران شدنی رو به رو شد،و رنج زحمتی فراوان را برای تعمیر کردن آن بر خود تحمیل کرد،و از آن قوم،علی رغم استقبال بدی که از آنان کرده و از پذیرفتن ایشان به مهمانی خودداری ورزیده بودند، خواستار هیچ مزدی برای تعمیر دیوار نشد،و تأثیر این حوادث بر روی موسی چندان شدید بود که در هر بار زمام خودداری از دست او بیرون می رفت و شرط صبری را که می بایستی ملتزم آن باشد فراموش می کرد.

یکّه خوردن و از جای جستن موسی در برابر همهٔ اعمالی که آن بندهٔ صالح خدا انجام می داد،دلیلی بر آن است که انسان هیچ احتمال آن را نمی دهد که شاید در آن سوی علم وی چیزهای فراوان مجهول دیگری وجود دارد که وی به دانستن و دریافتن آنها هنوز نرسیده است،و اگر احتمال محضی از این نادانی خود بدهد، رزین و بردبار و آرام بر جای می ماند،و از ظواهر تنها متأثر نمی شود،بلکه به عمق نیز نگاه می کند.

شرح آیات:

اشاره

میان علم و رحمت

[۶۵]

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ /۶ مِنْ لَدُنّا عِلْماً -پس با بنده ای از بندگان ما رو به رو شدند که از جانب خود رحمتی به او بخشیده و علمی به او آموخته بودیم.» آن بنده علاوه بر علمی که به دست آورده بود،به رحمت خدا نیز دست یافته بود،پس آیا میان علم و رحمت علاقه و ارتباطی وجود دارد؟ با تفکر و تدبر ساده ای دربارهٔ مفهوم دو کلمهٔ علم و رحمت به این نتیجه می رسیم که:علم معمولا زاییده و پیدا شدهٔ از رحمت نیست،و جوهر رحمت

نرمدلی است که صفتی در مقابل صفت دیگر سخت دلی است،و سختی دل و قساوت قلب سبب آن می شود که حقایق زندگی در آن نفوذ نکند و به آن راه نیابد و در نتیجه شخص گرفتار جهل و نادانی شود،و نرمی دل،بر عکس،سبب پدید آمدن علم است و به همین سبب می توانیم بگوییم که نخستین فضل و بخشش مخصوص رحمت است،و این همان چیزی است که خدا آن را به خضر(ع)عطا کرده و سبب رسیدن او به علم شده بود،و بعضی به این کلمه استناد کرده و گفته اند:خضر(ع) پیغمبر بود و پیغمبری رحمتی الهی است،در صورتی که دیگران گفته اند:سعهٔ صدر خضر و قدرت او بر تحمل اعتراضهای شاگردش موسی همان رحمتی است که خدا به او عطا کرده بود.

در آیه اشاره ای آشکار به این امر است که علم از خداوند متعال و نوری است که آن را در قلب هر کس که خواسته باشد می افکند،و چنان که بعضی می پندارند،با زیادی درس خواندن به دست نمی آید.

شکیبایی وزیر عقل است

[۶۶]

قٰالَ لَهُ مُوسىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّٰا عُلِّمْتَ رُشْداً - موسی به او گفت:آیا اجازه می دهی که همراه تو روانهٔ راه شوم و از تو پیروی کنم، و تو به من پاره ای از رشد و راهیابی که به آن دست یافته و آموخته ای تعلیم کنی و بیاموزی؟» موسی(ع)می دانست که دست یافتن به علم بدون تلاش و کوشش میسر نمی شود،و به همین سبب پیروی و تبعیت خویش را به عالم عرضه کرد که چون به کارهای روزانهٔ خویش می پرداخت،موسی(ع)از راه توجه کردن به همین اعمال یومیهٔ او و ایستارهایی که در موارد مختلف نسبت به حوادث زندگی اختیار می کرد، حکمت بیاموزد،و علمی که بر آدمی جستجو و دست یافتن به آن واجب است،علم مطلق نیست بلکه آن علم است که ۶/ راه راست و بینش و بصیرت در رفتار و کردار را بهرهٔ انسان می سازد،و این علم عملی است،و به همان گونه که به عمل و کار

علمی نیازمندیم،به علم عملی نیز احتیاج داریم،و باید هر چه را که به سود ما است بیاموزیم و فراگیریم.

امّا خضر(ع)شیوهٔ دیگری را برای آموختن در اختیار ما می نهد و می گوید:

نخستین و مهمترین ویژگی به دست آوردن علم،صبر است و لذا صبر وزیر عقل به شمار می آید و این در احادیث مختلف آمده است.

[۶۷]

قٰالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً -(خضر)گفت:تو هرگز نخواهی توانست که بودن با مرا تحمل کنی و شکیبا باشی.» این مشکل و مسئله ای برای انسان است که برای آموختن علم نیازمند بردباری است،و بردباری نیز به نوبهٔ خود نیازمند به علم است تا برای انسان اطمینان و آرامش خاطر فراهم شود،چه«شخص جاهل و نادان می ترسد و هراسناک است».

در این جا می خواهیم به این نکته اشاره کنیم که گذشتن از سدّ و مانع جهل برای انسان عملی دشوار است،و آدمی نمی تواند،در صورت نداشتن عزمی جزم،از این مانع بگذرد،چه دست یافتن به علم،علاوه بر تلاشهای عملی،نیازمند به گذشتن از مانع نفسانی است،و چنان که مشاهده می کنیم،موسی(ع)علی رغم این که برای طلب علم به سفری دور و دراز پرداخت،و با انواع سختیها رو به رو شد،و خوراک خود را فراموش کرد،و با آن که پیامبر پیشوای امت خود بود در مصاحبت جوانی به راه افتاد و نظایر اینها،و همچنین علی رغم اعمال بدنی به تلاشهای روانی بزرگی نیازمند بود که انجام دادن آنها وظیفهٔ قلب یا به تعبیر دیگر رحلت و سفر قلب است،و قرآن حکیم در این آیات به آن اشاره کرده است.

[۶۸]

وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلیٰ مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً -و چگونه می توانی بر چیزی صبر کنی و بردبار بمانی که از آن آگاهی و خبر کامل نداری؟» این مطلب معلوم است که خضر عالم قدرت حقیقی موسی را بر صبر کردن فراموش نکرد،چه موسی(ع)به صورت حقیقی و فعلی توانایی بر شکیبا شدن داشت،ولی شخص عالم با آگاهی خود این را می داند که مردمان جاهل نسبت به

یک امر در برابر تحمل دشواریهای علم پیدا کردن نسبت به آن امر صبر نشان نمی دهند،و در نتیجه علم سبب آسیب دیدن به ایشان می شود و سبب دست یافتن به فهمی می شود که گاه نسبت به آن کافرند.

۶/

[۶۹]

قَالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِراً وَ لاَ أَعْصِی لَکَ أَمْراً -گفت (موسی)که به خواست خدا مرا بردبار خواهی یافت و نسبت به فرمان تو نافرمان نخواهم شد.» بدین گونه موسی به صبور بودن و پیروی کردن از استاد خود تعهد سپرد، پس مثل عالم همچون مثل درختی باردار است که چون تکان داده شود،تو را از میوه های خود بهره مند می سازد،و آن که می بایستی برنامهٔ آموزش تو را تنظیم کند عالم است نه شخص خودت.

موسی(ع)بردباری خویش را منوط به مشیت الاهی کرد و گفت:

سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِراً

چه این را می دانست که بر آدمی دشوار است که در چنین ایستگاهها،صبر کردن بر آسیبهایی که به سبب پیدا کردن معرفت نسبت به واقعیت مجهول به او می رسد،دشوار است.

[۷۰]

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلاَ تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتّٰی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً -(خضر)گفت:اگر با من روانه شدی،دربارهٔ چیزی از من پرسش مکن،تا خودم دربارهٔ آن چیزی به تو بگویم.» عالم(علیه السلام)در آن هنگامی که موسی را به قبول چنین شرطی دعوت کرد،در واقع به این امر اشاره می کرد که بر دانشمندان لازم است که از آغاز شروع به تعلیم قرار کار خود را با شاگرد خود مقرر دارند،از آن روی که استاد است که برنامه و روش کار و تدریس را تنظیم می کند.

اولا:یک کشتی را سوراخ کرد

[۷۱]

فَانْطَلَقَا حَتّٰی إِذَا رَکِبَا فِی السَّفِینَةِ خَرَقَهَا -پس به راه افتادند، و چون بر کشتی سوار شدند،(خضر)آن را سوراخ کرد.»

ص :۴۵۳

در این هنگام موسی(ع)تحت تأثیر اخلاق رسالی خویش قرار گرفت که بدان گونه با جامعهٔ اسراییلی خویش عمل می کرد که مجتمع وارفته و سستی بود و می بایستی با مردم آن با شدت و سختی عمل شود،بر عکس محمد رسول اللّه(ص) که در مجتمع خشن و غلیظ می زیست،و به سلاح مهربانی و نرمی مسلح شد،و به همین جهت موسی تحت تأثیر عمل سوراخ کردن کشتی قرار گرفت و با خشم بانگ برداشت و:

قٰالَ أَ خَرَقْتَهٰا لِتُغْرِقَ أَهْلَهٰا

-گفت آیا برای آن سوراخ کردی که آن کسان را که در آنند غرق کنی؟» /۶ حتی به این پرسش نپرداخت که:چرا آن را سوراخ کردی،بلکه به صورت مستقیم منکر موضوع شد،و بر این آرام نگرفت بلکه به کار انجام شده این رنگ مخصوص را بخشید که همراهش تنها به این سبب کشتی را سوراخ کرده که همهٔ کسانی را که در آنند غرق کند،و هدف یگانه مورد نظر از این عمل همان بوده است،و گفت:

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً

-کار عجیب و زشتی انجام دادی.» این خطای دیگری از موسی بود که دلالت بر نادانی او بر موضوع داشت،و چون چنین شد،خضر(ع)گفت:

[۷۲]

قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً -گفت:مگر به تو نگفتم که توانایی صبر کردن و بردبار بودن با مرا نداری؟» [۷۳]

و با آرامش اعصاب حادثه ای را که میان آنان پیش آمده بود به او یادآوری کرد،پس آتش خشم موسی فورا فرونشست،و از آنچه کرده بود عذرخواهی کرد و گفت:مرا بر کاری که تحمل آن برایم دشوار است مورد مؤاخذه قرار مده،چه این برای انسان بسیار دشوار است که بر چیزی صبر کند که از ژرفنا و عاقبت آن هیچ اطلاعی ندارد،و به همین سبب موسی از آن عالم خواست که به سبب آنچه از او سر زده وی را مورد مؤاخذه قرار ندهد.

قٰالَ لاٰ تُؤٰاخِذْنِي بِمٰا نَسِيتُ

-(موسی)گفت:به سبب چیزی که آن را

فراموش کردم،مرا ملامت مکن.» در کار تعلیم و آموزش دو امر مهم وجود دارد:

اول این که:بر معلم و عالم لازم است که واقع بین باشد،و بداند که دیگران بشـرند،و در معرض فراموشـی قرار می گیرند،بدان سبب که معرفت و شـناختی که به آنـان داده و تعلیم می شود،از تراز و سـطح دریـافت معرفت آنـان بالاتر است،و ذهن معمولا آنچه را که در نظر او غریب می نماید فراموش می کند.

دوم:این گونه کسـان تحمـل آن را ندارنـد که از راه تصـادف کسب علم کننـد،بلکه شـخص عـالم و معلم به آن نیـاز دارد که برنامه ای تدریجی برای تعلیم و آموزش خود طرح ریزی کند،و به همین جهت موسی گفت:

وَ لاٰ تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً

-و مرا به انجام دادن کاری فرمان مده که بر من دشوار است.» ۶/ إرهاق به معنی منطبق کردن چیزی بر چیز دیگر است.و عسر و سختی و دشواری از همه طرف بر شخص وارد و بر او منطبق می شود.

ثانیا:پسری را کشت

[۷۴]

فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا لَقِیٰا غُلاٰماً فَقَتَلَهُ قٰالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً -پس به راه افتادند تا به پسـری رسـیدند و (خضـر)او را کشت،پس(موسی)گفت:چرا صاحب جان پاکی را،بی آن که کسی را کشته باشد،کشتی؟و بدان که عملی زشت و منفور انجام داده ای.» و بار دیگر خضر(ع)با اعصاب آرام گفت:

[۷۵]

قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً -مگر به تو نگفتم که نمی توانی با من تحمل داشته باشی و بردبار باشی؟» موسی بار دیگر متوجه شـرطی که پذیرفته بود شد،و احساس کرد که این بار دوم است که با شـرط پذیرفتهٔ به توسط خودش مخالفت کرده است،و چون عزم به تعلیم پذیرفتن و چیز آموختن جزم کرده بود،خواستار مهلت و فرصت دیگری شد.

[۷۶]

قَالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهٰا فَلاٰ تُصٰاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً -(موسی)گفت:اگر پس از این دربارۀ چیزی از تو پرسش کردم، مصاحبت با من را ترک کن و مرا از خود دور ساز.» این نیز درسی برای عالم و معلم است،پس بر شاگرد واجب است که بکوشد تا از آنچه آموخته است استفاده کند،و این استفاده برای خودش نیست، بلکه در راه تعلیم گرفتن و رشد یافتن و تربیت شدن است،و شاگرد حقیقی آن کس است که در کنار علم و معرفت صفات نفسانی بالا را نیز کسب کند،و آنها را فراگیرد و بر آنها تمرین و تجربه کند،و از این راه بر صفات نیک خویش بیفزاید،و نفس خویش را پاک و پاکیزه سازد،ولی اگر آموختن بدون تجربه کردن و به کار بستن آموخته و تزکیۀ نفس باشد،یا او را به فداکاری و از خودگذشتگی نرساند،باید گفت که او شاگرد و متعلمی بی حاصل بوده است.

ثالثا:دیواری را بنا کرد

[۷۷]

فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا أَتَيٰا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمٰا أَهْلَهٰا فَأَبَوْا أَنْ ۶/ يُضَيِّفُوهُمٰا فَوَجَدٰا فِيهٰا جِدٰاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقٰامَهُ قٰالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً -پس به راه افتادند و چون به مردم شهر یا روستایی رسیدند و از آنان خواستار خوراک شدند،و آنان از پذیرایی کردن از ایشان امتناع ورزیدند،پس با دیواری در آن رو به رو شدند و آن را در شرف فروریختن دیدند،و خضر آن را ترمیم کرد و بر سر پا نگاه داشت،و موسی گفت که:اگر می خواستی می توانستی از ایشان برای انجام دادن این کار مزد طلب کنی.» در این جا عالم(ع)بر آن شد که گردش در مصاحبت شاگردش را پایان دهد،چه موسی نمی توانست بیش از این تحمل کند،پس:

[۷۸]

قٰالَ هٰذٰا فِرٰاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ مٰا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً -(خضر)گفت:این جا جای جدا شدن من و تو از یکدیگر است و به همین زودی بر تو آشکار خواهم ساخت که آنچه قدرت صبر کردن بر آن را نداشتی

چه بوده است.» ظواهر امور همیشه چنان نیست که حقایق آنها را آشکار سازد،و بنا بر این بر انسان لازم است که به سلاح صبر مسلح شود،تا بتواند به دوربینی کامل دست یابد،و از حقیقت زندگی شناختی ژرف به دست آورد،و در آن هنگام است که ایستار سالمی نسبت به زندگی پیدا خواهد کرد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۸۲]

اشاره

أَمَّا اَلسَّفِینَهُ فَکٰانَتْ لِمَسٰاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی اَلْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهٰا وَ کٰانَ وَرٰاءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً (۷۹) وَ أَمَّا اَلْغُلاٰمُ فَکٰانَ أَبَوٰاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینٰا أَنْ یُرْهِقَهُمٰا طُغْیٰاناً وَ کُفْراً (۸۰) فَأَرَدْنٰا أَنْ یُبْدِلَهُمٰا رَبُّهُمٰا خَیْراً مِنْهُ زَکٰاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً (۸۱) وَ أَمَّا اَلْجِدٰارُ فَکٰانَ لِغُلاٰمَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی اَلْمَدِینَهِ وَ کٰانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُمٰا وَ کٰانَ أَبُوهُمٰا صٰالِحاً فَأَرٰادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغٰا أَشُدَّهُمٰا وَ یَسْتَخْرِجٰا کَنزَهُمٰا رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ وَ مٰا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذٰلِکَ تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (۸۲)

معنای واژه ها

۷۹[أعیبها]

:در آن عیبی پدید آورم.

ص :۴۵۷

این است تأویل آنچه بدان شکیبایی نتوانستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تـا این جـا بـا خضـر بودیم که به موسـی درس علم عملی می داد،و او را به فهم زنـدگی و تحمل مسـئولیتها و تـدبر در عواقب پیشامـدهای آن آزموده و آمـاده می سـاخت، و دیـدیم که چگونه موسـی،هر وقت عملا انجام یافتن عملی را مخالف با ظواهر شریعت می دیـد از خشم افروخته می شد،تا آن جا که خضـر به موسـی گفت:« هٰذٰا فِرٰاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ »،ولی-پیش از جدایی- این قضایا را که به نظر تو پیچیده و غامض می نمود،برایت تفسیر خواهیم کرد،و به بیان آنها،یکی پس از دیگری، پرداخت.

از این جا بر ما آشـکار می شود که بعضـی از احکامی که خـدا به پیامبران گرامی خویش انجام دادن آنها را فرمان می دهد،با احکامی که مردمان عادی را به اجرای آنها فرمان داده است،اختلاف دارد؛کشتی مالك خاص داشت،و احترام مالکیت واجب است،ولی خضـر با اسـتمداد از خـدا آگاهی پیدا کرده بود که پادشاهی هر کشتی سالم را غصب می کرد،و همین علم او را به فرمـان خـدا بر آن داشت که آن کشـتی را سـوراخ و معیـوب سـازد،تـا در دست صاحبـان فقیر آن بـاقی بمانـد،چه آن پادشـاه کشتیهای عیبناك را غصب نمی کرد.

بنـا بر ایـن،احـترام نفس واجـب اسـت،ولی احـترام محـدود بـه نرسـیدن ضـرر آن ۶/ بـه دیگران اسـت،امـا اگر نفس زیانکـار باشد،خداوند متعال به صاحبان امر از جانب خودش اجازه می دهد که آن نفس را هلاك سازند،و مجتمع را از شرّ آن

آسوده سازند،و به همین جهت به خضر فرمان داد که آن پسر را بکشد تا مایهٔ رسیدن زیان به دیگران نشود،و همچنین مسئله دیوار،و این چیزی است که ما از ظاهر آیات استنباط می کنیم،و در این جا عمق دیگری نیز وجود دارد که پس از این به تدبر در آن خواهیم پرداخت.

شرح آیات:

اشاره

چرا کشتی را شکاف داد؟

[۷۹]

أَمَّا السَّفِینَهُ فَکٰانَتْ لِمَسٰاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهٰا -اما کشتی متعلق به مسکینانی بود که در دریا کار می کردند،پس من خواستم که آن را عیبناک سازم.» رسم و عادت پادشاهان و سران کشورها،چه در قدیم و چه در زمان حاضر، آن است که چون گرفتار جنگی شوند،به مصادرهٔ وسایل نقلیه فرمان دهند،بدان جهت که جنگ در قدیم به وسایل نقلیه ای از گونهٔ کشتیها و شترها،و در این ایام به اوتوموبیلها و قطارهای راه آهن و هواپیماها نیازمند است،و به همین سبب یا آنها را به صورت کامل مصادره می کردند،یا تنها در زمان جنگ آنها را نگاه می داشتند و پس از آن به صاحبان آنها بازمی گرداندند،و آن کشتی که من او را سوراخ کردم در معرض مصادره قرار داشت،و اگر آن را معیوب نمی کردم گرفتار مصادره می شد،چه دیگر مشمول حکم مصادره که تنها به کشتیهای بدون عیب تعلق داشت نمی شد.

وَ کٰانَ وَرٰاءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً

-و در پی ایشان پادشاهی بود که هر سفینه را غصب می کرد.» آیه نگفته است که پادشاه تنها کشتیهای بی عیب را مصادره می کرد،و کلمهٔ پیش از این بر این معنی دلالت داشت،و این از بلاغت قرآن است.

غلام(پسر)چرا کشته شد؟

[۸۰]

وَ أَمَّا الْغُلاٰمُ فَکٰانَ أَبَوٰاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینٰا أَنْ یُرْهِقَهُمٰا

/۶ طُغْیاناً وَ کُفْراً

-و اما آن پسر را پدر و مادری مؤمن بود پس از آن بیم داشتیم که آنان را بر آن وادارد که(به سبب دوستی وی)گرفتار طغیان و کفر شوند.» سبب کشتن پسر بدون بیم دادن پیش از آن به وی آن بود که:آن پسر سبب آن می شد که آن دو مؤمن صالح را به طغیان نسبت به خدا و کفر ورزیدن وادار کند،چه آنها،از فرط محبتی که نسبت به این پسر داشتند،از تمایلات و هواهای نفسانی وی پیروی می کردند،در صورتی که آن پسر بر بی بندوباری و لوسی و تبهکاری اخلاقی پرورش یافته بود،و لذا خضر بیم آن داشت که پدر و مادر به سبب این پسر سر به طغیان نسبت به خدا بردارند و به همین جهت او را کشت،از آن روی که وجودی فاسد و زیانمند بود.

[۸۱]

فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً -پس چنان خواستیم که پروردگارشان به جای وی پسری بهتر و پاکیزه تر و در صلهٔ رحم به آنان نزدیکتر باشد.» خضر در آن می کوشید که خدا این پسر را به مولودی پاکیزه تر مبدل سازد، یعنی رشد پاکیزه تر داشته باشد،و مانند این یک گردنکش و طاغی نسبت به خدا نباشد،چه رشدی زاکی و پاکیزه وجود دارد و رشدی طاغی و گردنکشانه:رشد پاکیزه رشدی است که از نقاط منفی تهی باشد،و اما رشد فاسد آن است که پلید و آکندهٔ از نقاط منفی بوده باشد.

به همین گونه میان صلهٔ رحم و کافر شدن به سبب رحم و خویشاوندی فرق وجود دارد،پس علاقه ای که پسر و پدر را به یکدیگر نزدیک می سازد،اگر علاقه ای دور از ایمان آوردن به خدای متعال و سپاسگزاری نسبت به او باشد،این علاقه علاقهٔ کفر است و ناشکری نسبت به خداوند سبحانه و تعالی است،در صورتی که اگر مبتنی بر مهربانی بوده باشد که امتدادی از علاقهٔ انسان به خدا است،همچون این که بگوید:من از آن روی پسرم را دوست می دارم و به او کمک می کنم که برای من همچون نعمتی از خداوند متعال است،این علاقه علاقه ای امتدادی است، و در آن هنگام این علاقه علاقه ای رحمی می شود،و همان است که قرآن از آن با

«أقرب رحما»یاد کرده است،و این دو کلمه اخیری که قرآن آورده،برای مقابله کردن آنها با دو کلمۀ نخستین است،و زکاه و رحم در مقابل طغیان و کفر آمده است.

میان مصلحت عمومی و مصلحت خصوصی

احکام شرعی عموما وابستۀ به مصلحت افراد نیست،بلکه بیشتر در آنها مصلحت عامه در نظر گرفته شده است،و مصلحت عامه مصلحت همۀ افراد جامعه روی هم رفته است،در صورتی که مصلحت خصوصی /۶ مصلحت افراد جدا از یکدیگر است،و طبیعی است که می بایستی مصلحت افراد با یکدیگر جمع شده بر مصلحت افراد جدا از یکدیگر ترجیح و تفوق داشته باشد،و مخصوصا در آن هنگام که معارضه ای میان این دو مصلحت وجود داشته باشد پس،مثلا،مصلحت یک میلیون انسان مهمتر از مصلحت پنج نفر است.

هنگامی که از مصلحت عامه یاد می کنیم،مقصود ما مصلحت بشر است،و این معقول نیست که اسلام به خاطر مصلحت عدۀ قلیلی از افراد،مصلحت بشر را کنار گذارد.

فرهنگ سرمایه داری که نسبت به مصلحت فردی تأکید دارد و در آن مبالغه می کند،فرهنگی مبتنی بر بهره کشی است که از طریق آن منحرفان حریص استثمار خود را از دیگران و تسلط پیدا کردن نامشروع بر ایشان،به خیال خویش،خوب جلوه می دهند و پسندیده می شمارند،و از مالکیت و مصلحت فردی سخن می گویند،و چه مصلحتی می تواند در مقابل مصلحت مجموع افراد برای یک فرد وجود پیدا کند؟!و فرد چه احترام و آزادی در برابر احترام و آزادی جامعه و همۀ مردم می تواند داشته باشد؟!و معنی این کلمه چیست؟و آیا این مصلحت است یا مضرت؟ ما در این شک داریم که کلمۀ مصالح فردی راست باشد،بلکه درست تر آن است که به نام مضار فردی خوانده شود،چه خیر و شر در مقایسۀ با فرد نباید باشد،بلکه در مقایسۀ با مجموع می بایستی بوده باشد،و خیر آن چیزی است که

برای مردمان سودمند است،و شر آنچه برای آنان زیانمند،پس اگر چیزی سبب رسیدن نفعی به من شود و به دیگران زیان برساند،آن چیز شر است،و مفهوم کلمه از آغاز مفهومی فراگیر و اجتماعی بوده است،و در این شک نیست که هر شر و بدی به شخص نفع می رساند،پس آیا مفهوم آن به سبب منفعت داشتن برای یک فرد یا برای مجموعه ای کوچک از فرزندان مجتمع انسانی عوض می شود؟! آیات کریمه دال بر این حقیقت است که:مصلحت حقیقی و منفعت صادقانه با قیاس کردن به مجموع است،و احکام شرعی صفات مطلقی برای بعضی از مفهومها قایل نمی شود،پس مالکیت فردی سدی در برابر اسلام نیست،و چنین است حرمت و احترام افراد،با علم به این که من اهتمام اسلام را به مالکیت نفی نمی کنم،ولی محدود به مصالح دیگران است،و در آن هنگام که زیان رساندن به دیگران آغاز شود،حرمت و احترام مالکیت پایان می پذیر.

۶/

در علاقه نسبت به نعمتها

نگرش اسلام به زندگی دنیا و وسایل آرایش آن چنین است که:بسیاری از چیزهای زندگی دنیا برای انسان مفید به نظر می رسد،ولی در نظر خدا از آن روی غیر مفید است که از آینده و مستقبل آنها آگاهی دارد،پس اگر بشری شراب بنوشد،و بر سفرهٔ قمار بنشیند،و اموال یتیمان را بخورد،در آن حال که چنین می کند برای او مفید است،ولی از طریق آن به عواقب بسیار بدی گرفتار می شود،و عکس آن نیز درست است،پس کدام یک از این دو بهتر است،انسان تندرست یا انسان بیمار؟ گاه چنین پیش می آید که انسان بیمار افضل و بهتر است،چه در دولت ایجاد کنندهٔ ترس و هراس،انسان سالم به زندان افکنده می شود،اما بیمار در خانهٔ خود در امان است،و بعضی از اوقات نگرش و نظر ما نسبت به زندگی غیر حکیمانه است،چه از نظر ندیدن آینده به دوست داشتن چیزی می پردازیم که برای ما زیانبخش است،و از چیزی بدمان می آید که برای ما سودمند است.هرگز...آنچه

واجب است این است که به آنچه خدا خواسته است راضی باشیم،و به قضای او تسلیم شویم،پس اگر خدا به ما چیزی را عطا کرد که کمال مطلوب نیست،اصرار برای به دست آوردن آن خطا است،چه،ممکن است که خدا به سبب اصرار ما آن را به ما بدهد ولی برای ما مایهٔ زیان باشد.

پس از جملهٔ سنتهای خدا برای هلاک کردن اقوام و ملتها،گشودن درهای رحمت به روی ایشان و تدبیری برای هلاک کردن آنان است،و نیز چنین است برای افراد انسان،پس اگر دیدی که انواع نعمت به وفور از هر سو برای تو می رسد، بیدار و بر حذر باش،بدان جهت که این نعمتها گاه برای آزمودن تو می رسد و خدا می خواهد اراده و قدرت تو را برای مقاومت بیازماید،و ارادهٔ آن کرده است که همهٔ روزی تو را یکباره تحویلت دهد تا هیچ بهره ای در آخرت نداشته باشی،و بنا بر این بر انسان لازم است که در بهره برداری از زینت دنیا معتدل و حکیم باشد،و در آن مبالغه نورزد،و از خدا نخواهد که همهٔ آنها را یکباره به او ببخشد.

از سوی دیگر،واجب است که علاقهٔ انسان به نعمتهای زندگی علاقهٔ شکر و سپاسگزاری بوده باشد و نه علاقهٔ ناسپاسی و کفران نعمت،و علاقهٔ زکات و پاکیزگی و نه طغیان و گردنکشی.

۶/ علاقهٔ شکر عبارت است از:علاقهٔ محافظت کردن اسباب و عواملی است که به رسیدن نعمت می انجامد،پس چون به انقلابی بپردازی و در آن پیروز شوی و به سلطه دست یابی،در آن بیندیش که چه عاملی از عوامل بشری و معنوی سبب رسیدن تو به این سلطه و قدرت شده است،و چون آن را یافتی باید به محافظت از آنها بپردازی و در این صورت است که سپاسگزار نعمت خدا محسوب می شوی،اما اگر در حفظ آنها نکوشی کافری،و آن کس که به پاسداری اسباب و عوامل دست یافتن به نعمت نکوشد،نعمت او را ترک می کند و شاید هرگز به او بازنگردد؛اما علاقهٔ کفر فروگذاشتن آن عوامل است.و علاقهٔ زکات نیز چنین است که در قرآن به معنی انفاق است و در لغت به معنی پاکیزگی و رشد و نمو است،زیرا که هر انفاق و بخشش به معنی نمو است،و ماهیچه های بدن آدمی نمو نمی کند مگر این که آنها

را در خدمت کار قرار دهی،و عقل هنگامی به رشد می رسد که آن را به اندیشیدن و تدبر برانگیزی،و توان زبان آن گاه افزایش پیدا می کند که آن را در سخن گفتن به کاربری،و به همین گونه هر چیز در زندگی از راه بخشش و انفاق پاکیزه می شود و نمو می کند،و عکس این مطلب نیز درست است،و چون انسان تلاش و کوشش خویش را ذخیره کند،همین سبب طغیان می شود و طغیان سبب هلاک شدن و به پایان رسیدن.

بدین گونه قرآن حکیم-چنان که به نظر می رسد-درسی در ارتباط با زینت زندگی دنیا به ما می دهد،و پیش از این گفتیم که سوره الکهف عبارت از درسها و عبرتهایی است که علاقهٔ ما را با زندگی دنیا و زینت و اموال و اولاد و...

که در آن است تصحیح می کند.

چرا دیوار را ساخت؟

[۸۲]

وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ -و اما دیوار از آن دو پسر یتیم در شهر بود که گنجی برای آنان در زیر آن قرار داشت،و پدر آن دو مردی صالح بود،پس پروردگارت چنان می خواست که آن دو یتیم به سن رشد برسند و گنج خویش را که رحمتی از پروردگارشان بود بیرون آورند.» پس اگر دیوار خراب می شد و اهل شهر می آمدند و می خواستند بر جای آن چیزی بسازند،به آن گنج دسترس پیدا می کردند /۶ که عبارت از مقداری درهم و دینار بود یا،بنا بر احادیث،کتابهایی مخصوص آن دو یتیم که پدرشان در آنها چیزهایی برای فرزندان خود نوشته و آن را در زیر دیوار پنهان کرده بود،پس ارادهٔ خدا بر آن قرار گرفت که یتیمان به سن رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند و از آن بهره مند شوند.و قمی از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده است که:«آن گنج لوحی زرین و بر آن نوشته بود:بسم اللّه لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه،در شگفتم از آن

کس که می داند مرگ حق است،چگونه شادی می کند،در شگفتم از آن کس که به قدر مؤمن است چگونه اندوهگین می شود،در شگفتم که آن که آتش را به یاد دارد چگونه می خندد،در شگفتم که آن کس که دنیا و تصرف اهل دنیا را در آن لحظه به لحظه می بیند،چگونه به آن اطمینان پیدا می کند». (۱)

این آیه و آیهٔ پیش از آن دلیلی بر این اندیشه مهم به شمار می روند که:

خداوند سبحانه و تعالی انسان را به خاطر پدر و مادرش گرامی می دارد،و چون شخص عملی صالح انجام دهد و خدا او را مورد اکرام قرار دهد،تنها به خاطر خودش نیست بلکه برای فرزندانش نیز هست،و بسیاری از حکمتهای حوادث در زندگی که پیش می آید و طبیعت آن را نمی توانیم بازشناسیم،تنها مربوط به خود شخص نیست،بلکه مربوط به کسی دیگر است،پس بسا هست که گرامی داشتن مریم صدیقه و رشد پیدا کردن وی از خردسالی با تربیتی پاک و پاکیزه به خاطر مادرش بوده باشد که او را از آن هنگام که در زهدان وی جای داشت وقف بر خدمت به خدا کرد،و عیسی(ع)به سبب مادر صدیقه اش مورد اکرام قرار گرفت،و بسیاری از مردمان مصلح و شایسته بوده اند از خردسالی نشانه هایی از شجاعت و هوشمندی به خاطر پدران یا مادرانشان در آنان مشاهده می شده است.و در حدیث العیاشی از صادق(علیه السلام)چنین روایت کرده است:«خدا فرزند مؤمن را تا هزار سال حفظ می کند،و دو پسر بودند که میان آنان و پدر و مادرشان هفتصد سال فاصله بود،و گفت:خداوند متعال به سبب صالح بودن مرد،فرزند او و فرزند فرزند او را صالح قرار می دهد و او را در خانگکها و خانگکهای اطراف محفوظ نگاه می دارد زیرا که از اوامر الهی سرباز نپیچیده اند». (۲)

۶/این تکریم شخص را برای پرداختن به عمل شجاعت می بخشد،حتی اگر چنان فکر کنی که در زندگی خود از آن نتیجه ای به دست نخواهی آورد،ولی،اگر

۱- ۴) -تفسیر الصافی،ج ۳،ص ۲۵۷.

۲- ۵) -همان منبع.

زنده باشی حتما به تو خواهد رسید،و گر نه پس از تو بهرهٔ فرزندانت خواهد شد.

عکس این نیز درست است:و خداوند متعال هلاک انسانی را بدان سبب مقدر می سازد که می داند اگر زنده بماند به دیگران آسیب می رساند،و هلاک آن پسر را بدان سبب مقرر داشت که اگر زنده می ماند سبب کافر شدن و به طغیان پرداختن پدر و مادرش می شد،پس اگر چیزی را می بینی و از آن سردرنمی آوری، منکر آن مشو،چه شاید حکمتی نهفته از گونهٔ این حکمتها برای آن وجود داشته است.

وَ مٰا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذٰلِکَ تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً

-و من به فرمان خود به آن کار نکردم،و این است توضیح چیزهایی که نتوانستی دربارهٔ آنها صبور و شکیبا بمانی.» در پایان این داستان کوتاه بار دیگر این نکته را به یاد شما می آورم که کوشش برای دست یافتن به علم و آگاهی می بایستی همیشه هدف انسان مؤمن بوده باشد،و آگاهی و خیرگی علم توجه کردن و ممارست زنده به پیشامدهای زندگی است،و این خیرگی ایمان و فهم آدمی را نسبت به احکام و حکمتهای خدا در زندگی افزایش می دهد و در نتیجه به احکام شرعی نزدیکتر می شود.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۹۵]

اشاره

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی اَلْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً (۸۳) إِنّٰا مَکَّنّٰا لَهُ فِی اَلْأَرْضِ وَ آتَیْنٰاهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَباً (۸۵) حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ مَغْرِبَ اَلشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهٰا قَوْماً قُلْنٰا یٰا ذَا اَلْقَرْنَیْنِ إِمّٰا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّٰا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً (۸۶) قٰالَ أَمّٰا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلیٰ رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذٰاباً نُکْراً (۸۷) وَ أَمّٰا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلَهُ جَزٰاءً اَلْحُسْنیٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنٰا یُسْراً (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۸۹) حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ اَلشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَطْلُعُ عَلیٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهٰا سِتْراً (۹۰) کَذٰلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَیْهِ خُبْراً (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۹۲) حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ بَیْنَ اَلسَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمٰا قَوْماً لاٰ یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً (۹۳) قٰالُوا یٰا ذَا اَلْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلیٰ أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قٰالَ مٰا مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً (۹۵)

۶/

معنای واژه ها

۸۶[حمئه]

:دارای حمأه(گل سیاه).

۸۷[نکرا]

:زشت و هولناك.

۹۴[خرجا]

:مقداری مال به عنوان پاداش و مزد.

۹۵[ردما]

:سدّ و مانعی محکم.

۶/

ایستار سالم در برابر سلطه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سیاق سخن گفتن قرآن از ایستار آدمی نسبت به زینت زندگی دنیا،این آیات دربارۀ ایستار سلیم در برابر شهوت تسلط پیدا کردن بر دیگران با ما سخن

می گوید،که انگیزش و جاذبهٔ آن از هر زینت دیگر از زندگانی دنیا بیشتر است،و ذو القرنین را برای ما مثال می زند که در روزگاران قدیم می زیست،و به یقین نمی دانیم که آیا مقصود از آن اسکندر مقدونی است که از یونان به راه افتاد و بسیاری از شهرها و کشورهای جهان را گشود و بر آنها مسلط شد،یا پادشاه حمیر، یا کورش اول هخامنشی از ایران-که تحقیقات تازه مؤید آن است-یا شخص دیگری که تاریخ اطلاعات بیشتری در این باره برای ما بر جای نگذاشته است،و خواه این یک بوده باشد یا آن یک،مردی صالح بوده است که فریب درآمدهای سلطه را نمی خورده و این تسلط او را از حدود شرع خارج نمی کرده است،و در این داستان قرآن ما را به عده ای از حقایق یادآور می شود،از جمله:

نخست:آنچه ذو القرنین از سلطه به دست آورد،به سببی از خودش و سببی از خدا بود؛و سببی که به او اختصاص داشت:پیروی کردن از راهنمایی خدا،و بهره مند شدن از امکانات فراوان طبیعت بود،و سبب خدایی این که:خدا راه و سنت زندگی /۶ و اسلوب دست یافتن و تسلط پیدا کردن بر آنها را به او آموخت، پس در این راه به همت عمل کرد و عمل از او بود و توفیق بزرگ از خداوند سبحانه و تعالی.

دوم:کارهایی که ذو القرنین به انجام دادن آنها پرداخت،از آن گونه بود که در چارچوب قدرت و علم و احاطهٔ خدا قرار داشت،پس هیچ کس نمی تواند در سلطه به جایگاهی از ملکوت گستردهٔ خداوند متعال دسترس پیدا کند مگر به اذن و فرمان خدا.

سوم:ذو القرنین مردی خوب و صالح بود،و نسبت به دنیا نگرشی منحرف نداشت،و چون صاحب سلطه شد،خدا به او وحی(الهام)کرد که:می توانی برای مردمان،هر چه می خواهی انجام دهی:به آزردن آنان بپردازی،یا این که به نیکی عمل کنی.

پس ذو القرنین گفت:در میان مردم به عمل کردن از روی عدالت و دادگیری خواهم پرداخت،پس اگر کسی ستمگری کند او را عذاب خواهم داد،و

آن را که ستمگر نباشد مورد بخشش قرار خواهم داد.

در عمل رسیدن به سلطه از این اصل و قاعده به راه افتاد که:آنچه هست نعمت و فضلی از خدا است،و شایسته و واجب است که از آن به صورت مشروع بهره داری شود،و همین اصل را برای برپاداشتن عدل و طرد کردن باطل عملی کرد.

این گفته حقیقتی دیگر را به ما الهام می کند و آن عبرتی است که می بایستی از این داستان گرفته شود:این عبرت که انسان توانای چیره شدن بر شهوتهای خویش است،و همچنین بر مکان و موقع اجتماعی خود،پس آیا بدین سبب که تو از طبقهٔ ثروتمندان یا از افراد حاشیه نشین دربار پادشاهان و شریفی از اشرافی،بر تو واجب است که حتی نسبت به نقاط منفی طبقه یا جایگاه یا مالت سر فرودآوری؟هرگز...تو بر آن توانایی داری که از قید و بندهای ماده و آنچه احاطه ات کرده است خود را برهانی و در اوج آسمان ارزشها پرواز کنی،و توانای بر آنی که پادشاه یا ثروتمند باشی و در برابر نقاط منفی طبقهٔ خودت مقاومت نشان دهی،و از طبقهٔ اشراف باشی و دوستی این شرف و جاه تو را بر آن واندارد که از فرمانبرداری نسبت به پروردگارت خارج شوی.

قرآن کریم این اعتماد را به انسان عطا می کند که می تواند بر جاذبهٔ زمین و ماده پیروز شود و از آنها چشم بپوشد.این الهام و ایحاء مکرر و پیوسته در قرآن سنگ شالودهٔ /۶ در پرورش انسان است،و اگر فهم و احساس انسان به اعتماد داشتن بر ذات خود نبود،و به این که می تواند بر فشارهای زندگی پیروز شود،هرگز نمی توانست انسانی صالح و روندهٔ در راه راست باشد.

چهارم:بر مؤمنان است که برای آسایش و رفاه انسان بر روی زمین به عمل بپردازند،و اسلام به مصلحت گروه معینی از اسلام نیامده و هدف حکومت اسلامی بنیانگذاری دولتی نیرومند است که از صناعت پیشرفته بهره مند باشد،بلکه می بایستی برای بهبود زندگی همهٔ مستضعفان در روی زمین،خواه مسلمان بوده باشند و خواه نه،تلاش کنند،بدان جهت که انسان،به عنوان انسان بودن،در اسلام محترم است،و بر مؤمن واجب است که به خاطر آسایش همهٔ انسانها سعی و

کوشش کند.

بنـا بر این هـدف حزب اسـلامی و تجمع ایمـانی سـلطه و استیلا- نیست،بلکه می بایـد برای مردم به تلاش و کوشـش بپردازد تا ستمگری و بی عـدالتی را از همهٔ انسانها دور کند،خواه به سـلطه رسـیده یا نرسـیده باشد،آری،گاه سـلطه وسـیله ای برای انجام دادن این امر مهم است،ولی خود ذاتا هدف نیست.

اسـلام تو را به عنصـر پرسـتی و نژادپرسـتی دعوت نمی کنـد،و به این که خود را برتر و بالا-تر از دیگران بشـماری و مرکز دنیا بـدانی،و در آن بکوشـی که خود را به مرکز قـدرت برسـانی؛انسـان بـا این خودپرسـتی سـخت معـارضه می کنـد،و این همـان انحرافی است که جهـودان در سراسـر تاریـخ گرفتـار آن بوده انـد،و پس از آن که مجموعه ای از مردمـان بودنـد که به خـاطر مردمان به کار برمی خاسـتند،به صورت مجموعه ای درآمـده انـد که به هزینهٔ مردم برای خود کار می کنند،و خود را فرزندان خدا و ملت برگزیدهٔ او می پندارند.

ذو القرنین بنـدهٔ صـالحی بود،در خـاور و بـاختر جهـان به حرکت برخاست،و طبیعی است که فرزنـدان جهان در آن روز ایمان نداشـتند،ولی او در آن هنگام که به سرزمین معینی رسید،و مردمانش از او خواستار آن شدند که برای ایشان سدی بسازد،آنان را از خود دور نکرد،بلکه گفت:بسیار خوب،خدا به من قدرت و سلطه برای فراهم آوردن آسایش مردمان عنایت کرده است،و برای شما ناکامان، خواه مؤمن بوده باشید و خواه غیر مؤمن،پس سدّ را برای آنان ساخت و خواستار مزدی برای این کار نشد،و این بهترین مثل و نمونه برای دولتی ۶/ اسلامی است.

اگر چنان فرض کنیم که دولتی اسـلامی در نیرو و سلطه همتای یکی از دو قدرت بزرگ امروز جهان شود،آیا چنین دولتی در صــدد پیــدا کردن بازارهـای تـازه ای برای صـادر کردن کالاهـای خـود بـه آنجـا،و بـه دسـت آوردن مـواد خـامی از آنجـا،یا سرزمینهای تازه ای برای مسـتعمره کردن آنها برمی آید؟هرگز...بلکه بر آن دولت مسلمان ثروتمند واجب است که برای ایجاد آسایش و رفاه مردم جهان تلاش کند، و در صدد یافتن ستمدیده ای در جهان برآید و به یاری او برخیزد که از شر ظلم و ستم

خلاص شود،و محرومان را جستجو کند و آنان را از گرسنگی و ناکامی نجات بخشد.

هدف امت و ملت مسلمان چنین است،و این در واقع از مرزهایی است که ایمان و جاهلیت را از یکدیگر جدا می سازد،و شعارها و کلمات نمی تواند عنوان حد و مرز داشته باشد،آداب و عبادتها نیز چنین است،و مؤمن آن کس است که برای دیگران از ذات خویش بیرون می آید،و مسلمان آن کس است که مردمان از دست و زبان او ایمن و سالم بمانند،و دولت اسلامی دولتی است که از ذات خود به خاطر آسایش دیگران بیرون آید.

شرح آیات:

اشاره

بازگشت به تاریخ

[۸۳]

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ -و از تو دربارهٔ ذو القرنین پرسش می کنند.» آنچه از تاریخ برای ما می تواند سودمند واقع شود،به یاد بودن حوادث آن و عبرت گرفتن از آنها است،چه حوادث آشکار است و فطرت آدمی شاهد آنها،ولی آدمی فراموشکار است و شهوتها و فشارهای زندگی او را از مشاهدهٔ حوادث محجوب و پشت پرده نگاه می دارد،و به همین جهت پروردگارمان گفت:

قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً

-بگو:من داستانی از او را به یاد شما می آورم.» به همین سبب انسان به کسی احتیاج دارد که حوادث را به یاد او بیاورد، و تاریخ بهترین یاد آورندهٔ انسان است،و قرآن از آن جهت داستانهای تاریخ را برای ما نقل می کند که آنها را به یاد ما بیاورد و از این طریق به راهنمایی ما بپردازد.

۶/

ذو القرنین کیست؟

در این باره سه روایت وجود دارد.

۱-بیرونی و گروهی از مفسران گفته اند که او یکی از پادشاهان حمیر در یمن بود،و شاهان یمن نامهاشان با کلمهٔ(ذی)آغاز می شد،و مقصود از سد در قرآن سدّ معروف مأرب است،ولی شواهد تاریخی این نظر را تأیید نمی کند،چه هیچ شاه یمنی نبوده است که مالك خاور و باختر شده باشد،و توصیفی که در قرآن از سد می آید با سد مأرب توافق ندارد.

۲-و رازی و دیگران از رأیی پیروی کرده اند که اسکندر مقدونی را منظور از ذو القرنین می شمارند،بدان سبب که به پادشاهی شرق و غرب رسید،و نیز بدان جهت که داستان او در میان مردمان رایج بوده است که دربارهٔ او از پیغمبر(ص) پرسش کرده بودند،و او نیز این رأی را نپسندید،بدان جهت که اسکندر از پیروان ارسطو بود،و تعلیمات اسکندر جنبهٔ الهی نداشت و آیات قرآن را نمی توان بر او منطبق ساخت،و علاوه بر این از او خبری به ما نرسیده است که حاکی از ساختن چنین سدی به توسط او بوده باشد.

۳-اما محقق مسلمان هندی،ابو الکلام آزاد،که مدت زمانی وزیر فرهنگ هندوستان بود،بر این اعتقاد است که کورش کبیر از فاتحان شرق و غرب بوده،و به بحث مفصلی در این باره پرداخته و چنین استدلال کرده است که کورش،بنا بر آنچه از مورخان یونانی همچون هرودوت نقل شده،با وجود دشمنی یونانیان با وی،مردی صالح بود،و یهودیان بدان جهت از او قدردانی می کنند که آنان را از شر دشمنان دینشان رهایی بخشیده بود،و از آن روی دربارهٔ او از پیغمبر پرسش کردند که علاقه میان آنان و کورش محکم و در کتابهاشان به او اشاره شده بود،و ابو الکلام این نکته را اضافه کرده است که در کاوشهای منطقهٔ استخر فارس به مجسمه ای از کورش دست یافته اند که دارای دو بال و بر بالای سرش تاجی با دو شاخ گوسفند است و بنا بر نظر بعضی از مفسران درست ذو القرنین را مجسم می سازد.

برای تأیید نظر خود به این مطلب اشاره کرده است که سدّ آهنینی که هنوز در کوه های قفقاز در منطقه ای به نام داریال،میان درهٔ ولادی کیویکز و درهٔ تفلیس

وجود دارد، /۶ با توصیف قرآن از سد موافقت دارد،و این مطلب دانسته است که بانی آن کورش بوده است تا وسیلهٔ دفاعی برای مردم آن منطقه در برابر هجوم قبایل وحشی باشد که در طول تاریخ مردمان متمدن و شهرنشین را عرصهٔ غارت و چپاول خود قرار می دادند،و آخرین این هجومها به رهبری چنگیزخان مغول (۱) صورت گرفت.و احادیث وارد شدهٔ در قصهٔ ذو القرنین با آن متناسب می نماید،و خدا دانا است.

[۸۴]

إِنّٰا مَكَّنّٰا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنٰاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً -ما به او در زمین قدرت دادیم و وی را در زمین صاحب تمکن ساختیم و وسیله ای برای انجام دادن هر کار در اختیار او قرار دادیم.» این تمکن ذو القرنین از راه شناسایی او به سببها و علتها فراهم آمد،پس خدا به ذو القرنین اسباب و وسایل زندگی را آموخت،و او از طریق علم خود توانست در زمین صاحب مکانت و تمکن شود و طبیعت را مسخر خویش سازد.

[۸۵]

فَأَتْبَعَ سَبَباً -پس او در راه سبب به حرکت در آمد.» یکی از سببها را گرفت و پس از آن که خداوند از هر چیزی سببی به او داد در پی آن روانه شد.علم انسان زیاد است و به همین سبب از میان دانسته های خود آن را برمی گزینند که با عمل کردن آن بتواند خود را به مطلوب خویش برساند،و اگر بخواهد به پیروی از همهٔ آنچه می داند حرکت کند،زندگی محدود او برای این کافی نخواهد بود.

سیاست دادگستری

[۸۶]

حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهٰا قَوْماً -تا به جای غروب کردن خورشید رسید و چنان دید که در مخزن آبی گل آلود فرو می رود و در آن جا قومی یافت.»

۱- ۶) -تفسیر«نمونه»از شیرازی،ج ۱۲،ص ۵۴۹،۵۴۵.

ذو القرنین به آخر سرزمین مسکونی در غرب رسید و در آنجا دید که خورشید در دریا یا برکه یا چیزی از این قبیل فرومی رود و غروب می کند،و انسان در خشکی باشد،در هنگام غروب چنان به نظرش می رسد که خورشید در زمین فرومی رود،و چون در نزدیکی دریا باشد /۶ چنان می نماید که خورشید در هنگام غروب به درون دریا فرو می ریزد،و اگر در نزدیکی باتلاق بزرگی گل آلود باشد، چنان می پندارد که خورشید در آن فرو رفته است.و چنان می نماید که ذو القرنین در مغرب زمین به چنین سرزمین با پهنه های آب گل آلود رسیده بوده است.و گفته شده است که او به منطقه ای دارای خلیجهای متعدد و در آسیای میانه در منطقه ازمیر واقع در ترکیه رسیده بود که شاید آبهای ایستاده و جمع آمدهٔ از بارانها چنین تصوری را برای او فراهم آورده بوده است.

قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً

- گفتیم:ای ذو القرنین!تو می توانی مردم این جا را یا عذاب دهی،و یا در میان آنان بخشندگی و به آنان نیکویی کنی.» تو می توانی به سبب سلطه و قدرتی که داری یکی از این دو رفتار را با مردم این نقطه داشته باشی.

[۸۷]

قالَ أَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلیٰ رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً -و(ذو القرنین)گفت:هر آن کس را که ستم کند،هر چه زودتر عذاب می دهیم تا آن زمان که به نزد پروردگارش بازگردد و عذاب هولناک او را بچشد.» بعضی از مفسران گفته اند که مقصود از این ظلم و ستم شرک است.و خداوند متعال از ذو القرنین خواست که از عذاب دادن به مردم یا آسان گرفتن بر ایشان یکی را برگزیند،بدان سبب که آن مردمان کافر بودند،و برای او این امکان وجود داشت که در معرض عذاب قرارشان دهد تا از کفر بازگردند،یا آن که نخست به ایمان دعوتشان کند و با آن کسان که ایمان آوردند به عدل رفتار کند،و با کسانی که بر شرک باقی ماندند به شدت و سختی رو به رو شود.و علامهٔ طبرسی در مجمع البیان چنین آورده است:(و در این گفته دلالتی بر آن وجود دارد که آنان

قومی کافر بودند،و معنی آن می شود که هر کس را که بر شرک باقی ماند بکشد،یا به اسارت خود درآورد و پس از آن به آموختن هدایت به ایشان بپردازد و از کوری نجاتشان دهد)، (۱) و چنان به نظر می رسد که این تفسیر درست تر و بر آن دلالت می کند که:سلطهٔ اسلامی سلطه ای است که با مردمان بر حسب معتقداتشان رفتار می کند،ولی به نظر من ظلم در این جا به مفهوم واقعی خود همچون غصب کردن حقوق مردمان ارتباط پیدا می کند،به دلیل این گفتهٔ خداوند متعال:

۶/

[۸۸]

وَ أَمّٰا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً -و اما آن کس که ایمان آورد و به انجام دادن عمل صالح بپردازد.» و این گفته دلالت بر آن دارد که سلطهٔ اسلامی با مردمان بر حساب اعمالشان عمل می کند و نه بنا بر معتقداتشان،و این مطلب درست است که اعتقاد به اعمال می انجامد،و ایمان به عمل صالح،و شرک به ظلم و ستمگری،ولی مهم آن است که جزا وابستهٔ به معتقدات نیست و در برابر اعمال نصیب افراد می شود.

فَلَهُ جَزٰاءً الْحُسْنیٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنٰا یُسْراً

-پس پاداش نیکو خواهد داشت و دربارهٔ او فرمانهای آسان خواهیم راند.» ایمان ذو القرنین به خدا و روز دیگر به انتخاب سیاستی درست در حکمرانی و ادارهٔ کشور انجامید،و آن پیروی از عدل و حق است و خدمت کردن به مردم و به راه انداختن امور افراد کشور و آزاد کردن آنان از کاغذ بازی و چیزهای مشابه آن.

[۸۹]

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً -و سپس به پیروی از سبب پرداخت.» ذو القرنین همچنین از اسباب بهره گرفت و علم و عمل خویش را در راه سودمند دیگری به کار انداخت.

[۹۰]

حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَطْلُعُ عَلیٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهٰا سِتْراً -تا به جایگاه طلوع خورشید بر قومی رسید که برای آنان

۱- ۷) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۹۴۰.

پوشش و وسیلۀ دفاعی از(گرمی)آن قرار نداده بودیم.» آیا ذو القرنین در مشرق به کجا رسید؟نمی دانم،ولی آنجا منطقه ای چندان ابتدایی بود که مردم آن خانه هایی برای حفظ کردن خود از گرمی خورشید نداشتند، چنان که در حدیثی مأثور از امام باقر(علیه السلام)آمده است:

«از ساختن خانه ها علم و اطلاعی نداشتند». (۱)

بعضی گفته اند که منطقه به صورت بیابانی بود که کوه ها بر آن سایه می افکندند،و شاید مردمان ۶/ پوششی هم بر روی تن نداشتند.

[۹۱]

کَذٰلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَیْهِ خُبْراً -و بدین گونه بر هر چه از آگاهی و خبر در نزد او بود ما احاطه و اطلاع داشتیم.» این سیر کردن از مغرب تا اول مشرق دلیلی بر قدرت و سلطۀ ذو القرنین بود، ولی دور از سلطۀ خدا نبود،و خدا محیط بر او بود.

[۹۲]

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً -سپس با پیروی از سببی به راه افتاد.» [۹۳]

حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ -تا به میان دو سد رسید.» بین السّدّین ظاهرا به معنی میان دو کوه است،و پیشتر از آن سخن گفتیم که جای آن در منطقۀ قفقاز است،و بدین جهت حملۀ او رو به جانب شمال بوده است.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمٰا قَوْماً لاٰ یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً

-و در آن سوی آن با قومی رو به رو شد که تقریبا از فهم زبان عاجز بودند.» زبان تکلم آنان سخت از زبانی که ذو القرنین با آن سخن می گفت بیگانه بود و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند،و خدا که سخن گفتن را به آدمی آموخته است وسیله ای برای ایجاد تفاهم میان دو طرف پدید آورد.

۱- ۸) -الصافی،ج ۳،ص ۲۶۲.

[۹۴]

قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ - گفتند:ای ذو القرنین!یأجوج و مأجوج در زمین فساد و تباهی می کنند.» گفته اند که مقصود از یأجوج و مأجوج قبیله های مغول بدوی است که بر شهرهای آباد و متمدن حمله می کردند و به فساد می پرداختند،و شاید ذو القرنین از آن روی به آن سرزمینها رفت که در برابر خطر آن(بنا بر این تفسیر که مقصود از ذو القرنین کورش هخامنشی بوده باشد)مقاومت کند...

۶/

فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلیٰ أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا

-پس آیا ممکن است میان ما و آنان سدی بنا کنی که هزینه آن را خود ما تحمل کنیم؟» یکی از عادات پادشاهان آن است که چون وارد سرزمینی شوند به انجام دادن خدمتی به سود آنان بپردازند،ولی در مقابل آن سرزمین را مستعمرهٔ خویش قرار می دهند و از منابع آن به سود خود بهره برداری می کند،و از مردم آن می خواهند که سند بردگی و بندگی کامل خویش را امضا کنند،و چنان می نماید که آنان آمادهٔ آن بودند که برای خلاص شدن از خطر یأجوج و مأجوج علاوه بر آن پولی به ذو القرنین بدهند تا سدّی در برابر محل حملهٔ آنان بنا کند.

ولی ذو القرنین مطالبهٔ خراج یا گرفتن مالی از ایشان نکرد و:

[۹۵]

قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ -گفت:آنچه پروردگارم از قدرت و مکانت به من عطا کرده بهتر و نیکوتر است.» خدا به من نیرو بخشیده و زندگی را مسخر من ساخته است که به خدمت شما و دیگر محرومان و مستضعفان بپردازم،و سپس من در پی آنم که از راههای مشروع و پسندیده به بهره گیری از زندگی بپردازم،آری...در آن هنگام که سلطه و زبردستی چنان بخواهد که برای رسیدن به هدفهای خود مردم را مسخر خویش سازد و آنان و سرزمینشان را در معرض استثمار و بهره کشی خویش قرار دهد،سلطهٔ او دوام پیدا نخواهد کرد،ولی اگر بر آن باشد که از زمینهای کشت نشده بهره برداری

کند و صناعت را رونق دهد و به استخراج کانیهای آن سرزمین بپردازد،این خیری است که هم بهرهٔ او می شود و هم بهرهٔ مردمان آن سرزمین.

فَأَعِینُونِی بِقُوَّهٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً

-پس با نیروی خود به من کمک کنید تا میان شما و آنان سدی به وجود آورم.» ذو القرنین از آنان فقط خواستار آن شد که در بنا کردن سد با نیروی خویش به کمک و یاری او برخیزند و در انجام دادن کارهای دشوار سهیم شوند،و این مطلوبترین و برترین علاقه ای است که می تواند میان افراد یک ملت و دستگاه حاکم و مسلط بر آن وجود داشته باشد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۶ تا ۱۰۱]

اشاره

آتُونِی زُبَرَ اَلْحَدِیدِ حَتّٰی إِذٰا سٰاویٰ بَیْنَ اَلصَّدَفَیْنِ قٰالَ اُنْفُخُوا حَتّٰی إِذٰا جَعَلَهُ نٰاراً قٰالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً (۹۶) فَمَا اِسْطٰاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اِسْتَطٰاعُوا لَهُ نَقْباً (۹۷) قٰالَ هٰذٰا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّٰاءَ وَ کٰانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا (۹۸) وَ تَرَکْنٰا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً (۹۹) وَ عَرَضْنٰا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لِلْکٰافِرِینَ عَرْضاً (۱۰۰) اَلَّذِینَ کٰانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطٰاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَ کٰانُوا لاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً (۱۰۱)

معنای واژه ها

۹۶[الصدفین]

:دو طرف(سد)از دو کوه.

[قطرا]

:مس گداخته.

ص :۴۷۸

۹۷[نقبا]

:شکافتن و سوراخ کردن.

۹۸[دکّاء]

:زمین هموار.

۶/

ذو القرنین سرمشق و نمونهٔ یک حکومت برتر و فاضل تر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ذو القرنین در برابر نعمت سلطه و قدرتی که پروردگار به او بخشیده بود، چگونه به سپاسگزاری پرداخت؟و ایستار وی در برابر این زینت زندگی چگونه بود؟و مؤمنان صالح در برابر زینت زندگی چه ایستاری باید برای خود اختیار کنند؟ همهٔ اینها از چیزهایی است که آیات کریمهٔ سورهٔ کهف دربارهٔ آنها با ما به تفصیل سخن گفته است،و همچنین دربارهٔ علاقه و ارتباط انسان با طبیعت؛ ذو القرنین برای مردمانی که با ایشان هیچ علاقه ای جز علاقهٔ خدمت کردن به انسانیت نداشت،سد محکمی ایجاد کرد که شکافتن و از آن گذشتن ممکن نبود، و از گرفتن مزد یا خواستار شکر گزاری آنان شدن چشم پوشید،بلکه خود کسی بود که به سپاسگزاری از پروردگار خویش به خاطر قدرتی که در اختیار او گذاشته بود پرداخت.

ذو القرنین دو بار به شکر گزاری از پروردگارش پرداخت:یکی در آن هنگام که قدرت خود را در راه منفعت مردمان به کار گرفت،و دیگری در هنگامی که کار خویش را وسیله ای برای راهنمایی آنان قرار داد،و برای مردمان آشکار ساخت که قدرت و نیروی او از چیزهایی است که خداوند متعال از فضل خویش به

او عطا کرده است،و بر این امر واقف شد که نیازمندی مردم به رسالت و هدایت بزرگتر از احتیاج آنان به نیرو و سلطنت او است،پس لحظه ای را که در آن کسانی که /۶ هر سال دو بار در معرض هجوم هولناك قرار می گرفتند،با پیدایش سد احساس ایمنی و آسایش کردند،و دریافتند که خدا آنان را به دست وی نجات بخشیده است،آری همین لحظه را به توجیه مردم و هدایت آنان اختصاص داد،و این بالاترین کاری است که انجام دادن آن از عهدهٔ یک دارندهٔ سلطه یا مالك نیرو و قدرت برمی آید،پس در آن هنگام که،مثلا،چیزی از مال خود می بخشد،ممکن است شکم گرسنه ای را سیر کند،یا فقیری را بی نیاز سازد،یا یتیمی را از دربه دری نجات دهد،ولی به این همه اکتفاء نمی کند بلکه به راهنمایی و هدایت آن فرد می پردازد و می گوید:این مال از آن من نیست،و از آن تو است،و بخششی از پروردگار من است،و خدا به تو بهتر از این را خواهد بخشید،و با گفتن این کلمات خیری که از او به گیرندهٔ مال می رسد بیش از خیری است که از مال بخشیده شدهٔ به او نصیب وی می شود.

فقیری به در خانه امام حسین(علیه السلام)آمد و چیزی از او خواست،و امام چهار هزار درهم را در گوشهٔ عبای خود نهاد و سپس اندکی در را باز کرد و عبایش را از میان دو لنگه بیرون داد تا مرد آن پول را بردارد و چشمش به چشم او نیفتد تا احساس خواری کند،و نیز برای این که آن سائل را تزکیه و تربیت کرده باشد،و به او نشان دهد که بخشیدن مال خدمت نیست،بلکه خدمت حقیقی به کاربردن روش برگزیده و متواضعانه است،و بدین گونه امام بیش از آن که مالی به او عطا کرده باشد به تربیت او پرداخت و از این راه سود به او رسانید.

مردی از امام علی(ع)طلب حاجتی کرد و امام از او خواست که نیازمندی خود را بنویسد،و آن را بر زبان نیاورد.و از آن جهت چنین کرد که آبروی او محفوظ بماند،و آنچه در تربیت او انجام داد و بیشتر و گرانبهاتر از برآوردن حاجت او بود.

این همان ایستار سالمی است که مؤمنان می بایستی خود را به آن آراسته

سازنـد،و از آنچه خداونـد متعال از فضل خود به آنان بخشـيده است سپاسـگزاری کنند و همين امر را اساس و شالودهٔ علاقه و ارتباط خويش با ديگران قرار دهند.

در اين آيـات درس ديگری نيز وجـود دارد که می بـايستی از آن اسـتفاده کنيم،و آن اين که:ايسـتار مردمـان در برابر صـاحب سلطه،حتی اگر ذو القرنين صاحب سـلطهٔ بزرگ بوده باشـد،بايـد مبتنی بر اين امر در نظر گرفته شود که اين سـلطه از خدا و به وسيلهٔ خدا و به سوی خدا است،و در روز قيامت مردمان به پروردگارشان بازمی گردند و نه به پادشاهان و ثروتمندانشان، ۶/ و همهٔ مردمان در روز قيامت با يکديگر آميخته می شوند،بدون آن که معلوم شود که اين يک آقا و سـرور بوده و آن يک برده و کـارگر،اين يـک بزرگ و آن يـک کوچک،و به صورت زنبوران عسـلی درمی آينـد که برای وارد شـدن به کنـدو بی هيچ تمـايزی در کنـار مـدخل آن جمع شـده انـد و به تدريـج در آن داخـل می شونـد،و ميان بزرگ و کوچک و نر و ماده و پير و جوان هيـچ تمايز و امتيازی وجود ندارد،از آن روی که همگان در برابر پروردگارشان در روز قيامت بر سـطح واحدی ايسـتاده اند،و بدين گونه همهٔ ملاحظات و اعتبارهای ذاتی فرومی ريزد و آدمی تنها به تراز ارزشها بالا می رود.

شرح آيات:

اشاره

ساختن سدّ

[۹۶]

آتُونِی زُبَرَ الْحَدِيـدِ حَتّی إِذا ساوی بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ -برای من پاره های آهن بياوريد و چون با آنها فاصـلهٔ ميان دو کوه پر شد.» و زبر پـاره هـای در کنـار هم جمع شـدهٔ از هر چيز است،خـواه مـادی باشـد همچـون آهن و خواه معنوی همچون فکر،و کتـاب آسـمانی از آن جهت زبور خوانـده شده که انديشه هايی در آن در کنار يکديگر فراهم آمده است،و آهن کنار هم جمع شده را به همين جهت زبر خوانده است.

پس از آن که اهـالی آن سـرزمينها از ذو القرنين خواسـتند که برای از بين بردن رنـج آنـان به ياری ايشان برخيزد،آنان را جمع کرد و قوای آنان را منظم ساخت

و از ایشان خواست تا پاره های آهن را که در آنجا فراوان یافت می شد گرد آورند،و سپس دستور داد تا در پیرامون آن آهنها آتش روشن کنند و آتش را به صورتی که در آن زمان معمول بود در میان قطعات آهن بدمند.

قٰالَ انْفُخُوا حَتّٰى إِذٰا جَعَلَهُ نٰاراً

-گفت که(شعلۀ آتش را در میان پاره های آهن)چندان بدمید تا گداخته و همچون آتش شود.» تا پاره های گداختۀ آهن به یکدیگر پیوستگی پیدا کند،و به این هم بس نکرد بلکه:

۶/

قٰالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً

-مس گداخته بیاورید تا بر روی آنها فروریزم.» چون آن مخلوط گداخته را مدتی به حال خود واگذاشت سرد شده و به صورت یکپارچه درآمد و سدی عظیم در میان دو کوه از پاره های آهن به هم چسبیده و روی آن را مس فراگرفته به وجود آمد که قدرت مقاومت آهن را دو چندان می کرد و شکافهای میان قطعات را پر می ساخت و از زنگ زدن آهن جلوگیری به عمل می آورد.

چون این سد هم اکنون در منطقۀ قفقاز وجود دارد،سلسلۀ کوه هایی که همچون مانعی طبیعی میان سرزمینهای مغول نشین و منطقۀ قفقاز به شمار می رود،با این سد کامل شد و به صورت دیواری عظیم درآمد و از بزرگترین کارهای مهندسی و معماری در آن زمان به شمار می رفت،و شاید هنوز هم قویترین سد در سراسر جهان بوده باشد.

[۹۷]

فَمَا اسْطٰاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطٰاعُوا لَهُ نَقْباً -پس(یأجوج و مأجوج)نه می توانستند بر آن بالا روند(و از آنجا سرازیر شوند)و نه قدرت سوراخ کردن آن را داشتند.» امکان دارد که ذو القرنین گودال بزرگی به وجود آورده و پایۀ دیوار آهنی را در آن قرار داده بوده است تا در نتیجه نتوانند از آن راهی به منطقۀ سنگی سخت باز کنند.

تمـام آنچه ذو القرنین انجـام داد،فراهم آوردن کارشناسـی و تنظیم بخشـیدن به نیروی مردم در بنـای آن سـد بود،و او نه آهنی فراهم آورد و نه مسـی و نه نیروی بشـری،چه همـهٔ امکانـات در منطقه به صورت فراوان وجود داشت،و بـا وجود این اهالی آن منطقه برای دست یـافتن به انجام چنین عملی به راهی دسترس نداشـتند که یا این امر نتیجـهٔ اختلافات موجود میان ایشان بود،یا نـامنظم بودن نیروهای ایشان،یا به سـبب وجود کمبودی در کارشناسـی تمـدنی آنان،چه از این مطلب آگاه نبودنـد که با جمع آوردن پـاره هـای آهن و گـداختن آنهـا و بر روی آن مس گـداخته ریختن می تواننـد سـدی محکم و اسـتوار بنا کننـد،و این تأکیـدی بر آن است که ۶/ سـلطهٔ اسـتوار و نیرومنـد آن سـلطه است که نیروهای مردم را جمع کند و آن را آمادهٔ برای به کار بردن در راه مصلحت خودشان به کار اندازد.

مـا هم اکنون مشاهـده می کنیم که در سـرزمین خودمـان به صـناعتهای سـنگین نیازمنـدیم،در صورتی که همـهٔ امکانات را در تصـرف خـود داریم تـا آن صـناعتی را به وجود آوریم.چرا چنین است؟ از آن روی که برای چنین کارهـا آمـاده سـاختن همهٔ نیروها و کارمایه های ملت ضـرورت دارد،و به همین جهت می بایستی دولت و دستگاه حاکم به تأسیس دانشگاههایی بپردازد تا صاحبان صـلاحیت برای انجام دادن این گونه کارهای تخصصـی از آنها بیرون آیند که از استفادهٔ از امکانات بشری و مادی دربارهٔ این امور آگاه باشـند،و این خود یکی از فایده های اساسـی دولت و حکومت دانا و حکیمی است که می بایستی کانیها را اسـتخراج کنـد و برنامه های بزرگ را برای تولیـد کارمایه (انرژی)از نفت و برق به جریان انـدازد،و راهها و پلها را بسازد و بنادر را بنا کند،و سـپس نقشه و پول و قوانین شایسته ای برای ایجاد صنایع سنگین فراهم آورد،و از آن پس زمان تحمل رنج و تلاش و کوشش و ابداع و اختراع پیش خواهد آمد.

وعدهٔ خدا

[۹۸]

قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ

ص :۴۸۳

وَعْدُ رَبِّی حَقًّا

-(ذو القرنین)گفت که:این رحمتی از پروردگار من است،و چون موعد وعدهٔ پروردگارم فرارسد،آن را می شکند و پراکنده می سازد،و وعدهٔ پروردگار من حق است و صورت خواهد گرفت.» ذو القرنین در آن لحظه که مردمان از هوش و نبوغ او دچار شگفتی شده بودند و به اکرام و بزرگداشت او می پرداختند،ناتوانی خود را در برابر خدا آشکار ساخت تا مردمان فریفتهٔ او نشوند و پروردگار خویش را پرستش کنند،و گفت:این سد سدی بزرگ و بلند است،و عمل انجام شده یک عمل شهرسازی عظیم،ولی در آن هنگام که خدا اراده کند،از هم پاشیده می شود،خواه در روز قیامت باشد یا در روز ظهور حجت یا روزی که کار سد تمام شده باشد و بشر از لحاظ تمدن و شهرنشینی، همچون در عصر کنونی ما،به اندازهٔ لازم پیشرفت کرده باشد،یا روزی که ایمان مردمی که در برابر سد بودند سست شود،این را نمی دانیم ولی آنچه از آن آگاهیم این است که در روز موعود سد ویران خواهد شد،و همهٔ کارها به دست خدا است.

وعدهٔ خدا حتما صورت عمل پیدا خواهد کرد و در آن هیچ شکی وجود ندارد،و بر مردمان لازم است که بر بستر /۶ ابریشمین آرزو نخسبند،و احساس خطر آینده را از دست ندهند،پس هر چه در توان دارند باید در راه آن به ایثارش کمر بندند.

[۹۹]

وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ -و آنان را به حال خود واگذاشتیم که همچون موج با یکدیگر اختلاط و آمیزش پیدا کنند.» و همچون گروه پرندگان در آسمان یا زنبورهای عسل با هم مخلوط شوند و وسایل تمایز و جدایی همه از میان آنان برداشته شود.

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً

-و چون در صور(اسرافیل)دمیده شود،آنان را جمع خواهیم کرد با چه جمع کردنی!» در آن هنگام که در قیامت در صور دمیده شود،همهٔ مردمان بی اندکی خودداری و درنگ حاضر خواهند شد و هیچ کس از آن سرپیچی نخواهد کرد،و از هیچ کس تکبر و اظهار کسالت مشاهده نخواهد شد،و این خود دلیل ناتوانی و دلیل

تسلیم مطلق آنان به فرمان خدا است،که می بایستی در زندگی دنیا با ایشان همراه بوده باشد و چنین نشده است.

[۱۰۰]

وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً -و در آن روز جهنم را برای کافران عرضه خواهیم کرد.» کافران در آن روز طبقات جهنم و درکات ملتهب و افروختهٔ آن را همراه با مارهای هراس انگیز همچون تپه ها و کژدمهایی به بزرگی استران خواهند دید،و از ترس و هراس و نومیدی پر خواهند شد،و پشیمانی نسبت به آنچه در دنیا کرده بودند و اینک برای آنان فایده ای ندارد،سخت ایشان را تحت فشار قرار می دهد.

[۱۰۱]

اَلَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِکْرِی -کسانی که پیش از آن چشمهایشان را پوششی از یاد من غافل کرده بود.» این پوشش را کسانی بر چشمهای خویش نهاده بودند که از هواهای نفسانی و شهوتهای خویش پیروی می کردند،و در برابر گمراه سازی تبلیغی کافر و دور از حقی خضوع و خشوع می کردند که می کوشید که از رسیدن انوار حقیقت به چشمهای مردمان با ایجاد کردن حجاب و پرده ای جلوگیری می کرد،ولی این پرده در روز قیامت پاره پاره می شود و صاحبان آن سرنوشت دردناک و عذابی دایم را که چشم به راه ایشان است مشاهده خواهند کرد.

۶/

وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً

-و توانا بر شنیدن(فرمان ما)نبودند.» چشمان خویش را بسته بودند،و میان خودشان و رؤیت ذکر(قرآن) پوششی از کبر و تکبر و غفلت و عناد خویش قرار داده بودند،و در گوشهاتان وقر و سنگینی،و این یک نیز پدید آمدهٔ از کبریا و افاده و تعلیمات دروغینی بود که دریافت کرده بودند.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]

اشاره

أَ فَحَسِبَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی أَوْلِیاءَ إِنّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ نُزُلاً (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالاً (۱۰۳) اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی اَلْحَیاةِ اَلدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً (۱۰۴) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ وَزْناً (۱۰۵) ذٰلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اِتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً (۱۰۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ اَلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (۱۰۷) خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (۱۰۸) قُلْ لَوْ کانَ اَلْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ اَلْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً (۱۰۹) قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّما إِلٰهُکُمْ

إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (۱۱۰)

معنای واژه ها

۱۰۲[نزلا]

:نزول به معنی چیزی است که برای پذیرایی از مهمان آماده شده باشد.

۱۰۵[وزنا]

:ارزش و اعتبار.

۱۰۸[حولا]

:جابه جا شدن و انتقال پیدا کردن.

۱۰۹[مددا]

:امداد به معنی مساعدت کردن و مدد رساندن است.

ص :۴۸۶

پاداش و کیفر مشرکان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

معمولا آغازها و پایانهای هر سوره در قرآن خلاصه ای از موضوع اساسی را که در آن سوره مورد بحث قرار گرفته به ما ارائه می دهد و پرتوی بر مجمل افکاری که در آن آیه آمده است می افکند.

در پایان سوره الکهف که دربارهٔ دو رشته متوازی و مرتبط با یکدیگر از افکار،یعنی گفتگو از ایستار انسان در برابر طبیعت و زینت زندگی دنیا،و بحث دربارهٔ علم و ذکر و چگونگی به دست آوردن آن با ما سخن می گفت،با تلخیص از این دو مبحث خود را رو به رو می بینیم.

درس اخیر از کسانی سخن می گوید که به جای خداوند متعال بندگان او را به ولایت و سروری خود برمی گزینند،و شاید این امر به مناسبت یاد کرد از داستان ذو القرنین بوده باشد که صاحب سلطهٔ کامل بوده و در عین حال یکی از بندگان صالح خدا به شمار می رفت.و هیچ کس را نمی رسید که او را به جای خدا پرستش کند،و به همین گونه آیات این درس به بیم دادن کسانی پرداخته است که بشر را می پرستند،و آنان را از این که سرنوشتشان جهنم است و حتما به آن درخواهند آمد بیم می دهد؛سپس به ریشهٔ این مسئله می پردازد که خودفریبی ذاتی و پسندیده جلوه دادن زشتیها با آوردن عذرها و بهانه ها است،و این در واقع از خطرناکترین بیماریهای /۶ فکری به شمار می رود که بشر با آن رو به رو است.

آن کس که گرفتار این بیماری است،چنین می اندیشد که عمل او صالح است،در صورتی که در ذات خود فاسد است،به همین جهت همهٔ نگرشهای وی

ص :۴۸۷

دربارۀ کار خیر در پس آن عمل قرار می گیرد،و همچون سوختی برای پیش رفتن در راه خطا مصرف می شود و به هیچ یک از هدفهای خود نمی رسد،بلکه زیان و خسارت فراوانی را در انتظار خود می یابد.

آدمی به این درد گرفتار نمی شود مگر در مراحل گمراهی خویش،پس در آغاز نفس لوّامه و بازدارندۀ از خطا او را از انحراف و نتایج وخیم آن آگاه می سازد،و ضمیر شخص پیوسته به توبیخ و ملامت کردن او می پردازد،به همان گونه که عقل او نیز پیوسته بخشی از راه صواب را به او نشان می دهد،و علاوه بر این با کسانی رو به رو می شود که به او اندرز می دهند و حقایق را برای او آشکار می سازند،و به همین جهت این آرزو برای وی پیدا می شود که کجیهای راه و روش خویش را مستقیم سازد.

ولی چون عناد ورزد و در راه خود پیش رود،خدا ضمیر و عقل را از او سلب می کند،و بر چشم او پوشش و در گوش وی سنگینی قرار می دهد،و بر دل او مهر می نهد،و اندرزگویان از پیرامون او پراکنده می شوند،و جای آنان را کسانی می گیرند که او را به کاری بدش تشویق می کنند،و سرانجام کارش به جایی پایان می پذیرد که به صورت یک شیطان پلید و شریر درمی آید.

سپس قرآن این حقیقت مهم را آشکار می سازد که:آنچه آدمی در زندگی خود از مال و فرزندان و سلطه و جاذبه های دیگر زندگی دنیا بزرگ و مهم می شمارد، بسیار ناچیز است مگر این که در راه راست خود به کار برده شود.

بلافاصله پس از آن که قرآن دربارۀ گمراهی انسان در زندگی با ما سخن گفت،به یاد ما می آورد که این شهوتها قلب او را می پوشاند و او را به گودال گمراهی فرومی افکند،و سبب آن می شود که به درک اسفل برسد،و چنان شود که کار شرّی را که انجام می دهد کار خیر بداند.

سپس قرآن به جانب دیگری بالاـ می رود که در آن جا مؤمنان با عمل صالح در فردوس زندگی می کنند که از بلندیهای بهشت است،و هنگامی که انسان به آنجا درآید،چنان می یابد که خدا آن را برای او آفریده است، ۶/ و در جان خود آزمند و

چشمداشت دیگری نمی یابد،بدان جهت که جنت فردوس سطح بالای خواستها و آرزوها و توقعات او را نشان می دهد،همان انسانی که هیچ چیز در دنیا او را راضی نمی کرد،و اگر هفت قارهٔ جهان را به او می دادند،خواستار پرواز کردن به سوی ستارگان و دست یافتن به آنها می شد،و چون به بهشت برسد می گوید:مرا بسنده است و خواستار انتقال از آن به جای دیگر نیستم.

با مقایسهٔ آن دو صورت،یعنی صورت انسانی که در آخرت به همهٔ آرزوهای خود دست یافته،و صورت انسانی که در درک اسفل زندگی می کند،و گمانش آن است که در دنیا کارهای نیک انجام می داده است،به شناختن تفاوت موجود میان راه حق(که چنین نهایتی دارد)و راه گمراهی(که چنان عاقبت بهرهٔ آن است)توفیق حاصل می کنیم.

این حقایق همه از کلمات خدا است که پایان نمی پذیرد،و از معارف و هدایتها و راهنماییهای منعکس کنندهٔ سنتهای خدا در آفرینش طبیعت و انسان به شمار می رود،و بنا بر این بر انسان واجب است که به علم و دانش محدود خویش فریفته نشود و چنان نپندارد که همه چیز را می داند،در صورتی که همین غرور سبب اعتقاد پیدا کردن وی به این امر شده است که بر راه راست می رود،در آن حال که حقیقت کاملا بر عکس آن است.

این سوره با بیان خلاصه ای از اندیشهٔ بهره مند شدن از فیض این کلمات جاودانی و پایان نیافتنی،که اگر همهٔ دریاها مرکب بود و بنا بود آن کلمات را به وسیله آن بنویسند،مرکب تمام می شد و کلمات به پایان نمی رسید،پایان می پذیرد،و آن بندگی انسان است که نسبت به خدا و طاعت را مخصوص او قرار دادن و عمل کردن برای آن که امیدوار لقای خدا بودن در جهان دیگر است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۲]

أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ - آیا کسانی که کافر شده اند،چنان می اندیشند که به جای من بندگان مرا به ولایت

و سروری خود برگزینند؟» بیشتر کفر به آن نیست که آدمی منکر وجود ذات خدا شود،بلکه صورتهای دیگری نیز پیدا می کند که از مهمترین آنها است:انکار ولایت خدا و حاکمیت وی در قانونگذاری برای بشر،و بسیاری از کافران را در روزگارهای گذشته،و نیز در زمان حاضر،می بینیم که به وجود خدای آفرینندهٔ آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است اعتراف دارند،ولی برای اداره کردن زندگی خود قانونهایی از پیش خود وضع می کنند، /۶ از اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و جز آن،و چنان می پندارند که خدا قاعده و قانونی از آسمان برای آنان فرونفرستاده و سر خود رهایشان کرده است.

إِنّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ نُزُلاً

-ما جهنم را برای پذیرایی از آنان آماده ساخته ایم.» پندار چنین کسان بر برهانی سالم و دلیلی قانع کننده متکی نیست،بلکه همهٔ حجتها و دلیلهای منطقی با آن تناقض دارد و ضد آن را تأیید می کند،و به همین جهت آنان با این کار خود خویشتن را در معرض خشم پروردگار قرار می دهند که برای پذیرایی از ایشان و جایگاه شایستهٔ جهنم را آماده ساخته است.

زیانکارترین مردمان

[۱۰۳]

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً -بگو:آیا می خواهید که شما را از کسانی که زیانکارترین مردمانند آگاه سازم؟» [۱۰۴]

اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً -آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا حاصلی برای آنان نداشت،و خود چنان می پندارند که کار نیک کرده اند.» در روزگارهای قدیم هنگامی که می خواستند از دیوانگی کسی آگاه شوند،چلیکی را که ته نداشت در برابر او قرار می داده اند و از می خواستند که آن را پر از آب کند،پس اگر عاقل بود از این کار امتناع می ورزید،و اگر دیوانه بود سخت به انجام دادن این کار مشغول می شد.

و زیانکارترین مردم همچون این دیوانگانند که تمام سعی و تلاش خویش را در زندگی به کار می اندازند و هیچ حاصلی از آن بدست نمی آورند،و همچون آن کسانند که می خواهند هوا را با تور به دام بیندازند،آنان نمی دانند که ماندنی چیست و نابودشدنی چه،پس مثلا یکی از آنان خود را به خاطر اولادش به رنج و تعب می اندازد،و دین و ارزشهای خود را برای بزرگ کردن آنان به کار می اندازد،و چون به سن رشد رسیدند پدر خود را ترک می کنند و او را تنها می گذارند و دچار حسرتش می سازند،و بزرگترین کاری که برای او می کنند تشییع از او است تا به بازپسین جایگاه خود سپرده شود،و فاتحه خواندن بر روان او اما در گور و محشر و در برابر ترازوی حساب از هیچ کس برای دیگری کاری ساخته نیست.

به همین گونه است در آن هنگام که انسان برای به دست آوردن مال تلاش می کند و میلیونها بر روی هم انباشته می سازد؛ ۶/ هانری فورد صاحب شرکت اوتوموبیل سازی معروف در مخزن آهنی اموال خویش از دنیا رفت که مشتمل بر مخازنی دیگر و داخل در یکدیگر بود و در آنها طلا- و جواهر و چیزهای گرانبها را در مخزن مرکزی قرار داده بود و هر روز در آن داخل می شد تا به آنها نگاه کند و اندکی آسایش بدست آورد،و هر وقت از یکی از درهای متعدد آن داخل می شد آن را بر روی خود می بست و یک روز چون به غرفۀ مرکزی داخل شد و در را بر روی خود بست،کلید را فراموش کرد و با خود به درون آن نیاورد،و در آن هنگام که چشمان او از نظر کردن به متاع ارزان دنیا سیر شد و خواست از آن جا بیرون آید،کلید را با خود نیافت و به داد و فریاد کردن پرداخت و نتیجه ای از آن حاصل نشد و پس از گذشتن چند روز به همین حالت در آن غرفۀ خوشبختی خود دنیای فانی را وداع گفت.

این انسان گمراه از مال خود بهره ای به دست نمی آورد،و او را از گرسنگی و تشنگی در دنیا که مال ارزشی دارد خلاص نمی کند،تا چه رسد به آخرت که مال را در آن جا هیچ ارزشی نیست.

[۱۰۵]

أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ -آنان کسانی هستند

ص :۴۹۱

که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کافر شدند.» سبب رسیدن آدمی به این جایگاه پایین و درک اسفل:اعراض و دوری گزیدن او از آیات خدا،و آمادگی نداشتن برای ملاقات با او است که این کفر به مبدأ و معاد است.

آدمی بنا بر و جدان خود به خدا ایمان دارد،و به فطرت خود دربارهٔ معاد به بحث و جستجو می پردازد،ولی عملا دشوار است که انسان به ایمان به خدا و روز دیگر برسد،و به همین جهت نیازمند عزم و ارادهٔ بیشتری است تا بتواند بر این قله صعود کند و ایمان او از چارچوب فطرت و و جدان خارج شود و به چارچوب عمل و به کار انداختن آن برسد.

جانهای کافران کوچکتر و عزمهاشان سست تر است،و همت آنان ناچیزتر از آن است که به حقیقت ایمان دست یابد،و به همین سبب مشاهده می کنیم که آنان منکر آیات خدا می شوند و لقای او را تکذیب می کنند.

فَحَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ

-پس اعمال ایشان فرومی ریزد و حاصلی ندارد.» /۶ اعمال انسان جز در چارچوب ایمان به خدا و روز بازپسین محفوظ نمی ماند،و همچون آبی است که در چلیک بدون ته ریخته و ذخیره شده باشد.

فَلاٰ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَزْناً

پس در روز قیامت وزنی برای آنها قایل نمی شویم.» علی رغم این که در دنیا از ثروتمندان و صاحبان سلطه و جاه بودند،و در نزد بسیاری از مردم وزنی داشتند،به صورتی در روز قیامت حاضر می شوند که هیچ وزن و حیثیتی از جانب خدا ندارند،و هر چه زودتر خوارترین و حقیرترین مردمان عرصهٔ محشر خواهند شد.

[۱۰۶]

ذٰلِكَ جَزٰاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمٰا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيٰاتِي وَ رُسُلِي هُزُواً -جزای آنان،به سبب کفر ایشان و استهزا کردن آیات و رسولان من،جهنم خواهد بود.» در آن هنگام که آدمی در مقابل حقیقت و کسی که حامل آن است به

ریشخند و استهزا می پردازد،به آخرین درجات سرکشی و لجاجت و در به روی خود بستن و سخت دلی رسیده است،و او در آغاز حق آن را دارد که گرفتار شک و خواستار دلیل شود،و به مجادلهٔ از طریق عقل بپردازد تا قانع شود و اطمینان پیدا کند،اما این که فرستادهٔ خدا و رسالت او را در معرض استهزاء قرار دهد،دلیل بر آن است که اساسا نمی خواهد از حق پیروی کند،آیا چنین کسی لیاقت جایگاهی جز جهنم دارد؟

پاداش مؤمنان

[۱۰۷]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً -کسانی که ایمان آوردند و کارهای صالح و شایسته انجام دادند، به باغهای فردوس درخواهند آمد.» [۱۰۸]

خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً -به صورت جاودانی در آن می مانند،و هیچ خواهان جابه جا شدن از آن نخواهند شد.» بر آدمی واجب است که ژرفنای ذات خویش را کشف کند و از خود بپرسد که:برای چه آفریده شدم؟و آرزوی رسیدن به چه چیز را دارم؟ ۶/ او با یک محاسبهٔ ریاضی ساده می تواند این مطلب را بفهمد که این دنیا و هر چه در آن است جوابگوی امیدها و آرزوهای او نیست،و یکی از این آرزوها مخلّد ماندن و جاودانه زیستن است،چه نمی خواهد پس از هستی نیست شود،پس اگر دنیا برای ما و ما برای آن آفریده شده ایم،شایسته است که همیشه در آن زنده بمانیم.

یکی از فلاسفهٔ پیشین گفته است که:اگر مرا در درون شکم خری مرده قرار دهند،و از راه سوراخی که در پس پشت او است نفس بکشم،و در مقابل این از خودگذشتگی در دنیا زنده بمانم،به چنین زندگی راضیم!! این سخنی غیر منطقی است،ولی از میل انسان به بقای جاودانی خبر می دهد.

ولی آیا کسی در دنیا بدین گونه باقی مانده است؟همه خواستار بقا بودند و همه مردند،پس دنیا برای ایشان نیست،و این آرزوشان تحقق پیدا نخواهد کرد.

از حکمت خداوند متعال دور است که میلی را در وجود انسان بیافرینند که تحقق ناپذیر باشد،یا نیازی را اجابت نکند؛در آن هنگام که چشم را آفرید،در مقابل آن چیزهایی را نیز برای دیدن خلق کرد،و چون گوش را آفرید به همان گونه چیزهایی را برای شنیده شدن پدید آورد،و چنین است در دیگر حواس و غریزه های آدمی،و به همین گونه است که چون چشمداشت به خلود و جاودانگی و خواستار شدن ملکی تمام ناشدنی را آفرید،در پی آن حقیقتی مناسب آن را نیز خلق کرد، آیا این حقیقت کدام است؟ آن بهشت فردوس است در جهان دیگر،و این ساده ترین دلیل وجدانی بر ضرورت بعث و رستخیز و قیامت و برخاستن مردگان از گورها است.

کلمات خدا

[۱۰۹]

قُلْ لَوْ کٰانَ الْبَحْرُ مِدٰاداً لِکَلِمٰاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِمٰاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنٰا بِمِثْلِهِ مَدَداً -بگو:اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود دریا به پایان می رسد و کلمات پروردگار من به پایان نمی رسد،هر چند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.» ۶/اگر همهٔ دریاها و اقیانوسهای موجود بر روی زمین به مرکب تبدیل شود تا به وسیلهٔ آن آیات علم و قدرت و حکمت و نیز فضل و نعمت خدا نوشته شود،دریاها تمام می شود در صورتی که اندکی از آنچه نوشتنی بود نوشته شده است.

ملاحظه می کنیم که برای جستجوی دربارهٔ فضا تازه ترین وسایل الکترونی را برای مشاهده و رصد کردن ستارگان پدید آورده و از این راه کهکشانهایی را اکتشاف کرده اند،و سپس بار دیگر به همین کار پرداخته و کهکشانهای دیگری را بازشناخته اند،و چنین بوده است که یکی از ایشان گفت:خدا پیوسته می آفریند،و هر چه دوربینهای عظیمتری برای دیدار آسمان می سازیم،خدا در آن فاصله

کهکشانهایی می آفریند که پیش از آن وجود نداشته است،و شاید این مصداق آیهٔ شریفه ای باشد که می گوید: وَ السَّمٰاءَ بَنَيْنٰاهٰا بِأَيْدٍ وَ إِنّٰا لَمُوسِعُونَ -و آسمان را ساختیم و به آن وسعت و گستردگی خواهیم داد»(۴۷/الذاریات).

آفرینش خدا سریعتر از ساخته شدن وسایلی است که برای دیدن آفریده های تازهٔ او لازم است،پس چگونه ممکن است کلمات خدا پایان پذیرد؟ این کهکشانهای گسترده در فضای با وسعت متناهی در ضخامت،و آن ذرات متناهی در کوچکی را،هر اندازه مورد مطالعه قرار دهند و به بحث دربارهٔ آنها بپردازند،و به خواصی کشف ناشده دسترس پیدا می کنند،و از آخرین خاصیت کشف شدهٔ در اتوم بومبهای نوترونی ساخته شده است.

ملاحظه کنید که چند جلد کتاب در پیرامون آن،و راه ساختن آن،و اسرار مربوط به آن،و معلومات مخصوص به استعمال آن نوشته شده است؟! این مربوط به ذره ناچیزی است که با بزرگترین ذره بینها قابل دیدن نیست، و این خود یکی از کلمات پروردگار ما است،و کلمات خدا نامتناهی است،پس، ای انسان!برای غرور خود اندازه نگاه دار،و این گمان را از خود دور کن که به آخرین حقیقت رسیده ای،و بر راه راست پیش می روی،و پیوسته در برابر خود علامت سؤالی را مجسم داشته باش،و به جستجوی حقیقت بپرداز و هرگز خودت را برتر و بزرگتر از آن مپندار.

[۱۱۰]

قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ -بگو که:من بشری مثل شمایم که به من وحی می رسد.» ۶/ رسول پادشاهی صاحب چوگان سلطنت نیست،و نه ثروتمندی صاحب گنجینه ها،بلکه او بشری همانند دیگران است،و وجه امتیاز یگانهٔ او این است که از آسمان به او وحی می رسد،و این وحی در یک جمله بدین صورت خلاصه می شود:

أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ

-که خدای شما اله و معبودی یگانه است.» پس بتان را از جانها و از مجتمع خود دور کنید و خدای یگانه را بپرستید.

فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَهِ رَبِّهِ أَحَداً

-پس هر که امید دیدار پروردگار خویش دارد،باید به انجام دادن عمل صالح بپردازد،و هیچ کس را در پرستیده شدن شریک پروردگار خویش قرار ندهد.» این دو شرط ساده است،ولی مسئولیت انسان را در زندگی مجسم می سازد،و کشتی نجات او را در ضمن عبور از دریای بزرگ متلاطم و بادهای هولناکی برای رسیدن به خدا فراهم می آورند که منتهای آرزوی صاحبان معرفت و طالبان حقیقت و نجات است.

ص :۴۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان



www